

تاریخ تجزیه ایران

«دست دوم»

تجزیه بحیرین

ذکره شنگ طالعی

تاریخ تجزیہی ایران

دفتر دوم

تجزیہی بحرین

دکتر هوشنگ طالع

طالع ، هوشنگ ، ۱۳۱۲
 تجزیه‌ی بحرین / هوشنگ طالع . - لنگرود : سمرقند ، ۱۳۸۵ .
 تاریخ تجزیه ایران، دفتر دوم
 ۲۹۳ ص . شابک: ISBN 964-7775-12-1
 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 موضوع : ایران، تاریخ، قرن ۱۴، دخالت خارجی
 ایران، سیاست و حکومت، قرن ۱۴
 بحرین، تاریخ
 فروست (شناسنامه افزوده) : تاریخ تجزیه ایران، دفتر دوم
 رده‌بندی کنگره : ج ۲۲ ت ۲ ط ۱۵۰۱ DSR
 رده‌بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۲۴
 شماره کتابخانه ملی ایران ۲۸۲۹۸-۸۵ م



دکتر هوشنگ طالع
 تاریخ تجزیه ایران ، دفتر دوم ، تجزیه بحرین
 انتشارات سمرقند، چاپ نخست - ۱۳۸۶
 شمارگان : ۳۵۰۰
 خوش‌نویسی روی جلد : حسین قنوازی ، حروف‌چینی : فاطمه سلطانی
 شابک ۱-۱۲-۷۷۵-۹۶۴ ISBN 964-7775-12-1

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است
 نشانی :

گیلان : رشت - صندوق پستی ۳۱۹۸-۴۱۶۳۵ تلفن: ۵۲۲۳۹۴۴-۰۱۴۲
 تهران - صندوق پستی ۳۵۸-۱۵۸۵۵ تلفن: ۶۶۹۷۰۴۸۶-۰۲۱
 نمابر: ۸۸۸۴۷۹۰۴

نویسنده این کتاب از دیرباز بر آن بود که تاریخ جامع تجزیه‌ی ایران را در سده‌ی نوزدهم (که دنباله‌ی آن به سده‌ی بیستم نیز کشیده شد)، یک جا تهیه، تنظیم و منتشر کند. اما این کار با وجود انتشار کتاب‌هایی، چونان: چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - مسکو: زمستان سرد ۱۳۲۴ - تجاوز عراق: حمایت بیگانه و خیانت خودی - تاریخچه‌ی مکتب پان ایرانیسم و چند ده مقاله و نوشتار، سرانجام نیافت.

اکنون چند سالی است که نویسنده دست‌اندرکار تنظیم تاریخ تجزیه‌ی ایران است. اما از آن جا که ممکن است انتشار دفترهای آماده شده بر پایه‌ی تقدم زمان رخدادها، به درازا کشد، نویسنده بر آن شد که برخلاف شیوه‌ی معمول، انتشار این مجموعه را از نخستین دفتری که آماده می‌شود، آغاز کند.

از این رو، نخستین دفتر از این مجموعه، مربوط به تلاش نافرجام برای تجزیه‌ی آذربایجان بود. این دفتر، دفتر دوم، درباره‌ی تجزیه‌ی بحرین است.

از دفتر سوم به بعد، بر پایه‌ی تقدم زمانی منتشر خواهند شد.

انتشارات سمرقند

با فروتنی بسیار ، پیش کش ، به :

زنان و مردانی که در راه استقرار حاکمیت ایران بر بحرین ، کوشیدند ، زندان های هولناک دست نشاندهان استعمار بریتانیا را در آن سرزمین تحمل کردند ، شکسته شدند ، نفی بلد گردیدند و نیز به آنان که به برترین افتخار ، یعنی شهادت در راه ایران نایل آمدند .

و نیز ، به همه ی کسانی که در جریان جداسازی بحرین از ایران در سال ۱۳۴۹ ، به زندان افکنده شدند ، تبعید شدند و...

به همه ی آنانی که هنوز در راه پیوند دوباره بحرین با ایران ، در دو سوی مرزهای تجزیه می کوشند.

همچنین ، به گروه پارلمانی پان ایرانیست که با دلیری برابر توطئه ی شوم تجزیه ی بحرین در مجلس بیست و دوم ایستادگی کرد .

فهرست نوشته‌ها

الف	دیدنی نو بر تاریخ
پ	ایران بزرگ، آریانا، ایرانا، ایران
۱	درآمد
۳۱	پیش‌گفتار
۳۷	بخش یکم : بحرین از دوران هخامنشیان تا برآمدن صفویان
۴۳	بخش دوم : دوران صفویان : آمدن اروپایی‌ها به خلیج فارس
۵۳	بخش سوم : از پیدایی نادر تا پایان کریم خان
۵۷	بخش چهارم : بحرین در دوران قاجاریان
۹۷	بخش پنجم : اقدام‌های ایران در جامعه‌ی ملل درباره‌ی بحرین
۱۲۳	بخش ششم : بحرین: استان چهاردهم
۱۳۹	بخش هفتم : فراگشت تجزیه‌ی بحرین
۱۶۹	بخش هشتم : ایستادگی برابر تجزیه‌گران
۲۱۹	بخش نهم : جداسازی بحرین از ایران
۲۵۲	پیوست‌ها
۲۸۴	کتابشناسی
۲۸۹	نمایه

دیدن نوبر شناسایی تاریخ

موری بر تنه‌ی درختی لانه داشت. آوندی از آن درخت، چونان جویباری از کنار آن لانه می‌گذشت و همواره بر مور، زمزمه می‌کرد.

روزی آن مور، به پی‌جویی برخاست و با سنگینی خود، روی به پایین نهاد. همراه آوند برفت، تا به ریشه‌های درخت رسید. همراه آن ریشه‌ها، ژرفای زمین را کاوید و با دانش بسیار به لانه بازگشت. او می‌دانست که آوند، آن همه آب و خوراک را چگونه از دل خاک برمی‌گیرد.

مور دانشمند، روزی شاهین تیزی‌نی را از دانش خود با خبر ساخت. شاهین گفت: راست است، چنین می‌آورند. اما، می‌دانی به کجا می‌برند؟ و می‌دانی اگر برای آن «بردن» نبود، هرگز نمی‌آوردند؟

(اُزیر: ناسیونالیسم چون یک علم)

بیش‌تر مردم، درس تاریخ را شرح وقایع گذشته می‌دانند. با این برداشت، تاریخ به صورت درسی زاید و حدیثی بر مردگان جلوه‌گر می‌شود. گاه نیز به طعنه می‌گویند: تاریخ مربوط به گذشته‌هاست، بهتر است از مسایل امروز، سخن بگوییم.

تاریخ، تنها شرح حوادث گذشته نیست، بلکه تاریخ علمی است برای توجیه هستی‌ها و رویدادهای امروز، در راستای شناخت سیمای مطلوب جهان فردا.

درست است که در بررسی‌های تاریخی، سر و کارمان با گذشته است. اما این بدان منظور نیست که گذشته را تنها در قالب گذشته بشناسیم. پی‌جویی درباره‌ی علل موجودیت‌های کنونی، گاه ما را به زمان‌های نزدیک و گاه به زمان‌های بسیار دور می‌کشاند. فرآیند همین بررسی‌هاست که استعدادهای یک ملت را برای حرکت به سوی آینده نشان داده و تاثیر هنداها (نظام‌ها) ی گوناگون فکری را بر پیکره‌ی ملت‌ها، آشکار می‌کند. سرانجام همین بررسی‌هاست که خمیرمایه‌هایی را که در آینده قابل به کارگیری خواهند بود، به ما می‌نمایاند. باید بدانیم که علم تاریخ و بررسی‌های تاریخی است که اراده‌ی ملت‌ها را در آینده‌ی آن‌ها، موثر می‌سازد.

واقعیت‌های جهان فردا، در قالب استعداد‌های جامعه امروز، وجود دارد.

مردم، می‌توانند با توجه به استعداد‌های موجود، به پرورش جنبه‌ی ویژه‌ای از آن پرداخته و جامعه را به سوی گزینه‌ای که استعداد آن را دارد، به حرکت آورند. علم تاریخ به معنای نوین آن، علمی است که استعداد‌های یک ملت را که واقعیت‌های جهان فردا خواهند بود، به ما می‌شناساند.

گفته شد که مردم می‌توانند از میان استعداد‌های موجود جامعه، جنبه‌ی ویژه‌ای از آن را توان بخشند. این سخن بدان معنا نیست که اجتماع می‌تواند هر تحولی را که دل‌خواه اوست، از قوه به فعل درآورد. بلکه جامعه، تنها توان پیاده کردن برنامه‌هایی را دارد که موجبات آن در نهاد جامعه، آماده شده باشد.

در این برداشت از مساله، جامعه چونان شخصیتی است که می‌تواند استعدادی را بر استعداد دیگری ترجیح داده و در این فرآیند، به آینده شکل ویژه‌ای بخشد.

عامل گزینش نیز، خود از پدیده‌ها و نهاد‌های اجتماعی است. اما اثر آن، معطوف به آینده است. به گفته دیگر، اثری که گذشته و حال بر آینده می‌گذارند، موجب پدید آمدن نیرویی می‌گردد که کشش آن، بر زمان حال احساس می‌شود.

هنگامی که ساختمانی برپاست، می‌توان تاریخ ساخت آن را در قالب شرحی از حوادث گذشته، بررسی کرد. یعنی: می‌توان مشخص کرد که «پی» ساختمان در چه زمانی کنده شده، چه زمان دیوارهای آن را ساخته‌اند و چه زمان درهای آن را نصب کرده‌اند و ... اما ساختمانی که هنوز ساخته نشده است، با کشش خود، برنامه‌ی کار را نشان می‌دهد. در اصطلاح می‌گویند: ساختمان به این تعداد «آجر»، به این تعداد «در» و ... نیاز دارد.

گذشته‌ها، تنها امروز را نساخته‌اند، بلکه فردا را نیز خواهند ساخت. تاریخ به ما نشان می‌دهد که با چه استعدادی، امروز پدید آمده و با استعداد‌های موجود، چگونه فردایی پدید خواهد آمد. سرانجام تاریخ به ما می‌نماید که کدام یک از حرکت‌هایی که امروز وجود دارد، ناشی از کشش جهان فرداست.

خواست‌های یک ملت، عبارت است از کشش‌هایی که جهان فردای آن ملت، بر مردم امروز تحمیل می‌کند. تحمیلی دل‌پذیر که امروز با هزاران وسیله، موجبات آن را فراهم می‌سازیم.

ایران بزرگ، آریانا، ایرانا، ایران

قلمرو فرمانروایی «دولت ایران»، در درازای تاریخ این سرزمین، یعنی از چند هزار سال پیش تا کمابیش دو سده‌ی اخیر، پهنه‌ی «فلات ایران» بود.

فلات یا پشته (نجد) ایران، یک واحد شناخته شده‌ی جغرافیایی در سطح جهانی است. مرزهای فلات ایران، عبارتند از کوه‌های قفقاز و رودخانه‌های آمودریا و سیردریا در شمال. از خاوران، فلات پامیرو رود سند. از جنوب اقیانوس هند و خلیج فارس و از باختر، رودخانه‌ی فرات. در درازای سده‌ها. پای‌تخت شاهنشاهی ایران در کرانه‌ی باختری دجله قرار داشت. از این رو، سرزمین میان رودان (بین النهرین) را «دل ایران شهر» می‌نامیدند.

این سرزمین پهناور که بیش از چهار میلیون کیلومتر مربع وسعت دارد، در درازای چند هزار سال، قلمرو دولت ایران بود. البته در زمان‌های بسیار، این قلمرو، از پهنه‌ی فلات ایران فراتر رفته است و در زمان‌هایی نیز، چندین دولت ایرانی (در آرامش و یا جنگ و ستیز) در کنار هم در این پهنه، فرمانروایی داشته‌اند.

با آغاز سده‌ی نوزدهم میلادی، دولت ایران مورد یورش سازمان یافته‌ی استعمارگران اروپایی، یعنی امپراتوری‌های روس و انگلیس قرار گرفت. در زمانی کمتر از هفتاد سال، دولت ایران وسیله‌ی دو امپراتوری مزبور، تجزیه شد و بخش‌های پهناوری از آن تحت سلطه‌ی روس‌ها و پاره‌ای نیز زیر چنگ بریتانیا قرار گرفت. در این میان با دخالت‌های آشکار و نظامی بریتانیا و با تحمیل قرارداد پاریس، بخش مستقل باقی مانده از حاصل تجزیه نیز، دوباره شد.

با ظهور دولت عثمانی در این بخش از جهان، هجوم دولت مزبور به سرزمین‌های دولت ایران، چندین سده به درازا کشید و به دنبال فراز و فرودهای بسیار در جنگ‌های میان دو دولت، بخش‌هایی از سرزمین‌های ایران در باختر از دست رفت که مرزهای کنونی در غرب ایران‌زمین، حاصل آن است.

چنان که گفته شد، با آغاز سده ی نوزدهم میلادی، فراگشت تجزیه‌ی دولت ایران در اثر یورش نظامی روس‌ها و انگلیس‌ها، آغاز شد و در فاصله‌ی زمانی سال‌های ۱۱۹۲ تا ۱۲۶۰ خورشیدی (۱۸۱۳ تا ۱۸۸۱ میلادی)، یعنی تنها عرض ۶۸ سال، ایران بزرگ تجزیه شد. قراردادهای منجر به تجزیه‌ی «ایران»، عبارتند از:

قرارداد گلستان (۱۸۱۳ م / ۱۱۹۲ خ): برپایه‌ی این قرارداد، بخش‌هایی از سرزمین‌های قفقاز، به اشغال روس‌ها درآمد.

قرارداد ترکمان‌چای (۱۸۲۸ م / ۱۲۰۶ خ): یا قرارداد تجزیه‌ی سرتاسری قفقاز

قرارداد پاریس (۱۸۵۷ م / ۱۲۳۵ خ): برپایه‌ی این قرارداد، دیوار جدایی میان مردم ایران و افغانستان کشیده شد.

تجزیه مکران و بلوچستان (۱۸۷۱ م / ۱۲۵۰ خ)

قرارداد آخال (۱۸۸۱ م / ۱۲۶۰ خ): تجزیه‌ی سرتاسری سرزمین‌های خوارزم و فرارود و الحاق آن سرزمین‌ها، به امپراتوری روسیه تزاری.

در فراگشت تجزیه‌ی «دولت ایران» در سده‌ی نوزدهم میلادی، پای‌تخت دولت ایران در شهر تهران قرار داشت. از این رو، با هر تجزیه و جدایی، نام «ایران» برای باقی مانده‌ی آن بخش که در برگیرنده‌ی پای‌تخت یعنی «تهران» بود، باقی ماند. از این رو، در سال‌های اخیر، به دلیل عدم روشن‌گری لازم، دو مفهوم «دولت ایران» از گاه کهن تا تجزیه‌ی این واحد در قرن نوزدهم و دولت حاصل از تجزیه (به دلایلی که در بالا گفته شد)، در یکدیگر تداخل کرده و در نتیجه، سبب ایجاد بدفهمی‌ها و گزفهمی‌های بسیار شده است.

بدین گونه برای «میراث‌داران» دولت ایران از گاه کهن تا همین سال‌های اخیر، این توهم ایجاد شده است که منظور از واژه‌ی ایران، سرزمین و دولت کنونی ایران است. در حالی که اگر پای‌تخت دولت ایران در دوران تجزیه‌های اخیر فلات ایران، در شهر کابل، بخارا، گنجه، یا...، قرار داشت، امروز بخش‌هایی که شهر کابل، بخارا، گنجه، یا...، در آن قرار دارند، به نام «ایران» خوانده می‌شد. در آن صورت، «ایران» امروزی بدون تردید، نام دیگری می‌داشت و...

از این رو، باید که میان دو نامهمسان اما با مفهوم ناهمسان، فرق گذارد. شاید راه این است که از دولت ایران، از عهد کهن تا سده‌ی نوزدهم میلادی، به نام «ایران بزرگ» یا «ایران واحد (یگانه)»، یا به اصطلاح هم خانمانان افغانستانی «آریانا» و به گفته‌ی درست‌تر «ایرانا»، نام ببریم.

اما باید دانست که برگزیدن هر یک از این نام‌ها و یا هر نام دیگری که بتواند فرقی میان این دو مفهوم را (نام همسان ولی درون مایه‌ی ناهمسان، به گونه‌ای که یکی، جزئی از دیگری است و نه همه‌ی آن) آشکار کند، متضمن اتفاق نظر همه‌ی فرزندان این پدر است.

این چیزی است که امروز، اهمیت آن برای تاریخ‌نگاری و بررسی پیشینه‌ی کهن مردمانی که در این روزگار، از هم جدا افتاده‌اند و در واحدهای سیاسی گوناگون زندگی می‌کنند، بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود.

با توجه به این که فرزندان این پدر، بسیارند و شاید پاره‌ای از آن‌ها، در اثر قرار گرفتن زیر سلطه‌ی بیگانه و یا تحت تبلیغات بیگانگان، از «اصل خود» دور افتاده‌اند، می‌بایست برای باز جستن «روزگارِ وصل» فرهنگی، مراکزی فعال در خانه‌های این «فرزندان» برپا گردد، تا این کارسترگ، به انجام برده شود.

فرزندان «پدر»، این مردمان‌اند و در حال حاضر، در این واحدهای سیاسی زندگی می‌کنند.

نخست - در منطقه‌ی قفقاز :

جمهوری آذربایجان (اران)

جمهوری ارمنستان

جمهوری گرجستان

سرزمین‌های ضمیمه شده به خاک فدراسیون روسیه : داغستان، اوستی شمالی،

چچن‌ستان، اینگوش‌ستان، قبادرین، بالخارستان (پیوست شماره ۱)

دوم - در منطقه‌ی خوارزم و فرارود

جمهوری ترکمنستان

جمهوری ازبکستان

جمهوری تاجیکستان

بخش‌های ضمیمه شده به جمهوری‌های قزاقستان و قرقیزستان

(پیوست شماره ۲)

سوم - افغانستان

چهارم - ایران (کنونی)

پنجم - بخش هایی از مکران و بلوچستان که ضمیمه ی خاک جمهوری
پاکستان شده است و...

ششم - کردها و دیگر مردمان سرزمین های بخش های تجزیه شده از سوی
دولت عثمانی ، در غرب « ایران زمین » .

هفتم - بحرین

درآمد

مشروطیت ایران ، در رابطه با تجزیه‌ی ایران ، درس بزرگ ولی ناآموخته‌ی تاریخ میهن ماست .

مشروطیت ایران که بر پایه‌ی حاکمیت مطلق مردم بر سرنوشت خود ، بنیان گرفته بود ، نشان داد که هر زمان مجلس شورای ملی در جای گاه واقعی خود قرار داشت ، ملت ایران توانست با شایستگی از منافع ملی دفاع کند و توطئه‌های تجزیه‌ی ایران را خنثی سازد . اما این نقش بسیار ارزنده‌ی مشروطیت ایران ، هرگز مورد توجه پژوهندگان و تاریخ‌نویسان میهن ما قرار نگرفته است . با یقین کامل می‌توان گفت که اگر مشروطیت ایران ، در همان سال به بار ننشسته بود ، ایران در قالب کنونی و مرزهای سیاسی امروزی ، وجود خارجی نداشت . در این میان ، نقش مجلس اول ، در حفظ تمامیت ارضی ایران ، قابل ستایش و تکریم است .

ویژگی چشم‌گیر آغاز سده‌ی بیستم میلادی ، ادامه‌ی حضور گسترده‌ی استعمار دیرین و استبداد کهن در جهان بود .

استعمار اروپایی ، در درازای چند سده ، با چهره‌ی ویژه ، راهبرد ویژه و کارکرد ویژه ، بیش‌ترین بخش از جهان را به زیر سیطره‌ی خود درآورده بود . از سوی دیگر ، در آغاز سده‌ی بیستم ، « استبداد » نیز هم چنان ، شیوه‌ی غالب حکومتی در جهان به شمار می‌رفت . از این رو ، در آغاز سده‌ی بیستم ، از میان کشورهای جهان ، تنها ۴۳ کشور به عنوان «مستقل» شناخته می‌شدند که بیش‌تر آن‌ها ، در قاره‌ی اروپا قرار داشتند . به گونه‌ای که در قاره‌ی پهناور آسیا ، تعداد کشورهای مستقل ، از تعداد انگشتان یک دست ، فراتر نمی‌رفت . در قاره‌ی آفریقا ، وضعیت بسیار اسف انگیزتر بود و استقلال مفهومی نداشت .

از میان کشورهای مسلمان که امروز ، تعداد آن‌ها از ۵۰ کشور افزون‌تر است ، تنها کشورهای ایران و عثمانی و تا حد کمی افغانستان ، مستقل بودند و بقیه ، زیر سلطه‌ی استعمار قرار داشتند .

در آغاز سده‌ی بیستم، از میان ۴۳ کشور مستقل جهان، تنها ۱۶ کشور (آن هم با اما و اگر)، دارای نظام مردم‌سالاری بودند. اما در دموکراسی‌های آن روز، زنان که نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دادند، از حق برگزیدن و برگزیده شدن محروم بودند. از سوی دیگر، همه‌ی مردان نیز، از حق رای برخوردار نبودند.

البته باید بدانیم که آن دسته از استعمارگران اروپایی که دارای نظام مردم‌سالاری بودند، با «استبداد» خشن و بی‌رحمانه، بر ملت‌های اسیر حکم می‌راندند.

در چنین جهانی، ملت ایران در سده‌ی بیستم، پیش‌تاز بر پایی نظام مردم‌سالاری در پرجمعیت‌ترین قاره جهان به شمار می‌رود. در آغازین سال‌های سده بیستم، کشور ایران به جرگه‌ی اندک کشورهای دارای نظام مردم‌سالاری پیوست.

روز ۱۳ امرداد ۱۲۸۵ (۵ اوت ۱۹۰۶ / ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴)، به دنبال خیزش گسترده‌ی مردم ایران، مظفرالدین شاه قاجار، فرمان مشروطیت را امضا کرد و بدین سان، نظام استبداد در ایران برافکنده شد و سامان مردم‌سالاری برپا گردید.

مشروطیت ایران، حاصل یک فراگشت چهارگانه است. فرمانی که در ۱۳ امرداد ماه ۱۲۸۵ (۵ اوت ۱۹۰۶) به امضای مظفرالدین شاه رسید، نخست با جشن و چراغانی مردم روبرو شد. اما از آن جا که نام «ملت» در این فرمان به روشنی آورده نشده بود و جمله‌های آن مبهم و نامعلوم بود، مردم نسخه‌های آن را از دیوارها کندند و اعتراض‌های مردم باعث شد که مظفرالدین شاه، چهار روز بعد (روز ۱۷ امرداد ۱۲۸۵ / ۹ اوت ۱۹۰۶ / ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴)، فرمان دیگری صادر کرد که مکمل و متمم سند اول مشروطیت ایران می‌باشد.

در گام سوم، قانون اساسی به تصویب مجلس شورای ملی رسید و روز هشتم دی ماه ۱۲۸۵ (۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ / ۱۴ ذیقعه ۱۳۲۴)، از سوی مظفرالدین شاه امضا شد. مظفرالدین شاه، چند روز پس از امضای قانون اساسی درگذشت.

نمایندگان مجلس شورای ملی، برای آن که هر چه زودتر قانون اساسی را به امضای شاه برسانند، در تنظیم آن شتاب کردند و در نتیجه، حدود اختیارات وزیران و سازمان‌های کشوری و...، روشن و مشخص نشده بود. از این رو، در گام چهارم، نمایندگان مجلس اول، متمم قانون اساسی، یا آخرین مرحله‌ی شکل‌دهی به مشروطیت ایران را، تنظیم و تصویب کردند.

سرانجام به دنبال کشمکش‌های بسیار میان مجلس شورای ملی و محمدعلی شاه، وی روز چهاردهم مهر ماه ۱۲۸۶ (۷ اکتبر ۱۹۰۷ / ۲۹ شعبان ۱۲۹۵)، متمم قانون اساسی را امضا کرد. باید دانست که متمم قانون اساسی، چهارمین و مهم‌ترین سند مشروطیت ایران است.

دولت و دولت‌مردان ایران، به ویژه پس از دوران فتح‌علی شاه، در اثر نامردمی‌هایی که از بیگانگان دیده بودند، کوششی می‌کردند تا حد امکان از نزدیکی به آنان خودداری کنند.

از این رو، در دوران محمدشاه قاجار، روابط با خارج در پایین‌ترین سطح قرار داشت و تنها در پایان دوره‌ی مزبور، دولت ایران مجبور شد که برای حفظ مصالح تا حدودی به دولت انگلستان روی خوش نشان دهد.^۱ در آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، با ظرافت و قدرت از دخالت بیگانگان در امور کشور جلوگیری کرده و حتا قدغن نمود که هیچ ایرانی، نباید با نمایندگان خارجی رفت و آمد کند.

بدین‌سان، پس از دوران فتح‌علی شاه، دولت ایران معلم و مستشار نظامی از خارج استخدام نکرد، زیرا ایرانیان به نیکی دریافته بودند که همه‌ی آنان، جاسوسانی هستند که در لباس دیگر، سرگرم خیانت به ایران و خدمت به دولت متبوع خود می‌باشند.

اما دولت بریتانیا همیشه سخت مشتاق نفوذ در ایران بود. به ویژه هنگامی که روس‌ها در اثر ناتوانی دولت ایران، در پی تهیه مقدمات تجاوز و اشغال سرزمین‌های خوارزم و فرارود برآمدند، اشتیاق انگلستان نیز فزونی گرفت. انگلیس‌ها بر این باور بودند که تصرف «مرو»، در حکم گرفتن «هرات» است. تصرف هرات، تصرف «قندهار» و گرفتن قندهار، دستیابی به بلوچستان و مکران است که خود، مقدمه‌ی حمله به هندوستان می‌باشد.

از این رو، دولت انگلستان در پی آن درآمد تا نسبت به روس‌ها پیش‌دستی کرده و مناطق راهبردی (استراتژیک) را در منطقه اشغال کند و یا موکلانی از سوی خود به حکومت آن مناطق بگمارد.

دولت بریتانیا، به دنبال تحمیل قرارداد ۱۸۵۷ م / ۱۲۳۶ خ (قرارداد جدایی افغانستان از ایران) و نیز پس از سرکوب گسترده‌ی خیزش مردم هندوستان و نظامیانی که در خدمت حکومت مستعمراتی هند بودند، به منظور کامل کردن منطقه‌ی حایل میان ایران و هندوستان، از در دیگری وارد شد. این بار، سخن کشیدن خط تلگراف را به میان آورد. دولت انگلستان به دنبال چند سال گفتگو، توانست امتیاز کشیدن خط تلگراف از خانیقین به تهران و از تهران به بوشهر را به دست آورد. در همان سال، دو قرارداد تکمیلی به امضاء رسید و به دنبال آن قراردادهای دیگر. رفته رفته، به مرور زمان، به مدت قراردادها افزوده شد و تا سال ۱۳۰۷ خورشیدی (۱۹۲۸ میلادی) نیز، دنباله پیدا کرد.^۲

بدین‌سان ، ماموران دولت بریتانیا در لباس تلگراف‌چی ، تا دورافتاده‌ترین نقاط کشور نفوذ کردند و از شخص حاکم و اطرافیان او گرفته ، تا بازرگانان و مردم کوچه و بازار ، به حشر و نشر و کسب خبر پرداختند :^۲

... در این تاریخ ، جای صاحب‌منصبان نظامی انگلیس را صاحب‌منصبان تلگراف‌خانه گرفتند و در واقع تلگراف‌چی‌ها ، همان صاحب‌منصبان نظامی بودند که تغییر شکل داده بودند ...

ذکر این نکته در این‌جا ضروری است که مرز طبیعی ایران در جنوب خاوری ، همیشه رود سند بود . در درازای تاریخ ، هرگز به جز موارد نادر ، مرز طبیعی مزبور ، مورد تردید و کشمکش قرار نگرفته بود .

به دنبال شکست ایران در جنگ‌های قفقاز و سپس آشوب هرات ، ناآرامی‌هایی در مناطق مکران و بلوچستان نیز ایجاد شد . اما محمدشاه با گسیل نیرو ، منطقه را آرام کرد .

تجزیه‌ی مکران و بلوچستان

دولت بریتانیا برای دست‌اندازی به این منطقه‌ی پهناور که در کنار مرزهای هندوستان قرار داشت ، دست‌اندرکار زمینه‌چینی برای تجزیه‌ی سرزمین‌های مزبور شد . دولت انگلستان ، به بهانه‌ی حفظ و نگاهداری خط تلگراف که قرار بود در آینده از منطقه‌ی مکران^۴ گذر کرده و به هندوستان اتصال یابد ، بدون کسب اجازه از دولت ایران ، اقدام به بستن قرارداد با برخی از خوانین بلوچ کرد . در این میان ، دولت بریتانیا برای آنان مقرری نیز تعیین کرد .

در پس پرده‌ی کشیدن خط تلگراف ، دولت بریتانیا در پی آن بود که با ایجاد حکومت‌های محلی در منطقه‌ی مکران و بلوچستان ، حمایت از آنان و عقد قرارداد با حکومت‌های مزبور ، منطقه‌ی حایل میان ایران و مستعمره‌ی هندوستان را کامل کند .

از این‌رو ، دولت بریتانیا ، برای دستیابی به این هدف ، دست‌انکار ایجاد « امارت کلات » شد . در این راستا ، آنان ضمن عقد قرارداد با خان کلات ، برای نگاهداری و حفظ خطوط تلگراف در آینده ، برای وی یک مستشار انگلیسی تعیین کرده و از او به نام امیر کلات نام بردند .^۵

دولت بریتانیا برای تجزیه‌ی بخش‌هایی از مکران و بلوچستان ، باب گفتگو با دولت ایران را به نمایندگی امیر کلات به منظور تعیین مرز آغاز کرد ، سرانجام در سال ۱۲۴۹ خورشیدی (۱۸۷۰ میلادی) ، کمیسیونی با شرکت نمایندگان دولت ایران و امیر کلات تشکیل گردید .

کمیسیون مزبور، فردریک گلد اسمیث را مامور تحدید حدود مکران و بلوچستان کرد. نامبرده، بر پایه‌ی خواست دولت بریتانیا، مرزهای مزبور را تعیین نمود. با وجود پایداری و مخالفت برخی دولت‌مردان با تحدید حدود مزبور، سرانجام ناصرالدین شاه، زیر فشار دولت بریتانیا، روز سیزدهم شهریورماه ۱۲۵۰ (۴ سپتامبر ۱۸۷۱)، سند مزبور را امضاء کرد. بدین‌سان، سرزمین گسترده‌ای که میان رود سند و دماغه‌ی گواتر قرار داشت، از ایران منتزع گردید.

به دنبال تحدید حدود مزبور، دولت بریتانیا با گسیل نیروهایی از هند، رفته رفته آن سرزمین را اشغال کرده و در ژانویه ۱۸۷۷ میلادی (دی ماه ۱۲۵۵ خورشیدی)، سرزمین مزبور را به عنوان مستعمره‌ی خود اعلام نمود. از این پس منطقه‌ی مزبور، «بلوچستان انگلیس» نامیده شد. پس از جنگ جهانی دوم که هندوستان استقلال خود را بازیافت، در اثر توطئه‌ی انگلیس، شبه قاره هند دچار تجزیه شد. به دنبال ایجاد حکومت پاکستان، سرزمین «بلوچستان انگلیس»، ضمیمه‌ی کشور مزبور گردید. مرزهای کنونی ایران با پاکستان بازمانده‌ی حاکمیت گلد اسمیث است.

میرزا معصوم خان انصاری نماینده‌ی ایران در ماجرای حکمیت گلد اسمیث، به وزیر امور خارجه می‌نویسد:^۶

... مدعی ما کلاتی‌ها والله بالله نیستند، مدعی حکم ثالث [گلد اسمیث] است.

[وی در نامه‌ی دیگری می‌نویسد:] به نمک با محک سرکار اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاه [ناصرالدین شاه] روحنا فداه قسم که این مامور [گلد اسمیث] جز حمایت و تقویت مامور خان کلات و تحصیل سند که «کچ» و «تمپ» و «بلیده» و «مند» و «کوهک» و «اسپندار» و بلکه بیش‌تر «سرباز» و دشت باهو تعلق به خان معزی‌الیه داشته، خیال دیگری ندارد ...

تجزیه‌ی سیستان

دولت بریتانیا، در آخرین مرحله‌ی اجرای نقشه خود برای ایجاد منطقه‌ی حایل میان ایران و هندوستان و پیش‌گیری از رسیدن روس‌ها به هندوستان، درصدد برآمد تا ایالت پهناور سیستان را که دارای موقعیت راهبردی مهمی بود، از ایران تجزیه کند.

دولت بریتانیا، با تحمیل قرارداد «گندمک» به حکومت افغانستان، سرزمین مزبور را به صورت رسمی تحت‌الحمایه‌ی خود کرده بود. بدین‌سان، دولت مزبور در پی آن بود که در

موقعیت مناسب، بخش عمده‌ی سیستان را ضمیمه‌ی حکومت دست‌نشانده‌ی خود در افغانستان کند.

در راه رسیدن به این هدف، انگلیس‌ها در ماه مارس ۱۸۶۹ میلادی (اسفند ماه ۱۲۴۷ خورشیدی)، «شیرعلی»، امیر افغانستان را به دهلی دعوت کردند. در این سفر، انگلیس‌ها از امیر شیرعلی پذیرایی مفصلی به عمل آوردند. امیر شیرعلی به محض بازگشت به کابل، بر پایه‌ی دستورالعمل دولت بریتانیا، مدعی شد که سیستان جزو ملک خدادادی افغانستان است. وی به دنبال این ادعا، بنای تجاوز به سیستان و قتل و غارت در آن خطه را گذارد.

دولت انگلستان، بر پایه‌ی آمادگی‌های از پیش، به محض ترک‌تازی‌های امیر شیرعلی در سیستان، به دولت ایران اطلاع داد که برپایه‌ی ماده‌ی ششم قرارداد پاریس (قرارداد جدایی میان ایران و افغانستان)، اختیار حکمیت درباره‌ی اختلاف‌های طرفین را دارد. دولت ناتوان ایران هم از روی ناچاری به حکمیت دولت مزبور، تن در داد.

برای حکمیت، دولت انگلستان ژنرال فردریک گلد اسمیث را نامزد کرد. گلد اسمیث به خوبی توانسته بود امیال دولت متبوع خود را در تحدید حدود مکران و بلوچستان، برآورده سازد. وی در ماه اوت ۱۸۷۲ میلادی (امرداد ۱۲۵۱ خورشیدی)، سیستان را به دو منطقه‌ی خارجی و داخلی بخش کرد. در این فرآیند، وی بخش داخلی که تنها حدود ۱۵۰۰ کیلومتر مربع وسعت داشت برای ایران باقی گذاشت و بقیه‌ی سرزمین پهناور سیستان را به عنوان بخش خارجی، به حکومت افغانستان که تحت‌الحمایه‌ی دولت بریتانیا بود، پیوند داد. گرچه کشمکش بر سر «سیستان»، سال‌ها دنباله پیدا کرد، اما هرگز آب رفته به جوی برنگشت.

ژنرال گلد اسمیث، چند سال بعد، دو جلد کتاب درباره‌ی مأموریت خود منتشر کرد. وی در پیش‌گفتار کتاب مزبور، چنین می‌نویسد:^۷

اینک موضوعی که باید مورد توجه قرار گیرد، همانا نتایج این دو مأموریت سرحدی است که ... آیا آن مقصودی که در نظر بود به طور قطع و یقین انجام شده است یا نه؟ و آن انتظارات سیاسی که راجع به این موضوع بوده، حاصل گشته یا نه؟ اگرچه این دو مأموریت دو کار جداگانه بوده است و از دیدگاه سیاسی و جغرافیایی، دو مسأله‌ی جداگانه فرض می‌شود اما هیچ شخص مآل‌اندیشی نمی‌تواند آن‌ها را مسایل جدا از هم تصور کند. باید هر دوی آن‌ها را [تجزیه مکران و بلوچستان و تجزیه‌ی سیستان] یک امر واحدی بداند و آن هم عبارت از حفظ امنیت و آرامش سرحد هندوستان ماست ... ولی هرگونه اغتشاش و یا انقلاب در بلوچستان و افغانستان روی دهد، دولت ایران باید بداند که به واسطه‌ی سندی که به ما داده است، نباید از این

قبیل اتفاقات استفاده بکند و به قصد تصرف و تجاوز ، به طرف شرق دست‌اندازی کند.

تجزیه‌ی سرزمین‌های خوارزم و فرارود

در اثر شکست‌های پیاپی و به ویژه تحمیل قرارداد پاریس ، نفوذ دولت ایران در مناطق خوارزم و فرارود ، رو به کاهش گذارد .

از زمان‌های دور ، خوانین مرو ، بخارا ، خیوه^۸ ، خوقند و دیگر نواحی خوارزم و فرارود ، خطبه به نام پادشاه ایران می‌خواندند و سکه به نام وی می‌زدند . پادشاه ایران نیز ، فرمان ولایت و امارت برای آنان صادر می‌کرد .^۹

با جدایی افغانستان و به ویژه امارت هرات از ایران ، راه « مرو » و در این فرآیند ، راه دیگر مناطق خوارزم و فرارود به روی دولت بسته شد . راه مستقیم به مرو ، راهی بود که از بیابان‌های بی‌آب و علف‌گذر می‌کرد و برای حرکت نیروهای سازمان یافته‌ی نظامی مناسب نبود . راه اصلی به مرو و سمرقند و بخارا و ... چنان که گفته شد ، از هرات می‌گذشت . از سوی دیگر ، قاجارها ، جلگه‌ی مرو را سرزمین موروثی خود می‌دانستند و پادشاهان قاجار آن را ملک اجدادی خود به حساب می‌آوردند .

هم‌زمان با جدایی افغانستان ، ترکمان‌ها نیز به تحریک و اغوای روسیه ، علیه دولت مرکزی علم‌طفیان برافراشتند . در این راستا ، میان سال‌های ۱۲۳۶ تا ۱۲۳۹ خورشیدی (۱۸۶۰-۱۸۵۷ میلادی) ، درگیری‌هایی بر سر ایالت مرو با شورشیان ترکمان رخ داد . با وجود پیروزی‌های اولیه ، در نبرد نهایی نیروهای دولت مرکزی شکست خورد و در نتیجه‌ی از دست رفتن « مرو » ، راه دسترسی به امارت بخارا به کلی به روی نیروهای دولت بسته شد . از این تاریخ ، روس‌ها که دیگر مانعی برابر خود نمی‌دیدند ، دست به لشگرکشی به خوارزم و فرارود زدند .

امپراتوری روسیه ، پس از شکست در جنگ‌های کریمه و پذیرش عهدنامه‌ی پاریس^{۱۰} ، نیک دریافت‌ه بود که دولت‌های اروپا ، اجازه نخواهند داد که کشور مزبور اقدام به توسعه‌ی ارضی در این قاره نماید . از این رو ، در پی اجرای بخش دیگری از منشور پتر برآمد . در بند نهم منشور مزبور آمده است :^{۱۱}

... کلید هندوستان هم سرزمین ترکمنستان است . تا می‌توانید باید به سوی بیابان‌های قرقیزستان و خیوه و بخارا پیش روید ...

دو سال پس از پذیرش عهدنامه‌ی پاریس از سوی دولت ایران و هم‌زمان با قیام مردم هند علیه استبداد انگلیس، روس‌ها در صدد دست‌اندازی به سرزمین‌های خوارزم و فرارود برآمدند. دولت روسیه در سال ۱۸۵۸ میلادی (۱۲۳۷ خورشیدی)، ژنرال اگناتیوف (Ignatov) را مأمور تصرف نواحی مزبور کرد. وی در همان سال، یک هیأت علمی به ریاست خانیکوف (Khanikov) را، که بعدها شهرتی نیز به هم رساند، مأمور انجام پژوهش‌های جغرافیایی در نواحی شمال خاوری ایران نمود.^{۱۲} بدین‌سان، روس‌ها توانستند پیش از آغاز تهاجم به سرزمین‌های خوارزم و فرارود، آگاهی‌های گران بهایی درباره‌ی اوضاع و احوال مناطق مزبور، نیروهای نظامی، جمعیت منطقه، وضع زندگی و ...، به دست آورند.

روس‌ها پس از دریافت اطلاعات جمع‌آوری شده وسیله‌ی خانیکوف، در سال ۱۸۶۰ میلادی (۱۲۳۹ خورشیدی)، تهاجم نظامی به فرارود و خوارزم را آغاز کردند. روس‌ها در یک نبرد خونین، نیروهای امارت خوقند را در هم شکسته و به کرانه‌ی سیر دریا (سیحون)، رسیدند. سرانجام در ماه اکتبر ۱۸۶۴ (مهر ماه ۱۲۴۳ خورشیدی)، آخرین پایداری سپاهیان امارت خوقند در نبرد «چم‌کند»، درهم شکسته شد.

در سال ۱۸۶۵ (۱۲۴۴ خورشیدی)، روس‌ها تاشکند را اشغال کردند. در سال ۱۸۶۶ میلادی (۱۲۴۵ خورشیدی)، ارتش تزاری توانست که سپاهیان امیر بخارا را در هم شکسته و در سال ۱۸۶۸ میلادی (۱۲۴۷ خورشیدی)، سمرقند را تصرف کند. بدین‌سان، آخرین پایداری منظم امارت بخارا نیز درهم شکسته شد.

به دنبال این پیروزی‌ها، دولت روسیه در سال ۱۸۷۲ میلادی (۱۲۵۱ خورشیدی)، اقدام‌های جدی برای اشغال امارت خیوه را آغاز کرد. در همین سال، روس‌ها روی به کاشغر آوردند. در این میان، به دنبال تجزیه‌های خونبار و شکست‌های خفت‌بار، دولت ایران توان لازم برای رویایی را از دست داده بود. در این فرآیند دولت ایران، برابر تجزیه‌ی سرزمین‌های «ایران‌ویج»، تنها به سخنان اعتراض گونه‌بسته کرد.^{۱۳} دولت انگلستان نیز گرفتار شورش هند و پی‌آمدهای آن بود. در نتیجه، دولت ایران نمی‌توانست، روی حمایت احتمالی دولت مزبور حساب کند.

در ژوئن سال ۱۸۵۷ (تیرماه ۱۲۳۶)، سپاهیان هندی که در خدمت فرماندار کل هند بودند، دست به شورش زده و پس از گشودن شهر دهلی، بهادر شاه دوم را که از سوی فرماندار کل در قصر خود زندانی بود، آزاد کرده و وی را امپراتور هند اعلام کردند.

در این زمان ، بزرگان افغانستان نیز که به شدت از سلطه‌ی انگلستان خشمگین بودند ، «دوست محمدخان» امیر کشور مزبور را زیر فشار قرار دادند که به یاری مردم هند بشتابد . اما دوست محمدخان نپذیرفت و در مقابل پافشاری بزرگان و روحانیون افغانستان گفت :^{۱۴}

... من باید به انگلیسی‌ها بچسبم تا مرا در مقابل قاجارهای لعنتی حفظ کنند . من با انگلیسی‌ها قرارداد بسته‌ام و تا زمان مرگم به آن وفادار خواهم بود .

اما انگلستان به زودی موفق شد که شورش هند را فرو نشاند . ارتش انگلیس پس از فتح دهلی ، دست به قتل عام فجیع و گسترده‌ای زد . بهادر شاه نیز دستگیر و از کشور تبعید شد . به دنبال این واقعه در دوم اوت ۱۸۵۸ (۱۱ مرداد ماه ۱۲۳۷) ، شرکت هند شرقی همه‌ی حقوق خود را به دولت انگلستان وا گذاشت و چند سال بعد ، کشور مزبور به عنوان مستعمره‌ی رسمی بریتانیا اعلام گردید .^{۱۵}

دولت انگلستان ، پس از ایجاد آرامش در هندوستان ، در پی آن برآمد ، تا برای مصون نگاه داشتن سرزمین مزبور ، از عبور روس‌ها از آمو دریا (جیحون) ، جلوگیری کند .^{۱۶} سرانجام در فوریه ۱۸۷۳ (اسفند ماه ۱۲۵۱) ، وزیران خارجه‌ی دو کشور در این زمینه به توافق رسیدند . اما برخلاف مفاد تفاهم ، روس‌ها از آمو دریا گذشتند .

دولت انگلستان ناچار دست نیاز به سوی دولت ایران دراز کرد . دولت ایران اظهار داشت که هرگاه انگلستان صددرصد از ایران حمایت نماید ، آماده است که نیرو به خوارزم و فرارود گسیل دارد . اما دولت مزبور حاضر به قبول تعهداتی در این زمینه نشد .

بدین‌سان ، دولت روس بدون برخورد با مقاومت از سوی دولت ایران ، به دامنه‌ی متصرفات خود در خوارزم و فرارود افزود . روز دهم اسفند ماه ۱۲۵۹ (۲۸ فوریه ۱۸۸۱) ، شهر مرو به دست ارتش تزاری سقوط کرد .

دولت ایران ، پیش از آن دو سپاه به مرو روانه کرده بود . اما در اثر اختلاف میان فرماندهان آن دو سپاه ، در حوالی قوچان کار به ستیز و زد و خورد میان آنان کشید . در این فرآیند ، آنان ماموریت خود را رها کردند و مرو نیز چنان که گفته شد سقوط کرد . بدین‌سان ، سرتاسر خوارزم و فرارود به دست روس‌ها افتاد .

دولت روسیه، ایران را برای پذیرش وضع جدید در خوارزم و فرارود، زیر فشار قرار داد. دولت ایران که در اثر مداخلات سیاسی و لشگرکشی‌های نظامی دو قدرت بزرگ جهان، یعنی امپراتوری روس و انگلیس به شدت ناتوان گشته بود، به پذیرش قرارداد آخال تن در داد. بر پایه‌ی قرارداد مزبور که روز ۲۳ آذرماه ۱۲۶۰ (۱۴ دسامبر ۱۸۸۱) میان میرزا سعیدخان مؤتمن الممالک وزیر امور خارجه ایران و ایوان زینوویف (Ivan Zinoviev) وزیر مختار دولت روسیه در تهران به امضاء رسید، دولت ایران از همه‌ی دعاوی خود نسبت به مناطق خوارزم و فرارود صرف‌نظر کرد و رود اترک را به عنوان مرز میان دو دولت پذیرفت:^{۱۷}

بعد از قرارداد ترکمان‌چای، پیمان آخال ضربه‌ی مهلک دیگری به تمامیت ارضی ایران به شمار می‌رفت زیرا به موجب آن خانات ترکمنستان و ماوراءالنهر که ... تابع پادشاهان ایران بودند، برای همیشه از قلمرو ملی میهن ما منتزع گردید ...

بدین سان، حکومت روسیه تزاری در راستای اجرای منشور (وصیت‌نامه) پتر، پس از آن که:^{۱۸}

در نتیجه‌ی دو دوره جنگ با ایران، سراسر قفقاز را تصرف کرد، با انعقاد پیمان آخال، توانست دومین مرحله از برنامه‌ی توسعه‌ی ارضی خود را بدون اشکال زیاد عملی سازد ...

قرارداد ۱۹۰۷

۳۰ سال پس از تجزیه‌ی مکران و بلوچستان وسیله‌ی دولت بریتانیا و ۲۶ سال بعد از تحمیل قرارداد آخال از سوی امپراتوری روسیه که به جدایی سرزمین‌های خوارزم و فرارود انجامید، دو قدرت مزبور، در پی تجزیه‌ی کامل ایران برآمدند. در این راستا، هر یک منافع ویژه‌ی خود را جستجو می‌کردند:

روسیان، در پی اجرای مرحله‌ی دیگری از منشور پتر در مورد ایران و رسیدن به آب‌های گرم خلیج فارس بودند. آن‌ها در سه مرحله، سرزمین بزرگ ایرانیان را تجزیه کرده و در این فرآیند سرتاسر قفقاز و همه‌ی سرزمین‌های خوارزم و فرارود را اشغال کرده بودند.

انگلستان با تصرف کامل هند و اعلام کشور مزبور به عنوان «مستعمره»، در پی حفظ و در امان نگاه داشتن آن از دستبرد قدرت‌های دیگر بود. در این راستا، انگلستان موفق شده بود که با لشگرکشی به ایران و تحمیل جدایی میان ایران و افغانستان و نیز تجزیه‌ی بخش‌هایی از مکران و بلوچستان و سیستان، میان کشور ایران و هندوستان منطقه‌ی حایل پهناوری به وجود آورد.

انگلیس‌ها به همین حد هم بسنده نکرده بودند. آن‌ها بالشگر کشی به درون افغانستان و تحمیل قرارداد گندمک (۵ خرداد ۱۲۵۸ خورشیدی / ۲۶ مه ۱۸۷۹ میلادی)، سرزمین مزبور را تحت‌الحمایه‌ی خود قرار داده بودند.

در این مرحله، انگلستان در پی آن بود که باتجزیه‌ی ایران به دو بخش شمالی و جنوبی و ایجاد یک منطقه‌ی حایل میان دو بخش، مانع دیگری برابر روس‌ها برای رسیدن به هندوستان و نیز مانعی برای رسیدن آنان به خلیج فارس ایجاد کند.

از سوی دیگر، سر برآوردن قدرت امپراتوری آلمان و نفوذ روزافزون دولت مزبور در منطقه‌ی بالکان و قلمرو عثمانی، دو دولت استعمارگر روس و انگلیس را سخت به هراس انداخته بود. افزون بر آن، شکست سخت روس‌ها برابر ژاپن، دولت مزبور را ناچار کرده بود تا به اختلاف‌های خود با انگلستان در آسیا پایان دهد.

روس‌ها در پی آن بودند که در این فرآیند، علاوه بر این که مرزهای آسیای خود را از نظر دولت بریتانیا تثبیت کنند، منافع نوینی نیز به دست آورند. از این رو، دولت روسیه پذیرفت که اختلاف‌های خود را با انگلستان در آسیا، حل کند.

البته در این میان، دولت فرانسه هم که از نیرومندی آلمان سخت به هراس افتاده بود، در نزدیک کردن دو دولت مزبور (به زیان کشورهای منطقه و به ویژه ایران)، نقش به سزایی داشت.

روز سی و یکم اوت ۱۹۰۷ (نهم شهریور ماه ۱۲۸۶) سه قرارداد میان نمایندگان انگلستان و روسیه در سنت پترزبورگ به امضاء رسید. بر پایه‌ی قرارداد نخست، سرزمین افغانستان در حوزه‌ی نفوذ انگلستان قرار گرفت. طبق قرارداد دوم، سرزمین تبت جزو حوزه‌ی نفوذ روسیه شناخته شد و سرانجام برپایه‌ی قرارداد سوم، ایران به سه بخش تقسیم گردید (پیوست شماره ۳):

۱- بخش شمالی، یعنی از خط فرضی میان قصر شیرین، اصفهان، یزد، خواف و مرز افغانستان (نقطه‌ی تقاطع دو خط سرحدی روس و افغانستان)، منطقه‌ی نفوذ روسیه شناخته شد.

۲- بخش جنوبی، یعنی از خط فرضی که از مرز افغانستان و بیرجند و کرمان به بندرعباس می‌پیوست و برای دفاع از هندوستان دارای اهمیت حیاتی بود، در منطقه‌ی نفوذ انگلستان قرار گرفت.

۳- بخش مرکزی، در حیطه‌ی نفوذ دولت ایران قرار گرفت. در حقیقت، بخش مرکزی، حد فاصلی بود میان مناطق نفوذ دو دولت روسیه و انگلستان، به منظور جلوگیری از برخورد احتمالی آنان در این بخش از جهان.

روز ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ (اول مهرماه ۱۲۸۶) سفارت انگلیس در تهران طی یادداشتی به طوررسمی دولت ایران را از قرارداد «تقسیم ایران»، آگاه کرد. بر اثر این خبر، مردم ایران به پا خاستند. نمایندگان دوره‌ی اول مجلس شورای ملی، به شدت با قرارداد مزبور مخالفت کردند و روزنامه‌ها مقاله‌های بسیاری در رد آن انتشار دادند.

چند روز بعد، مشیرالدوله پیرنیا وزیر امور خارجه، اطلاعیه‌ی سفارت خانه‌های روس و انگلیس را به آگاهی مجلس شورای ملی رسانید.

این مساله روز ۱۲ مهر ماه ۱۲۸۶ (۵ اکتبر ۱۹۰۷) در مجلس شورای ملی مطرح شد و مجلس شورای ملی، یک صدا، آن را از نظر ملت ایران کان‌لم یکن اعلام کرد.

در حالی که هرگاه خیزش مشروطیت ایران به بار ننشسته بود، دولت‌های روس و انگلیس بدون زحمت می‌توانستند این قرارداد را به امضای محمدعلی شاه رسانیده و در نتیجه، بر ملت ایران تحمیل کنند.

چنان که دولت‌های روس و انگلیس، هر کدام به تنهایی توانسته بودند، در این اواخر، قراردادهای تجزیه‌ی بخش‌هایی از مکران و بلوچستان و سیستان و نیز سرتاسر خوارزم و فرارود را به ناصرالدین شاه که به مراتب دارای قدرت و اقتدار بیش‌تری از محمدعلی شاه بود، تحمیل کنند. در جلسه‌ی تاریخی روز ۱۲ مهر ماه ۱۲۸۶، رییس مجلس شورای ملی، گفت:

این قراردادنامه و مراسله‌ای است که از سفارت انگلیس برای وزارت امور خارجه رسیده و آن قراردادنامه را با مراسله فرستاده‌اند به مجلس قرائت شود و در این قراردادنامه بین دولتین روس و انگلیس آن چه راجع به ایران است نوشته‌اند:

... برحسب دستورالعملی که از دولت متبوعه دوستار رسیده شرف دارم که صورت ترتیب منعقد فیما بین دولتین روس و انگلیس مورخه ۳۱ اوت ۱۹۰۷ [۸ شهریور ۱۲۸۶] را تا اندازه‌ای که راجع به دولت علیه ایران است لفا ایفاد می‌دارم. محض تسهیل قرائت نوشته مزبور، ترجمه غیرمستند آن را [به فارسی] به نسخه‌ی فرانسه الحاق داشت. محض احتراز از هرگونه اشتباه نیز باید اظهار بدارم که مسلم است که نسخه‌ی فرانسه سندیت خواهد داشت. صورت این قرارداد رسماً به دول معظمه ایفاد خواهد شد و به زودی انتشار خواهد یافت. در این موقع احترامات فائقه را تجدید می‌نماید.

امضای سفیر [انگلیس]

۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ [اول مهرماه ۱۲۸۶]

قرارداد در مجلس خوانده شد. آقای مستشارالدوله راجع به آن صحبت کرد. وثوق الدوله نیز صحبت کرد و بالاخره وکیل الرعایا اظهار کرد که این قراردادی است بین خودشان و ما می‌توانیم با کمال استقلال هر امتیازی که مقرون به صواب بدانیم، به سایر دول بدهیم. آقای میرزا فضل علی آقا گفت:

دیگران هر چه می‌کنند، از برای خود می‌کنند. چیزی که بر ما لازم است همین است که دقت کرده خود را حفظ کنیم.

بدین‌سان، مجلس شورای ملی در جلسه‌ی روز ۱۲ مهر ماه ۱۲۸۶ (۵ اکتبر ۱۹۰۷)، قرارداد را رد کرده و آن را از نظر ملت ایران کان لم یکن اعلام نمود. از این رو، روز دهم آبان‌ماه ۱۲۸۶ (۲ نوامبر ۱۹۰۷) دولت ایران ضمن یادداشتی به دولت‌های بریتانیا و روسیه اعلام کرد:^{۱۹}

چون قرارداد میان آن دو دولت بسته شده است، مربوط به آن دولتهاست و دولت ایران نظر به استقلال تامه‌ای که دارد، تمام حقوق و آزادی عمل خود را محفوظ داشته و خود را از هر نفوذ و اثری که قرارداد می‌تواند درباره‌ی ایران داشته باشد، مطلقاً مصون و آزاد می‌داند.

با توجه به این مسایل، وزارت امور خارجه‌ی ایران، پیوسته با کمال دقت و وسواس^{۲۰}:

مراقب بود که حتا در جواب مراسلاتی که از طرف آن‌ها [روس‌ها و انگلیس‌ها] رسیده و اسمی از قرارداد برده‌اند، جمله‌ی ناپسندی که دلالت بر شناسایی آن باشد ننویسند و مدرک‌نهند....

چند سال پس از آن، درگیر و دار جنگ جهانی نخست، روس و انگلیس بر پایه‌ی یک قرارداد محرمانه، موافقت کردند که منطقه‌ی بی‌طرف قرارداد ۱۹۰۷، ضمیمه‌ی منطقه نفوذ انگلستان شود و روس‌ها مجاز باشند تا هر بخش از خاک عثمانی را که اشغال کردند، به خاک خود منظم نمایند.^{۲۱}

بر پایه‌ی این قرارداد، هم‌چنین به دولت روسیه اجازه داده شده بود که در منطقه‌ی مربوط به خود، نیروی قزاق را به وجود آورد و فرماندهی آن را به دست گرفته و هزینه‌های آن را جزو بدهی‌های گذشته و آینده ایران محسوب نموده و به نام قیم دولت ایران به هر نحوی که مقتضی بداند از قوای مزبور بهره بگیرد. افزون بر آن دولت روسیه اجازه یافته بود در شمال منطقه‌ی

بی‌طرف، از کرمانشاه تا بروجرد، کاشان، تربت‌حیدریه، تبس و بخشی از قاین تا جام (با خزر)، خواف و سرخس، نیروهای خود را جلو آورد.^{۲۲}

با وجودی که روس‌ها در اتفاق مثلث، هم پیمان دولت‌های انگلستان و فرانسه بودند، در سال ۱۹۱۰ میلادی (۱۲۸۹ خ)، نیکلای دوم امپراتور روس، از آلمان بازدید رسمی به عمل آورد. در این بازدید، وی گفت و گوهایی را با قیصر ویلهلم اول امپراتور آلمان انجام داد که یک سال بعد، منجر به بستن قرارداد پتسدام شد.

روز ۲۷ امرداد ۱۲۹۰ (۱۹ اوت ۱۹۱۱)، قرارداد پتسدام میان امپراتوری روسیه و امپراتوری آلمان به امضاء رسید. بر پایه‌ی این قرارداد، دولت آلمان حقوق روسیه را طبق معاهده‌ی ۱۹۰۷ بر بخش‌های شمالی ایران به رسمیت شناخت و در برابر دولت روسیه، موافقت خود را با احداث راه‌آهن خانقین - خرم‌شهر از سوی آلمان‌ها، که بخشی از آن، از منطقه‌ی نفوذ آنان می‌گذشت، اعلام کرد.

در این میان، روس‌ها که از پشتیبانی آلمان نیز برخوردار شده بودند، بر خودسری و دخالت در امور ایران افزودند. دولت انگلستان نیز از ترس نزدیکی بیش‌تر روس‌ها به آلمان‌ها، از نشان دادن هرگونه واکنش خودداری می‌کرد. با توجه به این مسایل، روسیان در پی آن برآمدند تا دوباره محمدعلی شاه را به قدرت رسانیده و ایران را به طور کامل قبضه کنند.

روز ۲۷ خرداد ۱۲۹۰ (۱۸ ژوئن ۱۹۱۱)، محمدعلی شاه مخلوع، به همراهی عده‌ای از افسران روسی از مرز گذشت و وارد ترکمن صحرا شد. اما وی پس از چند تاخت و تاز، از نیروهای ایران شکست خورد و روز ۱۳ شهریور ماه (۵ سپتامبر)، دوباره به روسیه گریخت.

دولت ایران، پس از سازش روسیه با آلمان، بیش از پیش، خود را تنها احساس می‌کرد و به دنبال متحدینی بود. از سوی دیگر با توجه به بی‌سروسامانی و آشفتگی اوضاع مالی، قضایی، امنیتی و... راه‌حل را در استخدام مستشارانی از کشورهای بی‌طرف یافت. از این رو مورگان شوستر (Morgan Shuster) آمریکایی را برای اداره‌ی خزانه‌داری و کلنل پالمرسون (H. Palmarson) و تعدادی افسر سوئدی را برای ایجاد اداره‌ی تشکیلات ژاندارمری و آدولف پرنی (Adolph Perny) فرانسوی را برای اداره‌ی دستگاه قضایی کشور استخدام کرد.

دولت روسیه که هرگونه اصلاحات را در ایران مغایر با منشور پتر می‌دانست، سخت از این مساله برآشفست و به دنبال استقرار پنج هزار سرباز در داخل خاک ایران، روز نوزدهم آبان ماه ۱۲۹۰ (۱۱ نوامبر ۱۹۱۱)، ضرب‌الاجل ۴۸ ساعته‌ای مبنی بر اخراج شوستر، تسلیم دولت ایران

کرد. دولت روسیه برای اثر بخشی بیش‌تر این اخطار، نیروهای خود را به سوی قزوین به حرکت درآورد.

مردم ایران برابر این لجام گسیختگی روس‌ها، بار دیگر به پاخاستند. در شهرهای ایران، به ویژه تبریز، تهران و رشت، تظاهرات گسترده‌ای علیه زورگویی‌های روسیه برپا شد. مجلس شورای ملی در آن شرایط هراس‌انگیز که نیروهای خونخوار روس دروازه‌های تهران را تهدید می‌کرد، با شجاعت و رشادت بی‌مانند، ضرب‌الاجل روس‌ها را رد کرد.

دولت از ترس سقوط تهران به دست روس‌ها، مجلس دوم را منحل کرد و در دوم دی ماه ۱۲۹۰ (۲۴ دسامبر ۱۹۱۱)، اولتیماتوم روسیه را پذیرفت و شوستر را اخراج کرد.

روس‌ها که از ضعف دولت جری‌تر شده بودند، به تعدی و تجاوز افزودند. روسیان، روز عاشورای همان سال، روحانی بزرگ تبریز، شادروان «ثقه‌الاسلام» را به همراه تنی چند از آزادی‌خواهان، به دار آویختند و برای ایجاد رعب بیش‌تر، روز دهم فروردین ماه ۱۲۹۱ (۳۰ مارس ۱۹۱۲)، بارگاه حضرت رضا (ع) را به توپ بستند.

انگلستان نیز از فرصت طلایی که روس‌ها ایجاد کرده بودند، بهره جست و در اواخر سال ۱۲۹۰ خورشیدی (اوایل سال ۱۹۱۲ میلادی)، با آوردن نیروهایی از هند، به طور عملی منطقه‌ی مورد نظر خود را اشغال نظامی کرد. بدین‌سان، دو قدرت اهریمنی روس و انگلیس، بیش‌ترین بخش‌های ایران را اشغال کردند.

چنان که گفته شد، هرگاه در سال ۱۹۰۷ که روس‌ها و انگلیس‌ها بر مناقشه‌های میان خود در آسیا پایان دادند و با تقسیم ایران به مناطق نفوذ، به گونه‌ی عملی استقلال ایران را پامال کردند، نظام مشروطیت مستقر نشده بود، دو دولت مزبور به راحتی می‌توانستند این قرارداد را به امضای محمدعلی شاه برسانند و استقلال ایران و تمامیت ارضی ایران را پای‌مال کنند.

از سوی دیگر، چنان که دیده شد، در تحولات بعدی، یعنی فروپاشی امپراتوری روس و استقرار نظام بلشویکی در آن کشور، هیچ یک از مناطق جدا شده از ایران بر پایه‌ی قراردادهای گلستان، ترکمان‌چای و آخال، به ایران بازگشت داده نشد. در حالی که دولت وقت ایران کوشش‌هایی را در این زمینه در انجمن صلح ورسای به عمل آورد و مردمان کشورهای جدا شده نیز تلاش‌های چشم‌گیری به عمل آوردند.

از این رو، با پذیرش قرارداد ۱۹۰۷، به گونه‌ی عملی استقلال ایران و تمامیت ارضی ایران از دست رفته بود و بدون تردید، در صورتی که این ایستادگی از سوی مجلس شورای ملی به عمل

نیامده بود و قرارداد به تصویب رسیده بود، بلشویک‌ها، از اجرای قرارداد محرمانه‌ی ۱۹۱۶ که پایان کار ایران بود، سرباز نمی‌زدند.

اما نظام مشروطیت ایران، فرصت نیافت که به گونه‌ی اساسی جابجفتد و نقش خود را در حیات سیاسی و اجتماعی ملت ایران، ایفا کند.

مشروطیت ایران در درازای زندگی ۷۲ ساله خود (۱۳۵۷ - ۱۲۸۵)، با سه کودتا روبرو شد و دوبار نیز کشور در جریان دو جنگ جهانی، از سوی ارتش‌های روسیه و انگلستان اشغال شد. در جریان جنگ دوم جهانی، روس‌ها و انگلیس‌ها، با پشتیبانی آمریکایی‌ها، دست به اشغال ایران زدند.

پایان هر سه کودتا، همراه با جنگ، آشوب، انقلاب و ... بود که می‌توانست استقلال و تمامیت ارضی ایران را به گونه‌ی جدی مورد مخاطره قرار دهد.

پایان کودتای نخست، همراه با جنگ داخلی بود که با دخالت نظامی روس‌ها به نفع نیروهای کودتا، استقلال کشور و تمامیت سرزمینی ایران را با چالش جدی روبرو کرد.

کودتای دوم، با اشغال ایران از سوی متفقین پایان یافت. در حالی که نشانه‌های آشکار از آمادگی جنگی انگلیس‌ها در عراق برای حمله به ایران وجود داشت و دست کم، گزارش‌های سفارت ایران در عراق و کنسول‌گری‌های ایران در بصره، خانقین، می‌توانست حکومت ایران را متوجه‌ی این امر کند. اما بدون توجه به اخطارهای متفقین، نشانه‌ها و گزارش‌های آمادگی آن‌ها برای حمله به ایران، حکومت فردی، ایران را به کام فاجعه کشاند:^{۳۳}

نشانه‌های زیادی وجود داشت که دولت بریتانیا، به زودی ایران را مورد یورش نظامی قرار خواهد داد و هم‌آوایی دو کشور روس و انگلیس، تردیدی باقی نگذاشته بود که دولت شوروی نیز در این یورش نظامی، در کنار دولت بریتانیا خواهد بود. اما گویی که دولت ایران: نه می‌دید و نه، می‌شنید.

در پایان کودتای سوم نیز، ایران به سوی انقلاب رانده شد و با یورش نظامی عراق که از پشتیبانی غرب و شرق برخوردار بود، می‌توانست عواقب سنگینی برای استقلال و تمامیت ارضی ایران داشته باشد.

در سال نخست مشروطیت، شوربختی، هنگامی به ایرانیان روی نمود که در بیست و هشتم دی ماه ۱۲۸۵ (۱۹ ژانویه ۱۹۰۷)، محمدعلی میرزا به جای مظفرالدین شاه به تخت نشست.

محمدعلی شاه که با مشروطیت مخالف بود، نمایندگان مجلس شورای ملی را به آیین تاج‌گذاری دعوت نکرد و بدون توجه به احوال مشروطیت، باب مراوده و گفتگو را با سفارت‌خانه‌های روس و انگلیس برای گرفتن قرضه‌ی جدید گشود.

مجلس شورای ملی، به شدت با این اقدام خودسرانه‌ی محمدعلی شاه مخالفت کرد و وی را وادار کرد که هیأت وزیران را به مجلس معرفی کند.

روز ۲۹ اسفندماه همان سال، نخستین دولت زمان مشروطیت (بدون نخست‌وزیر)، به مجلس معرفی شد. محمدعلی شاه در پی آن بود که میرزا علی اصغر امین السلطان (اتابک) را از اروپا احضار و او را که نماد مخالفت با آزادی و مشروطیت بود، به نخست‌وزیری برگمارد.

بدین‌سان، ملت ایران که زیر فشار گاز انبری دولت‌های روسیه و انگلستان دچار تجزیه و پراکندگی و در این فرآیند، فقر و تنگدستی شده بود، ناچار شد که با خودکامگی‌های محمدعلی شاه نیز به مبارزه برخیزد.

محمدعلی شاه از اتابک که مورد تنفر شدید مردم بود، دعوت کرد که به کشور باز گردد. وی در اردیبهشت ۱۲۸۶ (مه ۱۹۰۷) زیر حفاظت شدید قزاق‌های روس وارد بندر انزلی شد و در خردادماه همان سال، دولت خود را به مجلس معرفی کرد. روز هشتم شهریور ماه ۱۲۸۶ (۳۱ اوت ۱۹۰۷)، یک تن از مجاهدان تبریزی، وی را برابر مجلس شورای ملی به ضرب گلوله پای درآورد.^{۲۴}

به دنبال این واقعه، رابطه‌ی شاه با مجلس تیره‌تر شد. مجلس، ناصرالملک قره‌گوزلو را به نخست‌وزیری برگزید. وی دولت خود را روز سوم آبان ماه ۱۲۸۶ (۲۶ اکتبر ۱۹۰۷) به مجلس معرفی کرد. اقدام‌های قانونی نخست‌وزیر جدید در راستای حذف بخشی از بودجه‌ی اضافی وزارت دربار و نیز برنامه‌هایی برای خارج کردن عملی ارتش از اختیار شاه و قرارداد آن زیر نظر وزیر جنگ، باعث برانگیخته شدن خشم بیش‌تر محمدعلی شاه شد. محمدعلی شاه، دستور داد نخست‌وزیر را بازداشت کرده و وی را به اروپا تبعید نمایند. مجلس نیز نظام‌السلطنه مافی را به نخست‌وزیری برگزید.

از سوی دیگر، چند ماه بعد، هنگامی که محمدعلی شاه روانه‌ی مجلس بود، بمبی به سوی کالسکه‌ی وی پرتاب شد و در نتیجه، تنش میان محمدعلی شاه و مشروطیت جوان ایران افزایش یافت. افزون بر آن، دولت روسیه که یک دولت استبدادی کامل بود، به هیچ وجه نمی‌توانست وجود یک حکومت مردم‌سالار را در همسایگی خود تحمل کند. از این رو، دولت

مزبور محمدعلی شاه را به مخالفت با مشروطه و برافکندن سامان (نظم) مردم سالاری در ایران تشویق می‌کرد. البته دولت بریتانیا نیز با خرسندی، در انتظار پایان کار بود.

خشم روس‌ها، هنگامی بیش‌تر شد که مجلس شورای ملی با اکثریت قریب به اتفاق، لایحه‌ی استقراض از دولت‌های روسیه و انگلستان را رد کرد. از این رو، روس‌ها بر آن شدند تا وسیله‌ی محمدعلی‌شاه، به عمر مشروطه‌ی جوان ایران، پایان دهند.

در نخستین کودتا، محمدعلی شاه که قرآن مهر کرده بود که به مشروطیت ایران وفادار باشد، دستور داد تا روز دوم تیرماه ۱۲۸۷ (۲۳ ژوئن ۱۹۰۸) مجلس را به توپ بستند و بسیاری از آزادی‌خواهان و نمایندگان مجلس اول را کشتند و گروه بیش‌تری را در «باغ شاه» به زنجیر کشیدند و نفی بلد کردند.

در این میان، دولت روسیه‌ی تزاری نقش فعال داشت و دولت بریتانیا، دم فرو بسته بود. انگلیس‌ها در جریان مشروطیت، از این خیزش هواداری کردند. البته دولت انگلیس که دارای نظام پارلمانی بود، به این نظام حکومتی با نظر مثبت می‌نگریست و از سوی دیگر، آنان بر این باور بودند که تغییر نظام حکومتی ایران از استبداد به مشروطه، از نفوذ دولت استبدادی روسیه می‌کاهد و بر نفوذ دولت بریتانیا که دارای نظام پارلمانی است، می‌افزاید.

اما رد قرارداد ۱۹۰۷ از سوی مجلس اول، انگلیس‌ها را با این حقیقت تلخ آشنا کرد که مشروطه‌ی ایران، نمی‌تواند با مطامع استعماری بیگانگان، هم‌آهنگ و هم‌گام باشد. از این رو، باید گفت که انگلیس‌ها، در یک توافق «ناگفته و نانوشته» با روس‌ها، دست‌اندرکار تخریب مشروطیت ایران شدند.

قیام آزادی‌خواهان و مردم‌سالاران تبریز، تنها نوری بودی که در آن روزها، ظلمت‌کده‌ی ایران را روشنایی می‌بخشید. مردم تبریز، با دلیری بی‌مانند برابر محمدعلی شاه و ارتش استبداد، پایداری کردند. مقاومت دلیرانه‌ی مردم تبریز، نه ماه به درازا کشید. سرانجام، چون محمدعلی شاه نتوانست پایداری مردم تبریز را، به پیشوایی ستارخان و باقرخان درهم شکند، روسیان به بهانه‌ی حفظ جان اتباع خود، نیرو به تبریز فرستادند. روز ششم اردیبهشت ماه ۱۲۸۸ (۲۶ آوریل ۱۹۰۹)، ارتش روسیه از رود ارس گذشت و چند روز بعد، تبریز را اشغال کرد.

در میانه‌های اردیبهشت ماه، سردار اسعد و صمصام بختیاری برای درهم شکستن قدرت استبداد، با گروهی از سواران ایل بختیاری، اصفهان را در اختیار گرفته و آماده حرکت به سوی تهران شدند. در رشت نیز مردم به هواخواهی مشروطیت قیام کردند. در این فرآیند، حاکم مستبد گیلان کشته شد و رشت به دست مجاهدین مشروطیت افتاد. محمدعلی شاه، محمدولی خان سپهدار رشتی را که تا آن زمان سرگرم جنگ با آزادی خواهان تبریز بود، مأمور سرکوب مشروطه‌طلبان گیلان کرد. اما سپهدار که از خواب غفلت بیدار شده بود، با نیروهایش به مجاهدان پیوست و همراه آنان برای درهم کوبیدن بساط استبداد، عازم تهران شد.

در این گیرودار، نمایندگان سیاسی روس و انگلیس وارد معرکه شدند و برای نجات تخت و تاج محمدعلی شاه به تکاپو افتادند. هر دو می‌دانستند که در صورت پیروزی مشروطه‌خواهان، اجرای طرح تقسیم ایران (قرارداد ۱۹۰۷)، غیرممکن خواهد بود و یا با دشواری روبرو خواهد شد. آن‌ها برای برون رفت از بحران، محمدعلی شاه را راضی کردند تا در برابر نجات سلطنت خود، امتیازاتی به آزادی خواهان بدهد. محمدعلی شاه، سرانجام تسلیم نظر سفیران روس و انگلیس شد.

اما مشروطه خواهان که در راه تهران بودند، زیر بار مصالحه نرفتند. وزیرمختار روس به مجاهدان اخطار کرد که در صورت ادامه‌ی پیش‌روی، با قوه‌ی قهریه مانع از ورود آنان به تهران خواهد شد. اما مجاهدان به پیش‌روی ادامه دادند. سردار اسعد، برابر اخطار سفارت خانه‌های روس و انگلیس مبنی بر انصراف از تصرف تهران، گفت:^{۲۵}

فشار افکار عمومی مرا وادار به نجات کشور و برانداختن استبداد کرده است و به هیچ وجه از تصمیم خود عدول نخواهم کرد.

مجاهدین رشت روز بیست و هفتم اردیبهشت ماه و مجاهدان اصفهان تا میانه‌های خرداد به اطراف تهران رسیدند. دولت روسیه، با توجه به پیش‌روی مشروطه خواهان، دست به تراکم نیرو در باکو زد و در اوایل تیرماه این نیرو به بندر انزلی رسید. ورود قوای روس به انزلی باعث شد که مجاهدان به سرعت عمل خود بیافزایند.

از این رو، روز ۲۲ تیرماه ۱۲۸۸ (۱۳ ژوئیه ۱۹۰۹)، تهران را آماج حملات خود قرار دادند. نبرد، تنها سه روز به درازا کشید و روز ۲۵ تیرماه (۱۶ ژوئیه)، کلنل لیاخوف فرمانده بریگاد قزاق تسلیم گردید و محمدعلی شاه از ترس مجازات به سفارت روس پناهنده شد و خود را زیر حمایت امپراتوری روسیه قرار داد.

همان شب، شورای سران مشروطه، محمدعلی شاه را از سلطنت خلع و فرزند وی احمدشاه را به سلطنت برگزید.

روس‌ها پس از این ناکامی، دولت ایران را زیر فشار قرار دادند تا برای شاه مخلوع مقرری تعیین کند. سرانجام دولت، به شرطی که وی اقدامی علیه مشروطیت نکند، این امر را پذیرفت. به دنبال این موافقت‌نامه، روس‌ها به تدریج قوای خود را از بخش‌هایی از ایران بیرون بردند و محمدعلی شاه نیز به شهر باکو رفت و مورد استقبال نماینده‌ی ویژه‌ی تزار روسیه قرار گرفت.

سرانجام پس از خلع محمدعلی شاه، در بیست و سوم آبان ماه ۱۲۸۸ (۱۵ نوامبر ۱۹۰۹)، دومین دوره‌ی مجلس شورای ملی به طور رسمی آغاز به کار کرد. در این میان، از مهم‌ترین مسایلی که حکومت ملی را نگران می‌کرد، اشغال برخی از شهرهای شمالی کشور وسیله‌ی روس‌ها بود. روس‌ها که حاضر نبودند شهرهای مزبور را تخلیه کنند، پاره‌ای افراد شور و ماجراجو را تحریک می‌کردند که به عنوان تبعه و تحت‌الحمایه‌ی دولت روسیه، دست به اغتشاش بزنند تا سپاهیان روس بتوانند به بهانه‌ی حفظ منافع و جان شهروندان خود، مناطق مزبور را در اشغال نگاه دارند.

با شرمساری بسیار باید گفت که در این دوران تاریک، تعدادی از اعیان، اشراف، مالکان و بازرگانان برای کسب منافع نامشروع، ننگ تابعیت دولت‌های روس و انگلیس را پذیرفته و زیر حمایت آن دو دولت قرار گرفته بودند. از این رو، دولت‌های مزبور به بهانه‌ی حفظ منافع اتباع خود و یا بهانه‌های دیگر، بیش از پیش بردامنه‌ی دخالت‌های خود در امور ایران افزوده بودند.

سرانجام روز سوم اوت ۱۹۱۴ (۱۱ مردادماه ۱۲۹۳)، نبردی که سال‌ها اروپاییان دست‌اندرکار تدارک آن بودند، آغاز شد.

در یک سو، دولت‌های بریتانیا، فرانسه و روسیه (اتحاد مثلث)، و در سوی دیگر آلمان و امپراتوری اتریش - مجارستان، رو در روی هم صف کشیده بودند. رفته رفته دولت‌های صربستان، رومانی، ایتالیا، ایالات متحده آمریکا، یونان، بلژیک، پرتغال و چند کشور دیگر، به «اتحاد مثلث» پیوستند و عثمانی و بلغارستان نیز به صف «اتحادمرکز» ملحق شدند.

ایران در این جنگ اعلان بی‌طرفی کرد. اما از آن‌جا که دولت ایران دارای قدرتی نبود که بتواند بی‌طرفی را حفظ کند، خاک کشور بدل به صحنه‌ی نبردهای سنگین میان نیروهای عثمانی با قوای روس و انگلیس شد. شهرها و روستاهای کشور زیر سم ستوران و چکمه‌ی

سربازان بیگانه لگدمال شده و دست به دست می‌گشت. دولت مرکزی که یارای جلوگیری از دخالت بیگانگان را نداشت، ناچار به اعتراض بسنده می‌کرد.

سرانجام آلمان‌ها نیز به وسیله‌ی جاسوسان خود، وارد صحنه‌ی نبردهای ایران شده و پیروزی‌هایی نیز به کف آوردند. دخالت آلمان در صحنه‌های پیکار بر سر ایران، بهانه‌ی تازه‌ای به دست روس‌ها برای گسترش عملیات داد. روسیان، نیروهای تازه نفسی از راه بندر انزلی در خاک ایران پیاده کرده و تهران را هدف گرفتند.

در این راستا، گروهی از نمایندگان مجلس و رجال کشور، به قم مهاجرت کرده و در آن‌جا «کمیته‌ی دفاع ملی» را بنا نهادند. در اثر این مهاجرت، مجلس سوم از اکثریت افتاد و به حالت تعطیل درآمد.

بخش بزرگی از نیروهای ژاندارم نیز که از نظر سطح سواد، تعلیمات و تجهیزات، زبده‌ترین نیروهای نظامی ایران به شمار می‌رفت و افسران میهن‌پرست زیادی را در خود جای داده بود، بدین کمیته پیوست. گروهی که در قم اجتماع کرده بودند، برای رهایی کشور از سلطه‌ی روس و انگلیس، به ناچار هم‌کاری با آلمان را برگزیده بودند. در آذرماه ۱۲۹۴ (دسامبر ۱۹۱۵) نیروهای کمیته‌ی دفاع ملی در قم و همدان از روس‌ها شکست خورد.

به دنبال این پیروزی، روس و انگلیس، برپایه‌ی یک قرارداد محرمانه، موافقت کردند که منطقه‌ی بی‌طرف قرارداد ۱۹۰۷، ضمیمه‌ی منطقه‌ی نفوذ انگلستان شود و در برابر، روس‌ها مجاز باشند که هر بخش از خاک عثمانی را که اشغال کردند، به خاک خود منضم نمایند.^{۳۷} نبرد ایران، با دخالت اندک و گه‌گاه ایرانیان از سوی حکومت موقت در کرمانشاه و نیروهای ژاندارم ادامه داشت. در همین اوان، دولت مرکزی زیر فشار خردکننده‌ی روس و انگلیس، نیروهای ژاندارم را منحل کرد. بدین سان، در شمال کشور نیروی قزاق به فرماندهی افسران روسی و در جنوب کشور، پلیس جنوب که زیر نظر افسران انگلیس قرار داشت، به نام دولت ایران و به هزینه‌ی ملت ایران، عمل می‌کردند.

روز سیزدهم فروردین ماه ۱۲۹۶ (۲ آوریل ۱۹۱۷)، نیروهای اشغالگر روس و انگلیس، آخرین هسته‌های مقاومت ایرانیان را درهم شکستند و در کرمانشاه به یکدیگر پیوستند. آنان، نیروهای عثمانی را از بخش‌های بزرگی از ایران رانده و کشور را به اشغال خود درآوردند. در این میان، دولت مرکزی که حیطه‌ی نفوذش به درون دروازه‌های تهران محدود شده بود، چونان شبیحی به حیات خود ادامه می‌داد.

روز پانزدهم مارس ۱۹۱۷ میلادی (۲۴ اسفندماه ۱۳۹۵ خورشیدی)، با استعفای تزار نیکلای دوم و خودداری برادرش «گراندوک میشل»، از پذیرفتن تاج و تخت، امپراتوری روسیه فروپاشید. ایرانیان از فروپاشی نظام جبار روسیه، غرق در سرور و شادمانی شدند. با انتشار خبر فروپاشی امپراتوری، ارتش اشغالگر روسیه در ایران، از هم پاشید و به صورت فرار، آغاز به عقب‌نشینی کرد. اما در آن لحظه‌های زودگذر، کسی نمی‌توانست تصور کند که حکومت جانشین آن، با خشونت و ستم‌گری بیش‌تری، هدف‌ها و سیاست تجاوز و توسعه‌ی ارضی تزارها را دنبال خواهد کرد.

در ماه ژوئیه ۱۹۱۷ (تیرماه ۱۳۹۶). حکومت پرنس لووف، جای خود را به حکومت موقت کرنسکی داد. حکومت کرنسکی با دست زدن به اصلاحات اقتصادی، به جنگ با آلمان ادامه داد. اما ارتش روسیه در نبرد گالیسی (Galicie) شکست سختی را متحمل شد. در این فرآیند، ارتش آلمان به داخل خاک روسیه نفوذ کرد.

لنین که سال‌ها در تبعید به سر می‌برد، با آلمان‌ها به توافق رسید. وی متعهد شد که در برابر کمک آلمان‌ها، در صورت دست یافتن به حکومت، به طور یک‌جانبه ترک مخاصمه کرده و مطامع ارضی آنان را برآورده سازد. از این رو، دولت آلمان وی را با یک قطار ویژه از مناطق اشغالی عبور داده و وارد خاک روسیه کرد. لنین در اندک مدت با بهره‌گیری از حمایت‌های همه جانبه‌ی آلمان‌ها، نارضایی مردم از جنگ و شکست فاحش حکومت موقت در نبرد گالیسی (Galicie) برابر ارتش رایش دوم^{۲۸}، قدرت را در روسیه قبضه کرد.

روز هفتم نوامبر ۱۹۱۷ (۱۶ آبان ۱۳۹۶)، بلشویک‌ها با کودتا، حکومت کرنسکی را سرنگون کردند.^{۲۹} در این روز، نیروهای کودتاگر مرکب از ملوانان و سربازان، مراکز حساس پتروگراد، پایتخت روسیه را اشغال کرده و سران حکومت را بازداشت نمودند.

گرچه به صورت ظاهر، تغییرات بنیادین در روسیه انجام گرفت، اما نفس دیکتاتوری در درون و سیاست تجاوز و گسترش ارضی نسبت به بیرون، تغییری نیافت. بدین سان، «دیکتاتوری شاهزادگان و اشراف» به عنوان پر طمطراق «دیکتاتوری پرولتاریا» تبدیل گشت و اتحاد شوروی تا آخرین روز فروپاشی، از سیاست امپراتوری روسیه که بر پایه‌ی منشور توسعه و گسترش ارضی «پتر» بنا شده بود، پیروی کرد.^{۳۰}

اما دوران کودتای دوم نسبت به کودتای نخست و سومین کودتا نسبت به دومین، دیرپاتر و درازمدت‌تر بود.

کودتای دوم، در دوران فترت (میان دوره‌ی سوم و چهارم) و تنها ۱۴ سال پس از صدور فرمان مشروطیت و ۱۲ سال پس از کودتای نخست، به وقوع پیوست. کار مشروطیت در کودتای دوم به جایی کشانیده شد که سید ضیاءالدین طباطبایی، از احمد شاه خواسته بود که به جای رئیس الوزرا، فرمان او را به نام «دیکتاتور ایران»، صادر کند.

البته از یاد نبریم که پیش از کودتای دوم، مشروطیت ایران، سه بار دچار فترت شده بود. بار نخست در اثر به توپ بستن مجلس در روز دوم تیرماه ۱۲۷۷ و پایان دادن به عمر مجلس اول. فترت میان مجلس اول و دوم، کمابیش ۱۷ ماه به درازا کشید و مجلس دوم روز ۲۴ آبان ماه ۱۲۸۸، افتتاح شد.

مجلس دوم نیز بر اثر رد اولتیماتوم روس‌ها درباره‌ی اخراج شوستر مستشار دارایی، از سوی دولت منحل شد. روز سوم دی ماه ۱۲۹۰، به فرمان رئیس دولت، نمایندگان ملت را از مجلس بیرون کردند و در مجلس را قفل زدند و دستور داده شد که کسی را به آن جا، راه ندهند. فترت میان مجلس دوم و سوم، نزدیک به سه سال ادامه یافت و مجلس سوم روز ۱۴ آذر ماه ۱۲۹۳ افتتاح شد.

عمر مجلس سوم نیز تنها یک سال و هفت روز بود و با وجودی که ایران در جنگ اول جهانی اعلام بی‌طرفی کرده بود، نیروهای روس و انگلیس و هم‌چنین عثمانی که در جبهه‌ی متحدان آلمان قرار داشت، خاک ایران را مورد تجاوز قرار دادند.

روز هژدهم آبان ماه ۱۲۹۴، به دنبال حرکت نیروهای ارتش تزاری به سوی تهران، عده‌ی زیادی از دولت مردان، رجال و نمایندگان مجلس به قم رفتند و روز بیستم همان ماه، کمیته‌ی دفاع ملی را تشکیل دادند. در نتیجه روز بیست و سوم آبان ماه ۱۲۹۴، به علت مسافرت گروه زیادی از نمایندگان مجلس شورای ملی به قم و سپس کرمانشاه، مجلس از اکثریت افتاد و تعطیل شد.

در جریان فترت مجلس سوم و چهارم بود که کودتای دوم به عمل آمد و این فترت تا اول تیرماه ۱۳۰۰ و افتتاح مجلس چهارم به درازا کشید. بدین سان فترت میان دوره‌ی سوم و چهارم، بیش از پنج سال و نیم، ادامه داشت.

در دوران کودتای دوم، با وجود تلاش بسیار آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان، با تصویب رساندن ماده‌ی واحده در جلسه‌ی روز ۹ آبان ماه ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی، در اندک مدت نظام مشروطیت ایران، جای خود را به حکومت فردی سپرد، گرچه مظاهر مشروطیت پابرجا بود.

ماده‌ی واحده - مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت ، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه‌ی مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می‌کند . تعیین تکلیف حکومت قطعی ، موکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر اصول ۳۶-۳۷-۳۸-۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می‌شود ...

نایب رئیس مجلس شورای ملی - سید محمد تدین

در دوران حکومت فردی که نزدیک به ۱۶ سال به درازا کشید ، مردم حاکم بر سرنوشت خود نبودند و در تعیین نمایندگان مجلس شورای ملی دخالت مؤثر نداشتند . گرچه در این دوران اقدام‌های مؤثری در حفظ یک پارچگی ایران انجام شد اما به خاطر نبود مردم‌سالاری ، زبان‌هایی به منافع ملی ایران وارد آمد و تمامیت ارضی ایران ، مورد خدشه قرار گرفت . در این دوران ، با کان لم یکن اعلام کردن قرارداد دارسی که نیمی از مدت آن سپری شده بود ، قرارداد جدیدی با شرکت نفت ایران و انگلیس (محدود) به مدت ۶۰ سال بسته شد و امتیاز نفت ایران به شرکت مزبور واگذار شد.^{۳۱}

در سال ۱۳۱۱ کمیسیون تعیین حدود ایران و ترکیه ، کار خود را به پایان رساند و قرارداد آن به امضای دو طرف رسید . در این قرارداد ، با کمال تأسف ، آراءات کوچک که در نبردهای دولت ترکیه علیه قوای احسان نوری پاشا^{۳۲} ، به تصرف نظامیان ترک درآمده بود و دارای ارزش راهبردی بالایی بود ، به دولت ترکیه واگذار گردید و در برابر دولت ترکیه از ادعای خود بر ناحیه «قطور» که براساس پروتکل ۱۹۱۳ تعیین حدود ایران و عثمانی متعلق به ایران بود ، دست برداشت و این منطقه به ایران ملحق شد .

تا سال ۱۲۰۷ خورشیدی (۱۸۲۸ میلادی) که با تحمیل ننگ‌نامه‌ی ترکمان‌چای ، ایالت نخجوان به تصرف روس‌ها درآمد ، قله و دامنه‌ی آراءات (آگری) بزرگ و دامنه‌ی خاوری آراءات (آگری) کوچک ، در خاک ایران قرار داشت^{۳۳} . بر اثر قرارداد ترکمان‌چای ، قله و دامنه‌ی آراءات بزرگ تحت سلطه‌ی روس‌ها قرار گرفت . در این میان آراءات کوچک ، به گونه‌ی علامت مرزی مشخصی میان ایران ، روسیه و عثمانی درآمد . به موجب پیمان مسکو در ۱۶ مارس ۱۹۲۱ (۲۴ اسفند ۱۳۱۰) ، میان دولت اتحاد شوروی و جمهوری ترکیه ، جلگه ارس به دولت ترکیه واگذار شد .

در اثر ندانم‌کاری و در دوران از کار افتادن نظام مشروطیت ایران ، چنان که اشاره شد ، بخشی از دامنه‌ی شرقی آراءات (آگری) کوچک که در خاک ایران قرار داشت ، به دولت ترکیه واگذار گردید.^{۳۴}

با از کار انداختن دوباره‌ی مشروطیت ایران بر اثر کودتای ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲ (کودتای سوم علیه مشروطیت ایران)، زیان‌های بیش‌تری بر منافع ملی ایران وارد شد و بخش‌های بزرگ‌تری از خاک میهن از دست رفت.

بر پایه‌ی فصل سوم قرارداد ۱۹۲۱ (مودت) میان دولت ایران و اتحاد شوروی، آمده بود:

... هم‌چنین قریه‌ی فیروزه را با اراضی مجاوره آن که مطابق قرارداد ۲۸ می ۱۸۹۳ [۷ خرداد ۱۲۷۲] از طرف ایران به روسیه انتقال داده شده است، به ایران مسترد می‌دارد.

[در برابر]، دولت ایران از طرف خود رضایت می‌دهد که شهر سرخس روس یا سرخس کهنه با اراضی مجاوره‌ی آن که منتهی به رودخانه‌ی سرخس می‌شود، در تصرف روسیه، باقی بماند....

از سوی دیگر، متفقین در درازای اشغال ایران در جریان جنگ دوم جهانی، نیاز به «ریال» داشتند که انگلیس‌ها و آمریکایی‌ها با پول ملی خود (پوند و دلار) می‌پرداختند. اما از آن جا که پول ملی شوروی مورد پذیرش دولت ایران نبود، قرار شد که برابر «ریال» دریافتی از بانک ملی را، با «زر» پرداخت کند. (موافقت‌نامه‌ی ۱۸ مارس ۱۹۴۳ / ۲۷ اسفند ۱۳۲۱). اما دولت شوروی با وجود پی‌گیری‌های دولت قوام‌السلطنه در مسکو، دولت‌های بعدی و به ویژه دولت مصدق در جریان مبارزه‌ی نفت که کشور بیش از هر زمان دیگر، نیاز به طلب مسلم ایران داشت، تن به بازپرداخت آن نداد.

اما با گذشت یکسال و چند ماه از کودتای ۲۸ مرداد، دولت وقت موافقت‌نامه‌ی را بدون هیچ مخالفتی به تصویب مجلس هژدهم رسانید و بر پایه‌ی آن، قصبه‌ی فیروزه و زمین‌های اطراف آن به اتحاد شوروی واگذار شد و در برابر روس‌ها، طلب ایران را پرداخت کردند. بر پایه‌ی ماده یک این موافقت‌نامه:

... قریه‌ی فیروزه و زمین‌های اطراف آن، در حدود خاک اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی باقی می‌ماند.

بر پایه‌ی ماده‌ی چهار، روس‌ها تعهد کردند:

... الف - بانک دولتی شوروی در مدت دو هفته در دو قسمت از روزی که این موافقت‌نامه دارای اعتبار رسمی می‌گردد، در ایستگاه راه‌آهن مرزی جلفای ایران، معادل ۱۱۱۹۶۰۷۳/۲ (یازده میلیون و یکصد و نود و شش هزار و هفتاد و سه و دو

دهم) گرم طلا بر استهلاک دعاوی طرف ایران، ناشیه از موافقت‌نامه‌ی مورخ ۱۸ مارس ۱۹۴۳ مذکور در این ماده، به بانک ملی ایران تحویل می‌دهد.

ب - طرف شوروی از آغاز اعتبار قانونی این موافقت‌نامه، در مدت یک سال معادل ۸۶۴۸۶۱۹/۰۷ (هشت میلیون و ششصد و چهل و هشت هزار و ششصد و نوزده و هفت صدم) دلار آمریکا، به طوری که از موافقت‌نامه ۱۸ مارس ۱۹۴۳ فوق‌الاشعار ناشی است، به وسیله‌ی تحویل کالا به ایران به بهای حدودی جهانی ... استهلاک می‌کند.

(متن موافقت‌نامه در صفحه‌های ۱۲۲ تا ۱۳۳ مجموعه‌ی قوانین سال ۱۳۳۳، چاپ شده است)

یکی از پی‌آمدهای شکست ایران در نبردهای قفقاز برابر روس‌ها، تحمیل کاپیتولاسیون یا قضاوت کنسولی به ملت ایران بود. این تحمیل در دوران مشروطیت، برطرف شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد و در دوران حکومت فردی، در سال ۱۳۴۳ دولت لایحه‌ای تحت عنوان «اجازه‌ی استفاده‌ی مستشاران نظامی آمریکا از مصونیت‌ها و معافیت‌های قرارداد وین»، به مجلس سنا داد.

این لایحه، روز سوم مرداد ماه ۱۳۴۳، به اتفاق آرا مورد تصویب مجلس سنا قرار گرفت. سپس این لایحه در قالب ماده‌ی واحده به مجلس شورای ملی رفت. با وجود مخالفت تعدادی از نمایندگان، سرانجام روز ۲۱ مهرماه همان سال به تصویب مجلس شورای ملی رسانیده شد و بدین‌سان، دوباره کاپیتولاسیون به ملت ایران تحمیل گردید.

در دوره‌ی بعد (دوره‌ی بیست و دوم)، مسالهی تجزیه‌ی بحرین را به مجلس کشاندند و آن را به گونه‌ی غیرقانونی (بدون توجه به اصول قانون اساسی و متمم آن)، از ایران جدا کردند.^{۳۵} در این میان، تنها ۴ تن از نمایندگان مجلس شورای ملی، این شجاعت را داشتند که با آن به مخالفت برخیزند که موضوع این کتاب است.

باید گفت که عمر مفید مشروطیت ایران یا دوران «مردم‌سالاری»، بسیار محدود و کوتاه بود. به گونه‌ای که از ۲۴ دوره‌ی مجلس‌های دوران مشروطیت، تنها هشت دوره را می‌توان به عنوان دوره‌های «مردم‌سالاری» نام برد. در حقیقت، در درازای عمر مشروطیت، می‌توان از دو مرحله‌ی مردم‌سالاری، نام برد:

مرحله‌ی نخست، دوره‌های اول، دوم و سوم مجلس شورای ملی را دربرمی‌گیرد که پس از گذر از استبداد صغیر، در دوران فترت، دچار کودتا و سپس، منجر به برقراری حکومت فردی شد.

مرحله‌ی دوم، مجلس‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را دربرمی‌گیرد. یعنی دوره‌های ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶ و ۱۷. البته باید بدانیم که نمایندگان دوره‌ی ۱۳، برگزیده‌ی دوران حکومت فردی بودند و دوره‌ی هفدهم با رای مردم (همه‌پرسی)، منحل شد. در هر دو مرحله که مجلس شورای ملی، کمابیش، در جای‌گاه راستین خود قرار داشت، با شایستگی از منافع ملی، استقلال و تمامیت سرزمینی ایران، دفاع کرد.

درباره‌ی مرحله‌ی نخست مردم‌سالاری در دوران مشروطیت ایران، در پیش به کوتاهی سخن گفته شد. در مرحله‌ی دوم مردم‌سالاری، دولت‌های برگزیده‌ی مجلس، با تکیه بر آرای نمایندگان، با وجود اشغال کشور از سوی نیروهای متفقین، دخالت نیروهای اشغال‌گر در امور داخلی ایران، وضعیت بد اقتصادی و اجتماعی کشور که حاصل یورش نیروهای بیگانه بود، توانستند به خوبی از منافع ملی ایران و تمامیت ارضی ایران، پاسداری کنند.

دولت، با تکیه بر مجلس شورای ملی، تلاش اشغال‌گران را برای قبولانیدن طرح کمیسیون سه جانبه که در حقیقت، در حکم طرح تکمیلی ۱۹۰۷ بود، خنثی کرد. توطئه‌ی اتحاد شوروی را برای تجزیه‌ی آذربایجان، ناکام گذارد و توانست از تجزیه‌ی آذربایجان جلوگیری کند.

در این مرحله، نه تنها از دادن امتیاز نفت شمال به روس‌ها، خودداری شد، بلکه نفت جنوب نیز، که در دست انگلیس‌ها بود و امتیاز آن در دوران حکومت فردی به مدت ۶۰ سال، تمدید شده بود، ملی گردید و ...

پی‌نوشت‌ها

- ۱- به دستور میرزا آقاسی صدراعظم محمدشاه، میرزا آقاخان نوری، هنگام بیرون آمدن از سفارت انگلیس وسیله‌ی مأموران دولت دستگیر به جرم رابطه با خارجی‌ان، چوب زده شد.
- ۲- خط تلگراف تهران- مشهد تا سال ۱۳۰۷ خورشیدی (۱۹۲۸ میلادی)، در اختیار انگلیس‌ها بود.
- ۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم - چاپ دوم - جلد سوم - ص ۶۸۵
- ۴- استان کهن مکران، منطقه‌ای میان بندر جاسک تا بندر کراچی را دربر می‌گرفت.
- ۵- دولت بریتانیا در مقدمه‌ی قراردادی که با جام میرخان در ۲۱ دسامبر ۱۸۶۲ (۳۰ آذر ۱۲۴۱ خورشیدی) بست، از خدادادخان به عنوان فرمانروای دارالسلطنه‌ی کلات، نام برد.
- ۶- یک صد سند تاریخی دوران قاجاریه - سند ۹۰ و سند ۹۳
- ۷- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم - جلد سوم - ص ۳۷۸
- ۸- خان‌های خیوه، خود را از بازماندگان خوارزم‌شاهیان و از فرزندان جلال‌الدین خوارزمشاه می‌دانستند.
- ۹- امارت‌های مزبور، همگی بخشی از شاهنشاهی ایران و یا در اصطلاح دربار وقت ایران، جزئی از «ممالک محروسه ایران» بودند.
- ۱۰- دولت روس در سال ۱۸۵۳ میلادی (۱۲۳۱ خورشیدی)، برپایه‌ی وصیت پتر برای سلطه بر تنگه‌های بسفور و داردانل، اقدام به لشگرکشی به «مِلداوی» و «والاشی» کرد. به دنبال آن، دولت‌های بریتانیا و فرانسه به پشتیبانی عثمانی به دولت روسیه اعلان جنگ دادند. دو کشور مزبور، نیروی زیادی در شبه‌جزیره‌ی کریمه (قرم) پیاده کرده و سرانجام پس از یک سال محاصره، بندر سواستوپل، بندر نظامی مهم روسیه در دریای سیاه را تصرف کردند. در این فرآیند، روس‌ها تقاضای ترک مخاصمه نمودند و سرانجام در سی‌ام مارس ۱۸۵۶ میلادی (۱۰ فروردین ۱۲۳۵ خورشیدی)، تن به معاهده‌ی پاریس دادند. برپایه‌ی معاهده‌ی مزبور، روس‌ها از داشتن نیروی دریایی در دریای سیاه محروم شدند.
- ۱۱- برای آگاهی از متن منشور پتر (معروف به وصیت‌نامه)، مراجعه فرمایید به کتاب‌های تاریخ و به ویژه: تزارها و تزارها، چکیده تاریخ تجزیه ایران و یک صد سند تاریخی دوران قاجاریه و...
- ۱۲- بررسی‌های خانیکوف، دو سال به درازا کشید. نتیجه‌ی بررسی‌های مزبور در دو جلد درباره‌ی ایران و نژاد ایرانی در سال ۱۸۶۲ میلادی (۱۲۴۱ خورشیدی) در پاریس منتشر شد.
- ۱۳- ایران‌ویج، ایران ویژه یا بنگاه ایرانیان
- ۱۴- تاریخ روابط خارجی ایران - ص ۲۸۲
- ۱۵- روز اول ژانویه ۱۸۷۷ (۱۲ دی ماه ۱۲۵۵)، ملکه ویکتوریا، خود را امپراتور هند اعلام کرد.
- ۱۶- سرحد طبیعی ایران از سمت شرق، رود جیحون است که از دریاچه‌ی بلخ (اورال) شمال خراسان شروع شده، ساحلی جنوب شرقی بحر خزر و تمام صحاری خوارزم قدیم و ریگستان اتک و شهرهای: گرسناووسکی، عشق‌آباد، مرو، تجن، خیوه، هزار اسپ، اورگنج و سایر بلوکات و چراگاه‌های اتک و آخال را دربر گرفته و همه جا سواحل غربی جیحون را پیچیده، به ایالت بلخ منتهی و از بلخ برگشته و ولات هرات به خراسان جنوبی اتصال می‌یابد.

تا اوایل سلطنت ناصرالدین شاه ، دولت ایران در نواحی مزبور ، نفوذ داشت ، خوانین خیه که خود را جانشین خوارزمشاهیان می‌دانستند ، مطیع و اگر هم گاه‌به‌گاه مخالفتی می‌ورزیدند ، از طرف دولت تأدیب می‌شدند ... (محمدتقی بهار- روزنامه ایران - چاپ تهران - شماره ۳۸۴ - ۲۸ دلو ۱۲۹۷ / ۱۷ فوریه ۱۹۱۹)

۱۷- تاریخ روابط خارجی ایران - ص ۲۸۷

۱۸- تزارها و تزارها - ص ۱۳

۱۹- چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران - ص ۵۹

۲۰- رقابت روسیه و انگلیس در ایران - صص ۴۰-۴۱

۲۱- چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران - ص ۶۸

۲۲- همان - ص ۷۴ - پی‌نوشت یک

۲۳- تاریخ تجزیه‌ی ایران - دفتر یکم - ص ۲۴

۲۴- این روز ، برابر بود با روز امضای قرارداد ۱۹۰۷

۲۵- تاریخ روابط خارجی ایران - ص ۳۳۵

۲۶- در کنار شادروان نقه‌الاسلام ، روس‌ها اشخاص زیر را نیز به دار کشیدند :

شیخ سلیم - ضیاء العلماء - میرصادق خان (صادق‌الملک) - آقا محمد ابراهیم قفقایی - حاج محمد قلی‌خان

(دابی ضیاء العلماء) - حسن (پسر نوجوان علی مسیو) - مدیر (یکی دیگر از پسران علی مسیو) .

۲۷- این قرارداد ، پس از فروپاشی نظام تزاری ، وسیله‌ی حکومت بلشویکی فاش شد .

۲۸- رایش دوم در سال ۱۸۷۱ (۱۲۵۰ خورشیدی) ، از سوی بیسمارک صدراعظم آلمان پایه‌گذاری شد و با تسلیم

آلمان در جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ خورشیدی) ، فروپاشید .

۲۹- هفتم نوامبر ، برابر است با ۲۵ اکتبر به تقویم یولیان روسی . از این رو ، بلشویک‌ها از کودتای مزبور که در ماه

نوامبر انجام شده بود ، به عنوان « انقلاب اکتبر » ، نام می‌برند .

۳۰- پس از فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ میلادی (۱۳۷۰ خورشیدی) ، دولت فدراسیون روسیه به صورت

رسمی اعلام کرد که از تعقیب اجرای منشور پتر ، دست برداشته است .

۳۱- این قرارداد روز ۱۳۱۲/۳/۷ به تصویب مجلس شورای ملی رسانیده شد .

۳۲- احسان نوری پاشا از کردهای ساکن ترکیه بود که سال‌ها برای به دست آوردن حقوق حقه‌ی کردها ، علیه

دولت ترکیه جنگید و سرانجام به ایران پناهنده شد .

در این زمینه نگاه کنید به : وقایع آزارات - خاطرات احسان نوری پاشا فرمانده کردهای شورشی ترکیه

۱۳۰۹-۱۳۰۷ - به کوشش کاوه بیات - نشر شیرازه - چاپ نخست - تهران ۱۳۷۸ / شورش کردهای ترکیه و

تأثیر آن بر روابط خارجی ایران ۱۳۱۱-۱۳۰۷ - کاوه بیات - نشر تاریخ ایران - چاپ نخست - تهران ۱۳۷۴

۳۳- آزارات (آگری) ، آشفشانی است خاموش که دارای دو چکاد است که در شرق خاک جمهوری ترکیه در عرض

شمالی ۳۹ درجه و ۴۵ دقیقه و طول شرقی ۴۴ درجه و ۲۰ دقیقه قرار دارد . قله‌ی آن را به فارسی کوه نوح و

به ارمنی ماسیس یا ماسیک می‌نامند . قله‌ی آزارات بزرگ ۵۱۷۲ متر و آزارات کوچک ۳۹۶۲ متر بلند دارند .

۳۴- قانون اجازه مبادله قرارداد تعیین خط سرحدی ایران و ترکیه در ۱۳۱۱/۳/۵ به تصویب مجلس شورای ملی

رسانیده شد .

۳۵- این اصول عبارتند از : اصل ۲۲ قانون اساسی و اصل سوم متمم قانون اساسی .

پیش گفتار

از دور دست‌های تاریخ تا سده‌ی ششم خورشیدی، بحرین ناحیه‌ی بسیار گسترده‌ای بود. سرزمین بحرین، سر تا سر کرانه‌های باختری خلیج فارس را دربر می‌گرفت و در نتیجه، از خلیج کاظمیه در جنوب بندر بصره، تا محل تلاقی شبه جزیره‌ی قطر به جزیره‌ی العرب، امتداد داشت^۱:

به عبارت دیگر، بحرین کرانه‌ای (ساحلی)، از شمال به بصره، از جنوب به ربع الخالی، از مغرب به بیابان‌های یمامه و از شرق به آب‌های کرانه‌ی غربی خلیج فارس محدود [بود].

یاقوت (۶۲۶ - ۵۷۴ م / ۶۰۸ - ۵۵۷ خ / ۱۲۲۹ - ۱۱۷۸ م) در معجم البلدان مرزهای بحرین را میان بصره و عمان می‌داند:^۲

[بحرین] از اقلیم دوم است. طول آن ۷۴ درجه و ۲۰ دقیقه از مغرب و عرض آن ۳۴ درجه است و این نام جامعی است برای سرزمین کرانه‌ی دریای هند در میان بصره و عمان و گویند قصبه هجر [هگر] است و نیز گفته‌اند، هجر قصبه‌ی بحرین است ...

بحرین را در عصر هخامنشیان به نام سرشناس‌ترین بندر آن، «گرا» می‌خواندند. از دوران شاهنشاهی اشکانی، رفته‌رفته نام «هگر» جای‌گزین «گرا» شد و در همه‌ی این دوران، به نام هگر خوانده می‌شد.^۳ در دوران اشکانیان نیز. همواره بحرین، بخشی از سرزمین ایران بود. در آغاز دوران ساسانی، بندر نام‌آور «پنیات اردشیر» (بنیاد اردشیر - بتن اردشیر)، در بحرین کرانه‌ای، روبروی گله جزیره (مجمع الجزایر) بحرین ساخته شد. عرب‌ها، هگر را «هجر» و پنیات اردشیر را «خط» می‌خواندند.^۴

بخش جزیره‌ای بحرین، در دهانه‌ی خلیج «سیلوا» و در نزدیکی کرانه‌ی باختری شبه جزیره‌ی قطر، واقع است.

تا میانه‌های سده‌ی ششم خورشیدی، آن چه که زیر نام بحرین در کتاب‌های تاریخ و جغرافیا به زبان فارسی و عربی آمده است، عبارت بودند از دو استان بنیاد اردشیر و هگرن.

مجمع الجزایر (گله جزیره) بحرین، از ۳۳ تا ۳۵ جزیره‌ی کوچک و بزرگ تشکیل یافته که در دهانه‌ی خلیج سلوا (شلوا) در جنوب خلیج فارس، میان ناحیه‌ی حسا (احسا)، در باختر قلمرو عربستان سعودی و خاور شیخ‌نشین قطر، در فاصله‌ای کمابیش برابر از این دو سرزمین، قرار دارد.^۵

بحرین میان ۵۰ درجه و ۲۱ دقیقه تا ۵۰ درجه و ۲۵ دقیقه طول شرقی و در ۲۶ درجه و ۵ دقیقه عرض شمالی واقع است:^۶

این مجمع‌الجزایر، در عصر ساسانی به نام جزیره‌ی اصلی و بزرگ‌تر این مجموعه، «مشمایک» خوانده می‌شد. عرب این نام را معرب ساخته و «مسمایک» می‌گفتند و [میش ماهیک، میش ماهیج] «سمایک» مخفف آن است ... این نام در عصر اسلامی به «اوال» تغییر یافت و تا قرن نهم هجری در منابع اسلامی، از جزیره‌ی اصلی و به تبع آن از این مجمع‌الجزایر، بیش‌تر با همین نام یاد شده است.

گله جزیره‌ی بحرین، از دو گروه جزیره (آب خست) کوچک و بزرگ تشکیل گردیده است. نخستین گروه، عبارت است از جزیره‌ی بزرگ بحرین و جزیره‌های کوچک‌تر دور و بر آن. دومین گروه، جزیره‌های حواری نامیده می‌شوند.

در میان گروه نخست، بزرگ‌ترین آب خُست (جزیره)، همان است که در سده‌های نخستین پس از اسلام، آن را اووال (مرکز از دو واژه‌ی او: آب و «وال»). این جزیره، پس از آب خست قشم، بزرگ‌ترین جزیره‌ی خلیج فارس است. این جزیره را منامه، منعمه و «میان آبه» نیز خوانده‌اند و در پاره‌ای از ماخذها، از آن به نام جزیره‌ی ماهی یا «ماهی» (به طور مطلق) نیز نام برده شده است.^۷

درازای جزیره‌ی بحرین، از شمالی‌ترین نقطه‌ی آن در نزدیکی شهر منامه تا راس [دماغه] البر در جنوبی‌ترین نقطه، ۴۷ کیلومتر و میانگین پهنا‌ی آن ۱۰ تا ۱۲ کیلومتر و پهنا‌ی آن ۳۳۵ کیلومتر مربع است.

جزیره‌های مهم این گله جزیره در گروه نخست، عبارت‌اند از جزیره‌ی محرق یا محرک (مهرک) که امروزه وسیله‌ی پلی به جزیره‌ی اصلی، پیوسته است و فرودگاه بحرین نیز در این جزیره قرار داد و افزون بر آن، مهرک بعد از منامه، دومین شهر بزرگ این گله جزیره نیز به شمار می‌رود.

گروه دوم یا جزیره‌های حوار، از ۱۶ جزیره تشکیل می‌گردد که بیش‌تر آن‌ها، خالی از مردمان است.

از پدیده‌های طبیعی گله جزیره‌ی بحرین، چشمه‌های آب شیرین فراوان است که در درازای تاریخ، مورد توجه دریانوردان بوده است. اکنون نیز، وجود همین چشمه‌ها که گه‌گاه، به صورت فواره از زمین می‌جوشند، عامل اصلی کشاورزی و خرمازارهای انبوه این جزیره است. این چشمه‌ها، بیش‌تر در درازای کرانه‌های شمال جزیره‌ی بحرین به چشم می‌خورند و وجود این چشمه‌ها، کشت دایم را در باریکه‌ی کرانه‌ی شمالی و شمال‌خاوری امکان‌پذیر کرده است.

در بحرین، ایرانی‌تباران و شیعیان را بحارنه (بهارانه) یا بحرانی می‌نامند و عرب‌تباران سنی که در اقلیت کامل قرار دارند، «اهل البحرین»، خوانده می‌شوند.

سرزمین بحرین در تقسیمات جغرافیای سیاسی و تشکیلات اداری ایران، از عصر شاهنشاهی هخامنشی تا اوایل دوره صفوی (میانه‌های پادشاهی تهماسب اول) شامل هر دو بخش بحرین کرانه‌ای (ساحلی) و گله جزیره (مجمع‌الجزایر) بحرین می‌شد و این دو بخش در مجموع یک واحد سیاسی و اداری را تشکیل می‌داد و مانند همه‌ی کرانه‌های جنوبی و جزایر خلیج فارس، تابع ایالت فارس بود. اما از سال ۱۵۵۱ میلادی (۹۳۰ خورشیدی ۱۵۹۱ م/ ۹۵۸ هجری) که نیروهای امپراتوری عثمانی بحرین کرانه‌ای را به تصرف خود درآوردند، بخش ساحلی آن، از بخش جزیره‌ای جدا گردید.

از این زمان، آن چه که به نام بحرین در تاریخ ایران از آن یاد می‌شود، تنها در برگرفته‌ی بخش جزیره‌ای بحرین تاریخی، یعنی گله جزیره‌ی (مجمع‌الجزایر) بحرین می‌باشد.^۸

برجسته‌ترین آثار باستانی و تاریخی گله جزیره‌ی بحرین، عبارتند از:

گورستان کهن در جنوب باختری شهر منامه که گفته می‌شود، مربوط به ۲۶۰۰ سال پیش از میلاد است. این گورستان باستانی، دارای گستردگی زیادی است و امروز، به گونه‌ی تل‌های زیادی به چشم می‌خورند. بلندی پاره‌ای از این تل‌ها به ۱۵ متر نیز می‌رسد.

مسجد پنج‌شنبه بازار (سوق الخميس) : این مسجد که دارای کتیبه‌ای به خط کوفی است ، در جنوب غربی دماغه‌ی رمان ساخته شده و دارای دو مناره ، هر یک به بلندای ۲۳ متر است .

مسجد صفویه : این مسجد در قصبه‌ی بلاد قدیم ، میان منامه و بدیع ، قرار دارد . سبک معماری این مسجد ، مانند مسجدهای ری و سلطانیه است .

قلعه‌ی نادری : این دژ که در ۹ کیلومتری شهر منامه واقع است ، به دستور نادر شاه ساخته شده است . در گذشته ، در اطراف آن خندق ژرفی وجود داشت و تا چندین سال پیش ، چوب‌ها و تخته‌های کشتی‌های بزرگ و کوچک و همچنین تصویر پادشاهان ایران و نادر که بر روی سنگ کنده شده بود ، در این دژ برپا بودند که در سال‌های اخیر ، از میان برده شده‌اند .

قلعه‌ی پرتغالی‌ها : اکنون خرابه‌های این دژ ، در جزیره‌ی منامه وجود دارد که از دور ، به صورت تپه‌ای سنگی ، به چشم می‌خورد .

پی‌نوشت‌های پیش‌گفتار

- ۱ - مجموعه‌ی مقالات خلیج فارس - ص ۲۶۵ / بحرین کرانه‌ای - ص ۳
- ۲ - بحرین (حقوق هفت هزار ساله ...) - ص ۴۸
- ۳ - بحرین کرانه‌ای - ص ۳
- ۴ - همان - ص ۴
- ۵ - دایره‌المعارف بزرگ اسلامی - جلد ۱۱ - بحرین
- ۶ - مجموعه‌ی مقالات خلیج فارس - صص ۲۶۸ - ۲۶۷
- ۷ - دایره‌المعارف بزرگ اسلامی - جلد ۱۱ - بحرین
- ۸ - بحرین کرانه‌ای - ص ۶

بخش یکم

بحرین از دوران هخامنشیان تا برآمدن صفویان

سنگ نبشته‌های داریوش بزرگ، نوشته‌های هرودوت و استرابون، گواه آنند که سرزمین‌های زیر، بخشی از شاهنشاهی ایران بودند:

دربایه (سرزمین عرب‌ها)، ماکا (بخش‌های کنار تنگه هرمز) و پوتی (عدن و اطراف آن).

از این رو، بحرین و همه‌ی جزیره‌های خلیج فارس، بخشی از قلمرو ایران به شمار می‌رفتند. بعد از اسلام، دیرین‌ترین کتاب تاریخی که از بحرین نام برده است، تاریخ طبری است. در این تاریخ می‌خوانیم:

در زمان اشکانیان، عرب‌ها همه در حجاز و بادیه و مکه و یمن بودند. آن گروه که در حجاز و بادیه بودند، به قحط و غلا گرفتار شدند و به عراق نتوانستند آمدن از بیم اشکانیان و از حجاز به بحرین رفتند که در آن زمان، بحرین قلمرو ایران بود.

مانند دوران هخامنشی و اشکانی، در دوران ساسانیان نیز بحرین همیشه بخشی از شاهنشاهی ایران بود.

طبری اشاره می‌کند که اردشیر ساسانی، حکمران بحرین را برکنار کرد و پسر خود شاپور را به حکمرانی گمارد.

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده می‌نویسد که اردشیر بابکان [۲۲۶ - ۲۱۲ م / ۳۹۵ - ۴۰۹ پ ه.]. شهری در بحرین ساخته است و به گفته‌ی ابن بلخی، شهر خط را که پای تخت آن جزایر بوده، اردشیر بابکان بنا کرده است.^۲

در دوران شاپور دوم ساسانی (۳۷۹-۳۱۰ م/۲۴۲-۳۱۱ پ. ه.)، پاره‌ای از عرب‌های تابع دولت ایران که مقیم بحرین بودند و در ناحیه‌ی هگر می‌زیستند، سر به شورش برداشتند. نیروی دریایی ایران، این شورش را فرو نشانند. شاید این نخستین لشگرکشی دریایی ایرانیان در خلیج فارس است که ثبت تاریخ شده است. شهر هگر که زمان درازی، مرکز حکومتی بحرین بود، همیشه در ایران، نام‌آور بود:^۲

مخصوصا اهالی کرمان، اصفهان، ری و همدان، آن را می‌شناختند. چنان که از زمان قدیم در زبان فارسی مثلی هست که می‌گوید: «خرما به هجر [هگر] بردن» مانند «زیره به کرمان بردن».

انوشیروان نیز برای فرونشاندن شورش در خلیج فارس، نیروی دریایی را به کار گرفت. نیروی دریایی ایران، شورش‌ها را در نقاط گوناگون خلیج فارس فرو نشانند و عدن را نیز دوباره آرام ساخت. باید دانسته شود که:^۴

از دوران ساسانیان تا کنون، سکه‌های زیادی در بحرین به دست آمده است.

تاریخ‌نویسان عرب که به صدر اسلام اشاره کرده‌اند، نوشته‌اند که نخستین ناحیه از ایران، که به تصرف مسلمانان درآمد، سرزمین بحرین بود:^۵

در سال‌های نخستین اسلام، بحرین در قلمرو ایران بود و مردم آن جا، زرتشتی و یهود و نصاری بودند و منذر بن ساوی تمیمی، از جانب پادشاه ایران، حکمرانی آن دیار را داشت.

در پایان دوران ساسانیان، حکمران بحرین «اسبی بخت» یا «سی بخت» بود و از جانب وی منذر بن ساوی بر قبیله‌های عربان مهاجر به آن دیار، ریاست داشت. در سال هفتم هجری (۶۲۸ م)، از جانب پیامبر اسلام، منذر بن ساوی، به اسلام دعوت شد و منذر، اسلام پذیرفت. اما:^۶

... چون علاوه بر زکوة، قرار شد مالیات هم پرداخت شود، لذا تمام مردم بحرین طغیان کردند و از اسلام برگشتند. چنان که هنگام فوت «منذر»، کسی مسلمان نبود.

در سال ۱۲ خورشیدی (۱۲ مهی / ۶۳۳ میلادی)، مردم بحرین، سر از اسلام برتافتند و پیشوای ایشان، منذر بن نعمان بود ... و بحرین دوباره جزو قلمرو ساسانیان شده بود و ابوبکر، بار دیگر مجبور شد قشون به گرفتن آن دیار بفرستد.^۷

اما با این وجود، مردم بحرین آرام نگرفتند. به گونه‌ای که در دوران خلافت عمر نیز آن سرزمین ناآرام بود و در خلافت علی بن ابی‌طالب^۸:

مردم بحرین، به ادای مالیات تن در ندادند و چند طایفه از مردم آن دیار، دوباره مسیحی شدند.

چنان که گفته شد، نخستین جایی از ایران زمین که به چنگ عرب‌ها افتاد، بحرین بود و از شگفت روزگار، نخستین قیام‌های ایرانیان علیه سلطه‌ی خلفای عرب نیز در همین منطقه به بار نشست.

در دوران خلفای راشدین، سرزمین بحرین، «از اعمال عراق، یعنی ایران آن روز بود»^۹. اما بنی‌امیه، بحرین و یمامه و عمان را در قالب یک ایالت قرار دادند.

از میانه‌های خلافت بنی‌امیه، ایرانیان برابر ظلم و جور اعراب، سر برآوردند. به گونه‌ای که رفته‌رفته در هر ناحیه‌ای از ایران زمین، گروهی علیه خلیفه قیام کردند. دستگاه خلافت، این مردمان را «خوارج» می‌نامیدند.

در سال ۷۲ مهی (۷۰ خورشیدی / ۶۹۱ م)، ابوفد، بحرین را از سلطه‌ی خلفا آزاد کرد. اما در سال ۷۷ مهی (۷۵ خ / ۶۹۶ م) عبدالملک مروان خلیفه‌ی اموی، آن سرزمین را دوباره وسیله‌ی حجاج‌بن‌یوسف اشغال کرد. حجاج پس از اشغال بحرین، بسیاری را بکشت و خانه‌های مردمان زیادی را خراب کرد و بسیاری را نیز به اسیری برد و ...

بیست و هفت سال بعد (۱۰۵ مهی / ۱۰۲ خورشیدی / ۷۲۳ م)، مسعود عبدی قیام کرد و پس از راندن عامل خلیفه، کمابیش ۱۹ سال در آن سرزمین فرمان راند. اما سرانجام به دست سپاهیان خلیفه کشته شد.

گسترده‌ترین خیزش ایرانیان، قیام قرمطیان (کرمتیان) علیه سلطه‌ی خلیفه‌های بغداد بود. قرمطیان در سال ۲۷۶ مهی (۲۶۸ خورشیدی / ۸۸۹ م) در بحرین بر حکومت عرب‌ها شوریدند و سال‌ها با استقلال کامل در بحرین و مناطق همسایه، حکم‌روایی داشتند. حتا در سال ۴۴۳ مهی (۴۳۰ خورشیدی / ۱۰۵۱ م) که ناصر خسروی قبادیانی به بحرین رفته، می‌نویسد که مردم آن جا، عموماً آیین قرمطی داشته و همگی ایرانی بوده‌اند و نیز یادآور می‌شود:^{۱۰}

علی‌بن احمد نامی ایرانی، مسجدی در «احسا» ساخته و مسافران را در آن جا، منزل می‌داد.

حمدا لله مستوفی، آغاز خیزش قرمطیان [کرمتیان] را سال ۳۱۹ مهی (۳۱۰ خورشیدی / ۹۳۱ م) می‌داند. اما مهم این که قرمطیان (کرمتیان) توانستند برای همیشه، بخشی از ایران زمین را از سلطه‌ی عرب‌ها، برهاند. چنان که برخلاف دیگر مناطق ایران، فرمان خلیفه در آن‌جا، به کار نمی‌آمد.

در سال ۳۱۶ مهی (۳۰۷ خ / ۹۲۸ م) عبیدالله پیشوای کرمتیان، سپاهی به سرکردگی منصور دیلمی به مکه فرستاد. وی مکه را گشود. وی:^{۱۱}

آن چه اشیاء قیمتی که اعراب از مداین و کلیساهای عیسویان به خانه‌ی کعبه آورده بودند ... برداشته و به الحسا برگشت. حتا حجرالاسود را برداشته با خود آورد که بعدها، اعراب به بهای خیلی گران از آن‌ها خریدند و دوباره به جای خود، نصب کردند.

چند سال پیش از کرمتیان، صاحب‌الزنج (صاحب زنگ) که وی نیز یک ایرانی و از اهالی ری بود، در راس بردگان بر اعراب شورید و در سال ۲۵۵ مهی (۲۴۸ خورشیدی / ۸۶۹ م)، بخش‌های بزرگی از بحرین را از چنگ عمال خلیفه بیرون آورد. حکمرانی علی‌بن محمد رازی معروف به علوی (صاحب زنگ) در نواحی بحرین تا «واسط» و «مال امیر» [ایذه کنونی]، تا سال ۲۷۰ مهی (۲۶۲ خورشیدی / ۸۸۳ م)، دوام یافت. گفته می‌شود که عبیدالله (عبدالله) همدان قرمط (کرمط)، از همراهان صاحب زنگ بود.

در دوران دیلمیان، بحرین و عمان، در قلمرو خطه‌ی فارس بود و وسیله‌ی حاکمان ایرانی یا ریسمان محلی که تابع دولت ایران بودند، اداره می‌شد. ابن‌بلخی، در سخن از فارس، می‌نویسد:^{۱۲}

چون نوبت به عضدالدوله رسید، چندان عمارت کرد که آن را حد نبود، از بندها و نواحی ساختن. و در عهد او، مجموع مال فارس و کرمان و عمان، ب عشر مشرعه‌ی دریا، به «سیراف»^{۱۳} و مهروبان سه هزار هزار و سیصد و چهل و شش هزار پارس با عشر مرکب‌ها که به «سیراف» بیرون آمد، مهروبان دو هزار هزار و صد و پنجاه هزار دینار، از این جملت.

با روی کار آمدن سلجوقیان، بحرین جزو کرمان به حساب می‌آمد و از آن‌جا حکمران به بحرین فرستاده می‌شد و خراج و مالیات آن را، به کرمان می‌آوردند.

در دوران اتابکان ، بحرین به فارس منضم شد . در دوران اتابکان، والی خلیج فارس در جزیره‌ی کیش می‌بود که از آن‌جا، امور بحرین، عمان و جزیره‌های خلیج فارس را اداره می‌کرد . مرکز حکومتی کیش را « دولت خانه » می‌نامیدند .

در فارس نامه‌ی ناصری آمده است که در سال ۶۳۳ مهی [۶۱۵ خ / ۱۲۳۶ م] بحرین به تصرف آتابک ابوبکر بن سعد در آمد و در سال ۶۴۱ [مهی / ۶۲۲ خ / ۱۲۴۳ م] از بحرین به قطیف آمد و قلعه سنگ کاروت را بگشاد .^{۱۴}

از پایان دوران اتابکان تا برآمدن صفویان، دولت مرکزی ایران بر بحرین و دیگر مناطق خلیج فارس، فرمان روا بود.

حمدالله مستوفی در نزه القلوب که در سال ۷۴۰ ق (۷۱۸ خ / ۱۳۳۹ م) تألیف شده ، در شرح ایران زمین ، از جزایر بحرین نام می‌برد . وی در فارس نامه ، می‌نویسد :^{۱۵}

جزایری که در بحر فارس است، از جزایر ... [ایالت] فارس شمرده‌اند و بزرگ‌ترین آن‌ها، از کثرت مردم و نعمت ، جزایر کیش و بحرین است .

... اکنون جزیره‌ی بحرین ، جزو فارس است و از ملک ایران .

حمدالله مستوفی در جای دیگر ، در همان کتاب درباره‌ی بحر عمان [دریای مکران] ، می‌گوید :^{۱۶}

در این بحر ، جزایر بسیارست و آن چه مشهود و از حساب ملک ایران شمارند ، مردم‌نشین هرمز و تیس و بحرین و خارک ...

پی‌نوشت‌های بخش یکم

- ۱ - بحرین (حقوق هزار و هفتصد ساله‌ی ایران) - ص ۲
- ۲ - نفت و مروارید - زیرنویس ص ۳۲
- ۳ - بحرین (حقوق هزار و هفتصد ساله ...) - ص ۵ / سرزمین بحرین از دوران باستان ... ص ۵۷
- ۴ - نفت و مروارید - ص ۳۳
- ۵ - ملوک العرب - امین روحانی - ج ۲ - صص ۲۵۰ - ۱۷۸ / سرزمین بحرین از دوران باستان ... - ص ۵۷
- ۶ - سرزمین بحرین از دوران باستان ... - ص ۵۶
- ۷ - بحرین (حقوق هزار و هفتصد ساله ...) - ص ۶
- ۸ - همان
- ۹ - بحرین (حقوق هزار و هفتصد ساله ...) - ص ۷ / سرزمین بحرین از دوران باستان ... - ص ۶۱
- ۱۰ - سفرنامه ناصر خسرو (برگرفته از : بحرین - حقوق هزار و هفتصد ساله ... - ص ۷)
- ۱۱ - نفت و مروارید - ص ۳۸
- ۱۲ - فارس نامه ابن بلخی (برگرفته از : سرزمین بحرین از دوران باستان ... - ص ۶۵)
- ۱۳ - بندر سیراف که عضدالدوله دیلمی آن را ساخته بود ، از شکوه و عظمت ویژه‌ای برخوردار بود و سال‌ها، مرکز اصلی بازرگانی خلیج فارس بود. بندر سیراف نزدیک بندر « طاهری » امروزی قرار داشت .
- ۱۴ - نفت و مروارید - ص ۴۰ (زیر نویس ۱)
- ۱۵ - نزهت القلوب - حمدالله مستوفی - صص ۲۳ - ۲۲ و صص ۱۳۷ - ۱۳۶
- ۱۶ - همان - ص ۲۳۴

بخش دوم

بحرین ، در دوران صفویان

آمدن اروپاییان به خلیج فارس

چنان که گفته شد ، پس از سلطه‌ی تازیان بر ایران ، دیلمی‌یان نخستین دوده‌ای از فرمان‌روایان ایرانی بودند که دگر بار، همه‌ی جزیره‌ها و کرانه‌های خلیج فارس را در دست گرفتند .

عضدالدوله دیلمی ، بندر سیراف را چنان آبادان کرد که در سر تا سر آن منطقه تا کناره‌های افریقا ، بندری چنان آبادان نبود .

در پایان دوران ایل‌خانان که از ۶۶۳ تا ۷۳۵ خورشیدی (۱۳۵۶ - ۱۲۵۴ م / ۷۵۶ - ۶۵۱ م) بر بخش‌هایی از ایران حکم می‌راندند، ایران تحت فرمان‌روایی آنان ایمن از گزند بود و در اثر این آرامش ، بازرگانی رونق گرفت و رفته‌رفته ، کشور ، شاهراه و مرکز داد و ستد خاور و باختر گشت .

در آن دوران ، بندرهای « ژن » و « ونیز » در ایتالیا ، بزرگ‌ترین مراکزهای بازرگانی جهان بودند و بازرگان این دو شهر بزرگ ، برای خرید کالاهایی که در اروپا پر مشتری بود ، به ایران ، هندوستان و چین ، در رفت و آمد بودند .

در این دوران ، رفته رفته ، تبریز که بر سر راه‌های دو گانه‌ی خاور به باختر قرار داشت ، به شکوفایی رسید . هر دو راه که از شرق می‌آمد ، از تبریز می‌گذشت . یکی پس از گذر از تبریز و ارزروم و ترابوزان ، به دریای سیاه می‌پیوست و دیگری از تبریز به ارزروم می‌رفت و پس از گذر از سیواس ، در اسکندرون به دریای مدیترانه می‌رسید^۱ :

در این روزگار، تبریز به ویژه از نظر بازرگانی اعتبار و رونق تمام داشت و راه‌های معتبر بازرگانی سیراف ، شیراز ، اصفهان ، ری ، قزوین ، هرمز ، کرمان ، یزد ، کاشان و دیگر راه‌های مهم ، همه به این شهر می‌رسید .

با بر افتادن ایل‌خانیان و پیدایی تیمور و کشتار و خرابی‌های او، بازرگانی ایران، به فرود کشانده شد. در این گیرودار، با فروپاشی امپراتوری روم شرقی و افتادن قسطنطنیه به دست ترکان عثمانی (۱۴۵۳ م / ۸۳۲ خ / ۸۵۷ م هجری) و سلطه‌ی آنان بر گلوگاه‌های دریای سیاه (بسفر و داردانل) و نیز استیلای تدریجی ترکان عثمانی بر شام و مصر و کرانه‌های خاوری مدیترانه، همه‌ی راه‌های بازرگانی خاور به باختر بسته شد.

دیری نگذشت که کالاهای شرق در بازارهای باختر کم یاب و سپس نایاب شد و فرآورده‌های شرق نیز، بی‌خریدار می‌ماند. اندک اندک، دریانوردان اروپایی و به ویژه پرتغالی‌ها که در آن روزگار در دریانوردی و کشتی‌رانی، نام‌آور بودند، در پی یافتن راه تازه‌ای به سوی خاور، برآمدند.

در دوران اسلامی تا ورود پرتغالی‌ها به خلیج فارس و دریای مکران، بازرگانی و کشتی‌رانی خلیج فارس به مانند دوران ساسانیان و پیش از آن، در دست ایرانیان بود:^۲

... تا اوان استیلای پرتغالی‌ها بر خلیج فارس که مقارن تشکیل صفوی و اوایل قرن دهم هجری است، تمام تجارت شرق اسلامی، از بصره گرفته تا سواحل چین و جزایر هند شرقی از طرف شرق و تا حدود زنگبار از طرف مغرب، توسط ایرانیان و یا در زیر فرمان ناخدایان و معلمین ایرانی عمل می‌شد و عموم مسلمین که در دریاهای دور و نزدیک کشتی‌رانی و تجارت می‌کردند، ملاحانی بودند که فن دریانوردی را پیش ناخدایان یعنی معلمین ایرانی آموخته و هادی ایشان در پیمودن دریا و شناختن راه‌های آن، کتبی بود که ایرانیان عهد ساسانی [و پیش از آن] در این زمینه فراهم کرده و از خود به یادگار گذاشته بودند.

این قبیل کتب که تا عهد ورود پرتغالی‌ها به آب‌های مشرق در دست ناخدایان مسلمان، از جزایر هند شرقی تا سواحل افریقا، باقی بود و به وسیله‌ی همان هم، ناخدایان ایرانی و عرب و هندی کشتی‌رانی می‌کردند ... رهمانی (یا به اصطلاح غلط عربی رهمانی) خوانده می‌شد. و رهمانی، تحریف مغشوشی است از کلمه‌ی «ره‌نامه»ی فارسی که اعراب سواحل عمان و مسقط و عربستان و زنگبار، آن را به این صورت درآورده‌اند.

اساس این نوع ره‌نامه‌ها، ظاهراً کتاب‌هایی بوده است به پهلوی که ایرانیان عهد ساسانی در دست داشته بودند و مسلمین، آن‌ها را از فارسی به عربی ترجمه کرده و با افزایش معلوماتی که خود به دست آورده، آن‌ها را تکمیل کرده بودند.

در سال ۱۴۸۶ م (۸۶۵ خ / ۸۹۱ مهی)، «بارتلمی دو دیاز» (Barthelomeu de Diaz) دریانورد پرتغالی از دماغه‌ی امید نیک گذشت و وارد اوقیانوس هند شد. اما به دلیل کمبودها، از همان جا بازگشت، بدون این که دانسته باشد که به اوقیانوس هند رسیده است.^۳

دوازده سال پس از وی (۱۴۹۸ م / ۸۷۷ خ / ۹۰۴ مهی)، «واسکودوگاما» دریا سالار پرتغالی، به امید رسیدن به هند، از لیسبون پای‌تخت کشورش، راهی دماغه‌ی افریقا شد. او از همان راهی که «بارتلمی دودیاز» گذشته بود، وارد اقیانوس هند شد. وی راه را نمی‌شناخت و با رسیدن به زنگبار و کرانه‌های شرقی افریقا، از پایان کار اندیشناک شد.

بر پایه‌ی اتفاق، در یکی از این بندرها، با دریانوردی به نام شهاب‌الدین احمد آشنا شد. شهاب‌الدین وی را به سوی هند راهبر گردید. بدین سان وی در سال ۱۴۸۹ م (۸۶۸ خ / ۹۰۴ مهی) در بندر کالیکوت در کرانه‌ی غربی هند، از کشتی پیاده شد.

واسکودوگاما، پس از نخستین سفر، بار دیگر در سال ۱۵۰۲ م (۸۸۱ خ / ۹۱۴ مهی)، به دستور پادشاه پرتغال، برای گسترش نفوذ قلمرو مستعمرات این کشور، به هند سفر کرد. رفته‌رفته، دامنه‌ی این مستعمرات چنان گسترش یافت که در سال ۱۵۰۵ م (۸۸۴ خ / ۹۱۱ مهی)، امانوئل یکم پادشاه پرتغال، نایب‌السلطنه‌ای برای اداره‌ی مستعمرات این کشور در هندوستان، برگزید.

در این میان، پادشاه پرتغال برای گسترش هر چه بیش‌تر مستعمرات، در سال ۱۵۰۶ م (۸۸۵ خ / ۹۱۲ مهی) ناوگان نیرومندی را، روانه‌ی خاور کرد. فرماندهی این ناوگان در آخر، به عهده «آلبوکرک» گذارده شد.

در آن روزگار، سرزمین‌های دو سوی تنگه‌ی هرمز و جزیره‌های همسایه‌ی آن، چونان عمان، مسقط (مسکت)، قطیف، هرمز، قشم و کیش، زیر فرمان شاه ایرانی هرمز به نام سیف‌الدین قرار داشت که کودکی خردسال بود.

آلبوکرک، با ناوگان خود، روبروی دژ قلعات (کلات) در کرانه‌های عمان لنگر انداخت و به شرف‌الدین حکمران ایرانی عدن پیام فرستاد که فرمان‌بردار شود. وی به دریا سالار پرتغالی پاسخ داد که سرزمین عمان زیر فرمان شاه هرمز است و فرمان‌برداری از پادشاه پرتغال را نمی‌پذیرد.

آلبوکرک که توان نبرد با شرف‌الدین را نداشت، از در سازش برآمد و به وی اطمینان داد که هرگز پرتغالی‌ها به سرزمین وی تجاوز نخواهند کرد. آلبوکرک از آن جا روانه‌ی مسقط شد و روز ۸ شهریور ۸۸۶ خ (۲۱ اوت ۱۵۰۷ م / ۱۲ ربیع‌الثانی ۹۱۳ مهی) به لنگرگاه شهر قریات (کوریات)، یورش آورد. مردم دلیرانه به پایداری برخاستند. اما سرانجام از پرتغالی‌ها شکست

خوردند. آلبوکرک شهر را غارت کرد و به آتش کشید. وی گوش و بینی اسیران را برید و کشتی‌های مردم را نیز سوزاند.

به دنبال این پیروزی، آلبوکرک روانه‌ی مسقط شد. وی فرمان گلوله‌باران شهر را صادر کرد. مردم با وجود دفاع دلیرانه، در هم شکستند. پرتغالی‌ها، آن‌جا را نیز غارت کردند و سوختند و چنان شهر قریات، اسیران را گوش و بینی بریدند. پس از این خون‌ریزی و جنایت، آلبوکرک به سوی سحر رفت و حاکم آن‌جا، دژ را تسلیم کرد و پذیرفت خراجی را که به پادشاه هرمز می‌داد، به پادشاه پرتغال بپردازد. از سحر، آلبوکرک راهی خورفکان شد و آن‌جا را هم به آتش کشید و گوش و بینی بسیاری از مردمان را برید.

وی سرانجام در ژوئیه ۱۵۰۸ (امرداد ۸۸۷ / جمادی‌الاول ۹۱۴)، با ناوگان نیرومندی، به سوی جزیره‌ی هرمز روان شد. اما پیش از آن، برادرزاده‌ی خود را مأمور فتح بندر قلّهات (کلات) کرد و با وجودی که از جانب پادشاه پرتغال به شرف‌الدین قول داده بود که به این دژ یورش نیاورد، این کار را کرد. شرف‌الدین و مردم کلات، مردانه ایستادگی کردند. اما سرانجام شکست خوردند. پرتغالی‌ها، آن شهر زیبا را سوختند. اسیران را کشتند، گوش و بینی بریدند و یا به دریا افکندند و ...

آلبوکرک، چون به هرمز رسید، به سیف‌الدین پیام داد که اگر به فرمان پادشاه پرتغال گردن نهد و به او خراج ندهد، هرمز را نیز چونان مسقط، عمان و قریات (کوریات) و قلّهات (کلات) غارت کرده و به آتش خواهد کشید. سیف‌الدین، از در اطاعت درنیامد. اما در جنگ شکست خورد و به ناچار، تابعیت پادشاه پرتغال را پذیرفت. پرتغالی‌ها که جزیره‌ی هرمز را مناسب دیده بودند، دست‌اندرکار ایجاد دژ جنگی در این جزیره شدند.

هنوز کار ساختن دژ به پایان نرسیده بود که شاه اسماعیل صفوی، ماموری را برای وصول خراج سالانه به هرمز فرستاد. فرمان‌روای هرمز، به فرمان آلبوکرک از پرداخت خراج خودداری کرد. آلبوکرک، با نشان دادن توده‌ای از گلوله‌های توپ، به فرستادگان شاه اسماعیل گفت:^۳

این پاسخ پادشاه شماست. به او بگویید، زود باشد که همه‌ی لنگرگاه‌ها و بندرهای خلیج فارس را بگیرم.

شاه اسماعیل در آن زمان، در شرق با ازبکان و در باختر با عثمانی‌ها در نبرد بود و امکان دفع پرتغالی‌ها را نداشت. از این رو، با آنان از در دوستی درآمد. سرانجام میان نماینده‌ی ایران و

البوکرک که در این زمان به مقام نایب السلطنه‌ی پادشاه پرتغال در این بخش از جهان رسیده بود، قراردادی امضاء شد. بر پایه‌ی این معاهده ، قرار شد :^۴

۱ - کشتی‌های جنگی پرتغال ، در لشگرکشی ایران به بحرین و قطیف ، به این دولت مدد رساند .

۲ - ایران و پرتغال ، بر ضد سلطان عثمانی متحد شوند .

۳ - توران شاه ، به نمایندگی امانوئل پادشاه پرتغال ، بر هرمز حکومت کند .

۴ - پرتغالی‌ها در فرونشاندن شورش مکران ، به ایرانیان یاری دهند .

بدین‌سان ، پرتغالی‌ها توانستند از گرفتاری شاه اسماعیل در نبرد با ازبکان و عثمانی سود جسته و در هرمز استقرار یابند و حتا به بحرین نیز، دست‌اندازی‌هایی کردند . اما حفظ سرزمین‌های اشغالی برای پرتغالی‌ها در دریای مکران و خلیج فارس آسان نبود و بارها با قیام‌های گسترده‌ی مردمی روبرو شدند . این قیام‌ها ، از سوی دولت ایران ، حمایت می‌شد . در سال ۱۵۸۰ م (۹۵۹ خ / ۹۸۸ م) فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا، پرتغال را به کشور خود پیوست . اما پادشاه اسپانیا ، حاکمان پرتغالی را در هند ، دریای مکران و خلیج فارس، در مقام‌های خود ابقا کرد .

تا پادشاهی شاه عباس بزرگ ، ایران درگیر جنگ با ازبکان و عثمانی و گردن‌کشان داخلی بود . از این رو ، امکان بیرون راندن پرتغالی‌ها از خلیج فارس وجود نداشت . در این میان ، پرتغالی‌ها و سپس اسپانیایی‌ها ، برای برقراری روابط دوستانه ، سفیرانی به دربار ایران گسیل می‌داشتند .

در سال ۱۵۸۸ م (۹۶۷ خ / ۹۹۶ م) ، ناوگان جنگی اسپانیا - پرتغال ، از نیروی دریایی دولت بریتانیا و « توفان » به سختی شکست خورد . بدین سان ، پایه‌های سروری اسپانیا - پرتغال ، در همه‌ی جهان و از جمله شرق ، سست شد .

در سال ۹۸۰ خورشیدی (۱۶۰۱ م / ۱۰۱۰ م) الله‌وردی خان فرمان‌روای فارس ، نیرویی به بحرین فرستاد و آن‌جا را آزاد کرد . پادشاه دست‌نشانده‌ی هرمز و نیروی دریایی پرتغال ، در صدد بازپس‌گیری بحرین برآمدند که شکسته شدند و با ناکامی به هرمز بازگشتند .

در سال‌های حضور در خلیج فارس ، پرتغالی‌ها در بندر گمبرون ، یک دژ جنگی بزرگ ساخته بودند و ناوگان نیرومندی را در آن جا مستقر کرده بودند. از این رو ، الله‌وردی خان پس از آزادسازی بحرین ، به فرمان شاه عباس ، دژ گمبرون را محاصره کرد .

در سال ۱۶۰۲ م (۹۸۱ خ / ۱۰۱۱ م‌ه‌ی) پادشاه اسپانیا، آنتونیو گووئا (Antonio Govvea) را به سفارت نزد شاه‌عباس فرستاد و از شاه خواست تا دست از محاصره‌ی گمبرون بردارد و بحرین را به مأموران وی تحویل دهد. شاه که هنوز در شرق و غرب درگیر نبرد با ازبکان و عثمانی بود، سفیر را با پاسخ‌های امیدوارکننده، باز گرداند. وی در سال ۱۶۰۸ م (۹۸۷ خ / ۱۰۱۷ م‌ه‌ی) دوباره به ایران گسیل شد و از رفتار الله‌وردی خان در بی‌اعتنایی از دستورات شاه در امر تخلیه‌ی بحرین شکایت کرد. شاه عباس، با نرمی پاسخ پادشاه اسپانیا را داد. اما از بحرین نامی نبرد.

در سال ۹۹۲ خورشیدی (۱۶۱۳ م / ۱۰۲۲ م‌ه‌ی)، الله‌وردی خان پسرش امام قلی خان را مأمور شهربند (محاصره‌ی) دژ گمبرون کرد. از بد روزگار، در گرماگرش شهر بند، الله‌وردی خان درگذشت. از این‌رو، امام‌قلی خان، دست از محاصره برداشت و به شیراز بازگشت. شاه عباس، پس از درگذشت الله‌وردی‌خان، پسرش امام قلی را جانشین وی کرد و به وی فرمان داد تا گمبرون را آزاد کند. وی در سال ۹۹۲ خورشیدی (۱۶۱۳ م / ۱۰۲۲ م‌ه‌ی) گمبرون را گرفت و در نزدیکی آن، دژ عباسی را همراه با بندر و لنگرگاه‌های تازه ساخت.

به دنبال صلح با عثمانی در سال ۱۰۰۰ خورشیدی (۱۶۲۱ م / ۱۰۳۱ م‌ه‌ی)، شاه‌عباس تصمیم گرفت که به طور کامل پرتغالی‌ها را از سرزمین‌های ایران براند. از این‌رو، نخست قنبربیک حاکم لار را مأمور کرد تا از پادشاه هرمز، خراج مطالبه کند. پرتغالی‌ها به نماینده‌ی قنبربیک، پاسخ‌های درشت دادند و اجازه ندادند که پادشاه هرمز، خراج بپردازد. از این‌رو، شاه‌عباس، امام قلی خان را مأمور آزادسازی هرمز و بیرون راندن پرتغالی‌ها از خلیج فارس کرد. امام قلی‌خان، با تهدید و تطمیع کمپانی هند شرقی انگلیس، آنان را بر آن داشت که برای لشگرکشی به هرمز، کشتی در اختیار ایران قرار دهند. از این‌رو، قراردادی میان فرمان‌روای فارس و نماینده‌ی کمپانی هند شرقی انگلیس در ایران بسته شد:^۵

- ۱- پس از تصرف هرمز، غنیمت‌ها یکسان و برابر میان ایران و شرکت هند شرقی تقسیم شود.
- ۲- اسیران مسلمان به فرمانده سپاه ایران و اسیران عیسوی، به انگلیس‌ها داده شوند.
- ۳- حاکم و فرمانده پرتغالی جزیره‌ی هرمز، تسلیم فرمانده ایران شود.
- ۴- نصف بهای مهمات کشتی‌های انگلیسی و نصف حقوق کارکنان و عمله و خواربار آنان را ایران بدهد.

امام قلی‌خان، نخست جزیره‌ی قشم را که آب آشامیدنی جزیره‌ی هرمز از آن جا برده می‌شد، آماج قرارداد و شاه قلی‌بیگ را مأمور آزادسازی این جزیره کرد. نیروهای ایران، پس از آن که بخشی از دیوار دژ قشم را فرو ریختند، به درون رسوخ کرده و قشم را آزاد کردند. از شگفت روزگار، روی فریره (Ruy Freire da Andrada) فرمانده نیروی دریایی پرتغال در خلیج فارس، در این هنگام در قشم به سر می‌برد. در نتیجه، وی به اسارت ایرانیان درآمد.

به دنبال این پیروزی، روز ۲۰ بهمن ۱۰۰۰ (۹ فوریه ۱۶۲۲/۲۸ ربیع‌الاول ۱۰۳۱)، امام قلی‌خان با ۳ هزار مرد جنگی، ۲۰۰ قایق ایرانی و ۳ کشتی جنگی انگلیسی، بندرعباس را به سوی هرمز ترک کرد. نبرد سختی در گرفت. سرانجام پرتغالی‌ها به درون دژ هرمز پناه بردند. در این جنگ نیز، شاه قلی‌بیگ، دلیری بی‌مانندی از خود نشان داد. وی همراه با ۲۰۰ تن از سربازان، از میان آتش توپ‌های دشمن گذشت و بخشی از باروی دژ را به اختیار گرفت. اما بر اثر آتش پر حجم دشمن و از دست دادن نفرات، پس نشست.

پایداری پرتغالی‌ها، زیاد به درازا نکشید و سرانجام روز ۲ فروردین ۱۰۰۱ (۲۱ آوریل ۱۶۲۲ / ۹ جمادی‌الثانی ۱۰۳۱)، تسلیم شدند. بدین سان، پرچم پرتغال پس از ۱۱۷ سال از فراز جزیره‌ی هرمز، فرو کشیده شد و پرچم ایران به جای آن، برافراشته گردید.

با از میان رفتن نفوذ پرتغالی‌ها در خلیج فارس، نخست هلندی‌ها و سپس، رفته‌رفته انگلیس‌ها که در هندوستان سرپلی ایجاد کرده بودند، به درون خلیج فارس نفوذ کردند.

البته تا پایان کار صفویان، پرتغالی‌ها در این دریا بودند و حتا شاه سلطان حسین از کشتی‌های جنگی پرتغالیان برای سرکوب عرب‌ها در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، بهره گرفت.

در سال ۱۵۹۸ م (۹۷۷ خورشیدی)، فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا درگذشت. با مرگ فیلیپ، هلندی‌ها علیه سلطه‌ی اسپانیا به پاخواستند و رفته رفته نیروهای اسپانیا را از کشور خود راندند. سرانجام در سال ۱۶۴۸ م (۱۰۲۷ خ) بر پایه‌ی عهدنامه‌ی وستفالی، استقلال هلند به رسمیت شناخته شد.

در سال‌های پایانی سده‌ی شانزدهم میلادی، گروهی از بازرگانان هلندی، سوار بر کشتی‌هایی اجاره‌ای اسپانیایی و پرتغالی، رو به شرق نهادند. آن‌ها، راه و رسم بازرگانی و سلطه‌جویی را، از اسپانیایی‌ها آموخته بودند.

در اندک زمان، کار بازرگانی آنان چنان بالا گرفت که در سال ۱۶۰۲ م (۹۸۱ خ)، بر پایه‌ی الگوی انگلیس‌ها، شرکتی به نام شرکت هند شرقی هلند، بنیاد گذاردند. یک سال بعد (۱۶۰۳ م / ۹۸۲ خ)، ناوگان هلندی‌ها، نیروی دریایی پرتغال را در اوقیانوس هند، درهم کوبید و راه

جزیره‌ی هند شرقی (اندونزی امروزی) را هموار کرد. سال پس از آن، بندر گوا، نشستِ نایب‌السلطنه‌ی پرتغال در هند را مورد آفند قرار دادند و رفته رفته، جزیره‌های جاوه و سوماترا را اشغال کردند.

در سال ۱۶۰۷ م (۹۸۶ خ)، یک دسته از ناوگان هلند، به خلیج فارس آمد. شاه‌عباس به منظور بهره‌گیری از این نیرو علیه پرتغالی‌ها برای آزادسازی جزیره‌ی هرمز، زینال بیگ شاملو را مامور گفت و گو با فرمانده ناوگان مزبور کرد. اما هلندی‌ها از اتحاد با ایران علیه پرتغال، سر باز زدند.

دولت ایران، پس از آزادسازی جزیره‌ی هرمز، بندرعباس را مرکز داد و ستد بیگانگان قرار داد. از این رو، روز ۳۰ آبان ۱۰۰۲ (۲۱ نوامبر ۱۶۲۳) بر پایه‌ی قرارداد بازرگانی میان دولت ایران و نماینده شرکت هند شرقی هلند، شهروندان این کشور از حق اجازه‌ی بازرگانی در ایران برخوردار شدند و...

شاه صفی در نخستین سال‌های پادشاهی خود (۱۰۰۸ خ / ۱۶۲۹ م / ۱۳۰۹ م‌ه‌ی)، فرمانی درباره‌ی بازرگانی ابریشم با شرکت هند شرقی انگلیس صادر کرد. بر پایه‌ی این فرمان، انگلیس‌ها حق داشتند در سر تا سر ایران به آزادی تجارت کنند و...

با این وجود، هلندی‌ها، بازرگانان انگلیسی را از صحنه‌ی بازرگانی ایران راندند و در نتیجه، بخش بزرگ صادرات و واردات ایران، به دست بازرگانان هلندی افتاد. هلندی‌ها به همین بسنده نکردند و در پی آن برآمدند که انگلیس‌ها را از خلیج فارس برانند. از این رو، ناوگان جنگی هلند، مرکز بازرگانی شرکت هند شرقی انگلیس را در بصره، گلوله باران کرد و در سال ۱۰۲۹ خورشیدی (۱۶۵۰ م)، با تحریک قبایل، درصدد آن برآمدند که پرتغالی‌ها را از مسقط یا آخرین پایگاه آنان در خلیج فارس برانند.

در سال ۱۶۵۱ م (۱۰۳۰ خ)، بر سر مسایل بازرگانی، دولت هلند به انگلستان اعلان جنگ داد. نبرد میان دو دولت به اوقیانوس هند و خلیج فارس نیز کشید. اما سرانجام، هلندی‌ها شکست خوردند و در سال ۱۶۵۴ (۱۰۳۳ خ) از دولت بریتانیا درخواست آشتی کردند. بار دیگر در سال ۱۶۶۳ م (۱۰۴۲ خ)، انگلیس با هلند وارد جنگ شد و این بار، انگلیس‌ها شکست خوردند. اما این جنگ‌ها در حجم بازرگانی هلندی‌ها در خلیج فارس تاثیرگذار نبود و هم چنان هلندی‌ها، حرف نخست را در بازرگانی خلیج فارس می‌زدند.

در سال ۱۶۸۹ م (۱۰۶۸ خ)، فرمانروای هلند با یاری سربازان آلمانی و سویسی، به انگلستان یورش برد. وی جیمز دوم پادشاه انگلستان را برکنار کرد و خود به نام جیمز سوم، به

جای وی نشست .

از این زمان ، سیاست هلند تحت الشعاع سیاست انگلستان قرار گرفت و اختلافها و رقابت‌های بازرگانی میان دو کشور ، از میان رفت .^۷

در این دوران ، بار دیگر بازرگانی انگلستان رونق گرفت . انگلیس‌ها در سال ۱۶۸۹ م (۱۰۶۸ خ) ، شهر بمبئی در هندوستان را که پرتغالی‌ها رها کرده بودند ، اشغال کردند و در برابر مبلغ ناچیزی به شرکت هند شرقی انگلیس ، اجاره دادند . هم چنین به شرکت مزبور اجازه دادند که برای حفظ منافع خود ، نیروی نظامی به وجود آورد .

در دوران لویی چهاردهم امپراتور فرانسه (۱۷۱۵ / ۱۶۴۳ م / ۱۰۹۴ - ۱۰۲۲ خ) ، فرانسوی‌ها بر پایه‌ی الگوی انگلیس‌ها ، شرکت هند شرقی فرانسه را بنیاد نهادند . این شرکت ، سرزمین‌هایی را در هندوستان فتح کرد و سپس متوجه خلیج فارس شد . اما با وجود روابط خوب شاه عباس بزرگ با لویی چهاردهم و قایل شدن امتیازهای ویژه برای بازرگانان فرانسوی و نیز کشیشان کاتولیک ، فرانسه دارای آن نیروی دریایی بزرگ نبود که بتواند در خلیج فارس یا دریای مکران ، پایگاهی ایجاد کند و آن را مرکز بازرگانی خود در این منطقه قرار دهد . از این‌رو ، دولت مزبور نتوانست از نظر مساعد شاه عباس در بازرگانی با ایران ، بهره گیرد .

آخرین قدرت نمایی هلندی‌ها در خلیج فارس در سال ۱۰۶۳ خورشیدی (۱۶۸۴ م) بود . در این سال ، ناوگان هلندی نیرومندی ، بندر عباس را گلوله باران کرد و جزیره‌ی قشم را اشغال نمود . اما صد سال بعد ، هلندی‌های جزیره‌ی قشم را تخلیه کردند و از آغاز سده‌ی هزدهم میلادی ، رفته رفته از نیروهای هلندی‌ها کاسته شد و در نتیجه از صحنه‌ی بازرگانی خلیج فارس نیز بیرون رفتند .

در سال ۱۱۹۶ خ (۱۷۱۷ م) ، شاه سلطان حسین ، برای بیرون راندن شیخ مسقط از بحرین ، امتیازهای قابل توجه بازرگانی به هلندی‌ها داد و از آن‌ها خواست که برای آزادسازی بحرین ، دو کشتی جنگی در اختیار ایران قرار دهند . هلندی‌ها از این کار شانه خالی کردند و در نتیجه نتوانستند از امتیازهای به دست آمده نیز سود ببرند . با عدم همراهی هلندی‌ها ، شاه سلطان حسین متوجه دربار فرانسه شد و در بهار سال ۱۰۹۳ خ (۱۷۱۴ م) ، محمدرضا بیگ کلانتر ایروان را به سفارت آن کشور فرستاد . وی روز ۲۵ بهمن ۱۱۲۹ (۱۴ فوریه ۱۷۱۵) با تشریفات با شکوهی در قصر و رسای به حضور لویی چهاردهم رسید و نامه‌ها و هدایای شاه ایران را به وی رساند . اما لویی چهاردهم نیز از یاری نظامی به ایران برای بازپس‌گیری بحرین ، خودداری کرد .

پی‌نوشت‌های بخش دوم

- ۱ - خلیج فارس - ص ۲۲
- ۲ - مطالعاتی در باب بحرین و... - صص ۲۲ - ۲۳
- ۳ - خلیج فارس - ص ۲۳
- ۴ - همان - ص ۳۱
- ۵ - همان - ص ۴۶
- ۶ - تاریخ روابط خارجی ایران - ص ۱۱۰
- ۷ - همان - ص ۱۲۱

بخش سوم

بحرین ، از پیدایی نادر تا پایان کریم خان

با پدیدار شدن نادر، بازسازی دولت فراگیر ملی که در اثر فرود صفویان ، دستخوش گسیختگی شده بود ، آغاز گردید . نادر برای برقراری دوباره‌ی حاکمیت ایران در جزیره‌ها و کرانه‌های آن سوی خلیج فارس، در سال ۱۱۱۴ خ (۱۷۳۵ م) ، از نماینده‌ی شرکت هند شرقی انگلیس خواست تا برای لشگرکشی به عمان و برقراری آرامش در کرانه‌های خلیج فارس چند فروند کشتی در اختیار ایران قرار دهد . اما انگلیس‌ها که آن را خلاف منافع نامشروع خود می‌دانستند، از انجام این کار خودداری کردند . از این رو، نادر نیز امتیاز تازه‌ای در زمینه‌ی بازرگانی، به آن‌ها نداد .

در بهمن ماه سال ۱۱۲۲ (فوریه ۱۷۴۳) ، نادر یک بازرگان انگلیسی به نام جان التون (John Elton) را به ریاست کل کشتی‌سازی ایران برگزید و او را به « جمال بیگ »، ملقب کرد . جمال بیگ، شهر لنگرود را مرکز کار خود در شمال قرار داد و به دستور نادر ، مامور شد که در جنوب نیز اقدام به برپایی نیروی دریایی کند . از این رو ، برای ساختن کشتی، چوب از جنگل‌های گیلان و مازندران به جنوب برده شد و کار کشتی‌سازی در کرانه‌های خلیج فارس آغاز شد و همچنین نادر ، سفارش ساخت ۲۰ فروند کشتی جنگی را به کارخانه‌های کشتی‌سازی هندوستان داد .

با تحویل این کشتی‌ها و کشتی‌هایی که در جنوب ساخته شده بود ، نادر توانست شورشیان مسقط و عمان را سرکوب کند . اما نبرد با عثمانی ، کار را نیمه تمام گذاشت و کشته شدن ناپهنگام نادر ، باعث شد که کار نیروی دریایی ایران و حکمروایی در خلیج فارس و دریای مکران، ناتمام رها شود.

با توجه به اهمیت راهبردی جزیره‌ی بحرین در فرمان‌روایی بر خلیج فارس، نادر شاه هرگز از اندیشه‌ی جزیره‌ی بحرین، غافل نبود. از این رو:^۱

در زمانی که محمدتقی‌خان بیگلربیگی فارس در جلگه‌ی مغان، رخصت بازگشت به فارس یافت، نادر شاه برای استخلاص و انتزاع بحرین که چند سال در تصرف شیخ جبار هوله مانده بود، به زبان خود تاکید بلیغ کرد.

محمدتقی‌خان پس از بازگشت به فارس، نیرو به بحرین فرستاد و دژ بحرین را گشود و کلیدهای آن را به حضور نادر فرستاد. بعدها، نادر شاه، حکومت بحرین و دریاییگی (فرماندهی نیروی دریایی) در خلیج فارس و دریای مکران را به شیخ نصرخان بوشهری سپرد. در لشکرکشی کریم‌خان زند به بصره نیز، شیخ نصرخان، سمت حکومت بحرین و دریاییگی ایران را داشت.

در دوران کریم‌خان زند، به دلیل این که پای‌تخت او شیراز، به خلیج فارس خیلی نزدیک بود، اوضاع خلیج فارس و نیز جزیره بحرین، آرام بود. در این دوره، هم چنان حکومت بحرین و بوشهر و دشتستان، در دست شیخ نصرخان بوشهری بود.

در دوران کریم‌خان، پای انگلیس‌ها رفته‌رفته در منطقه‌ی خلیج فارس باز شد. گرچه انگلیس‌ها توانسته بودند از شاه‌عباس اجازه‌ی گشایش تجارت‌خانه را در ایران به دست آورند اما در دوران کریم‌خان زند، امتیازهای گسترده‌ای در زمینه‌ی بازرگانی، از آن خود کردند. این امتیاز نامه، از سوی دولت ایران، به امضای شیخ نصرخان رسیده بود:^۲

به موجب همان امتیاز، انگلیس‌ها مجاز گردیدند یک تجارت خانه، یک باغ و یک خانه و یک قبرستان در بوشهر دایر نمایند. بعدها، همان خانه بود که سالیان متمادی، محل کنسول‌گری در بندر بوشهر شد.

تا اواخر سده هژدهم میلادی، در کرانه‌های «دو سوی خلیج فارس» تنها می‌توان از دولت ایران و حکومت کوچک عمان که آن هم در بیش تر زمان‌ها، بخشی از شاهنشاهی ایران بود، نام برد. دیگر اجتماع‌های انسانی مانند شیخ نشین محقر کویت و شیخ‌نشین‌های کوچک‌تر از آن، مانند قطیف (خدیو) و قطر، چنان ناچیز بودند که در حساب نمی‌آمدند.

در سده نوزدهم، رفته رفته آثار پیدایی پارهای امارت‌های خرد در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس نمایان شد. بدون تردید، مهم‌ترین واقعه در این میان، آمدن طایفه‌ی عتوب به کرانه‌های خلیج فارس بود.

مردمان طایفه‌ی عتوب بر اثر سختی زندگانی، گرسنگی و بی‌برگی از نجد به کرانه‌های خلیج فارس، کوچ کردند و از جایی که بندر کویت در آن قرار دارد تا کرانه‌های احسا و قطر پیش رفتند.

گروه‌های دیگری از عربان مانند طایفه‌ی قواسم (جواسم) نیز خود را به کناره‌ی خلیج فارس رساندند و از شبه جزیره‌ی قطر تا آخر سرزمین عمان، استقرار یافتند.

پس از درگذشت کریم‌خان تا استقرار آقا محمد خان قاجار، دوباره قدرت دولت مرکزی دست‌خوش نابسامانی شد. در این راستا، در سال ۱۱۵۲ خورشیدی (۱۷۷۳ م) در دوران علی مردان خان زند، تیره‌ای از عرب‌های آل خلیفه که از کویت به ناحیه‌ی قطر آمده بودند و از عرب‌های «عتوبی» شناخته می‌شدند، از در هم پاشی دولت ایران بهره گرفته و به بحرین یورش آوردند و پادگان بحرین را در قلعه‌ی نادری، قتل عام کردند و به زودی توانستند:^۲

برای خود موجودیتی به وجود آورند. چه وضعیت جزایر نام برده [بحرین] از نظر حاصل‌خیزی خاک و استعداد تجارت و کار، صلاحیت شایانی داشت. به علاوه، غوص‌گاه‌های مروارید که در نزدیکی آن‌ها قرار دارد، خود منبع حیاتی سرشاری برای ثروت و معیشت به شمار می‌رود. در حالی که آن جماعت ... که دسترسی به سرزمینی چون بحرین پیدا نکردند. ناگزیر شدند در سواحل خشک هم چنان بمانند ...

شیخ نصر خان حکمران منطقه، با آن‌ها مقابله کرد. اما به دلیل نبود دولت نیرومند مرکزی در ایران، موفق به بیرون راندن آنان نشد.

در این میان، انگلیس‌ها از ضعف دولت ایران، بیش‌ترین بهره را گرفته و با دخالت روزافزون در امور خلیج فارس، سلطه‌ی خود را بر این منطقه گسترده‌تر کردند.

اما باید دانسته شود که در تمام دوران کریم خان زند، بحرین هم‌چنان جزو ایالت فارس بود:^۳

مالیات کل ایالت فارس طبق دفاتر مستوفیان و به موجب بنیچه مالیاتی، بالغ بر ۲۳۵ تومان بود و از آن مبلغ ۲۰ تومان بنیچه مربوط به جزایر بحرین بوده است.

پی‌نوشت‌های بخش سوم

۱ - تاریخ جهان گشای نادری - چاپ اول - ص ۷۱

۲ - سرزمین بحرین از دوران باستان ... - ص ۱۰۷

۳ - همان

۴ - نفت و مروارید - صص ۵۲ - ۵۳

بخش چهارم

بحرین در دولت قاجاریان

با پایان گرفتن کشمکش و نبرد بر سر جانشینی کریم‌خان زند ، آقا محمدخان توانست پایه‌های دولت قاجار را مستحکم کند و دوباره دولت فراگیر ملی را بازسازی نماید .

با استقرار آقا محمدخان قاجار ، شیخ‌بحرین نیز مانند حکمرانان دیگر مناطق ایران ، اعلام اطاعت کرد . شیخ سلمان، به عنوان جانشین شیخ‌احمدبن خلیفه ، در نامه‌ای که به حسین علی میرزا والی فارس نوشت ، بر وفاداری خود تاکید کرد .^۱

آقا محمد خان قاجار، با کوشش پی‌گیر و نبردهای بسیار ، توانست در زمان کوتاهی ، وحدت ایران را دوباره سازی کند . در این دوران ، حاکم بحرین که خود را برگزیده و برکشیده‌ی دولت ایران می‌دانست ، بدون وقفه از پرداخت خراج و مالیات ، باز نایستاد :^۲

در اوایل دوره‌ی قاجاریه که منطقه‌ی بحرین در قلمرو حکومت فارس بود ، سالیانه معادل شش هزار تومان پس از وضع مخارج حکمرانی از بابت مالیات بحرین ، به خزانه‌ی ایران واصل می‌گردید . بعدها هم توسط حاج مشیرالملک شیرازی ، این مالیات پرداخت می‌شد .

درگیری ایران در جنگ با روسیه در آغاز سده‌ی نوزدهم میلادی ، به انگلیس‌ها فرصت داد که رفته رفته نفوذ خود را در خلیج فارس بیش‌تر کنند . در این دوره ، کوشش دولت بریتانیا بر آن بود که اجازه ندهد که دولت ایران ، در بحرین اعمال حکومت کند .

در سال ۱۱۹۶ خ (۱۸۱۷ م) ، امام مسقط نماینده‌ی ویژه‌ای به نام شیخ علی به دربار ایران گسیل داشت و کوشش نمود این گونه القا کند که انگلیس‌ها ، در پی استیلا بر بحرین هستند . از سوی دیگر ، شیخ بحرین که از مقاصد امام مسقط و نیز فعالیت وهابی‌ها سخت نگران شده بود ، نماینده‌ای به تهران فرستاد و ضمن نامه‌ای اعلام داشت :^۳

چون مردم جزیره [بحرین] و اهالی ایران، هر دو از یک تیره هستند، همیشه پادشاه ایران را حامی و سرور خود می‌دانند و اکنون نیز امیدوارند، با کمک اعلی‌حضرت، خود را از قید و بند وهابی‌ها، نجات دهند.

فتح‌علی شاه در میانه‌های سال ۱۱۹۹ خورشیدی (۱۸۲۰ م)، دستور تدارک نیرو برای گسیل به بحرین را صادر کرد. از این رو، بر پایه‌ی قرارداد با دولت بریتانیا، از این دولت خواست تا چند کشتی در اختیار ایران قرار دهند. اما آن‌ها از انجام تعهدات خود، سر باز زدند. بر پایه‌ی بند ۹ قرارداد ۲۳ اسفند ۱۱۹۰ (۱۴ مارس ۱۸۱۲)، میان ایران و انگلیس، مقرر شده بود:^۴

اگر در بحرالعجم [خلیج فارس] اولیای دولت بهیبه‌ی ایران را امدادی ضروری شود، اولیای دولت بهیبه‌ی انگلیس به شرط امکان و فراغت بال در آن وقت، کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل نموده، بازیافت نمایند. کشتی‌های مزبور بر آن خورها و لنگرگاه‌ها عبور کند که امنای دولت علیه ایران نشان بدهند و از جای دیگر بی‌رخصت و ضرورتی عبور نکنند.

اما دولت بریتانیا که در پی سلطه‌ی بر خلیج فارس بود، از انجام این تعهد نیز، به مانند دیگر تعهداتی که بر پایه‌ی قرارداد مزبور به گردن گرفته بود، شانه خالی کرد. اما از آن جا که قدرت گرفتن وهابی‌ها برای فتح‌علی شاه نگران کننده بود، ضمن فرمانی که برای سید سعید امام مسقط صادر نمود، به وی تکلیف کرد:^۵

اهالی بحرین را که همیشه دعاگو هستند، از نگرانی و تجاوز دشمنان دین (وهابی‌ها)، رها سازد.

وی هم‌چنین، محمد علی میرزای قاجار را به فرماندهی نیروهایی که قرار بود والی فارس در اختیار امام مسقط قرار دهد، برگزید:^۶

[اما] این جریان، در وضع بحرین تغییری نداد. چه [فتح‌علی] شاه ... جز دفع وهابی‌ها و حفظ وضع موجود شیخ [بحرین]، در حقیقت هدفی نداشت. به خصوص که در همان موقع، شیخ بحرین اطاعت و عبودیت خود را اعلام داشته بود. با این ترتیب، نظر امام مسقط که تسلط بر بحرین را به نام شاه ایران در سر می‌پروراند، نمی‌توانست مورد قبول باشد. به خصوص که ازدیاد قدرت امام مسقط که در مواقع مختلف خود سری نشان داده بود، به صلاح به نظر نمی‌رسید.

روز ۲۹ فروردین ۱۱۹۸ (۱۹ آوریل ۱۸۱۹)، کاردار سفارت بریتانیا در ایران، به دولت هند گزارش داد که امام مسقط طی نامه‌ای، نسبت به عدم اجرای قولی که از طرف دولت ایران برای تسلط بر بحرین به وی داده شده بود، به دربار ایران شکایت برده است.^۷

در این نامه، امام مسقط، فتح‌علی شاه را به لزوم تصرف سرزمینی که «ایران قرن‌ها بر آن حاکمیت داشته» ترغیب کرده بود. اما تلاش‌ها وی به دلیل سوءظن دولت ایران در حسن نیت وی، به جایی نرسید و دولت ایران، برای این که امام مسقط را از این فکر منصرف کرده باشد، چنین وانمود کرد که در حال حاضر، اقدام ویژه‌ای را درباره‌ی بحرین در نظر ندارد.^۸

دو سال بعد در چهارم آذر ماه ۱۱۹۳ (بیست و پنجم نوامبر ۱۸۱۴)، قرارداد دیگری میان ایران و انگلستان بسته شد. در این قرارداد که در تهران به امضای نمایندگان دو دولت رسید، ماده ۹ قرارداد ۲۳ اسفند ۱۱۹۰ (۱۴ مارس ۱۸۱۲)، به همان گونه در ماده‌ی یازده قرارداد تازه گنجانیده شد. از سوی دیگر، دولت ایران برای جلوگیری از دست‌اندازی‌های دولت انگلیس به خاک ایران به بهانه‌ی درخواست حاکمان محلی و به ویژه با توجه به مساله‌ی بحرین، ماده‌ی زیر را در قرارداد تازه گنجانید:^۹

... پادشاه و الاجاه انگلیس قرارداد می نمایند که اگر بر سر امور داخله‌ی مملکت ایران، فیما بین شاهزادگان و امرا و سرداران، مناقشتی روی دهد، دولت بهیبه‌ی انگلیس را در این میان کاری نیست تا شاه وقت خواهش نماید و احیاناً اگر احدی از مشارالیه‌م ولایتی و جایی از خاک متعلقه به ایران را به آن دولت بهیبه بدهد که به ازای آن کمک و اعانتی نماید، هرگز اولیای دولت بهیبه‌ی انگلیس به این امر اقبال نکرده، پیرامون آن نخواهند گشت و دخل و تصرف در ممالک متعلقه به ایران، هرگز نخواهند نمود.

فتح‌علی‌شاه، بارها به حسین‌علی میرزا دستور داد تا به اتکای عهدنامه‌ی مزبور، با بهره‌گیری از کشتی‌های دولت انگلیس، خود به بحرین عزیمت کند. اما انگلیس‌ها به بهانه‌های گوناگون از اجرای قرار داد و اجاره‌ی کشتی جنگی به فرمان‌روای فارس، خودداری کردند.

چند سال بعد، حسین‌علی میرزا فرمان‌روای فارس، اسکندر خان را روانه‌ی بحرین کرد. در این زمان، عبدالله که به جای پدرش سلمان نشسته بود، با احترام بسیار از فرستاده‌ی فرمان‌روای فارس پذیرایی کرد و در پاسخ، به حسین‌علی میرزا نوشت:^{۱۰}

... از آن ساحت مقدس نامه‌ای دریافتیم که به سرحد بلاغت رسیده و متضمن مطالبی است که خواسته و امید من است، دایر به نظم مملکت به اطاعت در تحت

لواى آن و وصول به آرزوهای دیرین، تا دشمنان از بین بروند ...
 ... البته به همین دلیل است که فرمان‌روایی آن دولت را به جان و دل، گردن
 نهاده‌ام و چرا چنین نباشد ... به آن چه مرا راهنمایی کردید، البته رفتار کردم و به
 اوامری که فرمودید، سرفرو آوردم و من باب انقیاد فرمان برداری و از این راهنمایی
 و ارشاد، خدا را سپاسگزاریم ...
 ضمناً مقاصد و مکنونات قلبی خود را به بهترین خدمت‌گذاران و ملازمان آن
 عالی‌جناب، یعنی اسکندر خان، آشکارا کردم که به عرض برساند.
 در خاتمه، از قادر متعال خواستارم در سایه‌ی بلند پایه‌ی آن عالی مقام، مرزها
 محکم و مستحکم و اوامر مطاعه را تمام رعایا و جمهور، همیشه و در هر زمان فرمان
 بردارند ...

پس از شکست ایران در نبردهای قفقاز و تحمیل قرارداد گلستان به ایران که با یاری آشکار
 و پنهان دولت بریتانیا عملی گردید، دولت مزبور به فکر دست‌اندازی جدی در خلیج فارس
 برآمد. در سال ۱۸۱۹م (۱۱۹۰ خورشیدی) فرمان‌روای انگلیسی هندوستان، تصمیم گرفت که
 عملیات نظامی دولت بریتانیا در لشگرکشی به خلیج فارس، تنها به سرکوب «جواسم»^{۱۱} محدود
 شود و از هر نوع دخالت در امور شیخ‌نشین‌ها، خودداری گردد. مگر آن که برای سرکوب دزدان
 دریایی، غیرقابل انصراف باشد. در مورد بحرین نیز تصمیم بر آن شد که به «شیخ» تفهیم
 شود که:^{۱۲}

به شرط خودداری از دزدی دریایی، می‌تواند به مراودات دوستانه‌ی انگلیس
 امیدوار باشد. در غیر این صورت، هر اقدامی که لازم تشخیص داده شود، علیه وی
 معمول خواهد شد.

اول دسامبر ۱۸۱۹ (۹ آذر ۱۱۹۸)، انگلیس‌ها به راس‌الخیمه یورش بردند و همه‌ی
 کشتی‌های جواسم را به آتش کشیدند. به دنبال این قدرت‌نمایی، در ژانویه ۱۸۲۰ (۱۷ دی
 ۱۱۹۸) قرارداد عمومی صلح (General Teraty of Peace)، میان انگلیس‌ها و جواسم بسته شد
 که سپس، بیش‌تر روسای عرب کرانه‌ی خلیج فارس نیز به آن پیوستند. (بیوست شماره ۴)
 دولت بریتانیا در پی آن بود که در میان شیخ‌های ساحل جنوبی خلیج فارس، مرجع عالی به
 حساب آید و بدین وسیله، بتواند پایه‌های قدرت خود را در این منطقه استوارتر کند.
 بدین سان، دولت بریتانیا، در پناه قدرت آتش توانست در زمان کوتاهی با شیخ‌های
 کرانه‌ی میان شبه‌جزیره‌ی قطر و حکومت عمان، قراردادهایی ببندد. این قراردادها، سرآغاز
 تحت‌الحمایگی همه‌ی شیخ‌های خلیج فارس در آینده بود.

شیخ بحرین نیز در ۱۵ مارس ۱۸۲۰ (۲۴ اسفند ۱۱۹۸)، به ناچار به این قرارداد پیوست. قرار داد با شیخ بحرین، دارای سه ماده بود: ^{۱۳}

به موجب ماده‌ی یک، شیخ بحرین متعهد شده بود که اجازه ندهد در بحرین و جزایر وابسته به آن، کالاهایی که وسیله‌ی دزدی دریایی یا عارت به دست آمده، به فروش برسد.

در ماده دو، تحویل زندانیان هندی به انگلستان مطرح شده بود و در ماده ۳، مفاد قرارداد عمومی صلح تایید شده بود.

هفت شیخ‌نشین ساحل متصالح (از باختر به خاور) عبارتند از: ابوظبی، دبی، شارجه، عجمان، ام القوین، راس الخیمه و فجیره. این قرارداد به نام: «جنگ بس همیشگی دریایی» The Perpetual Maritime Truce، نامیده شد. با امضای این پیمان، انگلیس‌ها کرانه‌های مزبور را، ساحل متصالح یا کرانه‌ی آرامش داده شده، نام‌گذاری کردند.

با وجود شکست ایران در جنگ با روس‌ها و نیز، حضور نیرومند دولت بریتانیا در خلیج فارس، دولت ایران در پی آن بود که حاکمیت خود را در این دریا، تحکیم بخشد. از این رو، در دی ماه ۱۱۹۹ خورشیدی (دسامبر ۱۸۲۰)، دولت ایران به حکمران بوشهر دستور داد تا با گردآوری نیرو، قوایی به بحرین گسیل دارد. ویلیام بروس (William Bruce) کارگزار سیاسی انگلیس در خلیج فارس، برای جلوگیری از گسیل نیروهای ایران به بحرین، از مقر خود در بوشهر به منامه رفت و با عنوان کردن: ^{۱۴}

مسالهی آمادگی نیروهای ایران نزد شیخ بحرین، وی را به جلب دوستی امام مسقط ترغیب نمود و با وساطت خود، بحرین را به حمایت امام مسقط امیدوار ساخت.

از سوی دیگر، با دخالت مستقیم وی، ناوگان دریایی انگلیس به بهانه‌ی مبارزه با دزدان دریایی، کشتی‌های ایران را در بندرهای لنگه، چارک و مغو، به آتش کشید. بدین سان، گسیل نیرو به بحرین، ناکام ماند.

چندی بعد از این رخداد، نیروی دریایی انگلیس در آذر ماه ۱۱۹۹ (دسامبر ۱۸۲۰)، جزیره‌ی قشم را اشغال کرد و از این‌رو، روابط دولت ایران با کشور مزبور، سخت تیره شد.

دولت ایران، ضمن اعتراض به اشغال جزیره قشم، خواست تا ویلیام بروس که مسئول مستقیم عقیم ماندن نقشه‌ی ایران برای گسیل نیرو به بحرین بود، از کار برکنار شود. در پی این اعتراض، وی از بوشهر فراخوانده شد.

اما چندی بعد، با رضایت دولت ایران، دوباره به بوشهر بازگشت. این بار، «بروس» روش دیگری در پیش گرفت و در نتیجه، آمادگی خود را برای رسیدن به یک توافق نامه بر سر مسایل مورد اختلاف، آشکار کرد.

هم‌زمان، در سال ۱۲۰۱ خ (۱۸۲۲م)، فتح علی شاه، حسین علی میرزا فرمان‌فرما را به حکمرانی فارس برگزید. وی مأموریت داشت که به امور بحرین نیز سر و سامان دهد. از این رو، به دنبال گفت‌وگوها، موافقت‌نامه‌ای میان زکی‌خان به نمایندگی از سوی حسین علی میرزا حکمران فارس و ویلیام بروس کارگزار سیاسی دولت انگلیس در خلیج فارس، بسته شد. در این قرارداد، دولت مزبور، آشکارا اقرار کرد که:^{۱۵}

بحرین همیشه تابع فارس بوده است و به قبیله‌ی بنی‌عتوب که جزیره‌ی بحرین را در تصرف دارد و مدعی است یاغی و خود سر شده، از این به بعد از طرف ما نباید هیچ گونه کمکی بشود.

این قرارداد، روز ۸ شهریور ماه ۱۲۰۱ (۳۰ اوت ۱۸۲۲) در شهر شیراز به امضای نمایندگان ایران و بریتانیا رسید. در قرارداد مزبور که از آن به بعد، از مستندات قوی ایران در مباحث حاکمیت و مالکیت بر بحرین در برابر دولت بریتانیا شمرده می‌شد، آمده بود:^{۱۶}

۱- بحرینی‌ها را به موجب قرارداد ۱۸۲۰، از برافراشتن هر پرچمی که غیر از پرچم ایران باشد، باز دارند و انگلیس، هیچ کمکی که موجب خود مختاری و خودسری آنان گردد، در باره‌شان ننماید.

۲- از بابت کشتی‌هایی که به منظور استرداد بحرین در وقایع ۱۸۲۰، از دست داده‌اند، تعویضات لازم داده شود.

۳- دولت ایران، به نیروهای دولت انگلیس، اجازه می‌دهد که فقط برای مدت ۳ سال، حق توقف در جزیره‌ی قشم داشته باشد و در خلال این مدت، یک نیروی دریایی مشترک به وجود خواهد آمد ... هر گاه دولت ایران، تصمیم به استرداد بحرین داشته باشد، دولت انگلیس خود را ملزم بداند که دو کشتی جنگی برای کمک و پشتیبانی نیروهای ایران، در اختیار آن دولت بگذارد ...

همچنین ، ویلیام بروس کارگزار سیاسی دولت انگلیس در خلیج فارس ، در نامه‌ای به الفینستون (Elphinstone) رییس شورای بمبئی نوشت :^{۱۷}

اعاده‌ی مجدد حاکمیت بحرین به ایران، به آرامش جانب عربی خلیج فارس، بیش از هر اقدام دیگر کمک خواهد کرد و به فوریت کلیه اعمال تجاوز کارانه‌ی کوچک و اقدامات انتقامی متقابل را از بین خواهد برد .

اما انگلیس‌ها به شیوه همیشگی خود که پای‌بند قرارداد با کشورهای دیگر نبودند، اعلام کردند که ویلیام بروس کارگزار این دولت در بوشهر ، سرخود عمل کرده و این قرارداد مورد پذیرش نیست .

به دنبال این اعلام ، حسین علی میرزا حکمران فارس در سال ۱۲۰۲ خ (۱۸۲۳ م) ، دست‌اندرکار گردآوری نیرو با همکاری امام مسقط و جاسمی‌ها، برای گسیل به بحرین شد :^{۱۸}

از این رو، حسین علی میرزا از امام مسقط و شیخ شارجه دعوت کرد تا برای تهیه‌ی برنامه‌ی دقیق کار در بندرعباس حاضر شوند .

حکمران فارس، حتا برای شیخ شارجه که در میان شیخ‌های جاسمی از همه برتر بود، جبهه‌ی افتخار فرستاد و لقب دریایی‌گی نیز به وی عنایت کرد .^{۱۹}

اما در این میان ، کاردار سفارت انگلیس در تهران ، از طرح حسین علی میرزا آگاهی پیدا کرد و با اقدام‌های وی ، این کار به نتیجه نرسید . بدین سان، بار دیگر دولت انگلیس، با زور و تزویر ، مانع از اعمال حاکمیت ایران در بحرین شد .

دو سال بعد (۱۲۰۳ خ / ۱۸۲۵ م) ، دوباره حسین علی میرزا حکمران فارس ، دست‌اندرکار تدارک نیرو برای گسیل به بحرین شد . در این راستا ، از کارگزار سیاسی انگلیس خواسته شد :^{۲۰}

به شیخ بحرین دستور دهد ، پرچی را که انگلیس به موجب قرارداد صلح عمومی به وی اعطا کرده، پایین بیاورد . کارگزار سیاسی انگلیس پاسخ داد که کنترلی به بحرین ندارد .

این بار نیز ، حکمران فارس موفق نشد که بحرین را آزاد کند و حاکمیت دولت مرکزی را در آن‌جا برقرار سازد . شاید مهم‌ترین دلیل آن ، آغاز جنگ‌های مرحله دوم روسیه علیه ایران بود و دولت ایران نمی‌خواست ، هم‌زمان علیه روس‌ها و انگلیس‌ها وارد جنگ و کشمکش شود .

در دهه‌ی ۱۸۳۰ میلادی، خدیو مصر، سرزمین حجاز را تصرف کرد و به فکر دست‌اندازی بر گله جزیره‌ی بحرین بر آمد. محمدپاشا والی حجاز نماینده‌ای به بحرین گسیل داشت و از شیخ عبدالله خواست تا از وی اطاعت کند. اما شیخ عبدالله در پاسخ نماینده‌ی محمد پاشا، اعلام کرد: ^{۲۱}

این جزایر، متعلق به دولت ایران است

در دوران محمد شاه قاجار، محمد ابراهیم کازرونی، مامور بررسی و مطالعه‌ی بندرها و جزیره‌های خلیج فارس شد. وی نتیجه‌ی بررسی‌های خود را در کتابی تحت عنوان تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس، گردآوری کرد و تقدیم اولیای امور نمود. محمد ابراهیم کازرونی درباره‌ی جزیره‌ی بحرین، می‌نویسد: ^{۲۲}

جزیره‌ی بحرین، محاذات بندر طاهری و بندر عسلو واقع است و ماهیت ارض مکشوف از بحر که آن را بحرین می‌نامند، به مرغی گشاده جناح و از حد گردن تا دم او، نه فرسنگ راه است و سر آن، نیم‌فرسنگ و عرض و طول دارد. در میان آن قلعه‌ای واقع که پانصد سال بعد از ارتفاع [عروج] عیسی علیه‌السلام به آسمان، بنا شده است. به موجب تاریخی که در دهلیز آن قلعه منقوش بر سنگ است. و قلعه‌ی مذکور چهار برجی، در میان هشت برج و هشت برج، در میان هشتده [هژده] برج، واقع و سه حصار به دور هم با بروج که در حصار اول، چهار برج و در حصار ثانی، هشت برج و در ثالث، هشتده [هژده] برج و به دور حصار سیم، خندق است. و در میان چهار برج وسط قلعه، چشمه‌ی آب شیرین گوار جاری [است] ...

و در آن جزیره [محرَق]، قلعه‌ای مستحکم رضوان آرام‌گاه شاه‌عباس صفوی بنا نهاده است، با کمال استحکام و فسحت و وسعت و حصن حصین دارد و دوره‌ی آن بیست و هشت برج می‌باشد و بازاری با اسلوب نیز در آن قلعه بنا نهاد.

جزیره‌ی قزا، جزیره‌ای است که تمام اجباری که در بحرین صرف عمارات می‌نماید از آن جزیره نقل می‌کند. طاقی بسیار بزرگ عالی در آن جزیره بر پا نهاده و در آن طاق منقوش است که آقا محبوب مملوک سلطان عادل سلیمان شاه صفوی طاب‌نراه که در بحرین حاکم بوده که آقا محبوب غلام، محض آن رضوان آشیان به بحرین نقل نموده و عمارت بر پا داشته ...

از قراری که مشایخ کثیرالسن اهل بحرین مذکور می‌نمودند، گویا قرار سلاطین صفویه چنین بوده که در بحرین، حکامی که از دولت علیه صفویه مقرر می‌شده، به واسطه‌ی ملاحظه تقدس اصل بحرین، به جز اعادات خواجه، تعیین نمی‌فرموده‌اند.

در دوره‌ای که محمد ابراهیم کازرونی از جزیره بحرین دیدن کرده بود، بحرین در اثر ضعف دولت مرکزی و دست‌اندازی‌ها، رو به ویرانی گذارده بود. به گونه‌ای که:^{۲۳}

جزیره‌ی بحرین، به نهجی که شیخ یوسف مرحوم در کشکول خود ذکر نموده، سیصد و شصت و شش بلاد آباد در آن بوده. اکنون به واسطه‌ی تعدی بنی عتبه، کلا اهالی بحرین متفرق و بلاد مذکور خراب و ویران مانده ...

در سال ۱۲۴۸ (۱۲۱۱ خ / ۱۸۳۲ م)، حاج زیدالعابدین شیروانی از بحرین دیدن کرد. وی در سیاحت نامیه‌ی خود به نام بستان السیاحه می‌نویسد:^{۲۴}

حکومت ایران، در بحرین برقرار است

در سال ۱۸۳۹ م (۱۲۱۸ خ)، نیروهای خدیو مصر، وهابی‌ها را در نجد سرکوب کرد. در این میان، فرمانده نظامی وهابی‌ها، به بحرین پناهنده شد. خورشید پاشا فرمانده نیروهای مصری از شیخ عبدالله حاکم بحرین خواست تا وی را تحویل دهد و خراج نیز بپردازد.^{۲۵} شیخ بحرین، خود را تابع دولت ایران اعلام کرد و از برآوردن خواسته‌ی خورشید پاشا، خودداری ورزید. دولت ایران در این رابطه، حاج قاسم را با گروهی سرباز به بحرین فرستاد. حاج قاسم، حامل نامه و خلعت برای شیخ بحرین بود و وظیفه داشت، خراج بحرین را دریافت کرده و به فارس حواله نماید.^{۲۶}

هم‌چنین در سال ۱۲۲۱ خ (۱۸۴۲ م)، سلطان مراد میرزا حسام السلطنه، والی فارس دست به تدارک گسترده‌ای برای گسیل نیرو به بحرین زد:^{۲۷}

مقامات انگلیسی هند که تا این تاریخ، به وسایل مختلف و به بهانه‌هایی از اعمال حاکمیت ایران بر بحرین جلوگیری کرده بودند، این بار از اقدامات خود نتیجه نگرفتند و ناچار به کشتی‌های جنگی خود در خلیج فارس دستور دادند که در مقابل هرگونه حمله‌ی ایران به بحرین، مقاومت نموده و مانع اجرای آن شدند.

برای انصراف دولت ایران از گسیل نیرو به بحرین، وزیر مختار انگلیس در تهران، به دیدن وزیر امور خارجه‌ی ایران رفت. در حالی که او «بسیار برافروخته و پریشان» به نظر می‌رسید، به وزیر امور خارجه‌ی ایران، گفته بود:^{۲۸}

حسام السلطنه [فرمان‌فرمای فارس] ، میرزا مهدی [منشی فرمان‌فرمای فارس] را پیش شیخ عبدالله حاکم بحرین فرستاده و او را به نوکری و رعیتی دولت ایران دعوت کرده. او هم قبول کرده و آدم از جانب شاهزاده گذارده و علم شیر و خورشید افراشته است [وی] دلیل‌های زیاد اقامه کرد بر ثبوت حقیقت مداخله انگلیس در کار بحرین و عدم مصلحت ایران در تصرف آن جا ...

وزیر امور خارجه در پاسخ به سخنان نادرست و مداخله جویانه‌ی سفیر انگلیس در امور ایران ، گفته بود :^{۲۹}

... اولاً ملاحظه کنیم که این خاک سابق در تصرف کدام دولت بوده است . ثانیاً موافق جغرافیا ، خاک کدام دولت می‌تواند محسوب شود . ثالثاً در عهدنامه‌ی دولت ایران و انگلیس ، هیچ ذکری در این باب شده است یا خیر؟ ... خامساً چگونه شده است که دولت ایران با هم‌جواری به بحرین و تصرف مالکانه سابق در آن جا ، امروز حق مداخله ندارد و دولت انگلیس حق مداخله دارد ...

در خلال تدارک والی فارس برای گسیل نیرو به بحرین ، در آبان ماه ۱۲۲۱ (نوامبر ۱۸۴۲) شیخ محمدبن خلیفه که از بحرین رانده شده بود ، با نظر موافق انگلیس‌ها و یاری شیخ مسقط به بحرین یورش برد و شیخ عبدالله را از آن جا براند .

شیخ عبدالله ، پس از رانده شدن از بحرین با چند کشتی به بوشهر آمد و مورد پذیرایی قرار گرفت. وی از دولت خواست تا وی را برای باز پس‌گیری حکومتش یاری کنند اما دولت ایران ، دچار گرفتاری‌های زیاد داخلی و خارجی بود و نتوانست به درخواست شیخ عبدالله پاسخ مناسب دهد .

شیخ عبدالله به کوشش خود برای دریافت کمک از دولت ادامه داد و فکر گسیل نیرو از سوی ایران به بحرین ، موجب نگرانی سخت حکومت انگلیسی هند شد . به گونه‌ای که این حکومت :^{۳۰}

به کارگزار سیاسی خود در خلیج فارس دستور داد که با قوه‌ی قهریه از هرگونه تلاش ایران برای پیاده کردن نیرو در بحرین ، جلوگیری کند .

در سال ۱۸۴۴ م (۱۱۲۳ خ) ، وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا ، به این جمع‌بندی رسیده بود که هرگاه دولت ایران نتواند دلایل غیرقابل انکار راجع به اعمال حاکمیت مداوم خود در دوران قاجاریه ارائه دهد ، هرگونه اقدام ایران برای اعمال حاکمیت بر بحرین ، با مخالفت جدی دولت انگلیس مواجه خواهد شد .^{۳۱}

نظر دولت انگلیس از سوی سفارت آن کشور در تهران به آگاهی میرزا آقاسی صدراعظم دولت ایران رسید. در فوریه ۱۸۴۵ م (بهمن ماه ۱۲۲۳ خ)، وزیر مختار انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه‌ی دولت متبوع خود گزارش داد:^{۳۲}

اساس ادعای ایران، به موجب نامه‌ی صدر اعظم ایران، قراردادی است که میان ویلیام بروس و وزیر و والی فارس در ۱۸۲۲ م [۱۲۰۱ خ] به امضا رسیده است. پاسخ وزیر مختار این بود که قرارداد ۱۸۲۲ به علت عدم تصویب و امضای آن از طرف مراجع صلاحیت‌دار، فاقد ارزش است.

چند ماه بعد، میرزا آقاسی، یادداشت دیگری به سفارت انگلیس در تهران فرستاد که دربردارنده‌ی دلایل مشروح‌تری درباره‌ی حاکمیت ایران بر بحرین بود. در این یادداشت، دولت ایران با برشمردن شواهدی از حاکمیت ایران بر بحرین در دوران صفویان، نادرشاه و زندیه و استناد به کتاب‌های تاریخ نگاران و جغرافی‌دانان از جمله «شاردن»، سکه‌ای نیز ارائه داده بود که در سال ۱۱۰۶ خ (۱۸۱۷ م)، در بحرین به نام فتح‌علی شاه، ضرب شده بود.

اقدام‌های شیخ عبدالله در راستای تجهیز برای حمله به بحرین که بدون تردید از پشتیبانی ایران نیز برخوردار بود، شیخ محمد را به ترس واداشت. وی از روی ناچاری به کارگزار سیاسی انگلیس در خلیج فارس ملتجی شد. کارگزار نیز به او قول داد که از چنین کاری، جلوگیری خواهد کرد.^{۳۳}

میرزا آقاسی، با آگاهی از فعالیت‌های دخالت‌جویانه‌ی کارگزار سیاسی انگلیسی در خلیج فارس در امور بحرین، ضمن نامه‌ای خصوصی به وزیر مختار انگلیس در تهران، اعتراض کرد. وزیر مختار انگلیس، در پاسخ نوشت که انگلیس برای ادعای ایران نسبت به بحرین اساس درستی نمی‌شناسد.^{۳۴}

صدر اعظم ایران، برای اثبات حاکمیت بدون چون و چرای ایران بر بحرین، مساله‌ی آرا و عقاید مردم را پیش کشید و عنوان کرد که در صورت مراجعه به مردم:^{۳۵}

اکثریت اهالی بحرین، از ایران جانب‌داری خواهند کرد.

بدون تردید، این نخستین باری بود که مساله‌ی همه‌پرسی از مردم مطرح می‌شد. اما دولت انگلیس، به این استدلال بسیار درست نیز توجهی نکرد و بر پایه‌ی دستور لرد پالمستون وزیرخارجه‌ی جدید بریتانیا، نظر دولت مستعمراتی هند درباره‌ی نادیده گرفتن حقوق ایران در بحرین، در بست تأیید شد.^{۳۶}

در آن زمان جمعیت بحرین، کمابیش ۶۰ هزار نفر برآورد می‌شد که ۱۸ تا ۲۰ هزار نفر عرب‌تبار و از هواخواهان شیخ آل خلیفه و ۴۰ تا ۴۵ هزار نفر ایرانی بودند که خصوصیات خود را به طور کامل حفظ کرده بودند.^{۳۷}

در سال ۱۸۴۷ م (۱۲۲۶ خ)، دولت انگلیس، شیخ محمد را به امضای قرارداد منع برده‌داری، وادار کرد و بدین‌سان، زمینه‌ی بیش‌تری برای دخالت این دولت در بحرین، ایجاد گردید. با توجه به روش دشمنانه‌ی دولت انگلیس در برابر دعاوی به حق ایران درباره‌ی بحرین، دولت ایران به فکر آن افتاد تا با یاری رساندن به شیخ عبدالله، امکان اعمال موثر حاکمیت در این گله جزیره را فراهم آورد.

از این رو، دولت ایران به کارگزار ایران در بغداد دستور داد که شیخ عبدالله را به حمایت شاه و کمک‌های نظامی و مالی ایران، برای باز پس‌گیری حکومت بحرین، امیدوار کند. اما تلاش دولت ایران، با مرگ شیخ عبدالله در تابستان سال ۱۲۲۸ خ (۱۸۴۹ م)، به بار ننشست.

با اصلاح‌های همه‌جانبه‌ای که امیرکبیر در زمینه‌های گوناگون به عمل آورد، مسالهی خلیج فارس، نیز مورد نظر قرار گرفت. وی بر آن شد که طرح ایجاد نیروی دریایی ایران در خلیج فارس را که پس از نادر به دست فراموشی سپرده شده بود، دوباره زنده کند.

امیر کبیر، نخست از انگلیس‌ها خواست تا در این زمینه، ایران را یاری کنند. با وجود موافقت وزیر مختار بریتانیا در تهران، پالمرستون وزیر خارجه‌ی آن کشور، با این طرح مخالفت کرد.^{۳۸}

امیرکبیر، برای بریدن نفوذ انگلستان در بحرین، حاکم جزیره را مورد محبت ویژه قرار داد و او را به پشتیبانی شاه و دولت ایران، دل‌گرم کرد. اما با برکناری «امیر» از مقام صدارت، کار بحرین نیز نیمه تمام رها شد.

در همین دوران، دولت ایران حاجی ملک‌التجار بوشهری را که آگاهی کامل به وضعیت خلیج فارس داشت، مامور نمود تا رساله‌ای درباب مالکیت و حاکمیت ایران در خلیج فارس و از جمله بحرین تهیه نماید و اسناد لازم را گردآوری کند:^{۳۹}

ملک‌التجار بوشهری در ۱۶ رجب ۱۲۶۸ [۱۶ اردی‌بهشت ۱۲۳۱ / ۶ مه ۱۸۵۱]
رساله‌ای در ۲۳ صفحه، حاوی دلایل محکم، دایر به اثبات مالکیت ایران [بر بحرین]
ترتیب داد و [به ناصرالدین شاه]، تقدیم کرد.

با مخالفت دولت بریتانیا در گسیل نیروهای دولت مرکزی به هرات و تعطیل سفارت انگلیس در تهران از سوی سفیر دولت مزبور در ایران، روابط سیاسی ایران و انگلیس قطع شد. به دستور ناصرالدین شاه، میرزا احمدخان مصلحت‌گزار اسلامبول مامور می‌شود که به گونه‌ی خصوصی و محرمانه، با کارول اسپنس (Carool Spence) وزیر مختار آمریکا در اسلامبول، برای بستن قرارداد با دولت جوان ایالات متحده، گفت‌وگو کند. دولت ایران یک قرارداد ۱۵ ماده‌ای پیشنهاد کرد که مواد ۱۳، ۱۴ و ۱۵ آن، مورد پذیرش دولت آمریکا قرار نگرفت: ^{۴۰}

ماده ۱۳ - دولت آمریکا تعهد می‌کند که در مدت دو سال از تاریخ انعقاد این قرارداد، امام مسقط را تنبیه کند و جزایر خلیج فارس از جمله بحرین را از تسلط دیگران بیرون آورد و به دولت ایران بازگرداند. در ظرف دو سال، کشتی‌های آمریکا که به بنادر ایران می‌آیند، از پرداخت حقوق گمرکی، معاف خواهند بود.

ماده ۱۴ - کشتی‌های تجاری ایران حق دارند که بیرق آمریکا را بر فراز خود نصب کنند و بحریه‌ی آمریکا، از کشتی‌های ایران حمایت نمایند که در دریا، تجاوزی به آن‌ها نگیرد.

ماده ۱۵ - از آن‌جا که دولت ایران کشتی جنگی ندارد و دولت آمریکا، سود کلانی از برقراری تجارت با ایران خواهد برد ... بحریه‌ی آمریکا، دریاهای ایران را از نقشه‌های سوء دشمنان حفاظت می‌کند و کشتی‌های جنگی اجازه دارند به بنادر و لنگرگاه‌هایی که دولت ایران معین می‌کند، وارد شوند و توقف نمایند ... دولت ایران از مساعدت به کشتی‌های آمریکایی که به بنادر ایران بیایند، مضایقه نخواهد داشت و سرنشینان کشتی‌ها، آزادانه می‌توانند، خوراک و پوشاک مورد نیاز خود را به قیمت روز خریداری کنند.

از آن‌جا که با پذیرش این مواد، آمریکا رو در روی دولت بریتانیا قرار می‌گرفت، گفت‌وگوها به سرانجام نرسید.

دولت ایران پیشنهاد دیگری را جانشین ماده‌های ۱۳ و ۱۵ کرد. پیشنهاد این بود که دولت آمریکا، چند فروند کشتی جنگی به ایران وام بدهد و همچنین دولت ایران، بتواند که کشتی‌های زیر فرماندهی خود را در خلیج فارس، با پرچم آمریکا وارد عمل کند. این پیشنهاد نیز به دلیل همان ملاحظات پیشین، مورد پذیرش دولت ایالات متحده قرار نگرفت. ^{۴۱} سرانجام پس از هفده ماه گفت‌وگو، در ۲۲ آذر ۱۲۳۵ (۱۳ دسامبر ۱۸۵۶)، عهدنامه‌ی دوستی و بازرگانی میان دولت ایران و آمریکا در اسلامبول امضا شد و اسناد آن پس از امضای ناصرالدین شاه و رئیس‌جمهور آمریکا، در ۲۳ خرداد ۱۲۳۶ / ۱۳ ژوئن ۱۸۵۷، رد و بدل شد. ^{۴۲}

مقاصد سلطه‌جویانه‌ی امام مسقط، تحریکات وهابی‌ها و فشار مقام‌های انگلیسی، شیخ بحرین را متوجه دربار تهران کرد. دولت ایران با آگاهی از این مسایل، میرزا مهدی خان را در پایان سال ۱۲۳۸ خ (آغاز سال ۱۸۶۰ م) با خلعت و فرمان، روانه‌ی منامه کرد: ^{۴۳}

شیخ نیز با استنطهار از پشتیبانی شاه، نسبت به خود و خاندانش و مردم بحرین، پرچم ایران را بر فراز محل اقامت خود برافراشت و با ارسال دو نامه در ۹ و ۱۲ آوریل [۱۸۶۰ / ۲۰ و ۲۳ فروردین ۱۲۳۸]، به شاه ایران و شاهزاده فرمان‌روای فارس، با صراحتی غیرقابل انکار، به بیان اتکا و وابستگی خود و بحرین به ایران مبادرت کرد. شیخ عتوبی در این نامه‌ها، خود را نوکر پادشاه عالی‌جاه خواند و مراتب وفاداری و اطاعت همیشگی خود را به خاک پای شاهانه ابراز داشت و ضمن امتنان از عنایت پادشاه در حق خود و برادرش شیخ علی نوشت: *اظهر من الشمس است که از قدیم‌ترین ایام، بحرین از توابع و ملحقات شاهنشاه عالی‌جاه بوده و شیوخ و مردم آن، همیشه تحت حمایت شاهنشاه عالی‌جاه قرار داشته‌اند.*

در مورد قصور در چند سال قبل، شیخ محمد آن را ناشی از عدم عنایت پادشاه به این سرزمین و تاکید کرد، اکنون که لطف شاهانه، شامل حال ما شده [و] میرزا مهدی خان برای رسیدگی به اوضاع و احوال ما مامور گردیده، من و برادرم شیخ علی و تمام خانواده آل‌خلیفه و مردم بحرین، اتباع و نوکران کشور بلند مرتبه هستند و حاضراند وفاداری خود را اثبات کنند.

شیخ محمد، به موجب همین نامه و سندی جداگانه، تعهد کرد که هر ساله، مالیات مقرر را به خزانه بپردازد و در ضمن یادآور شد که: ^{۴۴}

پرچم شیر و خورشید که مظهر ایران است، بر بام خانه برافراشته شده است.

هم‌چنین شیخ محمد در نامه‌ای که روز ۲۰ فروردین ۱۲۳۹ (۹ آوریل ۱۸۶۰) به شاهزاده حسام‌السلطنه والی فارس نوشت، به روشنی اعلام داشت: ^{۴۵}

از قبل پادشاه ایران، حکمرانی بحرین به وی تفویض شده است و بحرین همیشه جزء لاینفک ایران بوده است.

در بهار سال ۱۸۶۰ میلادی (۱۲۳۹ خورشیدی)، ناوگان بریتانیا در لنگرگاه جزیره بحرین لنگر انداختند و به شیخ محمدبن خلیفه که از سوی دولت ایران در آن جا حکومت می‌کرد،

پیشنهاد کردند که اگر پرچم بریتانیا را برافرازد، دولت مزبور وی را حاکم بحرین خواهند شناخت. اما شیخ محمدبن خلیفه در پاسخ اعلام کرد (پیوست شماره ۵):^{۴۶}

از بابت افراشتن بیرق، آن چه نزد ما محقق است، آن است که افراشتن پرده‌ی علم دولت علیه [ایران] کفایت می‌کند، از افراشتن جمیع بیرق‌ها.

هم چنین، فرمانده ناوگان بریتانیا (کاپیتان جونز) از شیخ محمدبن خلیفه خواسته بود که بر عرشه‌ی ناو فرماندهی به دیدن وی برود. اما شیخ محمد در همان نامه، وی را آگاه ساخته بود (پیوست شماره ۵):^{۴۷}

و اما دیدن کردن در جهاز دودی [کشتی بخاری]، تا این وقت استخباری از جانب اولیای دولت علیه نشد. پس استخبار می‌شود. هر گاه اذن دادند اولیای دولت علیه، به دیدن کردن در جهاز، لابد دیدن می‌کنم، چنان که امر شود. ولیکن مامورم از جانب اولیای دولت علیه بر آن که دیدن شما را در خشکی. هر گاه فرود آیی در بحرین، دیدن می‌کنم قبل از آن که خبر دهند مرا ...

هم‌چنین، محمدبن خلیفه شیخ بحرین، هر ساله مبلغ پنج هزار تومان، در دو قسط، به عنوان مالیات به خزانه‌ی دولت ایران می‌پرداخت. (پیوست شماره ۶)

انگلیس‌ها که از این مساله سخت به خشم آمده بودند، کوشیدند تا با گفت‌وگوهای خصوصی، دولت ایران را از اقدامات خود در بحرین باز دارند. از این رو، در نیمه‌ی دوم ماه مه ۱۸۶۰ (اواخر اردی‌بهشت ۱۲۳۹) راولینسون (Sir H. Rawlinson) وزیر مختار انگلیس در تهران به وزیر امور خارجه‌ی ایران، ضمن نامه‌ی محرمانه‌ای نوشت:^{۴۸}

در حال حاضر، انگلستان، هر نوع کوشش ایران را برای مداخله در امور بحرین با عدم رضایت تلقی می‌کند، اعم از این که این کوشش به صورت تحریکات و یا طرح‌های تجاوزکارانه از سوی ایران باشد و یا بنا به دعوت شیخ بحرین، صورت گرفته باشد.

اما ایرانی‌ها و به ویژه والی فارس، سخت پی‌گیر گسیل نیرو به بحرین بودند. از این رو، در نبود راولینسون وزیر مختار بریتانیا، جانشین وی سرهنگ لوئیس پلی (Lewis Pelly)، گفت و گوهایی با وزیر امور خارجه‌ی ایران درباره‌ی بحرین، به عمل آورد.

سرانجام به دنبال گفت و گوهای بسیار ، به گونه‌ی ضمنی موافقت شد که ناوگان انگلیس دست به اقدامی نزنند و والی فارس نیز ، اقدام به اعزام نیرو به بحرین ننماید . همچنین مقرر شد که پرچم ایران بر فراز بحرین افراشته باشد و به آن هتک حرمت نشود.^{۴۹}

اما با پافشاری بیش‌تر وزارت امور خارجه‌ی ایران بر سر مساله‌ی بحرین ، کاردار سفارت بریتانیا در تهران ، به کارگزار سیاسی انگلیس در خلیج فارس دستور داد :^{۵۰}

حتا در صورت اشغال جزیره از طرف ایران ، اقدامی برای دفع آن به عمل نیاورد
ولی موضوع را فوری جهت اتخاذ تصمیم به آگاهی وی برساند

از سوی دیگر ، دولت انگلیسی هند مایل بود روش سخت و خصمانه‌ای برابر ایران اتخاذ کند . اما از آن جا که مساله بحرین از سوی کاردار بریتانیا در تهران به لندن احاله شده بود ، در پنجم سپتامبر ۱۸۶۰ (۱۴ شهریور ۱۲۳۹) ، به کارگزار سیاسی انگلیس دستور داده شد :^{۵۱}

در صورت اشغال بحرین از طرف ایران ، جز اعتراض عملی انجام ندهد

افزایش حضور بیش‌تر دولت عثمانی در خلیج فارس ، بهانه‌ای به دست دولت بریتانیا داد تا با ترساندن شیخ بحرین از سلطه‌ی عثمانی ، وی را برای پذیرفتن رقیب انگلیس ، زیر فشار بیش‌تر قرار دهد .

از این رو ، دولت بریتانیا ، به شیخ بحرین پیشنهاد کرد که هرگاه معاهده‌ی دوستی با دولت بریتانیا امضا کند ، این دولت او را برابر تهدیدهای عثمانی ، نگاهداری خواهد کرد و افزون بر آن :^{۵۲}

وی را از تبعیت ایران خارج خواهد کرد ، تا استقلال داشته باشد

اما شیخ زیر بار این حرف بریتانیا نرفت . وی در تاریخ ۱۷ شعبان ۱۲۷۶ (۲۰ اسفند ۱۲۳۸ / ۱۰ مارس ۱۸۶۰) نامه‌ای به میرزا سعید خان مومتن‌الملک وزیر امور خارجه و هم‌زمان ، نامه‌ی دیگری به سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه والی فارس نوشت و در آن‌ها :^{۵۳}

ضمن اظهار اطاعت از دولت ایران و تصریح به این که خود را تبعه‌ی ایران می‌داند ، تقاضای کمک و رسیدگی به امور بحرین را نمود .

دو سال بعد یعنی در ۸ شعبان ۱۲۷۸ [۱۹ بهمن ۱۲۴۰ / ۸ فوریه ۱۲۶۲] مکتوبی به امضای علی‌بن ابراهیم مریخی پیشکار شیخ ، به میرزا مهدی منشی مدیر

مهام وزارت خارجه یعنی کارگذار ایران در بندر بوشهر نوشته شد که از جانب شیخ محمد، اظهار اطاعت و وفاداری نسبت به شاه ایران شده بود.

در سال ۱۲۳۹ خ (۱۲۷۷ م / ۱۸۶۰ م) در اثر تحریک انگلیس‌ها، میان مردم بحرین اختلاف‌هایی بروز کرد. برای پایان دادن به این وضع و باز گرداندن آرامش به بحرین، تهماسب میرزا مویدالدوله فرمان‌فرمای فارس، نماینده‌ای به بحرین فرستاد. بر اثر پاره‌ای تحریکات، اندکی از مردم بحرین خود را زیر حمایت عثمانی قرار دادند. دولت عثمانی پس از دستیابی به بخش‌هایی از شبه جزیره عربستان، همیشه در پی دست‌اندازی به بحرین بود. از این‌رو، با توجه به این فرصت، دولت عثمانی به خیال اجرای نظرات خود افتاد. برای بیرون کردن این خیال از سر دولت عثمانی، میرزا حسین‌خان سپهسالار سفیر دولت ایران در اسلامبول، به صدر اعظم دولت عثمانی نوشت:^{۵۴}

... مسقط و بحرین، دو مکانی است که هزاران سال قبل تا کنون متعلق به دولت علیه ایران بوده است و از دویست سال قبل الی حال، چنین معمول است که هر کس که در آن جا، رئیس و بزرگ بود، ابتدا عریضه به دربار همایون شاهنشاه ایران می‌نوشته و فرمان ماموریت می‌خواسته. آن وقت، مستقل در امر حکومت می‌گردیده و هم چنین، هر وقت مردم از او شکایت می‌کردند و به دربار ایران عارض می‌شدند، دولت ایران، آن شخص را معزول می‌کرد. «عتوب» هم به فرمان شاهنشاه ایران، رئیس جزیره بحرین گردید. لیکن چون نفاق و تزویر از او مشاهده شد و اهالی هم از ظلم و رفتار او به تنگ آمدند، به دولت ایران شکایت آوردند و مستدعی شدند که از ریاست فارس، کسی به سرپرستی آن‌ها برود و استدعای ایشان مقبول افتاد ...

انگلیس‌ها که با همه‌ی تلاش، نتوانسته بودند پیوند مردم بحرین را با سرزمین ایران سست کنند، سخت‌گیری و مخالفت با شیخ محمد را افزایش دادند و سرانجام، در سال ۱۲۴۰ خورشیدی (۱۸۶۱ میلادی) او را به زور کشنی‌های توپ‌دار، مجبور کردند که قرارداد به اصطلاح دوستی (Friendly Convention) را امضا کند. این قرارداد که در آن، از شیخ محمد به عنوان «حکمران مستقل بحرین» نام برده شده است، در برگیرنده یک مقدمه و ۵ ماده است:^{۵۵}

در مقدمه‌ی این قرارداد، شیخ بحرین از جانب خود و جانشینانش، صلح و دوستی دائمی با انگلستان را تأیید می‌کند. در ماده یک قرارداد، شیخ محمد همه‌ی قراردادهای که از سال ۱۸۲۰ م (۱۱۹۹ خ) میان بحرین و انگلیس تنظیم شده بود، معتبر اعلام کرد. در ماده‌ی دو، شیخ بحرین متعهد شد، تا زمانی که از پشتیبانی

انگلیس برخوردار است، از جنگ، دزدی دریایی و برده‌فروشی در دریا خودداری کند. بر اساس ماده‌ی سه، حل همه‌ی اختلاف‌های دریایی مربوط به شیخ و مردم بحرین، به حکمیت کارگزار انگلیس واگذار گردید. منع جنگ دریایی و خودداری از عمل متقابل از طرف اهالی بحرین، در صورتی که در ناحیه‌ی دریا تجاوزی صورت گیرد (مگر با اجازه‌ی کارگزار سیاسی انگلیس). شناسایی آزادی کامل تجارت اتباع انگلیس در بحرین و حق قضاوت کارگزار سیاسی در مورد تخلفات اتباع انگلیس (کاپیتولاسیون)، از جمله موارد دیگر این موافقت‌نامه است.

انگلیس‌ها، از این قرارداد که به زور کشتی‌های توپ‌دار به شیخ بحرین تحمیل کرده بودند، سوء استفاده‌های زیادی به عمل آوردند، به گونه‌ای که:^{۵۶}

بعدها با کمال صراحت از طرف انگلستان [از این قرارداد]، به عنوان سند استقلال بحرین ... یاد شد.

میرزا سعید خان وزیر امور خارجه‌ی ایران، با آگاه شدن از قرارداد مزبور، روز سوم شهریور ۱۲۴۰ (۲۵ اوت ۱۸۶۱)، ضمن ارسال یادداشتی به وزیر مختار انگلیس در تهران، به این عمل کارگزار سیاسی دولت مزبور در خلیج فارس، اعتراض کرد. وزیر مختار در پاسخ اعلام کرد که لازم است مساله‌ی بحرین، با گسیل سفیر فوق‌العاده‌ای در لندن پی‌گیری شود.^{۵۷} در همین زمینه، یادداشت اعتراض دیگری نیز وسیله‌ی سفیر ایران در پاریس، به سفیر انگلیس داده شد که آن هم بی‌جواب ماند.

از آن جا که دولت ایران می‌دانست، شیخ بحرین، به زور قرارداد را امضاء کرده است، هیچ اعتراضی به وی به عمل نیاوردند. شیخ نیز روابط خود را با دربار ایران، نزدیک‌تر کرد و پرچم ایران را هم چنان برفراز قصرش در اهتزاز نگاه داشت و خود را خراج‌گذار شاه می‌دانست.^{۵۸}

در خلال این ایام، ماموران گمرک عثمانی در بغداد، به خیال آن افتادند که از اهالی بحرین، حقوق گمرکی مانند اتباع عثمانی دریافت دارند. دوباره در این مورد، سفیر ایران در اسلامبول، به سختی به دولت عثمانی اعتراض کرد و در نتیجه دولت عثمانی دست از این رویه برداشت و اهالی بحرین را هم چنان جزو اتباع ایران به شمار آورد.

از آن جا که دولت ایران، شیخ بحرین را از شهروندان خود می‌دانست، در دی ماه ۱۲۴۰ (ژانویه ۱۸۶۲) نسبت به توقیف کشتی همراه (Hamrah) که متعلق به شیخ بحرین بود، به سفیر انگلیس در پاریس اعتراض کرد.^{۵۹}

چندی بعد، انگلیس‌ها کشتی دینار (Dinar) را که متعلق به شیخ بحرین بود، توقیف کردند. دولت ایران به این عمل دولت انگلیس نیز اعتراض کرد. دولت مستعمراتی هند، ضمن تلگرامی به وزیر مختار انگلیس در تهران بدون این که به کلی منکر حاکمیت تاریخی ایران بر جزیره‌ی بحرین گردد، اعلام داشت که:^{۶۰}

هر ادعایی یا دلایلی که ایران برای حاکمیت بر بحرین در روزگار پیشین داشته باشد، شاه ایران در حال حاضر، هیچ حقی نسبت به این جزیره ندارد.

در این میان، دولت ایران به فکر ایجاد نیروی دریایی در خلیج فارس افتاد و تلاش‌هایی نیز به عمل آورد. اما ضعف مالی کشور، مانع از این کار شد. میرزا حسین خان سپهسالار، سفیر ایران در عثمانی که مورد مشورت دولت در این زمینه قرار گرفته بود، نوشت:^{۶۱}

... با این مالیات‌هایی که حالا در ایران متداول است، از عهده‌ی مخارج و نگهداری آن‌ها [کشتی‌های جنگی]، نمی‌توانیم برآمد و بالاخره، هر قدر تنخواه از برای ابتیاع آن‌ها داده شود و در تدارکات و لوازمات از دول فرنگستان مراقبت به عمل آید، قوه‌ی بحریه به این زودی‌ها، آن قدر نمی‌تواند بشود که از قوه‌ی بحریه انگلیس و عثمانی مدافعه و مقاومت نماید. خدای نکرده اگر محاربه و اختلافی فی‌مابین ما و آن دو دولت واقع شود، اول ضرری که به ما وارد بیاید، ضبط و تصرف قوه‌ی بحریه‌ی ما خواهد بود ...

از سوی دیگر، فرانسوی‌ها برای حضور در خلیج فارس، از دولت ایران خواستند که یکی از جزیره‌های خلیج فارس را به آنان اجاره دهد. تحقق این امر، می‌توانست دردسر بزرگی برای دولت بریتانیا در خلیج فارس ایجاد کند و با حضور نیروی دریایی فرانسه، موقعیت انحصاری بریتانیا در این منطقه، به خطر افتد.

انگلیس‌ها، از وابستگی شدید بحرین به دولت مرکزی ایران، سخت ناخرسند بودند. از این رو، مدت‌ها در پی برکناری وی بودند. اما افزون بر رعایت روابط کلی با دربار ایران، بهانه‌ی لازم برای این کار را نداشتند.

در سال ۱۸۶۸ م (۱۲۴۷ خ)، پاره‌ای از قبایل قطر که در آن زمان در قلمرو بحرین قرار داشت، سر به شورش برداشتند. شیخ محمد برای خواباندن شورش به قطر نیرو فرستاد و با وجودی که شورشیان از سوی فیصل بن ترکی امیر وهابی‌ها، پشتیبانی می‌شدند، به سختی سرکوب شدند.

انگلیس‌ها که نیرو گرفتن بیش‌تر شیخ محمد که خود را تابع دولت ایران می‌دانست و پرچم ایران را برفراز کاخ خود افراشته بود، سخت با منافع نامشروع خود در خلیج فارس مغایر می‌دیدند، دست‌اندرکار برکناری قطعی وی شدند. از این رو به بهانه‌ی این که عمل شیخ بحرین ناقض مفاد قرارداد دوستی بوده، اقدام به جنگ علیه وی کردند. در سپتامبر ۱۸۶۸ (شهریور / مهر ۱۲۴۷)، کارگزار سیاسی انگلیس در خلیج فارس، با یک ناوگان نیرومند، بحرین را محاصره کرد. تعدادی از کشتی‌های شیخ بحرین را به آتش کشید و قلعه‌ی بحرین و مهرک (محرک) را که پرچم ایران بر فراز آن در اهتزاز بود، ویران کرد. انگلیس‌ها پس از اشغال بحرین، شیخ علی برادر وی را به حکومت بحرین برگماردند.^{۶۲}

این اقدام دولت انگلیس، موجب ناراحتی شدید دولت ایران و نیز فرمان‌روای فارس گردید. از این رو، میرزا محمد علی خان، کارگزار وزارت خارجه‌ی ایران در جنوب، به شدت به این عمل دولت انگلیس اعتراض کرد و آن را ناقض حاکمیت ایران دانست.^{۶۳} وزارت امور خارجه نیز، یادداشتی به سفارت انگلیس فرستاد و تأکید کرد که:^{۶۴}

کارگزار انگلیس به جای رعایت حقوق ایران در خلیج فارس و مطلع ساختن مقامات ایرانی از مقاصد خود در بحرین که همیشه جزئی از خاک ایران بوده، به بحرین حمله و قلعه‌ی آن را ویران نموده ... و حاکم جزیره را مجبور به فرار کرده است و این اقدامات در زمانی صورت گرفته که شیخ محمد فرمان‌روای بحرین، وابستگی و انقیاد خود را به دولت ایران اعلام نموده و به دلیل همین وابستگی، پرچم ایران را نیز برفراز قلعه‌ی بحرین، برافراشته است.

از آن جا که مقام‌های انگلیس به این اعتراض‌ها پاسخ ندادند، دولت ایران به وزیر مختار خود در لندن دستور داد که اعتراض علیه اقدام‌های کارگزار سیاسی دولت بریتانیا در خلیج فارس را پی‌گیری کند. از این‌رو، محسن خان معین الملک وزیر مختار ایران در لندن، یادداشت اعتراضی به وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا تسلیم کرد.

روز ۵ مارس ۱۸۶۹ (۱۵ اسفند ۱۲۴۷) وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا در پاسخ به یادداشت محسن خان وزیر مختار ایران در لندن نوشت:^{۶۵}

شیخ بحرین مستقل بوده و دولت انگلیس با وی قراردادهایی دارد و او را، ملزم بر اجرای آن‌ها می‌داند

روز ۲۴ فروردین ۱۲۴۸ (۱۳ آوریل ۱۸۶۹)، محسن‌خان یادداشت دیگری به وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا فرستاد و به عنوان دلیل قطعی وابستگی بحرین به ایران، ترجمه‌ی نامه‌های شیخ محمد بن خلیفه را نیز پیوست کرد.

لرد کلاندرون وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، روز ۲۹ آوریل ۱۸۶۹ (۹ اردیبهشت ۱۲۴۸) به یادداشت وزیر مختار ایران، پاسخ داد. (پیوست شماره ۷)

در این یادداشت دولت انگلیس هیچ اشاره‌ای به مساله‌ی استقلال بحرین نکرده بود و وزیر امور خارجه بریتانیا، در بیان ملزم دانستن شیخ بحرین به تعهدهایش در برابر دولت انگلیس، تنها مساله‌ی صلح دریایی و از میان بردن تجارت برده را مطرح ساخته بود و حتا اعلام کرده بود که در صورتی که دولت ایران آمادگی حفظ نظم در خلیج فارس را داشته باشد، دولت انگلیس از این وظیفه‌ی پر زحمت و پر خرج رهایی خواهد یافت. در پایان این یادداشت، وزیر امور خارجه انگلیس گفته بود:^{۶۶}

آماده است برای آینده ترتیباتی بدهد که در صورت امکان، دولت ایران [را] قبل از اقداماتی که لزوماً می‌بایستی علیه شیخ بحرین انجام شود، آگاه سازد.

این یادداشت مورد رضایت کامل وزیر مختار ایران در لندن قرار نگرفت. از این رو، وی در ۸ ماه مه همان سال (۱۸ اردیبهشت ۱۲۴۸)، طی یادداشتی از وزیر امور خارجه‌ی انگلیس خواست تا دو تغییر، در یادداشت ۲۹ آوریل آن وزارتخانه، به عمل آید.

نخست آن که در یادداشت به این مساله اشاره شود که دولت انگلیس اعتراضات ایران درباره‌ی بحرین را، طرف توجه قرار داده است و دیگر این که در یادداشت گنجانیده شود که تا زمانی که «شاه» سرگرم تهیه‌ی وسایل کافی برای حفظ نظم در خلیج فارس است، انگلستان از هر اقدامی علیه شیخ بحرین بدون اطلاع قبلی ایران، خودداری می‌کند.^{۶۷}

بخش نخست درخواست وزیر مختار ایران در لندن که عبارت بود از وصول یادداشت‌های ایران درباره‌ی بحرین، درصدر یادداشت وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، گنجانیده شد. اما درباره‌ی خواسته دوم دولت وزیر مختار ایران در لندن، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس در پایان یادداشت نوشت:^{۶۸}

دولت انگلیس، نمی‌تواند افسران خود را که در خلیج فارس عهده‌دار حفظ نظم هستند، در مواردی که شیخ بحرین تعهدات خود را انجام نمی‌دهد و اقدامات فوری علیه وی لزوم پیدا می‌کند، از انجام این مسئولیت باز دارد. ولی در هر حال و در هر زمان که چنین اعمالی لزوم پیدا کند، مراتب به اطلاع دولت ایران خواهد رسید.

در این یادداشت، وزیر خارجه‌ی بریتانیا درباره‌ی آگاه کردن دولت ایران، اصطلاح (Full Communication) را به کار گرفت و متن تجدیدنظر شده‌ی یادداشت ۲۹ آوریل، در اوایل ژوئن ۱۸۶۹ [میانه‌های خرداد ۱۲۴۸]، تسلیم سفارت ایران در لندن شد.^{۶۹}

وزیر مختار ایران در لندن، در گزارش به تهران، ضمن اظهار رضایت کامل از نتیجه‌ی مذاکرات با وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا و یادداشت تجدیدنظر شده‌ی لرد کلاندرون، یادآوری کرد که برای حفظ حقوق ایران در خلیج فارس، می‌بایست اقدام به ایجاد نیروی دریایی شود. وی همچنین یادآور شد که هرگاه بدون درنگ، اقدام به تصرف بحرین شود، به هیچ وجه مقام‌های انگلیس با آن برخورد نخواهند کرد. وی این نکته را هم متذکر شد که هرگاه اقدام به ایجاد نیروی دریایی در خلیج فارس نشود، در آن صورت مانند دریای خزر، ایران هیچ کنترلی بر آن نخواهد داشت.^{۷۰}

در سال ۱۸۵۲ م (۱۲۳۱ خ)، ناپلئون سوم، خود را امپراتور فرانسه اعلام کرد.^{۷۱} وی که به دنبال اجرای رویاهای ناپلئون بناپارت در شرق، مبنی بر لشگرکشی و تصرف هندوستان بود، «پوره» را به عنوان وزیر مختار روانه‌ی تهران کرد. وی در تهران به دولت ایران پیشنهاد کرد که یکی از جزیره‌های خلیج فارس، نود و نه ساله به دولت فرانسه اجاره داده شود و در ضمن، دولت فرانسه متعهد می‌شود که در موقع لزوم، به دولت ایران برای حفظ جزیره‌ها و بندرهای ایران، یاری رساند.^{۷۲}

دولت بریتانیا، به محض آگاهی از این امر، در صدد جلب دوستی دولت ایران برآمد. از این رو، سفارت انگلیس در تهران، روز ۲۵ خرداد ۱۲۴۹ (۱۵ ژوئن ۱۸۷۰ / ۱۵ ربیع‌الاول ۱۲۸۷) نامه‌ای به وزارت امور خارجه نوشت و درخواست کرد که «دولت ایران، جزایر بحرین را به دولت انگلیس، اجاره بدهد».^{۷۳} وزارت امور خارجه، در این مورد نظر مشورتی میرزا حسن خان سپهسالار سفیر ایران در اسلامبول، را خواستار شد. وی روز ۱۶ تیرماه ۱۲۴۹ (۵ ژوئیه ۱۸۷۰ / ۶ ربیع‌الثانی ۱۲۸۷)، به وزارت امور خارجه نوشت:^{۷۴}

... در تلگرافنامه مورخ بیستم ربیع‌الاول ۱۲۸۷ [۳۰ خرداد ۱۲۴۹ خ / ۲۰ ژوئن ۱۸۷۰ م] مرقوم می‌دارید که:

... «محدث پاشا» والی بغداد درباره‌ی بحرین خیالات فاسد دارد و می‌خواسته است کشتی به جهت تصرف آن‌جا بفرستد. بعد از آن که دولت انگلیس به ملکیت ایران بر بحرین اعتراف نمود و آن‌جا را ملک طلق ایران شناخت، دولت عثمانی چه حقی دارد که واپور [کشتی بخاری] به آن‌جا بفرستد و در خیال تصرف باشد، درصدد

منع او برآید ...

... در جواب عرض می‌کنم آن حقی که شما بیان می‌فرمایید از درستکاری و حق‌شناسی نشأت می‌نماید و آن حق امروز در دنیا وجود ندارد. چنان که مکرر شفاها عرض نموده‌ام، اخذ حق یا حفظ حقوق یا ایجاد حق به جهت خود، بسته به قوه‌ی سرنیزه و استعداد قدرت بریه و بحریه است. بعد از آن که دولت انگلیس، حق ملکیت بحرین را به دولت علیه مکتوبا و علنا اعتراف نموده، به جهت بقا و حفظ آن حق دو چیز لازم است، یا وجود قوه‌ی بحریه‌ی کامل یا تفویض محافظه‌ی خارجی جزیره‌ی مزبور به قوه‌ی بحریه‌ی انگلیس. چنان چه تا به حال هم امنیت خلیج فارس را دولت مشارالیها به عهده‌ی خود گرفته بود. چون شرط اول که داشتن قوه‌ی بحریه است هنوز به جهت دولت علیه موجود نیست و اگر هم بخواهند حاضر فرمایند، موقوف به شرایط و مدت است. به اعتقاد بنده، اصلح و انسب به احوال دولت علیه اینست که محافظت خارجی جزیره‌ی مزبور را به موجب فرمان همایون سه ساله یا پنج ساله به عهده‌ی کماندان [فرمانده] قوه‌ی بحریه انگلیس در خلیج فارس بگذارند و به جهت این کار هم، خود جنابعالی می‌توانید در تهران با سفارت انگلیس مذاکره بفرمایید و هم تعلیمات به سفارت دولت علیه در لندن مرقوم دارید که با اولیای دولت انگلیس مذاکره و قرار او را بدهند. در این صورت اعتقاد بنده در اینست که دولت انگلیس ممنونا این تکلیف دولت علیه را قبول خواهد نمود. زیرا که اختلال امنیت خلیج فارس مغایر منافع انگلیس است و هیچ وقت راضی نخواهد شد که امنیت آن جا بر هم بخورد و به جز این فقره عجله‌ی چاره و مقری به جهت دولت علیه به نظر نمی‌آید. زیرا اگر امروز مدحت پاشا به این خیال است، یقین بدانید اگر واهمه‌ی انگلیس نباشد، هیچ مذاکره و مخابره‌ای، پاشای مشارالیه را با اطمینان از عدم قدرت بحریه‌ی ایران، مانع نخواهد شد. بر فرض او سکوت نمود، فردا شیخ کویت دو تا «بغله» خواهد فرستاد یا امام مسقط یک کشتی جنگی می‌فرستد و این قبیل کارها، تنها با حرف و زبان انجام‌پذیر نمی‌تواند بشود و هر روز اغتشاش حواس به جهت دولت موجود است. آن چه به عقل ناقص بنده می‌رسد معروض داشتم. فدوی حسین.

اما سرانجام، «پوره» از تلاش‌های خود برای ایجاد سرپلی در خلیج فارس برای فرانسه، نتیجه‌ای به دست نیاورد. چندی بعد، فرانسوی‌ها، کنت دوگوبینو را به عنوان وزیر مختار به دربار ایران فرستادند. گوبینو به دولت ایران پیشنهاد کرد که جزیره‌ی کیش یا خارک را به مدت ۹۹ سال به دولت فرانسه اجاره دهد. در برابر دولت فرانسه در صورت لزوم، برای نگاهداری همه‌ی جزیره‌های ایران در خلیج فارس، به دولت ایران کمک کند.^{۷۵}

دولت بریتانیا که از باز شدن پای فرانسویان به خلیج فارس به هراس افتاده بود، دربار عثمانی را تحریک به دخالت در امور بحرین کرد. مدحت پاشا که به تازگی از سوی دولت عثمانی به والی‌گری بغداد گمارده شده بود، مامور اجرای این برنامه شد. با تحریک‌های وی، در بحرین ایجاد دو دستگی و برخورد خانگی شد. فرمان‌فرمای فارس برای خواباندن آشوب، حاکم بحرین را معزول کرد و مامور جدیدی به آن جا فرستاد. در همین گیرودار میرزا حسین خان سپهسالار سفیر ایران در اسلامبول، از راه خیرخواهی به میرزا سعید خان وزیر امور خارجه نوشت: ^{۷۶}

... فدایت شوم ... راجع به بحرین همان طوری که در عریضه‌ی پنجم ربیع‌الثانی عرض نموده‌ام، اختیار داخله‌ی آن جا باید به دست مامور مصلح و بی‌طمع و بی‌غرض دولت علیه ایران و اختیار محافظه‌ی خارجی آن جا از طرف دولت علیه، به جهت مدت معینه باید تفویض به انگلیس‌ها بشود. مشروط به این که به امور داخله‌ی جزیره به هیچ وجه مداخله نداشته باشند، زیاده عرضی ندارم. فدوی حسین.

در تهران، پاره‌ای از امنای دولت و درباریان این گفته‌های میرزا حسین خان را دلیل هواخواهی وی از بریتانیا دانستند. ناصرالدین شاه نیز پیشنهاد او را دایر به اجاره دادن بحرین به انگلیس‌ها «خیانت به مملکت» دانست و به وزارت امور خارجه دستور داد که باب گفت‌وگوها را با دولت فرانسه بگشاید.

دولت بریتانیا، به محض آگاهی از دستور شاه، به سفارت خود در تهران دستور داد که از دولت ایران درخواست کند که گله جزیره‌ی بحرین را به این کشور، اجاره بدهد. سفارت بریتانیا در تهران، روز ۲۵ خرداد ۱۲۴۹ (۱۵ ژوئن ۱۸۷۰ / ۱۵ ربیع‌الاول ۱۲۸۷)، ضمن ارسال نامه‌ی رسمی به وزارت امور خارجه، خواستار اجاره‌ی بحرین از سوی دولت متبوع خود شد. ^{۷۷} اما با شکست ناپلئون سوم از دولت پروس در نبرد «سدان» و اسارت وی در جنگ، برای مدتی دولت فرانسه از دور رقابت در خلیج فارس کنار رفت. در نتیجه، مساله‌ی اجاره‌ی بحرین نیز از سوی دولت بریتانیا، تعقیب نشد.

با وجود قدرت گرفتن دولت آلمان و کوشش دولت مزبور برای حضور در خلیج فارس، دولت بریتانیا توانست موقعیت برتر خود را در این دریا نگاه دارد.

در سال ۱۲۴۲ خورشیدی (۱۸۶۳ م) ناصرالدین شاه به این فکر افتاد که پیش از ایجاد نیروی دریایی، یک دسته کشتی جنگی مرکب از سه کشتی بخار در خلیج فارس آماده کند و فرماندهی آن‌ها را به یک افسر انگلیسی واگذارد. اما دولت انگلیس، در این حد نیز راضی نبود: ^{۷۸}

پادشاه ایران در نظر داشت که دو یا سه کشتی بخار بخرد ... و به فرمان صاحب منصبان بحریه‌ی انگلیس، انتظامات خلیج فارس را برقرار کند. لااقل تا آن حدی که جزو آب‌های ایران بود.

ولی ما اعلی حضرت شاه ایران را هیچ تشویقی نکردیم. زیرا می‌دانستیم ایران نقشه‌های جاه‌طلبانه برای جزایر بحرین و سایر ولایت مستقل عربستان دارد که ما با آن‌ها، عهدنامه‌های دوستانه بسته بودیم ...

... [هرگاه] در واقع سوءتفاهمی میان دول ایران و انگلیس بر سر مالکیت بحرین روی می‌داد که اگر هر یک از کشتی‌های شاه ایران حاضر می‌بود، ممکن بود به زد و خوردهایی منجر شود ...

هنری راولینسون (Henry Rawlinson) سفیر بریتانیا در تهران در دنباله‌ی مطلب، می‌افزاید:^{۷۹}

ایران در حقیقت، هیچ‌گونه حق سلطنت در بحرین نداشت. زیرا آخرین تصرف او در زمان صفویه بود ولی به افزایش قلمرو خود حریص بود و چندین بار این دعاوی کهن را پیش آورد و در سال ۱۸۶۷ م [۱۲۴۶ خورشیدی / ۱۲۸۶ م‌ه‌ی]، کار را به جایی رساند که محرک انقلابی در جزیره گردید. بدین نهج که یکی از مدعیان حکومت را از رعایای خود شمرد و به وی اجازه داد که بیرق ایران را به علامت تبعیت خود بیافرازد. این کس را، ما دزد دریایی می‌شمردیم و مورد نفرت خود قرار داده بودیم.

در وهله‌ی نخست، بحریه‌ی ما، جزیره را گرفت و مکاتبه‌ی او را با ایران قطع کرد و بالاخره، ما او را از جزیره راندیم و اختیارات او را به رقیب او که از نخست او را تقویت می‌کردیم، سپردیم، طبعاً ایرانیان از این پیش‌آمد، بسیار متأثر و رنجیده خاطر شدند. زیرا به یک ضربه‌ی عاجل، آرزوهای نوزاد دریایی ایشان، به خاک نشست. و با حرارت هر چه تمام‌تر بر عملیات آمرانه‌ی ما اعتراض کردند و مخصوصاً از محاصره کردن جزیره، بی‌اطلاع ایشان و از مانع شدن وصول مکاتبات شاه ایران به کسی که وی را از رعایای خود می‌دانست و به خصوص از توپ بستن به قلعه‌هایی که بیرق ایران بر فراز آن به حال اهتزاز بود، شکایت کردند.

البته در این میان، وزارت امور خارجه بریتانیا از اقدام‌های به عمل آمده از سوی وزارت مستعمرات، ناراضی بود:^{۸۰}

وزارت امور خارجه‌ی ما عقیده داشت، بایستی اعتراف کرد که محاصره‌ی آن جزیره و حمله با اسلحه، اقدامی بوده است، ناشی از شتاب‌زدگی و بی‌فکری و باید آن را جبران کرد.

سرانجام ، یک نوع مصالحه میان این دو وزارت‌خانه‌ی انگلستان برقرار شد . بدین ترتیب که ما ، استقلال بحرین را نگهداری کنیم و در همان حال به دولت ایران وعده دادیم که اگر بنا باشد درآینده ، عملیات خصمانه بر ضد این جزایر پیش بگیریم ، از نیات خود ، دربار تهران را مطلع سازیم ...

دولت ایران در برابر تجاوز دولت بریتانیا به بحرین و گلوله‌باران کردن دژهای منامه و مهرک (مهرک) که پرچم ایران بر فراز آن‌ها در اهتزاز بود ، سخت به دولت مزبور اعتراض کرد . کاردار ایران در لندن ، به دستور دولت ایران ، به گونه‌ی رسمی به دولت بریتانیا اعتراض کرد و ضمن پیوست کردن مدارک کافی دال بر مالکیت ایران بر گله جزیره‌ی بحرین ، به قراردادهایی تحمیلی بر شیخ بحرین و نیز به توپ بستن دژ منامه و مهرک و فرو آوردن پرچم ایران از فراز آن ، سخت معترض شد.

وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا ، در پاسخ به اعتراض دولت ایران در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۸۶۹ (۹ اردی‌بهشت ۱۲۴۸ / ۱۶ محرم ۱۲۸۶) ، اعلام داشت (پیوست شماره ۷):^{۸۱}

دولت انگلستان اعتراف می‌کند که دولت شاه [ایران] از این که حق حاکمیت ایران نسبت به بحرین از سوی ماموران انگلیس مورد توجه واقع نشده ، اعتراض کرده و دولت انگلستان ، این اعتراض را مورد توجه قرار داده است ...

... خاطر شما را مطمئن می‌سازم که دولت انگلستان ، شیخ بحرین را فقط برای جلوگیری از دزدی دریایی و تجارت غلام و نگاهداری نظم خلیج فارس ، وادار به اجرای این تعهدات می‌سازد ...

... اگر دولت ایران ، حاضر باشد قوای کافی در خلیج فارس برای این مقاصد نگاه دارد ، این مملکت [بریتانیا] ، از وظیفه‌ی پر زحمت و پرهزینه‌ای ، خلاص خواهد شد ...

... افتخار دارم ، اشعار نمایم که هر وقت دولت علیا حضرت ملکه ، اقدامی برای مطیع کردن شیخ در مواردی که رفتار شیخ مزبور ، لزوم آن را ایجاب نماید به عمل آورد ، قبلا دولت ایران را مطلع خواهد ساخت .

بدین‌سان ، دولت بریتانیا با وجود پذیرش حقوق حاکمیت ایران بر بحرین ، اقدامات خود را در زمینه‌ی جدا ساختن بحرین از ایران ، پی گرفت .

در سال ۱۸۸۰ میلادی (۱۲۵۹ خ / ۱۲۹۸ م‌ه‌ی) ، شیخ دست‌نشانده‌ی بریتانیا در بحرین ضمن قرارداد جدیدی با انگلیس‌ها ، متعهد شد که با هیچ دولتی ، عهدنامه ننهد ، « مگر با

رضایت و تصویب دولت انگلیس « و هم چنین » به هیچ مملکت دیگر اجازه ندهد که در خاک بحرین نمایندگی سیاسی و کنسول و مخزن ذغال سنگ داشته باشد ^{۸۲}.

سرانجام در سال ۱۲۶۴ خورشیدی (۱۸۸۵ م / ۱۳۰۳ هجری)، دولت ایران دو کشتی جنگی از آلمان خریداری کرد و آن‌ها را به نام‌های پرسپولیس و شوش نام‌گذاری کرد. پرسپولیس یک کشتی بخاری فلکه‌دار، به گنجایش ۸۶۰ تن و با نیروی ۴۵۰ اسب بخار بود. این کشتی دارای ۴ توپ کروپ و چند تیربار بود. افزون بر آن، دولت ایران در خلیج فارس دارای چند کشتی کوچک به نام‌های مازندران، گیلان، آذربایجان و مظفری بود که برای انتظامات گمرکی، جلوگیری از قاچاق و حراست کرانه‌های، به کار می‌رفت. ^{۸۳} لرد کرزن، «استعمار مرد» انگلیسی، در این باره می‌نویسد: ^{۸۴}

... ناچار دولت انگلیس، برای تامین بازرگانی و راه آمد و شد هند یک سلسله اقدامات اساسی در خلیج فارس انجام داد که از آن جمله، پیمان حفظ امنیت و جلوگیری از راهزنی دریایی بود که در سال ۱۸۲۰ [۱۱۹۹ خ / ۱۲۳۶ هجری] با شیخ سلیمان بن محمد شیخ بحرین، منعقد کرد. به موجب پیمان مزبور، شیخ بحرین متعهد شد در حدود توانایی خود از این گونه شرارت‌ها جلوگیری کند. پس از آن در سال ۱۸۴۷ [۱۲۳۶ خ / ۱۲۶۴ هجری] دولت انگلستان، پیمان دیگری راجع به الغای تجارت غلام و کنیز با شیخ محمد بن خلیفه، نواده‌ی شیخ سلیمان امضا نمود.

شیخ محمد نامبرده برعکس جدش شیخ سلیمان، مرد سالمی نبود و هر ساعت به شاخی جسته و برای خود و دیگران، زحمت تولید می‌کرد. چنان که یک روز، خود را هم پیمان ایرانی‌ها و روزی ... و موقعی شریک دزدان عرب معرفی می‌کرد.

... دولت انگلیس در سال ۱۸۶۱ [۱۲۴۰ خ / ۱۲۷۸ هجری] قرارداد تازه‌ای با شیخ محمد بست ...

... پس از امضای این قرارداد، انگلیس‌ها تا مدتی وی را آزاد گذاردند و ناظر اعمال و حرکات او شدند. اما این روباه پیر مکار، نه به قرارداد توجه داشت، نه به قول شرف خود اهمیت می‌داد. تا آن که محقق گردید، مماشات و مدارا با شیخ سودی ندارد. از این رو در سال ۱۸۶۷ [۱۲۴۶ خ / ۱۲۸۶ هجری] که دزدی‌ها و مفسده‌جویی‌های شیخ به حد کمال رسیده بود، نیروی دریایی انگلیس، شهر منامه پای تخت شیخ را بمباران کرد و شیخ خیانت کار پیمان شکن را دستگیر نموده، به عدن فرستاد و با رضایت اهالی بحرین، شیخ عیسی آل خلیفه فرزند شیخ محمد، بر جای پدر فرمان‌روای بحرین گردید ... و با درس‌های عبرت آمیزی [که] از پدر آموخته بود، کاملاً مطیع و آرام گردیده ...

البته باید توجه داشت که مراد از نیرنگ‌بازی شیخ محمد، نامه‌هایی است که به دربار ایران می‌نوشته و پرچم ایران را بر فراز دژهای گله جزیره‌ی بحرین، برافراشته بود و نیز، مقصود از دزدی دریایی، حمله به شورشیان قطر و وادار کردن شیخ آن جا، به اطاعت از دولت ایران بود.

در شهریور سال ۱۲۴۸ خ (سپتامبر ۱۸۶۹ م)، با توجه به تنفر مردم بحرین از شیخ دست نشانده‌ی انگلیس‌ها و یاری‌های پنهان دولت ایران، شیخ محمد حاکم پیشین بحرین، همراه با نیروی اندک در این جزیره پیاده شد. مردم که به شدت از شیخ علی به دلیل امربری از انگلیس‌ها متنفر بودند، بر علیه وی قیام کردند و در این میان، شیخ را کشتند و منامه در اختیار شیخ محمد قرار گرفت. اما پس از این پیروزی، وی توسط متحد خود محمد فرزند عبدالله حاکم اسبق بحرین، زندانی شد و محمد خود را حکمران بحرین خواند. با این تغییرات، حکومت فارس میرزا مهدی خان کارگزار وزارت امور خارجه را به سمت فرمانده قوای ایران تعیین کرد و تعدادی سرباز و کشتی آماده کرد که در صورت لزوم به بحرین رفته و نظم را برقرار کند.^{۸۵}

در این میان، میرزا مهدی خان آگاهی یافت که کارگزار سیاسی انگلیس در خلیج فارس، در اندیشه‌ی حمله به بحرین است. از این رو، نامه‌ی دوستانه‌ای به وی نوشت و اظهار علاقه کرد که بهتر است به منظور ایجاد نظم و ثبات در جزیره، کوشش مشترکی از راه «زمینی و دریایی» به عمل آید. اما این نامه بدون پاسخ ماند.^{۸۶}

روز سوم نوامبر ۱۸۶۹ (۱۲ آبان ماه ۱۲۴۸)، کارگزار انگلیس در خلیج فارس، با ۴ کشتی جنگی به بحرین یورش برد. وی دژ مهرک (محرَق) و منامه را گلوله‌باران کرد و مخالفان سرشناس دولت انگلیس را کشت و دستگیر کرد و در این میان، شیخ عیسی فرزند شیخ علی را، به حکمرانی جزیره گماشت.

در گیرودار یورش ناوگان انگلیس به بحرین، نماینده‌ی میرزا مهدی خان که حامل فرمان و پیام و خلعت برای محمدبن عبدالله بود، پیش از رسیدن به بحرین از سوی کشتی‌های جنگی انگلیس بازداشت شد و نامه‌ها و فرمان و خلعت پادشاه ایران مصادره شد.

انگلیس‌ها برای ایجاد کینه، در حکمران برکشیده‌ی خود از ایران و جلب اعتماد هر چه بیش‌تر وی، نامه‌ها، فرمان و خلعت را به نظر وی رساندند. انگلیس‌ها پس از این عمل به مامور دولت ایران، اجازه‌ی بازگشت دادند.^{۸۷}

در برابر توقیف نماینده‌ی ایران و ضبط فرمان و خلعت، دولت ایران واکنش نشان داد و طی دو یادداشت بلند و مکمل هم در روزهای ۲۲ ژانویه (۲ بهمن ۱۲۴۸) و ۱۹ مارس ۱۸۷۰ (۲۸

اسفند ماه ۱۲۴۸) که از سوی وزیر مختار ایران در لندن، به وزارت امور خارجه‌ی انگلیس تسلیم گردید، به شدت به اقدام‌های کارگزار سیاسی دولت این کشور در خلیج فارس، اعتراض شد. اما این بار، برخلاف اعتراض پیشین ایران، انگلیس‌ها روش ستیزه‌جویانه‌ای در پیش گرفتند و شکایت متقابلی را مطرح کردند. انگلیس‌ها عنوان کردند که دولت ایران در مورد اقدام‌های پاره‌ای از مامورین خود که هجوم غیرموجهی را به بحرین تشویق کرده و مال و جان اتباع بحرین را در معرض خطر قرار داده و صلح دریایی را به هم زده‌اند، چه اقداماتی معمول داشته است.^{۸۸}

در این میاں، شیخ عیسی نیز به توجه به بافت ایرانی جمعیت بحرین و نیز امر و نهی بیش از حد کارگزار سیاسی انگلیس در خلیج فارس، در چند مورد تمایلات دوستانه‌ای به دولت ایران ابراز داشت. از این رو، کارگزار سیاسی انگلیس در خلیج فارس در پی آن برآمد تا با تحمیل قرارداد جدید به وی، او را به طور کامل مهار کند.

این قرارداد که به نام قرارداد انحصاری معروف است در ۲۲ دسامبر ۱۸۸۰ (۲ دی ماه ۱۲۵۹) زیر فشار بریتانیا به امضای شیخ عیسی رسید. بر پایه‌ی این قرارداد، شیخ از جانب خود و جانشینانش متعهد شد:^{۸۹}

از گفت و گو یا بستن قرارداد با کشور دیگر، بدون رضایت و اجازه‌ی دولت انگلیس، خودداری کند و به هیچ هیأت کنسولی و یا سیاسی به جز انگلیس، اجازه استقرار در بحرین را ندهد و پایگاه در اختیار هیچ دولتی نگذارد.

چند سال بعد، در شهریور ماه ۱۲۶۵ (سپتامبر ۱۸۸۶)، ناصرالدین شاه به وزیر مختار انگلیس پیام داد که مکاتبات ۱۸۶۹ میان ایران و انگلیس، در حکم شناسایی حقوق ایران بر بحرین است. از این رو، مایل است با فرستادن حاکمی به بحرین و یا شناسایی شیخ کنونی به عنوان نماینده‌ی خود، حاکمیت مؤثر خود را در این جزیره اعمال کند.^{۹۰}

انگلیس‌ها در پاسخ اعلام کردند که مکاتبات ۱۸۶۹ به معنای شناسایی حاکمیت ایران بر بحرین نیست و دوباره، مسالهی استقلال شیخ بحرین و تعهدات وی را در برابر انگلستان، پیش کشیدند.

در سال‌های ۶۷-۱۲۶۶ خ (۸۸-۱۸۸۷ م)، امین‌السلطان صدراعظم ایران، با توجه به اختلاف و رقابت شدید روس و انگلیس در ایران و با بهره‌گیری از پشتیبانی روس‌ها، دست به یک رشته اقدام‌هایی در خلیج فارس زد.

دولت ایران، با بهره‌گیری از ناوچه‌ی پرسپولیس، پرچم ایران را در جزیره‌ی «سیری» برافراشت. اقدام‌های ملک‌التجار و سرتیپ حاج احمدخان که مامور گسترش نفوذ ایران در خلیج فارس شده بودند، منجر به تحکیم موقعیت ایران و تسجیل حاکمیت ایران در پاره‌ای از جزایر ایرانی شد و می‌توان گفت که تا حدی اطمینان شیوخ کرانه‌های متصالحه را به سیادت مطلق انگلیس در خلیج فارس، سست کرد.^{۹۱}

سرتیپ حاج احمدخان، از کرانه‌های متصالح بازدید به عمل آورد و به ریسان قبایل محلی، پرچم ایران را هدیه داد. این کار، خشم و ناراحتی شدید انگلیس‌ها را برانگیخت. دولت ایران طرحی تهیه کرده بود که وسیله عوامل خود بر بحرین تسلط یابد و «جاسم» شیخ قطر، متعهد شده بود که بحرین را به نام ایران تصرف کند.^{۹۲}

افزون بر آن، امین‌السلطان درصدد اقدام‌هایی علیه آل خلیفه در بحرین بود. وی اطمینان یافته بود که نفرت مردم از شیخ دست‌نشانده‌ی انگلیس، زمینه را برای الحاق دوباره‌ی بحرین به ایران فراهم کرده است. از این رو، امین‌السلطان از ملک‌التجار خواست که با ارسال فرد مطمئنی به بحرین، امکان قیام علیه شیخ را بررسی کند.^{۹۳}

با آگاهی بر این اقدام‌ها و طرح‌ها و نیز ترس از واگذاری پایگاه دریایی در خلیج فارس به روس‌ها از سوی ایران، انگلیس‌ها دست به اقدام‌های متقابل زدند و کوشیدند که تلاش‌های ایران را خنثی کنند.

در سال ۱۲۶۹ خ (۱۸۹۰ م / ۱۳۰۸ هجری)، بار دیگر خیزش مردم بحرین و دیگر ساکنان کرانه‌های جنوبی خلیج فارس علیه سلطه‌ی بریتانیا، اوج گرفت. مردم بحرین خواستار پیوستن به ایران بودند. از این رو، انگلیس‌ها با وارد آوردن فشار بیش‌تر به حاکم دست‌نشانده‌ی خود، در ۱۳ مارس ۱۸۹۲ (۲۳ اسفند ۱۳۷۰)، قرارداد جدیدی را به شیخ بحرین تحمیل کردند.

بر پایه‌ی ماده یک این قرارداد، شیخ بحرین متعهد شد که از عقد هرگونه قرارداد و اقدام به هرگونه مکاتبه با دولت‌های دیگر غیر از انگلستان، خودداری کند. در ماده‌ی دو، شیخ بحرین به عهده گرفت که بدون رضایت دولت انگلیس، اجازه ندهد که هیچ دولتی، نماینده یا مامور به بحرین بفرستد. بر پایه ماده‌ی سه، شیخ بحرین پذیرفت که هیچ قسمتی از خاک بحرین را به دولت دیگری به جز انگلستان، واگذار نکند، نفروشد و یا رهن نگذارد.^{۹۴}

از سوی دیگر، شایان دانستن است که تا سال ۱۲۶۹ خورشیدی (۱۸۹۰ م)، هرگز انگلیس‌ها به گونه‌ی رسمی ادعایی بر گله جزیره بحرین به عمل نیاورده بودند. در سالنامه‌های رسمی

دولت انگلستان تا سال ۱۸۹۰ میلادی (۱۲۶۹ خ / ۱۳۰۸ م)، به هیچ وجه، سخنی از بحرین نیست. تنها از سال ۱۸۹۰ به بعد، گله جزیره‌ی بحرین جزو «قلمرو انگلستان» ثبت گردیده است. در سالنامه‌ی مربوط به آن سال در باب بحرین نوشته است:^{۹۵}

... رئیس و سلطان کنونی بحرین، شیخ عیسی است که به دستیاری انگلستان، آن را تحت‌الحمایه‌ی خویش قرارداد. بار دیگر در سال ۱۸۷۵ [م / ۱۲۵۴ خ]، شیخ عیسی به تخت سلطنت نشست و رقیبان او را به هندوستان فرستادند.

از آن جا که همیشه، دولت ایران در پی آن بود تا با کشاندن پای یکی از کشورهای نیرومند اروپا به خلیج فارس، به سلطه‌ی یک جانبه‌ی بریتانیا در این دریا پایان دهد، روز ۱۵ آوریل ۱۸۹۹ (۲۶ فروردین ۱۲۷۸)، دولت بریتانیا به دولت ایران اطلاع داد:^{۹۶}

دولت اعلی‌حضرت تکلیف خود می‌داند که ابلاغیه‌ی خود را مبنی بر این که تحصیل نظارت و حاکمیت در بنادر خلیج فارس از طرف هر دولت اروپایی، موافق مصالح امپراطوری [بریتانیا] نمی‌باشد، تجدید کند.

نخستین کوشش ایران در سده‌ی بیستم میلادی برای اعمال حاکمیت ایران بر بحرین، سفر یکی از ماموران بلژیکی گمرک ایران به این جزیره بود. روز ۸ شهریور ۱۲۸۰ (۳۱ اوت ۱۹۰۱)، این مامور به بحرین سفر کرد و از طرف دولت ایران، با شیخ بحرین برای ایجاد گمرک‌خانه، به گفت و گو پرداخت.^{۹۷} این کار دولت ایران، با واکنش شدید دولت انگلیس روبرو شد. لرد لانزدان وزیر امور خارجه‌ی دولت انگلیس، برای منصرف کردن ایران از اعمال حاکمیت بر بحرین و نیز هشدار به دیگر دولت‌های اروپایی به منظور عدم مداخله در امور خلیج فارس و نیز عدم گفت و گو با دولت ایران برای رخنه در امور این دریا، در سال ۱۹۰۳ م (۱۲۸۲ خ)، اعلام کرد:^{۹۸}

ما بایستی خاطرنشان سازیم که چنان چه هر دولتی در خلیج فارس درصدد تأسیس و استقرار ایستگاه دریایی برآید، تهدید شدیدی به منافع ما تلقی خواهد شد و ما با همه‌ی نیرویی که در اختیار داریم، با آن رویارویی خواهیم کرد.

با نقل از گفته‌های وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا، روزنامه‌ی تایمز (Times)، چاپ لندن، در مقاله‌ای یادآور شده بود:^{۹۹}

این به مثابه دکترین مونروئه (Monroe) ما، در خاور مسلمان است و ما نمی‌توانیم از آن، صرف نظر کنیم.

در سال‌های ۵ - ۱۹۰۴ م (۴ - ۱۴۸۳ خ)، دولت انگلیس وسیله عرب‌نژادها در بحرین، ایرانیانی را که وابستگی خود را به دولت مرکزی ایران ابراز می‌داشتند، مورد اذیت و آزار قرار داد. نمایندگان ایرانیان بحرین که اکثریت مردم این جزیره را تشکیل می‌دادند، ضمن تلگراف به شاه، از وی استمداد نمودند. شاه که توان اقدام لازم را نداشت، پاسخ داد:^{۱۰۰}

در مورد حملات اعراب با سفارت انگلیس مذاکره شد و از طرف ما اقدام شده که خاطیان را تنبیه کنند.

در سال‌های ۸۵ - ۱۲۸۴ خ (۶ - ۱۹۰۵ م)، دولت ایران با استناد به قراردادهای ۱۸۰۸، ۱۸۱۴ و ۱۸۵۷ با دولت انگلستان، خواستار احقاق حقوق خود بر بحرین شد. اما وزیر مختار دولت انگلیس در تهران، به این خواسته، جواب سربالا داد.^{۱۰۱}

در شهریور ۱۲۸۵ خ (سپتامبر ۱۹۰۶ م)، صدراعظم ایران با پیش کشیدن قرارداد ویلیام بروس (۱۸۲۲ م / ۱۲۰۱ خ)، ادعای ایران نسبت به بحرین را دوباره مطرح کرد.

علاءالسلطنه وزیر امور خارجه نیز در امرداد ماه ۱۲۸۶ خ (اوت ۱۹۰۷ م)، با استناد به همین قرارداد، یادداشتی برای دولت انگلیس فرستاد. اما در هر دو مورد، انگلیس‌ها به بهانه‌ی این که قرارداد مزبور اعتبار قانونی ندارد، به خواسته‌ی به حق دولت ایران پاسخ منفی دادند.^{۱۰۲}

دولت ایران، در سال‌های بعد ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ و ۱۲۹۲ خ (۱۹۰۸ و ۱۹۱۰ و ۱۹۱۳ م)، یادداشت‌هایی در باره‌ی بحرین به انگلیس‌ها داد. در این یادداشت‌ها، به حق حاکمیت ایران بر بحرین تاکید شده بود. اما انگلیس‌ها به این یادداشت‌ها نیز ترتیب اثری ندادند.^{۱۰۳}

در سال ۱۹۱۳ م (۱۲۹۲ خ)، دولت انگلیس به کارگزار خود در بحرین، حق اعمال حاکمیت کنسولی داد.^{۱۰۴} به ظاهر دولت انگلیس این کار را به درخواست‌های پیاپی شیخ بحرین انجام داد.^{۱۰۵} اما این کار با مخالفت گسترده‌ی ایرانیان بحرین که اکثریت مردم جزیره را تشکیل می‌دادند روبرو شد. دیری نپایید که مخالفت ایرانیان بازورگویی‌های بیش از حد بریتانیا و شیخ دست‌نشانده، شکل سازمان یافته‌ای به خود گرفت.

سال ۱۳۰۱ خورشیدی (۱۹۲۲ میلادی)، شاهد جنب و جوش زیادی از سوی دولت ایران درباره‌ی مساله‌ی بحرین بود. در همین سال، مردم بحرین نیز دست به اقدام‌های زیادی برای پیوستن به ایران زدند.

تلاش‌های مردم بحرین برای پیوستن به ایران، سرانجام در سال ۱۳۰۱ خورشیدی (۱۹۲۲ میلادی)، به بنیان‌گذاری حزب نجات بحرین، انجامید. رهبری حزب نجات بحرین را شیخ عبدالوهاب زبانی که از اهالی فارس بود و مقتدرترین پیشوای مذهبی شیعیان بحرین به شمار می‌رفت، عهده دار بود. قصد برپا کنندگان این حزب، عبارت بود از:^{۱۰۶}

رفع تشمت و نفاق بین اهالی و الحاق به ایران بود.

برپاکنندگان حزب نجات بحرین، معتقد به اصول عقاید حزب دموکرات ایران بودند و در ماده‌ی هفت اساس نامه‌ی حزب نجات بحرین، آمده بود:^{۱۰۷}

قوانین حزب مقدس دومکرات ایران را در نظر گرفته و موادش را محترم می‌شمایم

حزب نجات بحرین، دارای یک هیات مقننه بود که از جمله‌ی شرایط عضویت در آن، عبارت بود از این که:

هر عضو هیئت مقننه باید با ده دلیل روشن (در صورتی که شخص مخالفی پیدا کند) محبت خود را نسبت به ایران ثابت کند.

[شرایط دیگر: لااقل ۲ اصل از قانون اساسی ایران را از حفظ بداند و رجحان قانون مشروطیت را بتواند ثابت کند و شرایط دیگر، دال بر ایرانی بودن و مهر میهن.

در همین سال، وزارت امور خارجه، از وزارت پست و تلگراف خواست تا بهای تمبر مراسلات برای بحرین، مانند داخله محسوب شود. در همین سال، در اجرای این خواسته، وزارت پست و تلگراف روز ۲۸ شهریور ۱۳۰۱ طی تلگراف شماره ۲۱۸ به همه‌ی مرکزهای پستی ابلاغ کرد:^{۱۰۸}

قیمت تمبر برای بحرین مانند سایر نقاط ایران است

از سوی دیگر، در سال ۱۳۰۱ خورشیدی (۱۹۲۲ م) ماموران گمرک ایران در بندر لنگه، به استناد این که اهالی بحرین ایرانی هستند، با اخذ برگه‌های انگلیسی، گذرنامه‌های ایرانی به آن‌ها دادند. این اقدام مورد اعتراض انگلیس‌ها قرار گرفت و در نتیجه دولت دستور داد که اجرای آن معوق بماند.^{۱۰۹}

روز ۱۹ دی ماه ۱۳۰۱، گروهی از بزرگان بحرین، ضمن نامه‌ی مفصلی، به عنوان، «استغاثه مردم بحرین» به موتمن‌الملک رئیس مجلس شورای ملی، نوشتند (پیوست شماره ۸):^{۱۱۰}

... بلکه قسمی شود تا اندازه امکان نفوذ از کف رفته دولت علیه ایران در این سامان، تحدید و به مرور ایام و همت اولیاء امور و کشش چاکران، این جزیره ... به ممالک محروسه مربوط گردد ...

... چنان که قانون ایران، به ما اجازه‌ی تعیین وکیل مخصوص ندهد، به ما اجازه بدهند که وکلای محترم بنادر جنوب، وکالت از بحرین را نیز داشته باشند ...

در ۱۶ اسفند ۱۳۰۱، نامه‌ی دیگری به امضای عده زیادی افراد سرشناس بحرین به وزارت پست و تلگراف ایران رسید. در این نامه آمده بود (خلاصه شده):^{۱۱۱}

حال که دولت ایران تصمیم گرفته است دفاتر پست جنوب ایران و خلیج فارس را خود اداره کند، بحرین نیز جزو خلیج فارس و از جزایر ایران است، تقاضا می‌نمایم دفتر پستی این جزیره را نیز اداره نماید ...

در بیست و نهم اسفند ماه ۱۳۰۱ (۱۹ مارس ۱۹۲۲)، کمیسیون مشترکی از وزارت امور خارجه و وزارت فواید عامه، برای اثبات مالکیت ایران به بحرین تشکیل شد و قرار شد بی‌گیری‌های لازم در مورد بحرین به عمل آید.

در سال ۱۳۰۲ خ (۱۹۲۳ م)، شیخ حمد فرزند شیخ عیسی حاکم بحرین به بندر لنگه آمد. در بندر لنگه، یاور اصغرخان فرمانده گردان بنادر جنوب از وی به گرمی استقبال کرد. این عمل باعث ناخوشنودی انگلیس‌ها شد و برای قطع این مراوده به بهانه‌ی شورش در بحرین، یک ناو جنگی برای بازگرداندن شیخ حمد به بندر لنگه فرستادند. یاور اصغرخان از این فرصت بهره جست و به عنوان بدرقه‌ی شیخ، با وی به منامه رفت. بر اثر شنیدن آمدن یک افسر بلند پایه‌ی ایران به بحرین، نزدیک به ۱۲ هزار نفر از اهالی، به پیشواز وی آمدند. حتا پلیس بحرین نیز در این استقبال شرکت داشت.^{۱۱۲}

مردم با فریادهای زنده باد ایران، زنده باد یاور اصغرخان، احساسات ایران‌گرایانه‌ی خود را نشان می‌دادند. یاور اصغر خان ضمن بازدید از منامه، از مدرسه‌ی ایرانیان نیز بازدید کرد و شاگردان مدرسه، سرودخوانان از وی پیشواز کرد.

در سال ۱۳۰۳ خ (۱۹۲۴ م)، به دنبال حملات شدید مطبوعات ایران به اقدام‌های انگلیس در بحرین، مساله‌ی حضور نماینده از سوی مردم بحرین در مجلس شورای ملی، مطرح شد. این امر به یکی از کمیسیون‌های مجلس ارجاع گردید. اما مساله مورد تعقیب جدی قرار نگرفت.^{۱۱۳}

پی‌نوشت‌های بخش چهارم

- ۱ - متن نامه‌ی شیخ سلمان در دیوان سید عباد جلیل منشی اول شیخ بحرین در صفحه ۲۴ ثبت شده است .
هم‌چنین نگاه کنید به جزیره‌ی بحرین (آدمیت) - ص ۱۱۳
- ۲ - سرزمین بحرین از دوران باستان ... ص ۵۷
- 3- F O 371/ 17891- Historical Memorandum on Bahrain, P. 4
- ۴ - معاهدات و قراردادهای تاریخی دوره‌ی قاجاریه - ص ۶۶

shall, if covinent and Practicable, assist him with ships

مرکز اسناد وزارت امور خارجه / بحرین از دوران هخامنشی ... زیرنویس یک س ۹۰

۵ - بحرین از دوران هخامنشی ... - ص ۷۹

6- Bahrain Islænds, pp. 64-65.

7- Tehran Despatch, No. 16, 25/5/1819 / ۸۳ - ص بحرین از دوران هخامنشی ...

۸ - بحرین از دوران هخامنشی ... - ص ۸۴

۹ - معاهدات و قراردادهای تاریخی دوره‌ی قاجاریه - صص ۹۳-۹۲

۱۰ - سرزمین بحرین از دوران باستان ... صص ۱۱۹-۱۱۸

۱۱ - جواسم یعنی طایفه‌ی شیخ رشید و شیخ صقر، اصلاً از اعراب نجدند و از آن‌جا به ساحل شمال غربی شبه‌جزیره‌ی عمان آمده و در جلفار اقامت گزیده بودند ... و از ایام نادر شاه ، به دزدی و راهزنی در دریا مشغول گشته و غالباً سواحل و جزایر خلیج فارس را مورد تعرض خود قرار می‌دادند ... (مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و... - ص ۱۱۶)

پس از استقرار جواسم در جلفار، این منطقه به نام « راس الخیمه » شناخته شد. کم‌کم کار جسارت جواسم به آن‌جا کشید که رسماً از حکومت هند انگلیس، خراجی سالیانه خواستند تا اجازه دهند که کشتی‌های [کمپانی] هند شرقی به آزادی در آب‌های خلیج فارس عبور و مرور کنند... (مطالعاتی در باب بحرین و... - ص ۱۲۵)

12- J. A Saldanha, Prices of Corospondence regarding the Affairs of the Persian Gulf , 1801- 1853, P. 95

بحرین از دوران هخامنشی تا زمان حال - صص ۸۵ - ۸۴

۱۳ - بحرین از دوران هخامنشی ... - ص ۸۷-۸۶ (زیرنویس شماره ۲)

۱۴ - همان - ص ۹۱

۱۵ - متن فارسی و انگلیسی این قرارداد با امضای زکی خان و ویلیام بروس، در بایگانی اسناد وزارت امور خارجه وجود دارد.

۱۶ - همان

16- J.A. sadladanha op.Cit,PP.143-145 / ۹۴ - ص بحرین از دوران هخامنشی

۱۸ - بحرین از دوران هخامنشی ... - ص ۹۹

۱۹ - همان (زیرنویس شماره یک)

- ۲۰- همان - ص ۱۰۰ - برگرفته از : 7-8 Historical Memorandum on Bahrain, pp.
- ۲۱ - سرزمین بحرین از دوران باستان ... - ص ۱۱۹
- ۲۲ - تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس - صص ۸۲، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱
- ۲۳ - همان - ص ۱۰۱
- ۲۴- بستان السیاحه / نفت و مروارید - ص ۶۶
- 25- Selection of Bombay Records, Vol. XXIV , P. 387
- 26- Ibid, P. 388
- 27- Bahrain Island, P.127
- ۲۸ - یکصد سند تاریخی - سند ۳۱ - صص ۷۸ - ۷۶
- ۲۹ - همان
- ۳۰ - بحرین از دوران هخامنشی ... صص ۱۰۸-۱۰۶
- ۳۱ - همان - ص ۱۱۰
- ۳۲ - همان - ص ۱۱۱
- ۳۳ - همان - ص ۱۱۴
- ۳۴ - همان - ص ۱۱۳
- ۳۵ - همان - ص ۱۱۵
- 36- F O 61/ 135 draft of instruction from palmerston to Farrant / ص ۱۱۵ / بحرین از دوران هخامنشی...
- 37- Miscellaneous Information Connected with the Persian Gulf, P. 566 / ص ۱۱۵ / بحرین از دوران هخامنشی...
- 38- FO 60 1157, Cited by Adamiyat,P.146
- ۳۹ - نفت و مروارید - ص ۶۸ / سرزمین بحرین از دوران باستان ... - ص ۱۲۴
- ۴۰- معاهدات و قراردادهای تاریخی دوره قاجاریه - صص ۲۵۳ - ۲۴۷
- ۴۱ - همان
- ۴۲ - همان
- ۴۳ - بحرین از دوران هخامنشی ... صص ۱۳۶-۱۲۳ (نقل از سند FO 248/251)
- ۴۴ - همان - ص ۱۲۶
- ۴۵ - همان - ص ۱۲۷
- نسخه‌های فارسی و عربی نامه‌ی شیخ محمد بن خلیفه در اوراق پرونده محرمانه‌ی بحرین در اداره‌ی محرمانه‌ی وزارت امور خارجه موجود است. چند نسخه‌ی انگلیسی از این نامه نیز که ضمن مکاتبات سال ۱۸۶۹ حاجی محسن خان کاردار ایران در لندن به لرد کلاندرون وزیر امور خارجه‌ی انگلیس تسلیم شد، در پرونده‌ی شماره ۱۰۴-۵ اداره‌ی نهم سیاسی وزارت امور خارجه بایگانی است.
- ۴۶ - تاریخ سیاسی خلیج فارس - صص ۵۰۰ - ۴۹۹ (پیوست شماره ۲)
- ۴۷ - همان - (پیوست شماره ۲)
- 48- J. B. Kelly, Britain and the Persian Gulf 1793- 1880, London : Oxford university press, 1986, P. 519 /
- بحرین از دوران هخامنشی... ص ۱۲۹
- 49- F O 60/249 , Letters dated June 7 and 29. 1860, from Pelly to Lord Russell
- 50- Persian and Persian Gulf, Vol. 115, Cited by: Kelly op. cit., P. 521 / ۱۳۲ / بحرین از دوران هخامنشی...

بحرین از دوران هخامنشی... ص ۱۳۲ / 51- Enclosed by Bombay Secret Letters. Vol. 143, Anderson to Jones 1860

۵۲ - سرزمین بحرین از دوران باستان ... - ص ۱۲۴

۵۳ - همان - ص ۱۲۵

۵۴ - همان - صص ۱۲۵-۱۲۶

۵۵ - بحرین از دوران هخامنشی - ص ۱۳۵

۵۶ - همان - ص ۱۳۴

۵۷ - همان - ص ۱۳۷

58- Bahrain Islands, P.165

59- FO 371/17825, P. 20, Lord Cowley to FO No. 15, 7-7-1862

60- J.G. Lormier op. Cit, P.691

what ever might have been the Pretentions of persia or the grounds of the same to the sovereignty of Bahrain in former days. The Shah could not be regarded as Possessing any right in the principality.

۶۱ - سرزمین بحرین ... صص ۱۳۷-۱۳۸

62- FO 248/247 Letter from Mirza Mohamad Ali Khan to Pelly, Nov. 19, 1868

۶۳ - بحرین از دوران هخامنشی... صص ۱۴۴

64- FO 371/17825, PP.21-22, Tehran despatch, 149 of 17/11/1869

65- Historical Memorandum on Bahrain, P.22.from Gen. Mohsin Khan 11/2/1868 to Gen. Mohsin Khan 5/3/1869

66- FO 371/17825. P. 23

۶۷ - جزیره‌ی بحرین (ادمیت) - پیوست شماره ۴ / بحرین از دوران هخامنشی - ص ۱۵۱

۶۸ - بحرین از دوران هخامنشی... ص ۱۵۲

۶۹ - همان - ص ۱۵۳

۷۰ - پرونده مکاتبات مربوط به بحرین میان سال‌های ۸۸ - ۱۲۸۵ ق برابر با ۷۰ - ۱۹۶۸ م / اداره محرمانه وزارت

امور خارجه (برگرفته از بحرین از دوران هخامنشی ... ص ۱۵۳)

۷۱ - ناپلئون سوم (۱۸۷۰-۱۸۵۲ م / ۱۲۴۹-۱۲۳۱ خ)، نوه‌ی ناپلئون بناپارت (ناپلئون یکم)، در سال ۱۸۵۲، خود

را امپراتور فرانسه اعلام کرد. وی در سال ۱۸۷۰ در نبرد سدان (Sedan)، به اسارت ارتش پروس درآمد و

در نتیجه، عمر امپراتوری در فرانسه سر آمد.

۷۲ - سرزمین بحرین از دوران باستان ... ص ۱۴۲

۷۳ - همان - ص ۱۴۳

۷۴ - همان - صص ۱۴۳-۴۴

۷۵ - همان - ص ۱۴۴

۷۶ - همان

۷۷ - همان - ص ۱۴۵

۷۸ - همان صص ۱۲۹-۱۲۸ - برگرفته از کتاب : England and Russia in the East, by Henry Rawlinson

۷۹ - همان - صص ۱۳۰ - ۱۲۹

۸۰ - همان - ص ۱۳۰

- ۸۱- همان - ص ۱۳۷ / مرکز اسناد وزارت امور خارجه
- ۸۲- همان - ص ۱۳۸
- ۸۳- بحرین (حقوق هزار و هفتصد ساله) - ص ۴۱ / سرزمین بحرین از دوران ... - ص ۱۳۸
- ۸۴- ایران و مساله‌ی ایران - صص ۱۷۵-۱۷۴
- 85- Bahrain Island. P,176.
- ۸۶- این نامه، پیوست نامه‌ی محسن‌خان وزیر مختار ایران به لرد کلاندرون وزیر امور خارجه انگلیس در تاریخ ۱۷ مارس ۱۸۷۰ (۲۶ اسفند ۱۲۴۸) است. (جزیره‌ی بحرین - ص ۱۷۶ / بحرین از دوران هخامنشی - ص ۱۵۸)
- ۸۷- بحرین از دوران هخامنشی ... ص ۱۵۹
- ۸۸- همان - ص ۱۶۶
- 89- Aitchison, Vol. XI, P. 237 / ۱۷۰ ص
- 90- Fo 371/17825, Tehran Tel. 188, 27/9/1886
- ۹۱- بحرین از دوران هخامنشی ... ص ۱۷۳
- 92- J. G. Lorimer, P. 920
- ۹۳- بحرین از دوران هخامنشی ... ص ۱۷۴
- 94- Aitchison 1933, Vol XI, No. XIII, P. 238
- ۹۵- سرزمین بحرین از دوران ... ص ۱۴۱
- ۹۶- نفت و مروارید - ص ۸۹
- 97- J. G. Lorimer, pp. 935-936
- ۹۸- خلیج فارس در عصر استعمار- ص ۸۳ / سرزمین بحرین از دوران ... - ص ۱۵۴
- ۹۹- همان
- جیمز مونروئه (James Monroe) ۱۸۳۱ - ۱۷۵۸ میلادی . وی در سال ۱۸۱۷ به ریاست جمهوری آمریکا رسید و در سال ۱۸۲۳ میلادی ، نظریه‌ی خود را که به دکترین مونروئه معروف گشت ، اعلام کرد . بر پایه‌ی این نظریه ، می‌بایست اروپایی‌ها از دخالت در امور قاره‌ی آمریکا خودداری می‌کردند و همچنین دولت آمریکا نیز از دخالت در مناقشه‌های اروپایی‌ها ، پرهیز می‌کرد .
- 100- J. G. Lormier, pp. 938-942 / ۱۸۴ ص
- 101- FO 371/ 17825, Para. 124
- 102- Tehran Despatches No. 61 of 27/3/1907 & No. 197 of 15/8/1907
- ۱۰۳- بحرین از دوران هخامنشی ... ص ۱۸۵ / F. O. 371/17825 Para. 134
- 104- Bahrain Island, p.190
- 105- FO 371/17825 Para. 131
- ۱۰۶- نفت و مروارید - صص ۱۰۱ - ۱۰۰ / سرزمین بحرین از دوران ... - صص ۱۶۵ - ۱۶۴
- ۱۰۷- همان / همان
- ۱۰۸- نفت و مروارید - ص ۱۰۸
- 109- FO 371/17825 Para. 134

- ۱۱۰ - نفت و مروارید - ص ۱۰۲ / سرزمین بحرین از دوران ... - صص ۱۶۷ - ۱۶۶
- ۱۱۱ - همان - صص ۱۰۷ - ۱۰۶ - همان - ص ۱۰۷
- ۱۱۲ - همان ص ۱۰۸ / همان - ص ۱۷۰ / بحرین از دوران هخامنشی ... ص ۱۹۰
- ۱۱۳ - بحرین از دوران هخامنشی ... - ص ۱۹۱

بخش پنجم

اقدام‌های دولت ایران در جامعه‌ی ملل

درباره‌ی بحرین

با پایان گرفتن نبرد نخست جهانی و با شکل‌گیری جامعه‌ی ملل متفق، دولت ایران کوشید تا با بهره‌گیری از امکان‌های این جامعه، حقوق غارت‌شده‌ی خود در بحرین را از دولت بریتانیا بازستاند و دولت بریتانیا را مجبور به پذیرش حقوق مسلم ایران در بحرین نماید. اما در آن زمان، دولت بریتانیا نیرومندترین دولت جهان بود و هیچ یک از قدرت‌های دیگر جهان آن روز، حاضر نبودند که به خاطر ایران، خود را با دولت بریتانیا، طرف سازند. از این رو:^۱

میان سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۶ [۱۳۰۷ تا ۱۳۱۵]، دولت ایران برای اثبات دعوی و استیفای حق خود و استرداد جزایر بحرین، پی در پی به جامعه‌ی ملل متفق مراجعه کرد ولی نتیجه‌ای نگرفت.

با آغاز جنگ جهانی نخست، حسین هاشمی شریف مکه، به نهضت لورنس پیوست و به وعده‌ی دست‌یابی به هلال خضیب که سرزمین‌های لبنان، سوریه، بخش‌هایی از فلسطین و میان‌رودان را دربر می‌گرفت، در کنار انگلیس‌ها علیه دولت عثمانی وارد جنگ شد. با وجودی که شریف حسین، برای یاری به بریتانیا بر روی عثمانی‌ها شمشیر کشیده بود، انگلیس‌ها با عبدالعزیز که در آن زمان در شن‌زارهای عربستان به سختی روزگار می‌گذراند، وارد گفت‌وگو شدند.^۲

عبدالعزیز که در این زمان ریاست باورمندان به اندیشه‌ی «وهابیت» را داشت، روزگار را از راه قتل و غارت می‌گذراند. وهابیان هرازگاه، به سرزمینی می‌تاختند، می‌کشتند، می‌سوختند، غارت کرده و زن و مرد را به کنیزی و غلامی می‌بردند. آن‌ها در گذشته، بارها از هاشیمان،

شکست خورده بودند. اما این بار با تایید و راهنمایی سرپرسی کاکس^۲، از نبود هاشمیان در مکه بهره گرفتند و به سوی شن‌زارهای حجاز روانه شدند.

دولت بریتانیا در روزهای پایانی سال ۱۹۱۵، عهدنامه‌ای با عبدالعزیز بست و او را مالک نجد، حسا، قطیف، جیل و... شناخت. این عهدنامه در ۲۷ دسامبر ۱۹۱۵ برابر با ۶ دی ماه ۱۲۹۴ خورشیدی به امضا رسید و سال بعد، از سوی نایب‌السلطنه‌ی هندوستان، مورد تایید و تصویب نهایی قرار گرفت. در قرارداد مزبور، تعهداتی نیز درباره بحرین، به چشم می‌خورد:^۳

ماده ۱ - دولت انگلیس اعتراف و قبول می‌کند که نجد - حساء - قطیف - جیل و توابع آن و کلیه‌ی زمین‌هایی که ذیلاً ذکر می‌شود، به انضمام بنادر آن در خلیج فارس «مملکت ابن سعود و پدران اوست» و به حکومت بالاستقلال «ابن سعود» و ریاست مطلق او، بر قبایل آن جا اقرار دارد و بعد از وی نیز این حق را درباره‌ی اخلاف او، به ارث می‌شناسد. ولی حاکم «نجد» در تعیین جانشین خود باید این شرط را در نظر بگیرد که «دشمن و مخالف دولت انگلیس نباشد» یعنی بر حسب شرایط مندرج در این معاهده...

ماده ۶ - «ابن سعود» همان طور که اجداد وی متعهد شدند، متعهد می‌گردد که از تجاوز به حدود یا مداخله در شئون و امور اراضی «کویت» و «بحرین» و «قطر» و «سواحل عمان» (که تحت حمایت دولت انگلیس هستند و روابط معاهده‌ای با دولت مشارالیه دارند) و حدود اراضی آن‌ها بعداً تعیین می‌شود، اجتناب نماید.

ماده ۷ - دولت ابن سعود و انگلستان متعهد می‌شوند برای معاهده‌ی مفصل دیگری راجع به مسایل مورد علاقه‌ی طرفین اقدام نمایند.

بدین سان، عبدالعزیز، «همان‌طور که اجداد وی متعهد شده بودند، متعهد گردید» که در شئون سرزمین‌های تحت حمایت بریتانیا در منطقه دخالت ننماید و در نتیجه، به عنوان امیر عربستان و یا عربستان سعودی، از سوی دولت انگلیس به رسمیت شناخته شد. باید گفت که در حقیقت عربستان سعودی، نخستین واحد عربی بود که از سوی استعمار بریتانیا در این منطقه زاده شد.^۴

این قرارداد، پس از پایان جنگ مورد بازبینی قرار گرفت. در این فرایند، روز ۲۰ مه ۱۹۲۷ (اول خرداد ۱۳۰۶)، دولت بریتانیا در شهر جده، قراردادی با «ابن سعود»، به عنوان سلطان حجاز بست. بر پایه‌ی ماده‌ی ششم آن قرارداد، مقرر شده بود:^۵

اعلی حضرت پادشاه حجاز و نجد روابط دوستانه و صلح‌آمیز خود را با سرزمین‌های بحرین و شیخ‌های قطر و ساحل عمان که دارای معاهده‌های ویژه با دولت بریتانیا می‌باشند حفظ خواهد کرد.

دولت ایران، با آگاه شدن از این قرارداد، به تندی واکنش نشان داد. از این رو، فتح‌الله پاک‌روان، کفیل وزارت امور خارجه در دولت مهدی‌قلی هدایت (حاج مخبرالسلطنه)، یادداشت اعتراضی به وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا گسیل داشت. یادداشت اعتراض وزارت خارجه‌ی ایران، روز اول آذر ۱۳۰۶ / ۲۲ نوامبر ۱۹۲۷ به سر رابرت کلاویو وزیر مختار دولت بریتانیا در تهران، تسلیم شد. در یادداشت مزبور آمده بود:^۷

مطابق اطلاعاتی که به دولت ایران رسیده است در ماده ۶ معاهده‌یی که در تاریخ ۲۰ مه ۱۹۲۷ ما بین سلطان عبدالعزیز بن سعود و دولت انگلیس منعقد گردید، اینطور ذکر شده است که اعلیحضرت پادشاه حجاز و نجد و مضافات متعهد می‌شود مناسبات دوستانه و صلح‌طلبانه با اراضی کویت و بحرین و مشایخ قطر و ساحل عمان که دارای مناسبات عهدی مخصوص با دولت انگلستان می‌باشد حفظ نماید. نظر به اینکه مالکیت ایران بر بحرین محرز و در موقع عقد عهدنامه‌ی مخصوص بین دولت انگلستان و شیخ بحرین حقا از طرف دولت ایران اعتراض شده و «لرد کلارندون» در جوابی که به وزیر مختار ایران در لندن در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۸۶۹ داده رسماً اعتراض دولت ایران را وارد دانسته است، تصدیق می‌فرمایید که ماده‌ی مذکوره‌ی فوق تا درجه‌یی که مربوط به بحرین است بر خلاف تمامیت ارضی ایران و با مناسبات حسنه‌یی که همیشه بین دو دولت همجوار موجود بوده است منافات دارد. علیهذا دولت ایران به این قسمت از معاهده‌ی مذکور جدا اعتراض و انتظار دارد که اولیای دولت انگلستان به زودی اقدامات لازمه را در رفع آن اتخاذ فرمایند. محض اطلاع خاطر محترم آنجناب زحمت افزا می‌شود که دولت ایران نظر به عضویت در جامعه‌ی ملل و بنا به ماده (۱۰) اساسنامه جامعه که تمامیت ارضی دول را تضمین می‌نماید سواد این مراسله را به جامعه‌ی ملل ارسال و تذکر خواهد داد که این اعتراض دولت ایران را در نظر بگیرند.

اول آذر ۱۳۰۶ شمسی

ف - پاکروان کفیل وزارت امور خارجه‌ی ایران

همان روز (۲ آذر ۱۳۰۶ / ۲۳ نوامبر ۱۹۲۷)، نامه‌ی زیر از سوی نخست‌وزیر ایران، به «دارالانشا» [دبیرخانه] جامعه‌ی ملل تسلیم گردید. در نامه‌ی مهدی‌قلی هدایت نخست‌وزیر به دبیرخانه‌ی جامعه‌ی ملل آمده بود:^۸

توقیرا برای استحضار ممالک عضو جامعه‌ی ملل که به وسیله‌ی اساسنامه جامعه و مخصوصا، به وسیله‌ی ماده دهم آن که تمامیت ارضی هر یک از آن‌ها را تضمین می‌نماید به یکدیگر مرتبط هستند، و همچنین برای حفظ حقوق مسلم ایران نسبت به

جزایر بحرین، اعتراض‌نامه‌ای را که دولت ایران به محض اطلاع از مفاد عهدنامه‌ی مورخه‌ی ۲۰ مه ۱۹۲۷ [۲۹ اردی‌بهشت ۱۳۰۶] منعقد در جده بین نماینده‌ی اعلیحضرت پادشاه انگلستان و نماینده‌ی حجاز، به دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان راجع به ماده‌ی ششم عهدنامه‌ی مزبور فرستاده است ارسال می‌دارد.

۳۰ آبان ۱۳۰۶ شمسی
مهدی‌قلی هدایت رئیس‌الوزراء

دولت بریتانیا، روز ۱۸ ژانویه ۱۹۲۸ (۲۹ دی ۱۳۰۶)، پاسخ یادداشت ایران را تسلیم وزیرمختار ایران در لندن کرد. دولت انگلیس کوشید تا با دست یازیدن به تفسیرهای ناروا، قرارداد بسته شده میان کاپیتان ویلیام بروس کارگزار سیاسی دولت بریتانیا در امور خلیج فارس و حکمران ایالت فارس را به زیر سؤال برده و با میان کشیدن پای عثمانی‌ها و نیز عرب خواندن مردم بحرین و...، حقوق ایران را در آن خطه، بی‌اساس و سست جلوه دهد:^۱

۱۸ ژانویه ۱۹۲۸

آقای وزیر مختار

افتخار دارم وصول یادداشت شماره ۲۰۶-۹۱۰ مورخه ۲۲ نوامبر جنابعالی را که شامل اعتراض رسمی است که دولت ایران مقتضی دیده‌اند بر علیه ماده ۶ عهدنامه جده منعقد در ۲۰ مه ۱۹۲۷ بین دولتین اعلیحضرت پادشاه انگلستان و پادشاه حجاز و نجد و توابع بنمایند مبنی بر اینکه اشاره‌ی که در آن ماده نسبت به جزایر بحرین شده منافای تمامیت ارضی ایران است، اشعار دارم:

۱ - متشکر می‌شوم اگر دولت خود را جوابا مطلع سازید که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از هیچ زمینه‌ی معتبری که دولت ایران بتواند ادعای خود را بر آن مبتنی سازد اطلاع ندارد - از نقطه نظر جغرافیایی، بحرین، جزو ایران نیست و ساکنین آن نیز ایرانی نژاد نیستند - دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مطلع است که در قسمتی از قرن ۱۷ و چند سال آخر قرن ۱۸ بحرین از طرف قشون ایران با کمک بعضی رؤسای سواحل شرقی خلیج فارس تسخیر شده تحت تصرف درآمد بود ولی به نظر می‌آید که به تحقیق در سال ۱۷۸۳ یا در آن حدود، در نتیجه‌ی استیلای قبایل عرب در تحت ریاست جد مستقیم شیخ حالیه، مالکیت جزایر را دولت شاهنشاهی ایران از دست دادند و از آن به بعد هیچ‌وقت جزایر در تحت نظارت مؤثر ایران در نیامده است.

۲ - دولت ایران در موارد مختلفه دعوی نموده که ادعای ایران دایر به حق حاکمیت به جزایر بحرین از طرف دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تصدیق شده، دولت اعلیحضرت پادشاهی احساس می‌نماید که باید برای یک مرتبه و برای همیشه اظهار دارد که این اظهارات به کلی غیرقابل قبول است.

۳ - روابط عهدنامه‌ی مخصوص بین دولت اعلیحضرت پادشاهی و شیوخ بحرین که بدان در عهدنامه‌ی جده اشاره شده، متجاوز از صد سال است وجود دارد. اولین قدمی که در انعقاد این رشته قراردادها برداشته شده در سال ۱۸۲۰ به امضاء رسیده است و تمام قراردادها بر این اصول بسته شده که شیخ یک امیر مستقلی است.

دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان انکار نمی‌کند که گاه گاهی دولت ایران دعوی استقلال شیخ را مخصوصاً در مباحثاتی که در سند ۱۸۶۹ پیش آمده و در یادداشت جنابعالی بدان اشاره شده است مورد ایراد قرار داده است. معه‌ذا مایلم اظهار دارم که برای دولت جنابعالی در تعبیر مراسله‌ی کلارندون مورخه ۲۹ آوریل ۱۸۶۹ به وزیر مختار ایران و تصور این که در آن موقع، مقصود تصدیق اعتبار دعای حق مالکیت ایران بر بحرین بوده، سوء تفاهم کلی دست داده است.

۴ - در مراسله‌ی مزبور اشاره شده بود که دولت علیاحضرت ملکه انگلستان اعتراض ایران را راجع به حقوق حاکمیت ایران بر جزایر بحرین که از طرف اولیای امور انگلستان مورد توجه واقع نشده، تحت توجه قرار داده ولی به هیچ وجه چنین حقی را تصدیق ننموده است. بالعکس لحن تمام یادداشت بایستی این مسئله را روشن نموده باشد که دولت علیاحضرت ملکه‌ی انگلستان حاضر است با میل، بعضی وظایف را در خلیج فارس که برای اجرای آن روابط، عهدنامه ترتیب داده شده، در صورتی که دولت ایران قادر و مایل به اجرای آن باشد، به آن دولت انتقال بدهد و نیز نظر به احساسات دوستانه‌ی که دولت انگلستان به ایران داشت پیشنهاد شده که در صورت میسر بودن، دولت ایران را از اقداماتی که برای مطیع ساختن شیوخ (در صورتی که رفتار آن‌ها لزوم آن را ایجاب کند) می‌نماید، قبلاً مطلع سازد. واضح است که در یادداشت مقصود تصدیق اعتبار اعتراض دولت ایران یا ادعای آن دولت در حاکمیت نبوده و به آن اشاره نشده است. در حقیقت، به طوری که «سر هنری الیوت» سفیر کبیر علیاحضرت ملکه انگلستان در اسلامبول یادآوری نموده، یادداشت فوق‌الذکر، جز اظهاراتی مبنی بر ادعای ایران راجع به حق حاکمیت که سابقاً هم شده بود، شامل چیز دیگری نبوده است. قراردادهای اضافی دیگری که ما بین دولت انگلستان و بحرین از ۱۸۶۹ تا امروز منعقد شده که از طرف دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تصدیق می‌شود، مبنی بر این فرض بوده که ادعای حق حاکمیت چه از طرف دولت شاهنشاهی ایران و چه از طرف دولت ترکیه، امکان ندارد.

۵ - پس از مراسله‌ی که وزیر مختار انگلستان در تهران در سال ۱۹۰۶ بر حسب دستور سلف این جانب به شرح ذیل به دولت ایران داد، رویه‌ی دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان واضح تر گردید. دولت انگلستان هیچ وقت مالکیت یا ادعای مالکیت ایران را بر بحرین تصدیق ننموده و این ادعا به عقیده‌ی دولت انگلستان، غیرقابل قبول است - دولت انگلستان جزایر بحرین و سکنه آن را تحت حمایت انگلیس می‌شناسد و می‌بایستی از تعقیب مذاکرات در این موضوع خودداری شود.

در یادداشت مزبور اضافه شده بود که همین جواب، عیناً به دولت عثمانی که

چندین مرتبه ادعا بر بحرین نموده، داده شده است. در جواب یادداشت مذکور، اعتراض رسمی از طرف دولت ایران واصل گردید و در آن ادعای مالکیت بحرین را بر قرارداد مورخه ۳۰ اوت ۱۸۲۲ که بین کاپتین ویلیام بروس کمیسر مخصوص دولت انگلستان و شاهزاده حکمران شیراز بسته شده بود، مبتنی می‌داشته. به طوری که در مراسلات جوابیه‌ی وزیر مختار انگلیس مورخه ۲ ژانویه ۱۹۰۷ و ۲۳ فوریه ۱۹۰۷ اظهار شد، این قرارداد در همان وقت از طرف نمایندگان صالح انگلیس به عنوان این که بدون اختیارات بسته شده، تصدیق نگردید و اعلیحضرت فتح علی شاه نیز از شناختن شرایط آن ابا نموده و از این که شاهزاده‌ی شیراز بدون اطلاع و دستور او داخل تعهداتی با دولت انگلیس شد، تنفر خود را اظهار داشت. به این ترتیب، بنابر حقوق و عادات بین‌المللی، این قرارداد را نمی‌توان قابل اجرا دانست.

۶- از اشارات فوق ملاحظه می‌شود که دولت ایران محق نیست فرض نماید که انگلستان در سال ۱۸۶۹ یا هر موقع دیگر، خواسته است تصدیق نماید بحرین جزو ایران است و یا این که، هرچند وقت یک دفعه که دعاوی در این موضوع از طرف دولت ایران شده، دولت انگلیس هیچ‌وقت صحت این ادعا را که دولت ترکیه و دولت ایران مکرر در گذشته پیش آورده‌اند تصدیق ننموده است.

رویه‌ی دائم دولت انگلستان در قضیه‌ی بحرین این بود که سعی نماید ترقی مسالمت‌آمیز جزایر و راحتی ساکنین عرب آن با اقدامات غیرمحققانه‌ی همسایگان آن که بخواهند آن را تحت سلطه‌ی خارجی قرار دهند مشوب نشود. دولت انگلستان حاضر نیست از این خطمشی خود منحرف گردد.

با مراتب احترامات - استین چمبرلین

جامعه‌ی ملل، با توجه به یادداشت اعتراض دولت ایران و نیز پاسخ دولت انگلیس، گزارش زیر را در مورد بحرین در اختیار اعضا قرار داد:^{۱۱}

در تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۲۷ دولت ایران به دبیر کل جامعه و برای اطلاع ممالک عضو جامعه اعتراضی را که به وزیر امور خارجه بریتانیا در تهران کرده بود فرستاده است. مدلول نامه‌ی دولت ایران عبارت از آن بود که در قرارداد ممضی در جده به تاریخ ۲۰ مه ۱۹۲۷ به وسیله‌ی نماینده‌ی دولت انگلیس و حجاز، ماده ۶ آن که مربوط به جزایر بحرین است، مخالف با حقوق حقه دولت ایران بر آن جزایر و تمامیت ارضی ایران که طبق ماده‌ی دهم اساسنامه جامعه جهت دول عضو جامعه تضمین شده است می‌باشد.

به علاوه در موقع عقد معاهده‌ی مخصوص بین انگلیس و شیخ بحرین، دولت ایران اعتراض کرده و لرد کلارندون در جوابی که به تاریخ ۲۹ آوریل ۱۸۶۹ داده است این اعتراض را رسماً شناخته و وارد دانسته است. یادداشت دولت ایران برای اطلاع دول عضو جامعه ارسال و در روزنامه‌ی رسمی جامعه ملل در صفحه ۶۰۵ مورخ مه

۱۹۲۸ درج شده است و دبیرخانه کل به دولت انگلستان اطلاع داده که به همین ترتیب نظریه‌ی دولت متبوع خود را اعلام دارد.

دولت انگلیس در ۲۵ فوریه ۱۹۲۸ نامه‌ای به دبیرخانه ارسال داشت که به پیوست آن رونوشت نامه‌ای که به مضمون زیر به دولت ایران نوشته بود همراه بود:

دولت انگلیس هیچ علت موجهی که به دولت ایران اجازه‌ی ادعای مالکیت و حاکمیت بر جزایر بحرین بنماید نمی‌شناسد. از نقطه نظر جغرافیایی بحرین جزو ایران نیست و سکنه‌ی آن از نژاد ایرانی نیستند و دولت ایران از سال ۱۷۸۳ به بعد هیچ وقت اقتداری بر جزایر بحرین نداشته و در این تاریخ جزایر مورد هجوم قبایل اعرابی واقع شده است که ریاست آن به عهده‌ی جد شیخ فعلی بحرین بوده است. به‌علاوه، معاهدات پی در پی که از سال ۱۸۲۰ روابط دولت انگلستان را با شیخ بحرین تنظیم می‌کند، تماماً بر این اساس بود که شیخ بحرین مستقل است. یادداشت لرد کلارندون در ۲۹ آوریل ۱۸۶۹ به هیچ وجه ادعاهای مالکیت ایران را بر جزایر بحرین محرز ندانسته و از ۱۸۶۹ به بعد معاهدات متعددی که بین دولت انگلستان و شیخ بسته شده مبنی بر این فرض بوده که ادعاهای مالکیت چه از طرف دولت ایران و چه از طرف دولت ترکیه امکان‌پذیر نمی‌باشد.

روش دولت انگلستان هنگامی که وزیر مختار انگلیس در نهران در یادداشت سال ۱۹۰۶ خود به دولت ایران نوشت:

«دولت متبوع وی هرگز حق مالکیت ایران را بر جزایر بحرین قبول نکرده است»
بہتر روشن شد.

با اعتراض دولت ایران درباره‌ی بحرین، انگلیس‌ها بر فشار خود بر مردم بومی بحرین افزودند. آن‌ها در پی آن برآمدند، تا ایرانیان و ایرانی تباران را ناچار به ترک جزیره کنند. در غیر این صورت، آنان را مجبور به پذیرش سلطه‌ی شیخ بحرین نمایند.

از این رو، به دستور دولت انگلیس در ماه دسامبر ۱۹۲۷ (آذر ماه ۱۳۰۶)، اداره ثبت املاک در بحرین تاسیس شد.^{۱۱} به دنبال این اقدام:^{۱۲}

فرمان تاسیس این اداره با فرامین سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۱ تکمیل گردید.

این کار، به ظاهر برای سر و سامان دادن به امور ثبتی در جزیره‌ی بحرین بود. اما نیت اصلی انگلیس‌ها از این کار، سلب مالکیت از ایرانیان و راندن آن‌ها از گله جزیره‌ی بحرین بود. در حالی که در آن زمان، اکثریت بزرگ ساکنان بحرین، ایرانی و ایرانی‌تبار بودند و خود را تابع دولت ایران می‌دانستند، شرط ثبت املاک این بود که:^{۱۳}

صاحب ملک باید صرفاً تابع شیخ بحرین باشد و املاکی که مشمول این دستور نشود، متعلق به شیخ بحرین خواهد بود.

این اقدام باعث شد که گروهی از ایرانیان، دارایی خود را به کم‌ترین بها فروخته و به دیگر نقاط ایران نقل مکان کردند و گروهی نیز به اجبار، تسلیم این فرمان نالمانه و استعماری شدند.

روز دوم اوت ۱۹۲۸ (۱۱ مرداد ماه ۱۳۰۷)، دولت ایران، پاسخ زیر را به دبیرخانه‌ی جامعه‌ی ملل تسلیم کرد (پیوست شماره ۹):^{۱۴}

تهران - دوم اوت ۱۹۲۸

در تعقیب مراسله‌ی مورخه ۲۳ نوامبر ۱۹۲۷ خود دایره حقوق ایران بر جزایر بحرین که در روزنامه‌ی رسمی جامعه ملل تحت شماره ۷-۱۹۲۷-۲۱۹م - ۶۵۸س انتشار یافته افتخار دارد سواد جوابی را که این‌جانب به مراسله‌ی سراسستین چمبرلین مورخه ۱۸ ژانویه ۱۹۲۸ که در روزنامه رسمی تحت نمره ۷-۱۹۲۸-۲۶ رم - ۶۶ س انتشار یافته داده شده، برای تکمیل اطلاع دول عضو جامعه ارسال دارم.

به طوری که ملاحظه می‌فرمایید، دولت ایران بر اعتراض کامل خود نسبت به ماده‌ی ۶ عهدنامه‌ی جده مورخه ۲۰ مه ۱۹۲۷ بین انگلستان و حجاز کاملاً باقی است.

کفیل وزارت امور خارجه
ف. پاکروان

هم چنین، در همان روز (۲ اوت ۱۹۲۸ / ۱۱ مرداد ۱۳۰۷)، وزارت امور خارجه‌ی ایران در پاسخ به یادداشت وزیر امور خارجه انگلیس به سفیر ایران در لندن، یادداشت زیر را به سفارت انگلیس در تهران، فرستاد (پیوست شماره ۱۰):^{۱۵}

آقای شارژ دافر

بر حسب امر دولت متبوعه‌ی خود احتراماً جواب دولت ایران را به مراسله‌ی که جناب سراسستین چمبرلین وزیر امور خارجه‌ی انگلستان در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۹۲۸ نمره ۹۱ - ۵۱ - ۲۲۰ راجع به بحرین به وزیر مختار ایران در لندن تسلیم داشته‌اند به اطلاع شما می‌رساند:

۱ - دلایلی که جناب وزیر امور خارجه انگلستان ضمن مراسله مزبور در رد اعتراض حقه‌ی دولت ایران مورخه ۲۲ نوامبر ۱۹۲۷ نسبت به ماده ۶ عهدنامه‌ی جده منعقد بین اعلیحضرت پادشاه انگلستان و سلطان عبدالعزیزین سعود اقامه کرده‌اند

به هیچ‌وجه نمی‌تواند دولت ایران را متقاعد و آن را از طریق مدافعه‌ی حق مسلم حاکمیت خود بر جزایر بحرین، منصرف دارد.

۲- قبل از تشریح و رد اظهاراتی که وزیر امور خارجه‌ی انگلستان بر علیه اعتراض ایران و برای اثبات حقانیت سیاست انگلستان نموده‌اند، لازم می‌داند توجه دولت متبوعه‌ی شما را به اصل حقوق بین‌المللی ذیل معطوف دارد:

« خاکی که متعلق به یک مملکت مستقل باشد ممکن نیست از آن مملکت قانوناً مجزا شود مادامی که حق مالکیت به وسیله‌ی یک سند رسمی مثل قرارداد به دولت دیگری منتقل نشده و یا الحاق آن قطعه و یا استقلال آن از طرف مملکتی که قانوناً مالک آنست رسماً شناخته نشده باشد ».

این که جزایر بحرین متعلق به ایران می‌باشد. مثل تمام حقایق تاریخی بدیهی است که هیچ وقت در عالم دولت مستقلی به اسم بحرین وجود نداشته و هیچ وقت دولت ایران از حاکمیت خود بر جزایر مزبوره، صرف نظر نکرده و این حق خود را به دولت دیگری منتقل ننموده و هیچ‌یک از شیوخ جزایر مزبور را به عنوان حکمران مستقل نشناخته است. در تاریخ ایران بسیار اتفاق افتاده است که حکام و خوانین و مشایخ یا سایر روسای محلی بر علیه حکومت مرکزی عصیان نموده و بعد بلافاصله به اطاعت برگشته یا چندی به حال خود سری مانده و یا در میان روسای محلی مخاصمه رخ داده و آن کس که قوی‌تر بوده، ریاست محلی را از دیگران منتزع نموده ولی مانند همیشه باز تابع و مطیع دولت مرکزی بوده است. بدیهی است این رقابت‌ها و منازعات داخلی، هیچ وقت خللی به حق سیادت و تمامیت ملکی ایران وارد نیاورده است. بنابر آن چه گذشت، به قطعی‌ترین وجهی به نام دولت خود اظهار می‌کند که جزایر بحرین جزو لاینفک ایران بوده و دولت ایران نمی‌تواند قبول کند که خود سری موقتی یا کم یا بیش ادامه یافته‌ی مشایخ، بتواند به حق سیادت ایران بر این جزایر خلل وارد آورد. مطابق رسوم کنونی بین‌المللی، هیچ‌وقت در موقع صلح از دولتی نمی‌توان تقاضا کرد که از حق سیادت خود بر یک قطعه از خاک خویش صرف‌نظر کند به این عنوان که سکنه‌ی آن نقطه به زبان ملی آن دولت متکلم نیستند یا این که آن قطعه به واسطه‌ی دریا از آن مملکت جدا شده است. این حقیقت را دولت انگلستان کم‌تر از هر دولت دیگری می‌تواند انکار کند و بحث در دلایل جغرافیایی یا نژادی وقتی ممکن است مورد پیدا کند که یک دولت دعوی الحاق یک قطعه خاک جدید را به مملکت خود به همین عنوان نموده باشد. گذشته از حقوق ایران بر جزایر بحرین، روابط نژادی و اقتصادی آن جزایر با ایران بیش از ارتباط آن‌ها با هر مملکت مستقل و متمدن دیگر است. بحرین دائماً و بلاانقطاع در قرون سابق جزو ایران بوده به غیر از زمان پرتغالی‌ها از ۱۵۰۷ تا ۱۶۲۲ میلادی که در آن تاریخ، ایران آن جزایر را مجدداً بدست آورد.

مشایخ عرب که حکومت آن جزایر را داشته‌اند، حتی در قرون گذشته هم مانند یک حکمران مستقلی حکومت نداشته‌اند. بلکه مثل روسای قبایل و خوانین محلی بعضی از نواحی ایران تا چند سال قبول حکومت دائم یا ارثی داشته‌اند و همیشه تحت تابعیت دولت ایران بوده‌اند.

مشایخ بحرین همیشه حاکمیت ایران را شناخته و نه فقط تا اواخر قرن ۱۸ بلکه بعدها هم به وسیله‌ی اسناد معتبری که در دست است، اطاعت کامل و وفاداری خود را به حکومت ایران ابراز کرده‌اند و مالیات بحرین به خزانه‌ی ایران عاید می‌شده است که این خود بهترین دلیل اطاعت مشایخ بحرین نسبت به حکومت ایران بوده است. واضح است که این تبعیت تا وقتی که آنان در اثر مداخله یا تهدید و یا فشار دولت خارجی به عدم اطاعت تشویق نشده‌اند، مداومت داشته است.

۳ - نه تنها بدیهی است که دولت ایران هیچ وقت تردیدی راجع به مالکیت و حاکمیت خود بر بحرین نداشته، بلکه دولت انگلستان هم در این حق ایران تردید نداشته است. جواب این حقیقت، مکاتبه‌ای است که لرد کلارندون وزیر خارجه انگلیس با سفارت ایران در لندن نموده است. لرد کلارندون بعد از اطلاع از اسنادی که سفارت ایران در لندن به او ارائه نموده و پس از شور با همقطار خود وزیر هندوستان در مراسله‌ی ۲۹ آوریل ۱۸۶۹ اعلام داشته است:

« دولت انگلستان به سهولت اعتراف می‌کند که دولت شاه بر این که حق حاکمیت ایران نسبت به بحرین از طرف ماموران انگلیسی مورد توجه واقع نشده، اعتراض کرده و دولت انگلستان این اعتراض را مورد توجه لازم قرار داده است».

به این ترتیب لرد کلارندون پس از استحضار از کیفیات و اسناد مربوطه اعلام می‌دارد که دولت انگلستان اعتراض دولت ایران را در مراعات نشدن حق حاکمیت او بر بحرین مورد توجهی که شایسته‌ی آنست قرار داده است. به عقیده‌ی دولت ایران، ممکن نیست برای الفاظی که لرد کلارندون وزیر امور خارجه‌ی وقت در مراسله‌ی خود استعمال نموده، معنی دیگری قایل شد یا تعبیر دیگری غیر از آنچه مشهود است فرض نمود و همین که لرد مشارالیه در مراسله‌ی خود سعی می‌کند که علت مشروعی برای روابط انگلستان با مشایخ بحرین در مقابل دولت ایران اقامه نماید که (البته این قبیل توضیحات فقط در مقابل مالک مورد پیدا می‌کند) و این که از طرف دیگر ساعی است که اقدامات دولت انگلستان در آنجا به جلوگیری از دزدی دریایی و تجارت برده و حفظ امنیت خلیج [فارس] محدود نماید، خود دلیل بر حق حاکمیت ایران بر جزایر مزبوره می‌باشد. بی‌مورد نیست قسمت مربوطه‌ی مراسله‌ی لرد مشارالیه در این جا ذکر شود:

« خاطر شما را مطمئن می‌سازم که دولت انگلستان شیخ بحرین را فقط برای جلوگیری از دزدی دریایی و تجارت غلام و نگهداری نظم خلیج [فارس] وادار به

اجرای این تعهدات می‌سازد».

بنابراین، هیچ صحبتی از حقی برای دولت انگلستان نسبت به بحرین یا استقلال جزایر مزبوره و شیوخ آن در بین نبوده است، و در جای دیگر مراسله‌ی مزبور شناسایی حاکمیت ایران بر بحرین به طور ثابت تأیید شده است:

«اگر دولت ایران حاضر باشد که قوای کافی در خلیج برای اجرای این مقاصد نگاهدارد، این مملکت از یک وظیفه‌ی پرخرج و زحمت خلاص خواهد شد ولی اگر شاه حاضر نیست این وظایف را به عهده بگیرد، دولت علیاحضرت ملکه نمی‌تواند تصور نماید که اعلیحضرت شاه مایل هستند در آن آب‌ها بی‌نظمی و جنایات به واسطه نبودن تنبیه تشویق شود».

به این معنی که هر وقت دولت ایران مهیا به انتظام خلیج [فارس] باشد، دولت انگلستان از وظیفه‌ی سنگین و پر خرجی که در آنجا متحمل می‌شود رهایی یافته، قوای خود را از آنجا خواهد برد و این وظایف را به عهده‌ی مالک حقیقی جزایر مزبوره که حقا باید در آن عمل نماید واگذار خواهد کرد. و نیز لرد کلاندرون اضافه می‌نماید:

«افتخار دارم به شما اشعار دارم که هر وقت دولت علیاحضرت ملکه اقدامی برای مطیع کردن شیخ در مواردی که رفتار شیخ مزبور لزوم آن را ایجاب می‌نماید به عمل آورد، قبلا دولت ایران را مطلع خواهد ساخت».

این عبارت هم به خوبی می‌رساند که دولت انگلستان خود را موظف به اطلاع دادن مراتب به مالک واقعی جزایر مزبور می‌دانسته است. اظهارات صریح مذکوره‌ی فوق از یک طرف، و تعهد رسمی دولت انگلستان در سال ۱۸۶۹ از طرف دیگر، دلیل واضح بر سستی ادعای انگلستان و شاهد قوی برای حق مالکیت ایران نسبت به جزایر بحرین است. دولت ایران هیچ‌وقت اظهار نکرده است که شناسایی حق ایران در بحرین از طرف اولیای دولت انگلستان، دلیل آن حق بوده. چنان که بالعکس هم نمی‌تواند قبول نماید که عدم شناسایی از طرف دولت مشارالیه، حق مزبور را ساقط نماید. زیرا حق حاکمیت بر آن جزایر بدون تکیه به نظرات خارجی برقرار بوده و خواهد بود. مع هذا یک نکته خالی از اهمیت نیست که دولت انگلستان که امروز معارض این حق ایران است آن حق را خود مکرر در ادوار مختلفه، شناخته است.

۴ - تنها استدلالی که دولت انگلیس مکرر در موضوع بحرین بر رد حاکمیت ایران بر آن جزایر می‌نماید، موضوع دخول انگلستان در بعضی تعهدات و قراردادهای شیوخ و یا حکام بحرین می‌باشد. در مقابل این اعتراف دولت انگلستان، دولت ایران سنوالات ذیل را می‌نماید:

آیا نقض یکی از قواعد مقدماتی حقوقی بین‌المللی، حقی برای نقض کننده ایجاد و یا او را مجاز می‌دارد که نتایجی را که از این سیاست برای وی متناسب است، اتخاذ نماید؟!

اگر یک نفر حاکم یا یکی از روسای محلی قطعه‌ای از خاک یک کشور مستقل بدون اجازه‌ی صریح دولت مرکزی، داخل در روابط مستقیم با یک دولت خارجی بشود آیا از لحاظ حقوق بین‌المللی برای این عمل، هیچ اثری می‌توان قابل شد؟! و چنانچه این اصول مسلم حقوق بین‌المللی از طرف یک حاکم یا رئیس محلی، طوعاً یا کرها نقض شده و یا یک دولت خارجی برخلاف قواعد عمومی حقوق بین‌المللی داخل در روابط قراردادی با حکام یا روسای متمرّد بشود، آیا حق مالکیت دولت مرکزی نسبت به نقاطی که این اعمال غیرقانونی راجع به آن‌ها واقع شده، ساقط می‌شود؟! و آیا حکام و روسای متمرّد می‌توانند به اتکای قرارداد مزبور، دعوی استقلال نمایند؟! دولت ایران هر وقت از چنین قراردادهایی مطلع شده، از اعتراضات شدید و رسمی نسبت به آن‌ها، خودداری نکرده است.

۵ - اظهارات وزیر مختار انگلیس در تهران در سال ۱۹۰۶ در انکار حقوق ایران بر جزایر بحرین و دعوی حمایت دولت انگلستان نسبت به جزایر مزبوره که وزیر امور خارجه انگلستان در مراسله‌ی خود به آن‌ها اشاره نموده است. ابتدا به دعاوی انگلیس قوت جدیدی نمی‌دهد - در سال مزبور، دولت ایران فوراً به آن اظهارات اعتراض کرد و ضمناً به قرارداد مورخه ۲۲ اوت ۱۸۲۲ بین کاپیتن بروس و شاهزاده حاکم فارس که حق حاکمیت ایران را نسبت به بحرین مشخص می‌نماید، متکی شده است. بنا به اظهار وزیر امور خارجه انگلستان، این قرارداد به علت آن که بدون اجازه‌ی لازم دولت وقت انعقاد یافته، فوراً در همان وقت از شناختن آن خودداری شده است. بر فرض که این قرارداد تصویب هم نشده باشد، باز باید اعتراف نمود که قرارداد مزبور سند تاریخی فوق‌العاده گران‌بهای است که کاشف وضع دولت ایران و انگلستان در آن زمان نسبت به جزایر بحرین و مشایخ آن می‌باشد. نکته مهم تاریخی که از آن قرارداد به دست می‌آید، همان تصدیق و اقرار کاپیتن بروس بر این مطلب است که جزایر بحرین همیشه تابع ایالت فارس بوده است. هیچ‌گونه تکذیبی به نکته‌ی تاریخی مزبور که در سال ۱۸۲۲ به وسیله یک شخص صلاحیت‌دار و واقف به کیفیات آن حدود روشن شده است، لطمه‌ی وارد نخواهد گشت. برای عدم تصویب قرارداد مزبور، هر نوع جهتی را ممکن است فرض کرد جز این علت که کاپیتن بروس، تعلق جزایر بحرین را به ایران شناخته است. زیرا لرد کلارندون در مراسله‌ی مذکوره‌ی فوق که در ۴۷ سال بعد از آن نوشته، همان وضع را برای بحرین تأیید و تعیین می‌نماید که کاپیتن بروس تشخیص داده است. از طرف دیگر باید متذکر بود که اگر هم فتح علی‌شاه قرارداد ۱۸۲۲ را تصویب ننموده باشد، قطعاً به این علت نبوده است که حق حاکمیت وی در قرارداد مزبور بر جزایر بحرین تصویب شده است. حقیقت اینست که دولت ایران هیچ‌وقت، حتی در تیره‌ترین مواقع خود، از اعلام

حاکمیت خویش بر بحرین غفلت نکرده، مخصوصاً راجع به قرارداد ۱۸۲۲ در جوابی که به تاریخ ۱۰ اوت ۱۹۰۷ به مراسله‌ی دوم ژانویه و ۲۳ فوریه ۱۹۰۷ وزیر مختار انگلیس در تهران داده، صریحاً اعلام داشته است [که] قرارداد ۱۸۲۲ ولو به طوری که آن جناب احتمال می‌دهند اجرا نشده باشد، نسبت به منظوری که اولیای دولت ایران در آن قرارداد دارند مزاحم نیست و ماموران سولت انگلستان در آن موقع، احوال آن جزایر و حقوق ایران را دیده و شناخته و تصدیق کرده‌اند. حال قرارداد اجرا نشده، ربطی به اصل تصدیق ماموران آن دولت به حقوق ایران در جزایر بحرین ندارد و بر روی همین اصل است که دولت ایران منتظر حق‌گذاری آن دولت دوست است که این حق را که از قدیم در آن جزایر برای ایران شناخته‌اند، مراعات نمایند.

۶- از زمان ارسال مراسله‌ی سابق‌الذکر لرد کلارندون که صریحاً متضمن اعتراف به حق حاکمیت ایران بر جزایر بحرین است تا این تاریخ هم، هیچ‌گونه حقی برای دولت انگلستان در آن جزایر حاصل نشده و از این قرار، دولت انگلستان حق نداشته است در قراردادی که با سلطان عبدالعزیز بن سعود در ماه مه ۱۹۲۷ منعقد داشته، در این حق مسلم ایران دخالت بنماید. اینست که دولت ایران به ماده ۶ عهدنامه‌ی جده در قسمت راجعه بحرین اعتراض کرده و به اعتراض خود باقی است.

در خاتمه دولت دوستدار امیدوار است که دولت انگلستان به دلایل تاریخی و حقوقی فوق، توجه کرده و تصدیق فرمایند که چنین قیدی که در ماده‌ی ۶ عهدنامه جده راجع به بحرین مندرج است، فقط می‌تواند از طرف مالک حقیقی جزایر بحرین که ایران است بسته شود.

ف. پاکروان

کفیل وزارت امور خارجه‌ی ایران

پاسخ ایران به دولت بریتانیا، در تاریخ ۲۴ اوت ۱۹۲۸ (۲ شهریور ۱۳۰۷)، از سوی دبیرکل جامعه‌ی ملل، به اعضا ابلاغ شد (پیوست شماره ۱۱):^{۱۶}

موضوع: اعتراض دولت ایران بر ماده‌ی ۶ عهدنامه‌ی جده مورخ ۲۰ مه ۱۹۲۷ منعقد بین انگلستان و حجاز.

در تعقیب اسناد شماره‌ی ۷ - ۱۹۲۷ - ۲۱۹ رم ر ۶۵۸ ر س - شماره‌ی ۱۹۲۸/۷ - ۲۶ رم ر ۶۶ س - رییس دبیرخانه افتخار دارد که مراسله‌ی زیر را به تاریخ دوم اوت ۱۹۲۸ و ضمیمه‌ی آن را که دولت ایران به دبیرخانه‌ی جامعه‌ی ملل ارسال داشته است به شورا و دول عضو جامعه ابلاغ نماید.

در حالی که مساله در جامعه‌ی ملل مطرح بود، دولت بریتانیا تصمیم گرفت که برای ایجاد فشار بر روی دولت ایران، از رفت و آمد ایرانیان به بحرین جلوگیری کرده و برای اجرای این منظور، قرار شد که مقررات گذرنامه به اجرا گذارده شود.

با رسیدن این خبر به تهران، وزارت امور خارجه نداداشت اعتراضی به سفارت بریتانیا در نهران فرستاد:^{۱۷}

تهران - ۵ ژانویه ۱۹۲۹ (۱۵ دی ماه ۱۳۰۷)

آقای وزیر مختار

افتخار دارم توجه جنابعالی را به نکات ذیل جلب نمایم:

تا کنون ایرانیانی که به بحرین مسافرت می‌کرده‌اند، بیش از اجازه‌های مرسومه برای حرکت از یک بندر داخلی به بندر دیگر احتیاج نداشتند و هیچ اشکالی برای ادامه مسافرت آنان در پیش نبوده است. دولت ایران اطلاع حاصل کرده است که اخیراً برای حرکت ایرانیان به بحرین دستور صدور پاسپورت داده شده است، مثل این که بحرین خارج از کشور ایران می‌باشد. تغییرات در عمل سابق که شامل شناسایی حقوق غیرقابل انکار ایران بر جزایر بحرین بود به وسیله‌ی عمال انگلیسی، به هیچ وجه باعث تضعیف این شناسایی نخواهد شد، به‌خصوص در این موقع که موضوع به جامعه‌ی ملل مراجعه شده [است].

به نظر می‌آید که در هر حال دولت ایران ناگزیر است بر علیه این عمل که مانع حرکت اتباع ایران از یک نقطه‌ی داخلی کشور به نقطه دیگر می‌شود، جدا اعتراض نماید. این جانب افتخار دارم به شما اطلاع دهم که با هیچ‌گونه پاسپورتی از طرف دولت ایران جهت مسافرت به بحرین موافقت نخواهد شد و مسئولیت خساراتی که از این بابت متوجه اتباع ایران شده و دولت انگلیس با عملی غیرعادلانه، مانع خروج و دخول آنان بشود، متوجه دولت انگلیس خواهد بود. به علاوه، افتخار دارم به شما اطلاع دهم که دولت ایران ناگزیر است، رونوشت این نامه را برای اطلاع دول عضو جامعه‌ی ملل ارسال دارد.

ف پاکروان

کفیل وزارت امور خارجه

رونوشت این نامه، برای آگاهی اعضای جامعه‌ی ملل، به دبیرخانه‌ی مجمع مزبور نیز فرستاده شد:^{۱۸}

تاریخ ۱۳ ژانویه ۱۹۲۹ به دبیرخانه جامعه ملل - (۲۳ دی ماه ۱۳۰۷)

عطف به نامه ۲ اوت ۱۹۲۸ این جانب (روزنامه رسمی جامعه ملل، سپتامبر ۱۹۲۸ صفحه ۱۳۶۰) مربوط به جزایر بحرین افتخار دارم جهت اطلاع دول عضو جامعه ملل،

رونوشت نامه‌یی را که خطاب به « سرهنری ربرت کلایو » وزیر مختار دولت انگلیس در تهران در پنجم ژانویه ۱۹۳۹ فرستاده شده ، جهت شما ارسال دارم .

ف . پاکروان

کفیل وزارت امور خارجه

از آن جا که دولت بریتانیا نتوانست از این راه به مقصود خود برسد و .^{۱۹}

چون دولت ایران گذرنامه‌هایی را که از بحرین صادر می‌شد قبول نکرد ، انگلیس‌ها به فکر تهیه‌ی اوراق ویژه‌ای به نام « جواز مسافرت » افتادند تا اهالی بحرین به وسیله آن به بنادر ایران مسافرت کنند .

در سال ۱۹۲۵ م (۱۳۰۴ خ)، برای نخستین بار ماهیت حقوقی خلیج فارس در یک نشست بین‌المللی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در کنفرانس بازرگانی جنگ افزار (International Conference on Trade in Arms) در ژنو، این مساله با زمینه چینی از سوی دولت انگلیس و هم‌یاری دیگر قدرت‌های استعماری، به کمیته‌ی ویژه‌ی حقوقی، ارجاع شد:^{۲۰}

کمیته‌ی مزبور در پاسخ به این پرسش که: «وضعیت جاری خلیج فارس از دیدگاه حقوق بین‌الملل چیست؟» گفته بود: «خلیج فارس از نظر حقوق بین‌الملل، یک دریای آزاد است».

کمیته‌ی مزبور همچنین افزوده بود که: «قاعده‌ی مزبور، دربرگیرنده‌ی تنگه‌ی هرمز و دریای عمان [مکران] نیز، می‌شود».

بدین گونه، در شرایط سلطه‌ی کامل بریتانیا بر جامعه‌ی ملل و با هم‌گامی دیگر قدرت‌های بزرگ جهانی که هر کدام خواهان سلطه و یا «سهم‌یابی» از خلیج فارس بودند، حقوق حاکمیت کشورهای ساحلی این دریای بسته، سلب و پای مال شد:^{۲۱}

البته ... دعاوی کمابیش مستدل و جسته و گریخته‌ای در مورد ماهیت این دریای نیمه‌بسته‌ی باریک، به عنوان یک خلیج تاریخی وجود داشته که به علت تعارض آن با منافع قدرت‌های بزرگ، هیچ‌گاه از مرحله‌ی حرف و ادعا به مرحله‌ی عمل نرسیده است.

درواقع کنفرانس تجارت اسلحه سال ۱۹۲۵ ژنو نیز برای زدودن هرگونه شبهه‌ای درخصوص ادعای خلیج تاریخی، متوسل به نظرخواهی از کمیته‌ی ویژه‌ی حقوق‌دانان شد و به طبع، پاسخی را دریافت کرد که انتظار آن را می‌کشید. در حالی که برای مثال، خلیج هودسون در کانادا با پهنه‌ی کمابیش ۳۵۹ هزار مایل دریایی مربع، به عنوان یک دریای بسته به استناد حقوق خلیج تاریخی، زیر حاکمیت کامل دولت کانادا قرار دارد. پهنه‌ی این خلیج، بیش‌تر از مجموع پهنه‌ی خلیج فارس، دریای سرخ و دریای بالتیک است. پهنای دهانه‌ی این خلیج، ۵۵ مایل دریایی است.^{۲۲}

پیدایش نفت در بحرین، به دعاوی ایران قوت و اهمیت بیش‌تری بخشید. ولی نکته‌ی عجیب و جالب توجه این جاست که سرانجام بهره‌برداری از نفت آن جزایر، به دست انگلیس‌ها نیفتاد بلکه در آن‌جا، آمریقای‌ها توفیق یافتند ...^{۲۳}

[انگلیس‌ها] در سال ۱۹۲۷ از امتیازی که در سال ۱۹۲۵ به دست آورده بودند، به نفع کمپانی «نفت خلیج» که یک کمپانی آمریکایی بود، صرف‌نظر کردند. در سال ۱۹۲۹، امتیاز مزبور به دست شرکت «استاندارد اویل اف کالیفرنیا» [Standard oil of California] افتاد و پس از کشف نفت در سال ۱۹۳۲، کمپانی نفت بحرین تأسیس شد.

در سال ۱۳۰۹ (۱۹۳۰)، دولت ایران آگاهی یافت که یک شرکت انگلیسی، امتیاز استخراج نفت در بحرین را به دست آورده و عملیاتی نیز در آن سرزمین، آغاز کرده است. دولت ایران، به محض آگاهی، با ارسال یادداشت اعتراض شاییدی به دولت بریتانیا، اعلام داشت:^{۲۴}

شیخ بحرین و دولت انگلیس به هیچ وجه حق واگذاری امتیاز نفت بحرین را که قسمتی از خاک ایران محسوب می‌شود نداشتند و دولت ایران حق مطالبه‌ی منافع و خسارتی که ممکن است از این امتیاز حاصل شود، برای خود محفوظ می‌دارد.

دولت ایران، رونوشت این یادداشت را به دبیرخانه‌ی جامعه‌ی ملل تسلیم نمود و درخواست کرد که متن آن به آگاهی همه‌ی اعضای جامعه رسانیده شود. روز اول خرداد ماه ۱۳۱۳ (۲۲ مه ۱۹۳۴)، وزارت امور خارجه با ارسال یادداشت اعتراضی به سفارت آمریکا در تهران، نسبت به تحصیل امتیاز نفت از سوی شرکت آمریکایی استاندارد اویل اف کالیفرنیا (Standard Oil of California)، در بحرین، تسلیم نمود و خاطر نشان کرد:^{۲۵}

شماره ۷۶۶-۹۲۳۸

جناب آقای ویلیام هورتی بروک وزیر مختار دول متحده آمریکا - تهران

تقریباً چهار سال قبل دولت این‌جانب برای اولین مرتبه از طریق جراید اطلاع حاصل کرد که یک کمپانی انگلیسی امتیاز استخراج نفت بحرین را تحصیل کرده و شروع به عملیاتی در آن‌جا نموده است. با در نظر گرفتن این‌که بحرین جزء لاینفک ایران است و دولت ایران حق

حاکمیت بر آن‌جا دارد، بر علیه این موضوع اعتراض جدی از طریق سفارت انگلستان در تهران، به دولت مزبور شده است که امتیاز کمپانی مذکور غیرقانونی به دست آمده و ثروت ارضی این دولت را استخراج و به حقوق حاکمیت ایران لطمه وارد آورده است. رونوشت این نامه نیز به جامعه ملل ارسال شد که بنا به درخواست دولت ایران به اطلاع کلیه دول عضو جامعه برسانند.

اکنون اطلاع دیگری به دولت ایران رسیده که امتیاز استخراج نفت بحرین، به کمپانی «استاندارد اویل آف کالیفرنیا» واگذار شده است و به عملیاتی در بحرین دست زده و مقدار زیادی نفت استخراج کرده است.

این‌جانب افتخار دارم که توجه آن‌جناب را جلب و اطلاع دهم که یک چنین امتیازی که به وسیله کمپانی استاندارد و یا هر کمپانی دیگری که از دولت ایران که بر بحرین حق حاکمیت داشته و مالک اصلی آنست به دست نیامده باشد و از طرف کسان و یا مقاماتی که حق واگذاری چنین امتیازاتی نداشته‌اند، اخذ شده باشد به هیچ‌وجه رسمیت نداشته و کان لم یکن محسوب خواهد شد و باعث اعتراضات جدی دولت ایران که تمام حقوق مالکیت خود را مصرأ محفوظ خواهد داشت بوده و هر چه منافع مغضوبه‌ای که از این امتیازات برده شده، به علاوه کلیه خساراتی که نتیجه‌ی آن‌ها خواهد شد، خواستار است.

بالتیجه از آن‌جناب خواهشمندم که مضمون نامه را به اطلاع جماهیر متحده‌ی آمریکا رسانده و همچنین به کمپانی استاندارد اویل اطلاع دهند. موقع را برای تجدید احترامات فائقه مقتنم می‌شمارد.

ب. [باقر] کاظمی

وزیر امور خارجه

همان روز، دولت ایران رونوشت یادداشت مزبور را به دبیرخانه‌ی جامعه‌ی ملل نیز تسلیم کرد:^{۲۶}

دبیرخانه جامعه‌ی ملل

۲۲ مه ۱۹۳۴ [اول خرداد ۱۳۱۳]

در تعقیب نامه‌ای که میرزا محمد علی خان فروغی، وزیر اسبق امور خارجه‌ی ایران در تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۳۰ [۲ مرداد ۱۳۰۹] ارسال داشت و در روزنامه‌ی جامعه‌ی ملل در سپتامبر ۱۹۳۰ [شهریور ۱۳۰۹] صفحه‌ی ۱۵۸۳ نمره‌ی ۸۱۰ - ۱۱۸۰۶ - ۱۲۱۴، درج و به عنوان «سراریک درومند» دبیر کل سابق جامعه‌ی ملل ارسال شده است، سواد مراسله‌ای که برای سفارت آمریکا در تهران فرستاده شد، برای اطلاع جامعه‌ی ملل، ارسال می‌گردد.

روز اول خرداد ماه ۱۳۱۳، مهدی دادور نماینده‌ی تهران در مجلس شورای ملی، از وزیر امور خارجه درباره‌ی اعطای امتیاز نفت بحرین، سئوالی به عمل آورد. وی در جلسه‌ی روز پنج شنبه سوم خرداد ماه، درباره‌ی پرسش خود از دولت گفت: ^{۲۷}

دو روز پیش در شماره ۲۴ روزنامه‌ی کوشش، شرحی اقتباس و ترجمه از جراید خارجی دیده شد که اخیراً در مجلس مبعوثان انگلستان سنوال و جوابی در موضوع اعطای امتیاز نفت بحرین به یک شرکت آمریکایی به عمل آمده است ...
... به طوری که همه می‌دانیم، بحرین ملک مسلم ایران است (صحیح است) و تا به حال چنین امتیازی از طرف مجلس داده نشده (صحیح است).
این است که پریروز، کتبا از وزیر امور خارجه سنوال نموده‌ام و اینک که تشریف آورده‌اند، خواهشمندم اطلاعاتی را که در این باب دارند و اقداماتی را که دولت برای حفظ حقوق سملکت کرده، بیان نمایند.

باقر کاظمی وزیر امور خارجه، در پاسخ به پرسش مهدی دادور نماینده‌ی تهران در مجلس شورای ملی، گفت: ^{۲۸}

برای این که خاطر آقایان نمایندگان محترم از سوابق امر مستحضر شوند، لازم می‌دانم به عرض مجلس مقدس برسانم که در اوایل سال ۱۳۰۹، دولت شاهنشاهی وسیله‌ی ماموران خود و منابع دیگر اطلاع پیدا کرد که چندی قبل از این تاریخ، یک سندیکای انگلیسی، امتیاز استخراج نفت بحرین را تحصیل نمود و در این سال، شروع به عملیات استخراجی کرده است.

نظر به این که بحرین جزء لاینفک خاک ایران و حقوق حاکمیت و سلطنت دولت شاهنشاهی در جزایر مزبور محرز می‌باشد (صحیح است)، دولت بلافاصله به دولت انگلستان پروتست [اعتراض] نمود که اقدام سندیکای مزبور در تحصیل امتیاز و استفاده از منابع طبیعی آن جزایر، ناقض حقوق حاکمیت و سلطنت ایران بوده و دولت ایران، بر این عملیات و سایر عملیات مشابه، معترض و امتیاز ادعایی را از درجه‌ی اعتبار ساقط دانسته و کلیه‌ی حقوق خود را مطالبه و استرداد منافع متصوره و جبران خسارت وارده را محفوظ می‌دارد (صحیح است - صحیح است).

سواد این مراسله‌ی اعتراض در همان وقت، یعنی چهار سال قبل، جهت رییس دارالانشای جامعه‌ی ملل ارسال شده و بنا به تقاضای دولت ایران، به اطلاع کلیه‌ی دول عضو جامعه رسیده است.

از چندی قبل، اطلاعاتی به دولت واصل و به تدریج از منابع مختلفه تأیید شد، تا آن که به حد تواتر و تقین رسید، مبنی بر این که شرکت نفتی استاندارد اویل کالیفرنیا در امتیاز ادعایی، مداخله پیدا کرده است ...

... چیزی که در این جریان مسلم است این است که امتیازات مذکور، از ناحیه‌ی دولت شاهنشاهی که یگانه مرکز صلاحیت‌دار برای اعطای این گونه حقوق و امتیازات در خاک خود می‌باشد و حق حاکمیت مسلم و غیرقابل تردید بر جزایر بحرین داشته و دارد (صحیح است - صحیح است) و از ناحیه‌ی مقاماتی تحصیل شده است که هیچ‌گونه حق و صلاحیت قانونی در اعطای این قبیل امتیازات نداشته و ندارند (صحیح است) ...

... به همین لحاظ، دولت که ذمه‌دار حفظ حدود و ثغور مملکت و حافظ حقوق و اختیارات حاکمیت آن می‌باشد، در این مورد که بار دیگر به حقوق مسلم‌ه‌ی ما در بحرین یعنی یک قسمت از خاک ما سکنه وارد می‌آید، اقداماتی به عمل آورده و دو روز قبل، مراسله‌ی اعتراض به سفارت آمریکا در تهران نوشته شد و در ضمن حفظ کلیه‌ی حقوق و منافع ایران، خاطر نشان گردید که امتیاز مزبور و هرگونه امتیاز دیگری که در جزایر بحرین به شرکت نفت استاندارد اوایل یا هر شرکت دیگری از طرف [دولت] ایران داده نشده باشد، از درجه‌ی اعتبار ساقط است و جدا به آن معترض می‌باشد (احسنت - احسنت) و تقاضا شد مدلول مراسله‌ی مزبور را به اطلاع جمهوری آمریکا رسانیده و بخواهند که مراتب به شرکت استاندارد اوایل ابلاغ گردد.

همین‌طور، به سفارت دولت شاهنشاهی در واشنگتن و لندن و ژنو نیز تعلیمات داده شد و به علاوه ترجمه‌ی مراسله‌ی مزبور جهت رییس دارالانشای جامعه‌ی ملل ارسال و تقاضا شد مدلول آن به استحضار دول عضو جامعه‌ی ملل برسانند ...

دولت بریتانیا که در آن زمان ، قدرت نخست جهان به شمار می‌رفت و نقش تعیین‌کننده‌ای نیز در جامعه‌ی ملل داشت ، برای این که صدای حق طلب دولت و ملت ایران در صحنه‌ی جهانی و در جامعه‌ی مزبور خاموش کند ، روز ۲۳ ژوئیه ۱۹۳۴ (اول امرداد ماه ۱۳۱۳) ، یادداشتی تسلیم دولت ایران کرد و اعلام داشت که این یادداشت را ، آخرین نامه‌ی متبادله در این مورد تلقی می‌نماید:^{۲۹}

... دولت اعلیحضرت پادشاهی انگلیس مایل نیست مطلب دیگری به یادداشت‌های مورخه ۱۸ ژانویه ۱۹۲۸ و ۱۸ فوریه ۱۹۲۹ اضافه نماید .

در همان روز ، دولت بریتانیا ، یادداشت مزبور را با نامه‌ای ، تسلیم جامعه‌ی ملل کرد و از دبیر کل درخواست نمود تا آن را به آگاهی اعضا برساند .
دبیرکل جامعه‌ی ملل ، روز ۲۷ ژوئیه ۱۹۳۴ (پنجم امردادماه ۱۳۱۳) ، طی نامه‌ای آن را به آگاهی اعضای جامعه رسانید:^{۳۰}

ژنو - ۲۷ ژوئیه ۱۹۳۴ [۵ امرداد ۱۳۱۳]

ت ۳۲۸ - م ۱۴۹ - ۱۹۳۴ - ۷

جزایر بحرین - اطلاعاتی دولت پادشاهی انگلیس - یادداشت دبیر کل جامعه‌ی ملل

دبیرکل افتخار دارد که برای اطلاع اعضای دول جامعه ، نامه‌ی ذیل را که از دولت پادشاهی انگلیس رسیده است اعلام دارد :

لندن - ۲۳ ژوئیه ۱۹۳۴ [اول امرداد ماه ۱۳۰۹]

افتخار دارم که از طرف سرجان سیمون وزیر امور خارجه ، وصول نامه شماره‌ی ۱ - ۱۱۴۲۱ - ت مورخه‌ی ۱۲ ژوئن شما را که رونوشت نامه‌ی وزارت خارجه‌ی ایران دایره به ادعای مالکیت آن دولت بر جزایر بحرین را نیز همراه داشت ، اعلام دارم .
۲- دلایلی که به موجب آن ، دولت امپراتوری انگلستان ، ادعای ایران را وارد نمی‌داند ، در نامه‌های ۱۸ ژانویه ۱۹۲۸ [۲۷ دی ۱۳۰۶] و ۱۸ فوریه ۱۹۲۹ [۲۸ بهمن ۱۳۰۶] که از طرف سراستین چمبرلین ، به عنوان آوانس خان مساعد وزیر مختار ایران در لندن تسلیم شده است ، ذکر گردیده و در روزنامه‌های جامعه‌ی ملل نیز چاپ شده است . دولت امپراتوری انگلیس ، فعلا مایل نیست مطلب دیگری به یادداشت اضافه نماید .

۳- از جانب سرجان سیمون ، خواهش می‌شود که رونوشت این نامه را به اطلاع دولت عضو جامعه برسانید .

ژ. و. راندل

در رابطه با کشمکش ایران و انگلیس بر سر بحرین ، دبیرخانه‌ی جامعه‌ی ملل ، روز ۸ سپتامبر ۱۹۳۴ [۱۷ شهریور ماه ۱۳۱۳] ، شماره سی ۲۶۰ - م ۱۰۹ - ۱۹۳۴ - ۷ ، مطالب زیر را به آگاهی اعضا رسانید :^{۳۱}

وزیر امور خارجه‌ی ایران در ۲۲ مه ۱۹۳۴ رونوشت نامه‌ی را که در تهران برای ممالک متحده‌ی آمریکا راجع به جزایر بحرین فرستاده به دبیرخانه‌ی کل جامعه‌ی ملل تسلیم نموده است . وزیر امور خارجه‌ی ایران در نامه‌ی خود توجه وزیر مختار آمریکا را در تهران به اطلاعاتی که راجع به استخراج نفت در بحرین توسط کمپانی استاندارد اوایل شده جلب و اعلام می‌دارد که این امتیاز که از دولت ایران اخذ نشده در جایی که این دولت حق مالکیت بر آن جا دارد کان لم یکن منظور می‌شود . دولت ایران بر علیه این امتیاز جدا اعتراض کرده و حقوق مالکیت خود را مصرا محفوظ و هر چند منافی که از این امتیازات برده شده به علاوه کلیه خساراتی که نتیجه‌ی آن‌ها خواهد شد خواستار است .

دولت ایران در چهار سال قبل هنگامی که اطلاع حاصل کرد یک شرکت انگلیسی در بحرین امتیاز استخراج نفت را به دست آورده ، اعتراضات مشابهی بر علیه امتیاز مزبور نمود .

دبیرخانه‌ی کل جامعه‌ی ملل رونوشت نامه‌ها را به اطلاع دول متحده‌ی آمریکا و دولت پادشاهی انگلیس رساند .

دولت پادشاهی انگلیس در اطلاعیه ۲۳ ژانویه ۱۹۳۴ خود که از طرف سراسترین چمبرلین به وزیر مختار ایران در لندن تسلیم شده ، بنا به یادداشت‌های ۱۸ ژانویه ۱۹۲۸ و ۱۸ فوریه ۱۹۲۹ دولت انگلیس خطاب به ایران ، دلایل دولت ایران را وارد ندانسته و دولت انگلیس اظهار کرده است که « فعلا مایل نیست مطلب دیگری به یادداشت‌ها بیافزاید .

جامعه‌ی ملل ، با خروج پاره‌ای از اعضا و اخراج اتحاد شوروی به دلیل یورش نظامی به فنلاند ، رفته رفته ارزش وجودی خود را از دست داد . از سوی دیگر ، سلطه‌ی همه جانبه‌ی بریتانیا در مجمع ، امکان رسیدگی به شکایت ایران درباره‌ی بحرین را از دولت مزبور نمی‌داد . از این رو ، مجمع مزبور ، نتوانست و در حقیقت ، نخواست که به شکایت یک دولت کوچک و بی‌زور ، از دولت نیرومند بریتانیا ، رسیدگی کند. البته دیگر زورمندان حاضر در مجمع نیز

خواهان این دادخواهی نبودند. زیرا این امر می‌توانست، باعث شکایت دیگر بی‌زوران از زورمندان گردد.

دولت بریتانیا، با آغاز جنگ جهانی دوم و چند ماه پیش از یورش مسلحانه به ایران، برای گسستن هر چه بیش‌تر پیوندهای مردم بحرین با ایران، اقدام به لغو مالکیت مردم بحرین بر اراضی مسکونی کرد و اعلام داشت که تنها «رعایای حکومت بحرین»، می‌توانند صاحب زمین مسکونی باشند.

این اعلامیه، به دستور بلگریو (Charles Belgreave) مستشار حکومت بحرین، روز ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۶۰ برابر با ۲۳ مه ۱۹۴۱ (دوم خرداد ماه ۱۳۲۰)، در روزنامه‌ی البحرین که انگلیس‌ها برای تبلیغات در دوران جنگ تاسیس کرده بودند، به چاپ رسید:^{۳۲}

به اطلاع می‌رساند:

۱ - آگهی مورخ ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۴۶ [۲۹ آذر ۱۳۰۶ / ۲۱ دسامبر ۱۹۲۷]

راجع به مالکیت اراضی مسکونی، از این تاریخ لغو و این آگهی به جای آن انتشار می‌یابد.

۲ - هر فردی که خود یا وارث او در قطعه زمینی از اراضی شهرها یا دهات این حکومت، از ابتدای سال ۱۳۲۶ [ق] یا قبل از آن بدون انقطاع ساکن بوده است در صورتی که واجد شرایط زیر باشد می‌تواند ادعای مالکیت کند:

الف - از تاریخ سابق‌الذکر تا تقدیم ادعای نامۀ بلاانقطاع در آنجا سکونت داشته باشد.

ب - مدعی باید از رعایای حکومت بحرین باشد.

ج - ادعا مربوط به بیش از یک قطعه زمین نباشد.

د - ادعا در مورد زمین غیرمسکون نباشد.

۳ - رئیس ثبت هرگونه ادعایی را که واجد شرایط مذکور نباشد می‌تواند رد کند و مدعی حق دارد بر علیه مدیر ثبت در دادگاه بحرین اقامه‌ی دعوی نماید.

۴ - این آگهی عطف بماسبق نمی‌شود.

۵ - ادعا بر علیه قانون حیات (یعنی اگر کسی به مدت ۱۰ سال یا بیش‌تر ملکی را در تصرف داشته چنان که معمول عموم است مالک آن شناخته می‌شود) قبول نمی‌شود زیرا حکومت حق دارد به مالکیت املاک خویش تا مدت شصت سال به موجب ماده‌ی ۱۱ آگهی صادره در سال ۱۳۲۹ [مهی / ۱۳۰۹ خ / ۱۹۳۰ م] ادعا کند.

۶ - کلیه املاک مجهول‌المالک از مسکونی یا غیرمسکونی متعلق به حکومت است.

- ۷ - از این تاریخ به بعد به هیچ فردی اجازه داده نمی‌شود که در داخل املاک حکومت، بدون اجازه‌ی کتبی مدیر ثبت سکونت و یا تصرف نماید.
- ۸ - ملاحظات: کلمه‌ی «فرد و مدعی» که در این آگهی استعمال شده شامل همه‌ی مردم است و کلمه‌ی «ادعا» که در آگهی قید شده شامل زمین‌هایی است که به مدعی به صورت خرید یا هبه یا انتقال یا وقف و غیره منتقل شده است.

۲۶ ربیع الثانی ۱۳۶۰ - ۲۳ مه ۱۹۴۱ [دوم خرداد ماه ۱۳۲۰]

مستشار حکومت بحرین

س. د. د. بلگرایو - س. ب. ی.

پی‌نوشت‌های بخش پنجم

- ۱- رقابت روسیه و غرب در ایران - ص ۱۱۳
- ۲- برای آگاهی بیش‌تر، مراجعه فرمایید: هلال خضیب در رابطه با تجزیه‌ی سرزمین‌های ایرانی‌نشین
- ۳- سرپرسی کاکس، در دوران جنگ نخست جهانی، وزیر مختار بریتانیا در تهران بود. وی در شکل‌گیری «عربی» منطقه نقش اساسی داشت. او در اول اکتبر ۱۹۲۰ (۹ مهر ماه ۱۲۹۹ خورشیدی) به مقام کمیسر عالی بریتانیا در میان رودان (بین‌النهرین)، برگزیده شد و...
- ۴- نفت و مروارید - صص ۱۲۹ - ۱۲۸ / سرزمین بحرین از دوران باستان ... صص ۶۲ - ۱۶۰
- ۵- برای آگاهی از کشور سازی بریتانیا در خاورمیانه و ایجاد واحدهای عربی، از جنگ جهانی نخست به بعد، مراجعه فرمایید: هلال خضیب در رابطه با تجزیه‌ی سرزمین‌های ایران‌نشین / چکیده‌ی تاریخ تجزیه ایران
- ۶- در این ماده، سخن از سرزمین به میان آمده است. در حالی که قبل از ظهور نفت، کویبرهای کشور حاشیه‌ی [جنوبی] خلیج فارس به دلایل بسیاری، شبیه به دریاهاى آزاد بود. بادیه‌نشینان و شتران آن‌ها در این وادی، به دل‌خواه خود طى طریق می‌کردند. با وجودی که محدوده‌ی قبیله‌ای مبهمی وجود داشت، کم‌تر نشانه‌ای از اقتدار حکومتی استوار، خارج از بنادر و واحدها، به چشم می‌خورد.
- (ابعاد حقوقی حاکمیت ایران در خلیج فارس - ص ۳) / (R. Hay, The Persian Gulf states, Washangton.D.c 1959)
- از این رو، پایه‌های حاکمیت سرزمینی در مفهومی که در آن روز در میان دیگر کشورهای جهان و ازجمله ایران، شناخته شده و دارای اعتبار بود، مقوله‌ای بود ناشناخته و تنها نوعی، محدوده‌ی فرضی و غیردقیق استقرار قبیله‌ها وجود داشت. از جمله:
- ابن سعود با پیشنهاد سرپرسی ساکس [نماینده سیاسی بریتانیا] در مورد تثبیت مرزها ناخشنود بود. توجیه ساده و بعضاً منطقی این مخالفت این بود که حکمرانان سنت‌گرا و روسای قبایل این منطقه، فایده اندکی در ترسیم خطوط مجازی در پهنه‌ی کویبرها و شن‌زارها می‌دیدند. آن چه در این وادی بی آب و علف، مهم به حساب می‌آمد، وجود چاه و چشمه‌ی آب در واحه‌ای کوچک، با چند نخل خرما بود. (ابعاد حاکمیت ایران در خلیج فارس - ص ۳)
- ۷- نفت و مروارید - صص ۱۳۰ - ۱۲۹ / بحرین از دوران باستان ... ص ۱۹۰
- ۸- روزنامه رسمی جامعه‌ی ملل - ماه مه ۱۹۲۸ - از صفحه‌ی ۶۰۵ تا ۶۰۷
- در همین زمان جریده البلاغ چاپ مصر (ناشر افکار حزب وفد)، در دفاع از حق مالکیت ایران بر بحرین در مقاله‌ای با عنوان: «اضطراب انگلیس در خاورمیانه»، نوشت:
- هنگامی که دولت انگلیس در خلیج فارس شروع به بسط نفوذ خود نمود، دست خود را به طرف بحرین دراز کرد ... از آن روز، شروع به دخالت در امور بحرین نمود تا امروز که فرمان‌روای مطلق آن جاست. اما دولت ایران هیچ وقت غافل نبود و ابداً برای اعتراض و شکایت حق خود، فرصت را از دست نداد. لیکن انگلیس به اعتراض او اهمیتی نمی‌داد ...
- ... دولت انگلیس که مطالبات یهود را در فلسطین پذیرفته و حق را که دو هزار و نهصد سال پیش از بین رفته، جزو قانون بین‌الملل شمرده، خیلی غریب است و چرا تعجب می‌کند که ایران می‌خواهد حق خود را در بحرین مطالبه کند. در صورتی که ایران از روزی که انگلیس در آن جا

- قدم گذاشته ، هیچ وقت از اعتراض به عمال انگلیس و اثبات حق خود غفلت نکرده است و از آن روز تا کنون ۹ یادداشت داده که چهار تای آن ، ظرف همین بیست سال اخیر است ...
- (ترجمه‌ی مقاله در مجله تقدیم - دی ماه ۱۳۰۶ - شماره پنجم / نفت و مروارید - صص ۱۳۵ - ۱۳۴)
- ۹- سرزمین بحرین از دوران باستان ... صص ۱۹۶-۱۹۲
- ۱۰- روزنامه رسمی جامعه‌ی ملل - ماه مه ۱۹۲۸ - ص ۶۰۵
- ۱۱- نفت و مروارید - ص ۱۳۱ / بحرین از دوران هخامنشی ... - ص ۱۹۵
- ۱۲- بحرین از دوران هخامنشی ... - زیر نویس ص ۱۹۵
- ۱۳- نفت و مروارید - ص ۱۳۱
- ۱۴- سرزمین بحرین از دوران باستان ... ص ۱۹۸
- ۱۵- متن انگلیسی سند در صص ۲۶۰-۲۴۸ در کتاب بحرین از دوران هخامنشی ... آورده شده است.
- ۱۶- سرزمین بحرین از دوران باستان ... ص ۱۹۸
- ۱۷- همان - صص ۲۰۹-۲۰۸ / بحرین از دوران هخامنشی ... ص ۱۹۴ (I. O. L/PS/10/1041)
- ۱۸- سرزمین بحرین از دوران باستان ... ص ۲۰۸
- ۱۹- همان - ص ۲۰۹
- 20- League of Nations, Doc.A.13, 1925 IX.At. 337-338
- ۲۱- ابعاد حقوق حاکمیت ایران در خلیج فارس - ص ۲ - زیرنویس ۲
- ۲۲- هر مایل دریایی = ۱۸۵۲ متر است
- ۲۳- رقابت روسیه و غرب در ایران - ص ۱۱۳
- 24- FO371/17825, Para.142
- ۲۵- یادداشت شماره ۷۶۶ - ۹۲۳۸ دولت ایران به سفارت آمریکا در تهران - سرزمین بحرین از دوران ... - ص ۲۴۴ / جزیره‌ی بحرین (آدمیت) - صص ۱۹۹-۱۹۸
- ۲۶- سرزمین بحرین از دوران باستان ... ص ۲۴۳
- ۲۷- مذاکرات مجلس شورای ملی - صورت مشروح مذاکرات مجلس روز پنج‌شنبه (سوم) خرداد ماه ۱۳۱۳
- ۲۸- همان
- ۲۹- سرزمین بحرین از دوران باستان ... ص ۲۴۵
- ۳۰- همان - صص ۲۴۶-۲۴۵
- ۳۱- گزارش کارهای اقدامی چهاردهمین جلسه‌ی جامعه‌ی ملل (سرزمین بحرین از دوران باستان ... صص ۲۴۶-۲۴۷)
- ۳۲- نفت و مروارید - صص ۱۸۹ - ۱۸۸ / سرزمین بحرین از دوران باستان ... صص ۲۴۸-۲۴۷

بخش ششم

بحرین استان چهاردهم

با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم، نهضت ضد استعماری و ایران‌گرایی مردم بحرین، شدت بیش‌تری یافت. این فعالیت‌ها در سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷)، چنان گسترش پیدا کرد که هیاتی به ریاست یکی از شیوخ برجسته‌ی بحرین، به ایران آمد و رئیس هیات درخواست کرد تا به عنوان نماینده‌ی بحرین، در مجلس شورای ملی شرکت کند. با توجه به پی‌آمدهای هرج و مرج ناشی از اشغال ایران، اقدام مؤثری درباره‌ی بحرین امکان نداشت. مجلس شورای ملی با توجه به این که «شیخ» براساس قانون انتخابات ایران انتخاب نشده است، با درخواست وی موافقت نکرد.^۱ به جرئت می‌توان گفت که دولت‌های بعد از شهریور ۲۰، با وجود اشغال ایران، نابسامانی‌های بسیار اقتصادی و اجتماعی، در موارد گوناگون به حق حاکمیت ایران بر بحرین تاکید ورزیدند و با ارسال یادداشت و ... به دولت انگلیس، بر نقض حاکمیت ایران بر بحرین اعتراض کردند.

در سال ۱۳۲۶، مجلس شورای ملی به اتفاق آرا، طرح گروهی از نمایندگان را تصویب کرد که برپایه‌ی آن از دولت خواسته شده بود که اقدام‌های مؤثری در راستای اعمال حاکمیت بر بحرین، به عمل آورد.^۲

در دوران ملی شدن صنایع نفت در سرتاسر کشور، بار دیگر مسالهی بحرین مورد توجه مجلس شورای ملی و دولت قرار گرفت اما در اثر کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲، مسالهی برای چند سال به دست فراموشی سپرده شد.

از سوی دیگر، دولت ایران در سازمان ملل متحد نیز اقدام‌های لازم را به عمل آورد:^۳

دولت شاهنشاهی [ایران]، هر وقت در اسناد سازمان ملل [متحد] نام بحرین را در جوار اسامی کشورهای مستقل ملاحظه کرده است و یا هر وقت تقاضای عضویت بحرین به عنوان عضو وابسته در سازمان‌های تخصصی بین‌المللی مطرح شده است، به این اقدام و اقدام‌های مشابه که ممکن است به نحوی بحرین را واحدی جدا از سرزمین دولت شاهنشاهی [ایران] قلمداد کند، اعتراض کرده و این رویه را مداوم و مصراً، تعقیب نموده است.

در ماه‌های پایانی سال ۱۳۳۴ (ماه‌های آغازین ۱۹۵۶ میلادی)، مردم بحرین علیه‌ی سلطه‌ی بریتانیا بر آن سرزمین، قیام کردند. دولت بریتانیا با اعزام نیروهای نظامی بیش‌تر به بحرین، دست به اقدام‌های شدیدی زد. در اثر برخورد نظامیان انگلیسی و ماموران شیخ با مردم، تعدادی کشته شدند و گروه زیادی نیز به ویژه از ایرانیان، زندانی گردیدند. دولت بریتانیا، در بحرین وضع فوق‌العاده اعلام کرد. اما با این وجود، مستشار انگلیسی شیخ بحرین که در حقیقت اداره‌ی امور را در دست داشت، مجبور به ترک بحرین شد.

افکار عمومی ایرانیان، از جنایت‌های دولت بریتانیا و نیز شیخ غاصب بحرین، سخت برانگیخته شد و روزنامه‌های ایران، مقاله‌های بسیار در این باره، منتشر کردند.

روز هفدهم فروردین ماه ۱۳۳۵، هم‌زمان با اعلام وضع فوق‌العاده در بحرین، دکتر علی قلی اردلان وزیر امور خارجه در دولت حسین علا، با خبرنگاران رسانه‌های ارتباط جمعی درباره‌ی بحرین، مصاحبه کرد. دکتر علی‌قلی اردلان، در این مصاحبه، به پرسش‌های خبرنگاران، پاسخ داد:^۴

سوال - پیرو حوادث اخیر بحرین، چه اقداماتی از طرف دولت ایران به عمل آمده است؟

جواب - جزایر بحرین چون قسمتی از خاک ایران می‌باشد، دولت شاهنشاهی در مواقع عادی هم همیشه مراقب و ناظر وضع آن‌جا هست و همه وقت در مواقع لازمه به عملیاتی که در بحرین می‌شود و به وضع غیرعادی آن‌جا اعتراض نموده. حالا هم بالطبع براساس اخبار منتشره از طرف آژانس‌های مطبوعاتی، وزارت امور خارجه دستورات لازم به ماموران خود صادر نمود که به مقامات مربوطه صریحاً اعلام دارند [که] دولت ایران نسبت به هر عملی که از طرف هر دولت اجنبی علیه حقوق ملی ما [نسبت] به بحرین بشود، معترض خواهد بود.

این مطلب را نیز نباید فراموش کنیم که خود این حوادث اخیر درواقع بر اثر وضع سیاسی غیرعادی موجود که در چندین ده ساله‌ی اخیر بر بحرین تحمیل شده است و سعی گردیده که پیوستگی بحرین با کشور اصلی خود یعنی ایران، حتی المقدور قطع

شود، بوجود آمده [است].

می‌دانیم بعد از جنگ بین‌المللی اول، حزب ایرانی «نجات بحرین» تشکیل شد که مرام‌نامه‌ی آن «استخلاص بحرین از عناصر اجنبی و تأیید الحاق بحرین به مملکت اصلی» بود.

در فاصله‌ی بین دو جنگ و بعد از جنگ بین‌المللی دوم نیز، نهضت‌های آزادی‌خواهانه‌ی بحرین تجدید شده و در هر فرصت و موردی که پیش آمده، مراتب ایران‌پرستی اهالی بحرین ابراز گردیده و شاهنشاه ایران و پارلمان ایران، مرجع امید آن‌ها بوده است که به آن رو آورده [و] استدعای حمایت برای انجام انتخاب در بحرین و اعزام نماینده به مجلس شورای ملی نموده‌اند.

سوال - وضع بحرین در سازمان‌های بین‌المللی چیست؟

جواب - تا وقتی که سازمان‌های بین‌المللی مثل جامعه‌ی ملل سابق و سازمان ملل متحد فعلی بوجود نیامده بود، دولت ایران در هر مورد و فرصتی که پیش می‌آمد، اعتراض خود را نسبت به مداخلاتی که از طرف اجانب در امور بحرین می‌شد، رسماً می‌نمود و این اعتراضات از قرن نوزدهم به بعد، هم‌چنان صورت گرفت و نتیجه‌ی حقوقی که بر این اعتراضات مترتب است، این است که وضع غیرعادی بحرین که بر اثر این مداخلات بوجود آمده، نتواند مشمول «مرور زمان» شود. زیرا بر طبق موازین حقوقی بین‌المللی، تا وقتی که یک وضع غیرعادی مورد اعتراض قرار می‌گیرد، تثبیت نخواهد شد و غیرعادی بودن آن هم‌چنان باقی خواهد ماند. از زمان پیدایش جامعه ملل و سازمان ملل متحد، دولت ایران اعتراضات خود را در این محافل نیز تثبیت کرده است.

گاهی اتفاق افتاد که در نشریات ملل متحد، جزیره‌ی بحرین در زمره‌ی مناطقی درج گردیده که دولت انگلستان مسوول سیاست خارجی آن‌ها می‌باشد. در مقابل، دولت ایران به دبیرکل سازمان کتباً جواب داده است که درج موضوع به خودی خود، نه ایجاد حقی می‌کند و نه دلالت بر کیفیات حقوقی خاص خواهد کرد.

سوال - مبنای استدلالات ایران نسبت به حقوق حاکمیت خود در بحرین چیست؟

جواب - جواب این سؤال بسیار مفصل است، فعلاً از بحث تفصیلی می‌گذریم و خلاصه‌ای از اصول «تز» دولت ایران را در دفاع از حقوق خود ذکر می‌کنیم:

ما بر جزایر بحرین حقوق قدیم داریم. یعنی از همان وقتی که تمام سواحل شمالی و جنوبی و غربی خلیج مسکن عنصر ایرانی بوده. و به همین جهت به تصریح مورخان یونانی قدیم، عنوان «خلیج فارس» بر آن نهاده شده. جزایر بحرین جزو خاک اصلی ایران و پایگاه کشتی‌های سلاطین ایران قبل از اسلام بوده است.

نتیجه‌ای که از مطالعه‌ی تاریخ بعد از اسلام نیز می‌گیریم، این است که روی هم‌رفته جزایر بحرین از طرف پادشاهان سلسله‌هایی که در خاک فارس حکومت

داشتند اداره می‌شده است. حتی در مدت هشتاد و یک سالی که (۱۶۰۲ - ۱۵۲۱ م [۹۰۰-۱۰۲۱ خ]) پرتغالی‌ها بر بحرین موقتاً دست انداخته بودند، ارتباط بحرین با ایران قطع نشده بود و مالیات آن به ملوک آل‌هرمز می‌رسید. به هر حال در سال ۱۶۰۲ ایرانیان بحرین علیه پرتغالی‌ها قیام کردند و آن‌ها را از آن‌جا بیرون کردند و در مدت همان هشتاد سال نیز پرتغالی‌ها از دست ایرانیان راحت نبودند و کراراً علیه آن‌ها قیام می‌کردند و این استقلال‌طلبی که در نهاد ایرانی سرشته شده است. از ۱۶۰۲ م/ ۱۰۲۱ خورشیدی] به بعد مجدداً بحرین تحت حکومت مستقیم ایران اداره می‌شد. پس از این مقدمه‌ی بسیار مختصر، به اصل مطلب می‌پردازیم:

اساس استبدال دولت انگلستان بر این است که در سال ۱۷۸۳ م/ ۱۱۶۲ خ [شیخ بحرین علیه ایران انقلاب کرده و جزیره‌ی بحرین از ایران منتزع گردیده و مستقل شده و در سال ۱۸۶۱ م/ ۱۲۴۰ خ] خود را تحت حمایت دولت انگلستان قرار داده است (این دو سند را به خاطر بسپارید زیرا کراراً به آن اشاره خواهیم کرد) حال ببینیم اصول حقوقی بین‌المللی چه می‌گوید؟

انقلاب علیه حکومت مرکزی و استقلال یافتن، خود قواعد و اصولی دارد. علمای حقوق متفق‌القول هستند که اگر قسمتی از مملکتی علیه حکومت مرکزی قیام کرد وقتی آن را مستقل می‌توان خواند که تمام آثار اعمال حاکمیت از طرف دولت اصلی محو شود و باز نیاید. در غیر این صورت، یک چنین قیامی از لحاظ حقوق بین‌المللی نتایج وضعی بوجود نمی‌آورد و آن سرزمین را از نظر حقوقی مستقل نمی‌توان خواند.

مانعی ندارد که در سال ۱۷۸۳ م/ ۱۱۶۲ خ [شیخ بحرین از حکومت مرکزی سرپیچی کرده باشد (نظایر آن را در تاریخ همه‌ی کشورها و خود ایران چه بسیار دیده‌ایم) ولی این سرپیچی، منشا استقلال بحرین و انتزاع آن نشده است. نمونه‌ی بعضی اسناد رسمی را که هم‌اکنون موجود است نقل می‌کنیم:

در سال ۱۷۹۶ م/ ۱۱۷۵ خ [شیخ بحرین رسماً مراتب « وفاداری و اطاعت مطلق» خود را به دولت ایران اعلام کرد. در سال ۱۸۱۷ م/ ۱۱۹۶ خ [شیخ بحرین به فتح‌علی‌شاه نوشت « از آن‌جا که اهالی بحرین هم‌نژاد ملت ایران هستند پادشاه ایران را سلطان خود می‌دانند» سکه‌ی بحرین نیز در تمام این مدت، به نام فتح‌علی شاه ضرب می‌شد و مالیات بحرین به خزانه‌ی فارس می‌رسید.

از طرف دولت ایران نیز به طریقی که مرسوم زمان بود، اجرای حاکمیت می‌شد و حتی فتح‌علی‌شاه در فرمانی، مراتب خرسندی خود را از فرمانبرداری شیخ بحرین اعلام داشته است. به طوری که وقتی امام مسقط در سال ۱۸۱۷ م/ ۱۱۹۶ خ [از دولت ایران استدعا کرد که بحرین را در ازای ده هزار تومان مالیات سالیانه تحت حکومت او قرار دهند، استدعای او پذیرفته نشد و دولت ایران، هم‌چنان از حکومت شیخ بحرین حمایت کرد (تمام اسناد در دست است).

در سال‌های بعد که نفوذ انگلستان بر خلیج فارس زیاد شده بود، شیخ بحرین نه خود را مستقل می‌دانست و نه تابع دولت انگلستان و چنان‌که در سال ۱۸۶۰ م/

۱۲۳۹ خ] دو نامه‌ی مفصل یکی به ناصرالدین شاه و دیگری به فرمانفرمای فارس حسام‌السلطنه نوشت و در آن صریحاً اعلام نمود که این اظهار من‌الشمس است که بحرین همیشه جزو خاک ایران بوده و هست و خانواده‌ی آل‌عتوبی از طرف ایران بر بحرین حکومت نموده‌اند. در این دو نامه، شیخ بحرین خود و خانواده‌ی خود را بنده و چاکر و فرمانبردار سلطان ایران ناصرالدین شاه اعلام می‌کند و پرداخت مالیات بحرین را به شیراز، تثبیت می‌نماید.

با شرح مختصری که گذشت، معلوم شد نه فقط در سال ۱۷۸۳ [م / ۱۱۶۲ خ] بحرین استقلال نیافت و از ایران منتزع نشد بلکه اولاً شیخ بحرین همچنان مطیع حکومت ایران بود و ثانیاً از طرف حکومت مرکزی طبق عرف و عادت حکومتی ایران در آن زمان، در خاک بحرین اعمال حاکمیت می‌شد. بنابراین، حقوق بین‌المللی استدلالات دولت انگلیس را مبنی بر این که بحرین در سال ۱۷۸۳ [م / ۱۱۶۲ خ] از ایران منتزع شده، مردود می‌داند.

حقوق ایران بر بحرین در همان زمان از طرف مقامات رسمی دولت انگلیس نیز شناخته شده است که نمونه‌ای از این شناسایی را ذکر می‌کنیم:

«ویلیام بروس» کنسول انگلستان در بوشهر در ماده‌ی دوم طرح قرارداد شیراز در سال ۱۸۲۲ [م / ۱۲۰۱ خ] صریحاً می‌نویسد «جزیره‌ی بحرین همیشه متعلق به دولت ایران و جزو عمل فارس بوده است». دیگر این که در گزارش‌های ماموران رسمی انگلیس همین مطلب تکرار شده.

مخصوصاً فرمانفرمای انگلیسی بمبئی در ژانویه‌ی ۱۸۲۰ [م / ۱۱۹۹ خ] به فرمانده سفاین انگلیس در خلیج فارس دستور می‌دهد: «هر آینه اهالی جزیره‌ی بحرین در امر دزدی بحری دست داشتند ... هر تریبی که قرار باشد درباره‌ی این جزیره داده شود، جلب موافقت دولت ایران نسبت به آن، امری است ضروری».

در سال ۱۸۶۹ [م / ۱۳۶۸ خ] نیز که دولت ایران به عملیات ماموران انگلیس در خلیج فارس اعتراض می‌کند، وزیر خارجه‌ی انگلیس «کلارندون» رسماً به دولت ایران نوشت «تعهداتی که از شیخ بحرین گرفته شده، صرفاً و منحصرأ به منظور جلوگیری از دزدی بحری و برده‌فروشی در خلیج فارس می‌باشد. هر گاه دولت ایران حاضر باشد که به قدر کافی نیروی بحری به همین منظور در خلیج فارس نگه دارد، دولت انگلستان از مزارت و مخارج زیادی راحت خواهد شد ... هرگاه رفتار شیخ بحرین به علت شرکت در دزدی بحری ایجاب نمود که اقدامی از طرف نیروی انگلیس علیه او انجام پذیرد، قبلاً دولت ایران را مطلع خواهند ساخت ...»

این مدارک نمونه‌ای است از مواردی که حقوق ایران بر بحرین از طرف دولت انگلستان شناخته شده است. در هر صورت به فرض آن که چنین شناسایی‌هایی نیز به عمل نیامده بود، حقوق حاکمیت ایران بر بحرین به جای خود باقی بود و اصول حقوق بین‌المللی آن را تایید می‌کند.

حال بپردازیم به بررسی این ادعای انگلستان که بحرین در سال ۱۸۶۱ [م /

۱۲۴۰ خ] به تحت‌الحمایگی دولت انگلیس در آمده است. حقوق بین‌المللی وضع تحت‌الحمایگی را وقتی قانونی می‌شمارد که اولاً مقام حمایت‌کننده و مقام حمایت‌شونده هر دو «دولت»، به معنی حقوقی آن باشند. زیرا دولت‌ها هستند که از لحاظ حقوق بین‌المللی «موضوعیت» دارند و ثانیاً دولتی که خود را تحت حمایت دولت دیگر قرار می‌دهد، باید «مستقل» باشد.

آن‌چه به عنوان قرارداد ۱۸۶۱ [م/ ۱۲۴۰ خ] از طرف انگلستان ارائه می‌شود و مبنای تحت‌الحمایگی بحرین می‌باشد، قراری است که بین کمپانی هند شرقی و شیخ بحرین امضا شده است. اصول حقوق بین‌المللی و آرای محاکم بین‌المللی، کمپانی‌های تجارتی را هر چند صاحب قشون و کشتی باشند و اراضی را تحت تصرف خود بیاورند، عضو جامعه‌ی بین‌المللی نمی‌شمارند و قراردادهایی که آن‌ها منعقد می‌سازند، به عنوان «قرارداد بین‌المللی» که مورد حمایت اصول حقوق بین‌المللی قرار گیرند به حساب نمی‌آورند.

از طرف دیگر، قبلاً دیدیم که بحرین هنگام انعقاد چنین قراردادی با کمپانی هند شرقی «استقلال حقوقی» نداشت و اساساً آن نیز مانند کمپانی هند شرقی، موضوع حقوق بین‌الملل نبوده و در همان حال که شیخ بحرین قرارداد را امضا می‌کرد، حقوق حاکمیت دولت ایران به شرحی که گذشت، بر بحرین محرز بود و خود شیخ نیز آن را رسماً می‌شناخت.

بنابراین، موافقت‌نامه‌ی ۱۸۶۱ [م/ ۱۲۴۰ خ] مورد پشتیبانی حقوق بین‌المللی نمی‌تواند قرار گیرد و انعقاد آن به خودی خود، یک عمل غیرقانونی است و بالتبیه اثرات حقوقی بر چنین عملی، مترتب نمی‌تواند باشد.

نکته‌ی بسیار قابل توجه دیگر این است که نه فقط قبل از ۱۸۶۱ [م/ ۱۲۴۰ خ] از طرف شیخ بحرین کراراً اعلام اطاعت و فرمانبرداری نسبت به حکومت مرکزی ایران صورت گرفته و خود را شیخ مستقلی نمی‌دانسته، بلکه در سال‌های بعد از ۱۸۶۱ [م/ ۱۲۴۰ خ] نیز این امر صورت گرفته است. فرمانی که در سال ۱۸۷۰ [م/ ۱۲۴۹ خ] از طرف ناصرالدین شاه به افتخار شیخ بحرین صادر شده و در آن اظهار رضامندی نسبت به مراتب اطاعت و اجرای دستورات صادره از طرف حکومت مرکزی شده، خود مؤید همین مطلب است.

با بودن قشون انگلستان در خلیج فارس و ممانعت‌هایی که در اجرای حاکمیت مستقیم ایران بر بحرین به عمل می‌آمده، این گونه اظهار اطاعت از طرف شیخ بحرین به دولت ایران و صدور چنین فرامینی که نحوه‌ی اعمال حاکمیت ایران را می‌رساند، بسیار پرمعنی می‌باشد.

عصر روز دوشنبه ۲۰ آبان ۱۳۳۶ (۱۲ نوامبر ۱۹۵۷)، جلسه‌ی هیات دولت، در حضور محمدرضا شاه پهلوی در کاخ مرمر، تشکیل شد.

در این جلسه، لایحه‌ی تقسیمات جدید کشوری که از مدت‌ها پیش، وزارت کشور دست‌اندرکار تهیه و تنظیم آن بود، مطرح گردید:^۵

در این لایحه، کشور ایران به چهارده «استان» تقسیم شده بود. در جلسه‌ی مذکور که مدت سه ساعت ادامه داشت، شاه آن لایحه را شخصاً تصویب کرد و مقرر شد، لایحه‌ی قانونی آن به مجلس شورای ملی تقدیم گردد.

فردای آن روز (سه‌شنبه ۲۱ آبان ۱۳۳۶)، خبر این تصمیم دولت، با محتوای یکسان (و شاید اندکی اختلاف در عنوان)، در سرخط مهم‌ترین خبرهای داخلی، در صفحه‌ی نخست روزنامه‌های کشور، منتشر گردید:^۶

در سازمان جدید تقسیمات کشوری، بحرین جزو استان‌های کشور محسوب گردید

... وزارت کشور، از چندی قبل مشغول تهیه‌ی لایحه‌ی تقسیمات کشوری بود. این لایحه پس از تکمیل، دیشب در جلسه‌ی هیات دولت که از ساعت ۵ تا ۸ بعدازظهر، در پیشگاه شاهنشاه در کاخ مرمر تشکیل شده بود، مطرح شد و بر حسب امر ملوکانه، طبق لایحه‌ی جدید، کشور ایران دارای چهارده استان به قرار ذیل خواهد بود:

- ۱- استان تهران
- ۲- استان آذربایجان
- ۳- استان خراسان
- ۴- استان فارس
- ۵- استان خوزستان
- ۶- استان اصفهان
- ۷- استان کرمان
- ۸- استان کرمانشاه
- ۹- استان مازندران
- ۱۰- استان گیلان
- ۱۱- استان بلوچستان و سیستان
- ۱۲- استان لرستان
- ۱۳- استان کردستان
- ۱۴- استان بحرین

ضمناً مقامات وزارت کشور اظهار داشتند، موضوع حوزه‌بندی انتخاباتی و تعیین نمایندگان استان بحرین و تعداد آن‌ها که گویا دو نفر باشد، تحت مطالعه است.

روزنامه‌ی اطلاعات، به عنوان روزنامه‌ی نیمه‌رسمی دولتی در صفحه‌ی آخر (ستون اخبار داخلی)، نوشت:^۷

به امر شاهنشاه:

بحرین جزو استان‌های کشور محسوب گردید.

روز بیست و سوم آبان ماه ۱۳۳۶ (۱۲ نوامبر ۱۹۵۷)، یعنی سه روز پس از اعلام بحرین به عنوان استان چهاردهم از سوی دولت ایران، کاردار سفارت بریتانیا به دیدار دکتر اردلان وزیر امور خارجه رفت. کاردار سفارت بریتانیا در تهران به وزیر امور خارجه اعلام کرد که این دولت، بحرین را یک کشور مستقل می‌داند که تحت‌الحمایه‌ی دولت بریتانیا می‌باشد. روزنامه‌ی اطلاعات، همان روز نوشت:^۸

طرح مسالهی بحرین در وزارت خارجه

ساعت نه و نیم صبح امروز آقای جان راسل کاردار سفارت انگلیس در تهران در کاخ وزارت امور خارجه حضور یافت و با آقای دکتر اردلان وزیر امور خارجه ملاقات کرد. مذاکرات وزیر امور خارجه با کاردار انگلیس، قریب سه ربع ساعت به طول انجامید. هنگامی که این دو سرگرم مذاکره بودند، در بین خبرنگاران که در وزارت خارجه اجتماع کرده بودند صحبت از طرح مسالهی بحرین در وزارت امور خارجه بود. به طوری که کسب اطلاع شده است، در مذاکرات امروز کاردار انگلیس به وزیر خارجه اطلاع داده است همان‌طور که سخنگوی وزارت خارجه‌ی انگلیس اعلام نموده مجمع‌الجزایر بحرین یک کشور مستقل عربی است و تحت‌الحمایه‌ی دولت بریتانیا قرار دارد و دولت علیاحضرت ملکه انگلیس طبق قراردادهایی که با بحرین دارد، ناچار به دفاع از حقوق این شیخ‌نشین می‌باشد.

به قرار اطلاع وزیر امور خارجه مقارن ساعت ۱۲ امروز در کاخ مرمر به حضور شاهنشاه شرفیاب شد و نتیجه‌ی مذاکرات خود را با کاردار انگلیس معروض داشت.

روز یک‌شنبه ۱۷ آذر ماه ۱۳۳۶، دکتر احمد بینا نماینده‌ی تبریز در جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی، طی سخنانی گفت:^۹

... از حضور جناب آقای وزیر امور خارجه در مجلس شورای ملی استفاده کرده، به عرض می‌رسانم، به قراری که خبرگزاری‌ها اطلاع داده‌اند، مجدداً در مجلس عوام انگلستان از طرف دولت انگلیس درباره‌ی بحرین اظهاراتی شده است ... به عقیده‌ی بنده، باید ملاحظات را کنار گذاشت و ما هم بی‌رو درباستی، مطالب

حقی خودمان را برای روشن ساختن اذهان جهانیان بگوییم .
 بنده از آقای وزیر امور خارجه سوال می کنم، آیا ایشان اظهاراتی را که در مجلس عوام انگلستان شده است خوانده اند و اگر خوانده اند، چه اقدامی نموده اند؟

در پاسخ به پرسش نماینده ی تبریز در مجلس شورای ملی، دکتر علی قلی اردلان در همان جلسه اظهار داشت:^{۱۰}

این جانب هم با کمال تأسف، اظهاراتی را که نماینده ی محترم بدان اشاره نمودند دیده ام .

اولاً، به نمایندگان محترم مجلس شورای ملی اطمینان می دهیم که دولت شاهنشاهی از هیچ اقدام مقتضی، در برگرداندن بحرین به خاک اصلی کوتاهی نکرده و نخواهد کرد و چنان که ملاحظه فرمودید، در تقسیمات جدید کشور، بحرین را که سابقاً بخشی از استان فارس بود، به صورت استان مستقلی در آوردیم .

ثانیاً، چون می بینیم انتظار دارید که بنده در جواب مطالبی که در مجلس عوام انگلستان عنوان شده است، نظر دولت شاهنشاهی را به عرض برسانم . با آن که کراراً خود بنده، در مواقع مختلفه دلایل حقی خودمان را مبسوطاً بیان کرده ام، مع هذا مجدداً علاوه بر دلایل غیرقابل انکاری که سابقاً ذکر کردم، به مناسبت اظهاراتی که در مجلس عوام [بریتانیا] شده است، قسمتی از دلایل دیگری را که مبنی بر حق حاکمیت ایران بر بحرین است عرض می کنم:

در مجلس عوام، آن طور که خبرگزاری ها اطلاع داده اند، در مورد حق حاکمیت ایران بر بحرین از طرف دولت انگلیس اظهار شده است که این ادعا، دنبال ادعاهای مکرری است که در ۱۵۰ سال اخیر توسط ایران اقامه شده و این ادعا در نظر دولت انگلستان بی اساس تلقی می گردد .

اگر همان طور که در مجلس عوام اظهار شده است، به یکصد و پنجاه سال قبل برگردیم و تقریباً از اواخر قرن هیجدهم به این طرف را مورد بحث قرار دهیم، می بینیم حاکمیت ایران، صرف ادعا نبوده و ایران درواقع و عملاً بر جزایر بحرین، حکومت داشته و شیوخ بحرین هر وقت آزاد بودند یا حکومت مرکزی، اقتدار داشته است، خود را مامور و خراج گزار دولت مرکزی ایران می دانستند و پرچم ایران بر فراز عمارت حکومت نشین جزیره در اهتزاز بوده است .

حالا اجازه بدهید از تفصیل آن، مجملی به عرض آقایان نمایندگان محترم برسانم تا اگر برای خود اولیای امور انگلستان هم در مورد این کیفیات، نسیانی روی داده باشد این تذکر بی فایده نباشد .

در حدود ۱۷۶۶ [م/ ۱۱۴۵ خ] خلیفه بن محمد موسس خاندان شیخ فعلی به بحرین رفت و در آن جا اقامت گزید و حاکمیت ایران را بر این جزایر شناخت و دولت ایران هم، او را به عنوان شیخ حکمران جزیره تعیین نمود . خلیفه بن محمد تا دم

مرگ به شاه ایران وفادار بود.

پس از درگذشت او، پسرش احمدبن خلیفه بر مسند حکومت نشست. در این هنگام حکومت مرکزی ایران سرگرم مسایل گوناگون داخلی بود و احمد از این موقع استفاده کرده و در سال ۱۷۷۹ [م/ ۱۱۵۸ خ] از پرداخت مالیات به حکومت فارس سرباز زد ولی دولت، فوراً قوایی به بحرین اعزام داشت و شیخ تسلیم شد. در سال ۳- ۱۷۸۲ [م/ ۱۱۶۱- ۶۲ خ] دو طایفه از اعراب که با خاندان این خلیفه عداوت دیرینه داشتند، به جزیره تاختند ولی شیخ بحرین حملات آن‌ها را دفع و تسلط خود را بر بحرین تثبیت گردانید.

در سال ۱۷۹۰ [م/ ۱۱۶۹ خ] که مجدداً ایران درگیر جنگ‌های داخلی شد، شیخ از پرداخت مالیات امتناع ورزید. ولی به محض این که کار حکومت مرکزی سر و سامانی یافت و قوایی برای تادیب شیخ اعزام شد، شیخ در سال ۱۷۹۹ [م/ ۱۱۷۸ خ] نه فقط استعای عفو نمود بلکه مالیات‌های معوقه را نیز پرداخت. این جریان‌ها تا سال ۱۸۲۰ [م/ ۱۱۹۹ خ] تکرار می‌شد و دولت گاه‌گاه، قوایی به بحرین اعزام می‌داشت.

در همان سال ۱۸۲۰ هم دولت بحریه خود را بحرین فرستاد ولی با توفان شدیدی روبرو گردید و کشتی‌ها قبل از آن که به بحرین برسند به زمین نشستند و قوای دریایی ایران به بحرین نرسید.

در خلال این احوال بود که شیخ بحرین به قرارداد معروف ۱۸۲۰ که بین شرکت هند شرقی و عده‌ای از شیوخ خلیج فارس منعقد شده بود، ملحق گردید.

در این جا، نه آقایان نمایندگان محترم شاید فرصت داشته باشند و نه جای آن است که وارد جزئیات کیفیت الحاق شیخ به این سند بشویم. ولی یک نکته باید مخصوصاً مورد توجه قرار گیرد و آن این است که هیچ‌گاه در بحرین انقلابی روی نداده که در اثر آن، جزیره از سرزمین اصلی خود منتزع شود و شیخ علم استقلال برافرازد و بخواهد، یا بتواند با کسی مستقلاً از جانب خود، قراردادی منعقد سازد.

البته چنان که شرح آن گذشت، مکرر شیخ بحرین در مواقعی که حکومت مرکزی دچار ضعف می‌گردید، سرپیچی‌هایی می‌کرد ولی این گونه حرکات به موجب هیچ قاعده یا قانونی، منشا استقلال بحرین و انتزاع آن از ایران محسوب نمی‌شود. علمای حقوق متفق‌القول هستند که اگر قسمتی از مملکتی، علیه حکومت مرکزی قیام کرد، وقتی می‌توان آن را مستقل خواند که تمام آثار اعمال حاکمیت از طرف دولت اصلی محو شود و باز نیاید. در صورتی که در مورد ایران این نظریه صدق نمی‌کند.

منظور قرارداد ۱۸۲۰ هم، ابتدا این نبود که استقلال شیخ بحرین از طرف انگلستان شناخته شود.

به طوری که عرض شد، این قرارداد را شرکت هند شرقی با شیوخ خلیج [فارس] منعقد ساخت که به اصطلاح از دزدی‌های دریایی و برده‌فروشی جلوگیری به عمل آید.

شیوخ بحرین، حتی بعد از این تاریخ، خود را تابع و مامور حکومت مرکزی می‌دانستند. گذشته از این‌ها، در سال ۱۸۲۲ [م/ ۱۲۰۱ خ] حق حاکمیت ایران بر بحرین از طرف مامور سیاسی انگلیس در خلیج ضمن قرارنامه شناخته شد که گویا بعد که دولت انگلیس متوجه این عمل مامور خود می‌شود، او را از مقام خود معزول می‌سازد.

حتی در سال ۱۸۶۰ [م/ ۱۲۳۹ خ] شیخ بحرین به موجب عریضه‌ای که به ناصرالدین‌شاه نوشت رسماً و آشکارا وفاداری خود را به دولت ایران اعلام نمود و بعد در سال ۱۸۶۹ [م/ ۱۲۶۸ خ] لرد کلارندن آن نامه معروف را دایر به شناسایی حق حاکمیت ایران نه فقط بر بحرین بلکه در آب‌های خلیج فارس، به حاجی محسن‌خان کاردار ایران در لندن نگاشت که عیناً ترجمه آن را برای آقایان نمایندگان محترم می‌خوانم:

«آقا - عطف به نامه‌ی مورخ شانزدهم ماه جاری این جانب دایر به اعلام وصول نامه مورخ سیزدهم شما متضمن دو مراسله‌ی شیخ بحرین، اینک توقیراً اظهار می‌دارد که این جانب با وزیر هندوستان تماس گرفته و مساله‌ی وضع شیخ بحرین را کلاً مطالعه نموده‌ام و از این فرض استفاده می‌کنم که نظریات دولت علیاحضرت ملکه انگلستان را در این باره به استحضار شما برسانم:

دولت انگلستان بدون هیچ اشکالی تصدیق می‌کند که دولت شاه اعتراض نموده است که اولیای دولت انگلستان، اعتنایی به حق حاکمیت ایران بر بحرین ننموده‌اند. دولت انگلستان به نحو شایسته آن اعتراض را مورد توجه قرار داده است.

ولی حقیقت مطلب به طوری که شما و دولت شاه بدون شک اطلاع دارند، آنست که شیوخ بحرین در مواقع مختلف با دولت انگلیس مستقیماً عهدنامه‌هایی منعقد ساخته‌اند و به شما اطمینان می‌دهم که دولت انگلیس صرفاً برای جلوگیری از دزدی دریایی و برده‌فروشی و نگهداری قوای انتظامی در خلیج [فارس] است که شیخ را ملزم به تعهدات خود می‌داند [حشمتی] یکی از نمایندگان [یعنی مجبورش می‌کند] هرگاه دولت ایران برای این منظور هم مستعد و آماده‌ی نگهداری نیروی کافی در خلیج [فارس] باشند، این کشور از یک وظیفه پرزحمت و پرخرجی راحت خواهد شد. ولی اگر شاه مہیای عهده گرفتن این وظایف نباشند، دولت علیاحضرت ملکه انگلستان نمی‌تواند تصور بکند که علیاحضرت می‌خواهند به واسطه عدم تنبیه، بی‌نظمی و جنایت در این آب‌ها رواج بگیرد.

حاجتی نیست که از احساسات دوستانه‌ی دولت علیاحضرت ملکه انگلستان نسبت به ایران و میل آن‌ها به این که پیوسته تا حد امکان تمایلات شاه را برآورند اطمینان بدهم و درخصوص این مساله احتراماً اظهار می‌دارد که دولت علیاحضرت ملکه‌ی انگلستان مقرر خواهند داشت هر وقت عملاً میسر باشد هرگونه اقدام به فشار و تنبیهی را که رفتار شیخ بحرین آن را دربرآورد، او ایجاب نماید، قبلاً به استحضار دولت ایران برساند.

ولی دولت انگلستان نمی‌تواند رضایت بدهد که مامورین خود را که سرپرستی امور انتظامی خلیج [فارس] به دست آن‌ها سپرده شده است، از اعمال حق مجازات شیخ بحرین به وسیله تدابیر فوری، در مواقعی ممنوع سازد که مراجعه به دربار تهران تاخیرهایی را دربر داشته باشد که ممکن است صلح عمومی را به مخاطره اندازد. ولی هر وقت چنین امری ضرورت پیدا کند گزارش کامل آن به اطلاع دولت ایران خواهد رسید.

با تقدم احترامات - کلارندن

جای تعجب است که دولت انگلیس که ما او را پای‌بند و مقید به تعهدات خود می‌شناسیم، چنین سند رسمی و معتبری را نادیده انگاشته و در پارلمان انگلیس درباره‌ی حق حاکمیت ایران بر بحرین صحبت از ادعای ایران می‌کنند. با کمال تاسف به همین اکتفا نکرده، اظهار داشته‌اند دولت انگلیس به وظایف خود در حفظ استقلال بحرین عمل خواهد کرد و به فرمانروای جزیره هم در این باب اطمینان داده‌اند.

گله‌ی ما بیشتر از این قسمت اظهارات است. زیرا، در قسمت حق حاکمیت ایران بر بحرین، بحثی نیست. گله‌ی ما از این است که چرا دولت دوست و متحد ما، به اظهاراتی مبادرت می‌کند که شیخ را تشجیع نموده و نگذارد که حل این مساله زودتر صورت عمل به خود بگیرد.^{۱۱}

در خاتمه به طوری که همیشه گفته‌ام حالا هم بر این عقیده هستم که باید امیدوار بود، بلکه اطمینان داشت که با روابط حسنه‌ای که بین ایران و انگلستان موجود است و پایه آن براساس اتحاد و اتفاق استوار می‌باشد، با مذاکرات دوستانه و از راه مسالمت‌آمیز این مساله که برای ما حیاتی است، به زودی حل شود و این قسمت از خاک میهن که مردمان آن را از شیخ گرفته تا پایین، برادران دورافتاده‌ی خود می‌دانیم، مجدداً به ایران عزیزمان بازگردند که اثرات آن در تحکیم روابط بین ایران و انگلستان و هم‌کاری صمیمانه‌ی آینده بین دو کشور، زائدالوصف مهم می‌باشد.

اخیراً مشاهده شده است اعلامیه‌هایی هم از طرف کشورهای برادر عرب ما (جمعی از نمایندگان - آن‌ها برادر ما نیستند) در این باره صادر شده است. شاید لازم باشد اشاره مختصری هم راجع به این اعلامیه‌ها بشود:

برادران عرب ما باید بدانند که بحرین یک قطعه از بدن ماست و مساله‌ی بحرین برای ایران یک امر حیاتی است و همان‌طور که دولت شاهنشاهی در مسائل حیاتی برادران عرب تا به حال، علی‌رغم منافع خود از بذل هیچ‌گونه کمک و همراهی دریغ نداشته، آن‌ها هم باید احترام مسائل حیاتی ما را منظور دارند. در غیر این صورت هیچ‌گونه توقعی از ما نباید داشته باشند.

این نکته را نیز باید در نظر بگیرند که موضوع بحرین یک امر داخلی ایران است و آقایان نمایندگان محترم می‌دانند که دولت و ملت ایران، نسبت به مداخله‌ی دولت

بیگانه در امور داخلی کشور، چه تعصبی دارند و به احدی اجازه نمی‌دهند که در امور داخلی ایران مداخله نمایند.

به دنبال سخنان دکتر اردلان وزیر امور خارجه، دکتر احمد بینا، دوباره پشت تریبون قرار گرفت و گفت:^{۱۲}

با عرض تشکر از بیانات آقای وزیر امور خارجه که نمایندگان محترم مجلس شورای ملی را از اقدامات دولت در این زمینه مستحضر فرمودند، به عرض هم‌کاران محترم می‌رسانم هم‌چنان که اطلاع دارند مساله‌ی بحرین برای کشور ما، یک مساله‌ی حیاتی است و جا دارد هر چه بیش‌تر در جلسات علنی مجلس شورای ملی راجع به این موضوع، بحث شود تا ملت ایران از جریان کارها باخبر گردد.

نزدیک به سه ماه بعد، در جلسه‌ی علنی روز یک‌شنبه چهاردهم اسفند ماه ۱۳۳۶، دکتر محمدرضا شاهکار نماینده‌ی تهران در مجلس شورای ملی، از دکتر منوچهر اقبال نخست‌وزیر خواست، تا درباره‌ی خبری که «شیخ سلمان» شیخ بحرین، می‌خواهد وارد اتحادیه‌ی سوم عرب شود، توضیح دهد. دکتر محمدرضا شاهکار، در این باره گفت:

در روزنامه‌ی اطلاعات خواندم که شیخ سلمان می‌خواهد وارد اتحادیه‌ی سوم عرب بشود. این قدر این حرف مضحک و تائراور است که نهایت ندارد. مضحک است از این نظر که در شرایط فعلی، هنوز از اصول و قوانین دنیا و شرایط زمانی اطلاع ندارد. تائراور است که روزنامه‌های ما، چنین مطلب بی‌سر و تهی را نوشته‌اند و تعجب‌آور است که چرا نخست‌وزیر در این خصوص سکوت اختیار نموده است. لذا از آقای نخست‌وزیر تقاضا دارم، بیایند و توضیح بدهند. ما چنین موجودی را نمی‌شناسیم. زیرا بحرین جزء ایران و متعلق به ایران است.

دکتر منوچهر اقبال نخست‌وزیر، در پاسخ به پرسش دکتر محمدرضا شاهکار اظهار داشت:

در بدو تشکیل این دولت، آقایان به خاطر دارند که عرض کردم از لحاظ سیاست خارجی، هر دولت وطن‌پرست ایرانی با ممالکی روابط حسنه و دوستی برقرار خواهد کرد که آن ممالک نسبت به اصل حاکمیت و حقوق ایران، احترام متقابل داشته باشند (صحیح است). این رویه تغییر نکرده است و حتم دارم هر دولتی که بعد از این دولت، به امر شاهنشاه بیاید، همین رویه را خواهد داشت.

دیشب بنده نیز در [روزنامه] اطلاعات این خبر را خواندم و باعث تاسف شد که شیخ بحرین به ریاض رفته است و می‌خواهد در یک اتحادیه‌ی مثلث شرکت نماید.

بنده خیال نمی‌کنم که این خبر، یک منبع صحیح داشته باشد و این شیخ از این سفر چنین منظوری داشته باشد. بنده می‌خواهم نظریه‌ی قطعی دولت شاهنشاهی را به سمع آقایان برسانم:

هر دولتی که چنین فکری داشته باشد، ما استنباط می‌کنیم که آن دولت نمی‌خواهد با ما روابطی داشته باشد. (صحیح است)
 آقایان اطمینان کامل داشته باشند که دولت شاهنشاهی با تمام قوا، از حق خود و مخصوصا از خاک خود دفاع خواهد کرد. (احسنت)
 رویه‌ی ما کاملاً روشن است و اگر کسی چنین کاری بکند، ما فوراً برای همیشه با آن‌ها قطع رابطه خواهیم کرد و با تمام قوا از خاک خود دفاع خواهیم کرد.
 (دکتر بینا - ضرری هم نخواهیم دید)

دو روز بعد (سه‌شنبه شانزدهم اسفند ۱۳۳۶)، وزیر امور خارجه در کمیسیون خارجی مجلس شورای ملی حضور یافت. دکتر علی‌قلی اردلان، در این کمیسیون اعلام کرد:^{۱۴}

نظر دولت ایران در مورد بحرین، همان است که در جلسه‌ی علنی روز یک‌شنبه مجلس [۱۴ اسفند ۱۳۳۶]، آقای دکتر اقبال نخست‌وزیر، به اطلاع مجلس رسانیده‌اند.

دولت ایران همیشه به این نکته معترف بوده و هست که بحرین مال ایران و ایرانی است و هیچ دولت خارجی، حق ندارد بحرین را از آن خود بداند و یا از آن به عنوان یک دولت مستقل برای شرکت در اتحادیه‌های مختلف، دعوت به عمل آورد.
 از بدو تشکیل این دولت، اقدامات اساسی بین مقامات ایران با مقامات سیاسی انگلیس و آمریکا به عمل آمده و در همه‌ی این ملاقات‌ها و مذاکرات، ما مصرأ و با اراده‌ی مدارک متقن، حق حاکمیت خود را ثابت نمودیم ...

سه روز پس از آن، وزیر امور خارجه‌ی ایران، روز دوشنبه ۱۹ اسفند ۱۳۳۶، در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی شرکت کرد. در این جلسه، خبرنگاران از وزیر امور خارجه پرسیدند:^{۱۵}

به قرار اطلاعی که اخیر خبرگزاری‌های خارجی منتشر نموده‌اند، قراردادی بین دولت عربستان سعودی و شیخ بحرین امضا شده است که به موجب آن شیخ بحرین به دولت عربستان اختیار داده است در منطقه‌ی معینی به عملیات اکتشافی و استخراج نفت بپردازد. خواهشمندیم بفرمایید آیا این موضوع رسماً به اطلاع دولت ایران رسیده است و واقعیت دارد یا نه؟ و چنان‌چه واقعیت دارد، از نظر دولت شاهنشاهی و اقدامی که در نظر دارند نسبت به این موضوع بنمایند چیست؟

دکتر علی‌قلی اردلان وزیر امور خارجه ، در پاسخ به پرسش خبرنگاران گفت :

در تاریخ ۸ اسفند ماه در شهر ریاض ، قراردادی بین دولت عربستان سعودی و شیخ بحرین به امضا رسید که طبق آن حدود مرزی عربستان سعودی و سرزمین بحرین ، مخصوصا در آب‌های ساحلی معین و مشخص گردیده و ضمنا از طرف شیخ بحرین ، به عربستان سعودی اختیار داده شده که در منطقه‌ی معینی به ترتیبی که مایل باشد به استخراج مواد نفتی پرداخته و نیمی از عواید خالص آن را ، به شیخ بحرین بپردازد .

در این باره لازم می‌داند بار دیگر موکدا اعلام دارد که چون مجمع‌الجزایر بحرین، جزء لایتنجزا و لاینفکی از خاک ایران است ، این قرارداد از نظر دولت شاهنشاهی کان‌لم‌یکن و فاقد هر نوع پایه و ارزش حقوقی خواهد بود .

بنابراین، هر دولت یا شرکت خارجی که به اتکای این قرارداد حقوقی کسب نماید و یا اقدامات اکتشافی و استخراجی بنماید ، عمل او غیرقانونی و تجاوزکارانه نسبت به خاک و حقوق ایران تلقی خواهد شد . به‌علاوه ، دولت شاهنشاهی حقوق مسلم خود را از بابت تعیین حدود مرزی و آب‌های ساحلی و همچنین جبران هرگونه خسارت ناشی از این قرارداد را ، محفوظ می‌داند .

پی‌نوشت‌های بخش ششم

- ۱ - بحرین از دوره‌ی هخامنشی ... - ص ۱۹۸
- ۲ - همان
- ۳ - همان - ص ۱۹۹
- ۴ - روزنامه‌های اطلاعات و کیهان (هفدهم فروردین ماه ۱۳۳۵)
- ۵ - سرزمین بحرین از دوران ... - ص ۲۶۰
- ۶ - روزنامه‌های صبح و عصر تهران - سه‌شنبه ۲۱ آبان ۱۳۳۶
- ۷ - روزنامه اطلاعات - سه‌شنبه ۲۱ آبان ۱۳۳۶
- ۸ - همان - پنج‌شنبه ۲۳ آبان ۱۳۳۶ - ص یک
- ۹ - مذاکرات مجلس شورای ملی - صورت مشروح مذاکرات مجلس روز یک‌شنبه (۱۷) آذر ماه ۱۳۳۶
- ۱۰ - همان
- ۱۱ - در آن زمان دولت‌های ایران، ترکیه، عراق، پاکستان و انگلستان در قالب پیمان بغداد، هم‌پیمان بودند.
- ۱۲ - مذاکرات مجلس شورای ملی - صورت مشروح مذاکرات مجلس روز یک‌شنبه (۱۷) آذر ماه ۱۳۳۶
- ۱۳ - همان - روز یک‌شنبه (۱۴) اسفند ماه ۱۳۳۶
- ۱۴ - صورت جلسات کمیسیون خارجی مجلس شورای ملی - سه‌شنبه ۶ اسفند ۱۳۳۶
- ۱۵ - روزنامه اطلاعات - دوشنبه ۱۹ اسفند ۱۳۳۶

بخش هفتم

آغاز فراگشت تجزیه‌ی بحرین

نخستین نشانه‌ای که از انصراف محمدرضا شاه پهلوی از حقوق تاریخی ملت و دولت ایران بر گله جزیره‌ی بحرین در دست است، مربوط به سال ۱۳۴۲ می‌باشد:^۱

من [علی نقی عالیخانی] خوب به خاطر دارم که عباس آرام وزیر خارجه وقت که بسیار مرد خوبی بود، از من دعوت کرد که بروم به وزارت [امور] خارجه، چون می‌خواستند با انگلیسی‌ها، مذاکراتی درباره‌ی بحرین بکنند. او به من گفت، با آشنایی که درباره‌ی خلیج فارس داری، دلم می‌خواهد تو هم با من باشی. من البته با آرام در مورد بحرین بارها صحبت کرده بودم و شدیداً معتقد بودم، باید ما از ادعای خودمان صرف‌نظر بکنیم. برای این که خیلی مهم‌تر است که بتوانیم بر همه‌ی خلیج فارس، از جمله خود بحرین چیرگی داشته باشیم. با پس گرفتن این ادعا، شیوخی که از عربستان سعودی، ناصر آن زمان و غیره وحشت دارند، خواهندخواه طرف ما می‌آیند. احتیاج نداریم که یک چنین خاری در برابر خودمان ایجاد بکنیم.

علی‌نقی عالیخانی، ضمن تحصیل دانشگاهی در فرانسه، وسیله‌ی جهانگیر تفضلی که در آن زمان، سرپرست دانش‌جویان ایرانی در اروپا بود، به سازمان اطلاعات و امنیت کشور معرفی شد و پس از پایان تحصیل و بازگشت به ایران، به ریاست بخش اقتصادی ساواک منصوب گردید. دکتر عالیخانی درباره‌ی آشنایی خود با جهانگیر تفضلی می‌گوید:^۲

جهانگیر تفضلی را من اولین بار، یک روز هنگامی که برای مسافرت کوتاهی به لندن رفته بودم دیدم که مرا به ناهار دعوت کرد. در پاریس هم، دو مرتبه مرا با خانمم همراه دو نفر دیگر که بعدها هر کدام در رشته‌ی خودشان، خیلی موفق شدند، دعوت کرد... بعد از داستان سرپرستی‌اش هم که خودش به ایران برگشت، گاهی وقتی می‌رفتم منزلش و او را می‌دیدم.

دکتر علی نقی عالیخانی درباره این که چرا و چگونه به وزارت اقتصاد منصوب شد، می‌نویسد:^۳

شاه و علم، به این نتیجه رسیده بودند که این دو وزارتخانه [صنایع و معادن و بازرگانی] را یکی بکنند... شاه مایل بود یک نفر را بیاورند که تحصیل کرده‌ی آمریکا نباشد. زیرا در چارچوب انقلاب سفید و برنامه‌ی اصلاحات اجتماعی می‌خواستند به دولت، رنگ غیرآمریکایی بدهند. بنابراین، به مرحوم جهانگیر تفضلی که قبلاً سرپرست دانش‌جویان ایرانی در اروپا بود و من هم از همان زمان تحصیل در اروپا با او آشنا شده بودم، رجوع کردند...

عالیخانی، انتخابش را به وزارت، آن هم در راس دو وزارتخانه که در هم ادغام شده بودند و با وجود سن کم و نداشتن تجربه، این‌گونه بیان می‌کند:^۴

علم به دستور اعلی‌حضرت، به آقای تفضلی مراجعه کرد که چه کسی بین دانش‌جویان که در اروپا درس خوانده است را می‌شناسد که کار اقتصاد بداند و بتواند این کار را اداره کند؟ او هم خیلی قاطع گفته بود که فلائی [دکتر علی نقی عالیخانی] می‌تواند...

... شب خوابیده بودم که تلفن زنگ زد و تفضلی با روش معمول آن وقت خودش که همیشه می‌خواست مرموز صحبت کند، گفت: می‌خواستم از تو خواهش کنم که فردا ساعت ۸ [بامداد] بیایی منزل آقای علم...

دکتر مهدی پیراسته که در سال‌های ۴۶ - ۱۳۴۳، سفیر کبیر ایران در بغداد بود، درباره‌ی مسالهی بحرین می‌نویسد:^۵

هنگامی که سروصدای بحرین بلند شد، من [مهدی پیراسته] سفیر در عراق بودم... روزی که با ریچارد بمون سفیر وقت انگلیس در بغداد که چون همسرش ایرانی بود، روابط بیش‌تر از حد معمول داشتم، صحبت کردم و گفتم: اعلی‌حضرت در این مورد، دچار وضع بغرنجی شده‌اند. اگر بخواهند بحرین را بگیرند که دولت شما مانع است و اگر بخواهند صرف‌نظر کنند، جواب مردم و تاریخ را چه می‌توانند بدهند؟ آیا به نظر شما، نمی‌شود ایران حاکمیت همیشگی خود را در بحرین حفظ کند و ضمناً اگر انگلیسی‌ها منافعی در آن‌جا دارند، به نحوی منافع آن‌ها محفوظ بماند...؟ دیدم آمادگی ندارد در این مساله اظهارنظری بکند. فقط گفت: من از این کار اطلاعی ندارم و به من فهماند که این پیشنهاد عملی نیست.

به مناسبت وضع حساس عراق، من از شاه فقید اجازه داشتم که گزارش‌های مهم را به وسیله کوریه [بیک] سیاسی وزارت خارجه به اسم مرحوم سپهد هاشمی‌نژاد فرمانده گارد در پاکت سربسته به عرض شاه فقید برسانم...

دکتر مهدی پیراسته، در ادامه‌ی مطلب، می‌نویسد:^۶

در اولین شرفیابی پس از این گزارش، ابتدا به ساکن، شاه فقید گفت:
بحرین به چه درد من می‌خورد. دیگر نه مروارید دارد و نه نفت و اگر هم جزو ایران بشود، مثل تسلط اسرائیلی‌ها در خاک فلسطین خواهد شد که همیشه ترور و خون‌ریزی ادامه خواهد داشت...

از سوی دیگر، محمدرضا شاه پهلوی، روز پنجم شهریور ماه ۱۳۴۵ (۲۷ اوت ۱۹۶۶)، به گونه‌ی خصوصی به کلر هولینگورث (Clare Hollingworth)، خبرنگار روزنامه گاردین (Guardian)، چاپ انگلیس گفته بود:^۷

با توجه به این‌که نفت دارد به پایان می‌رسد و مروارید به پایان رسیده است، بحرین از نظر ما، اهمیتی ندارد.

هم‌زمان با این گفته‌ی محمدرضا شاه به خبرنگار روزنامه‌ی انگلیسی گاردین، عباس آرام وزیر امور خارجه، همین مساله را به سفیر انگلیس در تهران اعلام کرده بود:^۸

در ماه اوت [۱۹۶۶]، آرام [عباس آرام وزیر امور خارجه] به سفیر علیاحضرت در تهران گفت: «تا آن جا که به ایران مربوط می‌شود، بحرین بدون ارزش است» و ایران ممکن است «ادعای خود را نسبت به بحرین، پس بگیرد...»

باید دانست که عباس آرام و علی‌نقی عالیخانی، هر دو در دولت علم در سال ۱۳۴۱ به وزارت رسیدند (البته با اختلاف چند ماه). آن دو در کابینه‌های بعدی علم، دولت‌های حسن علی منصور و امیرعباس هویدا تا روز بیست و چهارم مهر ماه ۱۳۴۶، همچنان پست‌های خود را حفظ کردند.

در کنار امیر اسدالله علم، عباس آرام، دکتر علی‌نقی عالیخانی و...، سناتور عباس مسعودی مدیر روزنامه‌ی اطلاعات نیز برای آماده‌سازی افکار عمومی در داخل و گفت‌وگو با شیخ‌های خلیج فارس، بسیار کوشا و فعال بود. وی در پوشش روزنامه‌نگار، موقعیت مناسبی برای سفر داشت. از این رو، می‌توانست بدون این‌که جلب نظر کنجکاوان را بکند، ضمن به حضور

پذیرفته شدن از سوی « حاکمان »، ماموریت خود را اجرا کند. در نیمه‌های شهریور ماه ۱۳۴۵ که هنوز انصراف محمدرضا شاه نسبت به دعاوی به حق ملت ایران نسبت به بحرین آشکار نشده بود، عباس مسعود به دستور شاه عازم دیداری از شیخ‌نشین‌های خلیج فارس شد. گرچه ظاهر امر، یک دیدار مطبوعاتی بود. اما وی می‌بایست گفت و گوهایی را در راستای سیاست جدید شاه درباره‌ی بحرین، با شیخ‌های خلیج فارس به عمل می‌آورد.

روز دوم شهریور ماه ۱۳۴۵ (اول سپتامبر ۱۹۶۶)، سناتور عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات که عازم سفر به شیخ‌نشین‌های خلیج فارس بود، به دیدار « دنیس رایت » سفیر بریتانیا در تهران رفت:^۹

[عباس مسعودی] پس از بحث درباره‌ی سفر مورد نظرش که نخستین دیدارش از منطقه خلیج فارس، غیر از کویت خواهد بود، وارد بحث درباره‌ی هدف از این سفر شد و این که من [دنیس رایت] پیشنهادی درباره چگونگی برخورد با مشکل بحرین دارم. در گفت و گو با من، مسعودی یادآور شد که وی با نظر خصوصی ابراز شده‌ی شاه هم‌آهنگی دارد (اخیراً شاه به طور خصوصی در روز ۲۷ اوت [۵/۱۹۶۶ شهریور ۱۳۴۵] به کلر هولینگورث از روزنامه‌ی گاردین گفته بود که با توجه به این که نفت دارد به پایان می‌رسد و مروارید به پایان رسیده است، بحرین از نظر او اهمیتی ندارد. چنانچه به یاد می‌آورد، همان خط سیاسی که شاه سال گذشته در لندن دنبال می‌کرد) و این که ادعای ایران، حالت ناخوش‌آیندی پیدا کرده است. ولی به خاطر حساسیت افکار عمومی، نمی‌شود آن را رها کرد.

وی گفت، می‌داند که شاه درباره‌ی سفرش به خلیج فارس، با من گفت و گو خواهد کرد. من گمان می‌کنم که بدون توافق شاه، مسعودی جرات این تماس با من درباره بحرین را نمی‌داشت...

مسعودی هم‌چنین پرسید که آیا دولت علیاحضرت، برنامه‌ای برای دادن استقلال به بحرین دارد یا نه؟ چرا که در آن صورت، برای دولت ایران نسبتاً آسان‌تر خواهد بود که هم‌زمان، استقلال بحرین را به رسمیت بشناسد.

به مسعودی گفتم، من شادمانم که او این مساله [بحرین] را با من در میان گذارد. پیش از این من بر این گمان بودم که ایرانی‌ها مایل نبودند تا با مساله بحرین برخورد کنند و به نظر می‌رسید که آنان هیچ اندیشه‌ای نداشتند که درباره‌ی آن باید چه کار کنند. به نظر من، مهم‌ترین مساله، آموزش افکار عمومی برای پذیرش [این مساله است] که بحرین در حقیقت، یک دارایی ارزش‌مندی برای ایران نیست...

امکان دیگر این است که هنگامی که خبر تقاضای عضویت پیوسته‌ی بحرین در [سازمان] یونسکو منتشر می‌شود، می‌بایست مقاله‌های آموزشی به جای مقاله‌های پرخاش‌گرانه در مطبوعات ایران منتشر شوند.

بدین‌سان، روز ۱۱ شهریور ماه ۱۳۴۵ (۲ سپتامبر ۱۹۶۶) محمدرضا شاه با فرستادن عباس مسعودی به دیدار سفیر بریتانیا در تهران، به گونه‌ی رسمی به دولت بریتانیا آگاهی داد که آماده‌ی دست شستن از ادعاهای به حق و تاریخی ملت و دولت ایران بر بحرین و دادن استقلال به این بخش از خاک ایران است و تنها «به خاطر حساسیت افکار عمومی»، جرات اظهار آن را به گونه‌ی آشکار ندارد.

برای رفع مشکل افکار عمومی، سفیر انگلیس در دیدار با عباس مسعودی، از طریق وی، شاه را برای انجام خیانت به میهن و ملتش، راهنمایی می‌کند:^{۱۱}

به نظر می‌رسد که مساله مهم، آموزش افکار عمومی برای پذیرش این مساله است که بپذیرد که بحرین در حقیقت، دارایی ارزش‌مندی برای ایران نیست.

در همین دیدار، از لحن گفتار سفیر انگلیس پیداست که شاه و هیات حاکمه از پیش در جریان درخواست بحرین برای عضویت پیوسته در سازمان یونسکو، قرار داشتند. از این رو، وی به عباس مسعودی می‌گوید:^{۱۲}

امکان دیگر، این است که هنگامی که خبر تقاضای عضویت پیوسته‌ی بحرین در [سازمان] یونسکو منتشر می‌شود، می‌بایست مقاله‌های آموزشی به جای مقاله‌های پرخاش‌گرانه در مطبوعات ایران منتشر شوند.

در پاسخ، عباس مسعودی نظریه‌ی سفیر انگلیس را درباره‌ی آماده کردن افکار عمومی ایرانیان برای پذیرش جدایی بحرین، مورد تایید قرار می‌دهد:^{۱۳}

مسعودی هم بر این باور بود که فراگشت آموزش افکار عمومی ایرانیان، ضروری است.

[مسعودی افزود]، حال حاضر از هر زمان دیگر مناسب‌تر است. زیرا که مطبوعات به طور کامل تحت نظارت دولت است. او افزود که مرحله‌ی نخست از عملیات آماده‌سازی افکار عمومی ایرانیان، از زمانی آغاز شده است که تحت دستورالعمل شاه، هیچ خبری درباره‌ی بحرین منتشر نگردیده است (این مساله در حد زیادی و نه به طور کامل درست است).

عباس مسعودی، به دستور شاه در سفر خود به شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، نقش جاده صاف‌کن تجزیه‌ی بحرین را به عهده گرفت:^{۱۴}

در آغاز مسافرت به دور خلیج [فارس] (که گمان می‌رود که با دعای خیر [اجازه‌ی] شاه همراه است)، [عباس] مسعودی به خبرنگار روزنامه السیاسیه [چاپ] کویت گفت که ایرانی‌ها، استقلال بحرین را محترم می‌شمارند و در پی آن نیستند که آن جا را به قلمرو خود ملحق کنند.

از سوی دیگر، عباس مسعودی در این سفر، به رییس دفتر شیخ کویت گفته بود:^{۱۵}

... شاه، منافی در بحرین ندارد و دو سال است که به مطبوعات اجازه نداده است که مناقشه [بحرین] را برجسته کنند.

همچنین، وی در این سفر به نماینده‌ی سیاسی انگلیس در دوی، اعلام کرده بود:^{۱۶}

راه حل مهم‌ترین اختلاف انگلیس و ایران در خلیج [فارس]، در گرو این مساله است که هر دو طرف بحرین را به گونه‌ی یک کشور مستقل بشناسند.

با فاصله‌ی کوتاهی از سخنان عباس آرام به سفیر انگلیس در تهران، محمدرضا شاه، به گونه‌ی خصوصی (off the record) به فرانک جیلز (Frank Giles) خبرنگار روزنامه ساندی تایمز (Sunday Times) چاپ انگلیس، گفته بود:^{۱۷}

بحرین از نظر سیاسی برای او [شاه] دردسر شده است و حتا اگر آن را به او در سینی نیز تقدیم شود، علاقه‌ای به قبول آن ندارد.

همچنین، در گزارش یاد شده در بالا، آمده است:^{۱۸}

برای کاستن از حدت مساله‌ی بحرین، «ان [ایرانیان]، گام‌هایی بیش‌تر منفی برداشته‌اند. به عنوان نمونه، مقالات [عباس] مسعودی است که در نامه ۳۲۳/۱۰۳۶ امروز من، مورد بحث قرار گرفته است. در آن مقاله، [عباس] مسعودی حداقل اذعان می‌کند که اعراب، به شدت ادعا [ی ایران] را رد می‌کنند و سعی نکرد که تقصیر این امر را به گردن ما بیاندازد.

هم زمان با این گفته‌ها، سفیر انگلستان در تهران درباره‌ی مساله‌ی بحرین، به «دایره‌ی اعراب» در وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا، گزارش می‌دهد:^{۱۹}

شاه و بسیاری از رهبران ایران که نظرات خود را از او می‌گیرند، در خلوت می‌گویند که ادعای ایران [درباره‌ی بحرین]، بسیار دست و پا گیر است (بار سنگینی

است بر دوش) و آن‌ها، هرگز از زور، برای اشغال بحرین استفاده نخواهند کرد.

در این میان، انگلیس‌ها با دست یازیدن به سیاست «نمدمالی»، در پی اندازه‌گیری حساسیت واقعی شاه و دیگر مقام‌های ایران درباره بحرین، بر آمدند. به دنبال زمینه‌چینی‌های لازم، شیخ بحرین با راهبری دولت بریتانیا و هم‌یاری دولت آمریکا، درخواست عضویت در سازمان فرهنگی و علمی سازمان ملل متحد (یونسکو) را به عمل آورد. بحرین از سوی سازمان مزبور به عنوان عضو پیوسته (associate) در این سازمان پذیرفته شد. دولت ایران که از پیش از این مساله آگاه بود، به دستور محمدرضا شاه نه تنها کوششی برای عملی نشدن این مساله به عمل نیاورد، بلکه با وجودی که اعلام داشته بود که هر سازمان جهانی که بحرین را به عضویت بپذیرد از عضویت آن سازمان بیرون می‌رود، این کار را هم نکرد. سفیر انگلیس در تهران، در این باره می‌گوید:^{۲۰}

یکی از دلایل، شاید مهم‌ترین دلیل که ما از [بحران] بحرین/ یونسکو «در رفتیم»، برای این بود که زمینه را آماده کرده بودیم. مواقعی وجود داشت که ایرانی‌ها سخت بوده‌اند و دلیل آن این بود که شاه احساس می‌کرد که به طور صحیح مورد مشورت یا آگاهی قرار نگرفته بود...

وی در جای دیگر به روشنی در مورد مساله پذیرش بحرین به گونه‌ی عضو پیوسته در یونسکو می‌گوید:^{۲۱}

دیگر، روش شاه در کاستن از سر و صدا درباره یونسکو بوده است. در این جا در جراید درباره ی اقدامات مقدماتی و پس از پذیرش بحرین به عنوان عضو پیوسته (associate)، اعتراضات وجود داشت. اما در مجموع [این اعتراض‌ها] پر قدرت و ضدانگلیسی نبودند (در دور نخست، بیش‌تر آتش متوجه پاکستان بود که «به نفع بحرین» رای داده بود و یک یا دو مقاله‌ای هم بر علیه یونسکو وجود داشت که تداعی اراده‌ی مستقل آن سازمان را می‌نمود) ولی به زودی خاموش شدند. ما می‌دانیم که در هر دو مورد، به نشریات گفته شده بود که هیاهو نکنند (به نمایش نپردازند).

برای جلوگیری از واکنش تند افکار عمومی، به روزنامه‌ها و دیگر جراید دستور داده شد که از پرداختن به مساله‌ی بحرین خودداری کنند تا رفته رفته، مردم حساسیت خود را در این زمینه از دست بدهند. در این میان، تنها نشریات پان‌ایرانیست‌ها^{۲۲} بود که مساله‌ی بحرین را پی می‌گرفتند:^{۲۳}

در حقیقت ، ما [سفارت بریتانیا در تهران] بر این نظر هستیم که به نشریات دستور کلی داده شده است که بحرین را بزرگ نکنند... ناسیونالیست‌های قانونی مانند گروه پان - ایران ، هر از گاه شعارهای خود را می‌دهند . اما می‌توان گفت که در این‌جا، توده‌ی نشریات که روزنامه‌های مهم را نیز دربر می‌گیرد ، مدتی است که از بحرین با سردی بالنسبه ، گذر کرده‌اند .

چند ماه پیش از اعلام رسمی دولت بریتانیا درباره‌ی فراخواندن نیروهای نظامی خود از شرق سوئز و ازجمله خلیج فارس ، محمدرضا شاه پهلوی در روزهای پایانی آذر ماه ۱۳۴۷ به گونه‌ی خصوصی ، انگلیس‌ها را آگاه کرده بود که از ادعای به حق ملت و دولت ایران بر گله جزیره‌ی بحرین ، دست شسته است :^{۲۴}

در اواخر سال ۱۹۶۸ [میلادی] ، شاه به گونه‌ی خصوصی اعلام کرد که تمایل دارد تا از ادعا نسبت به بحرین دست بردارد ، در صورتی که راهی پیدا شود که افکار عمومی ایرانیان را ارضا کند . او بر این باور است که این امر به وسیله‌ی اعلام نظر افکار عمومی مردم بحرین که در مرحله‌ی بعدی با تایید سازمان ملل رسمی می‌شود ، عملی است .

شاه تاکید کرد که آن چه را که به گونه‌ی خصوصی به ما گفته ، در دهلی نو در ژانویه [۱۹۶۹] ، با اطلاعیه‌ی رسمی اعلام کرده و در آن ، کاربرد زور را نفی خواهد کرد . او [محمدرضا پهلوی] گفت که خواست مردم بحرین را محترم خواهد شمرد .

انگلیس‌ها ، با توافق محمدرضا شاه و با عاملیت هیات حاکمه ، حکومت غاصبانه‌ی شیخ بحرین را که تحت قیمومت دولت بریتانیا قرار داشت، به عنوان یک طرف گفت و گو ، وارد مذاکرات کردند و رفته‌رفته کار به جایی رسید که مقام‌های دولت ایران ، اقدام به گفت و گوهایی محرمانه با عمال شیخ بحرین نمودند :^{۲۵}

از آن زمان [اواخر ۱۹۶۸ میلادی] ، ما در حال گفت و گوهایی سازنده (Negotiation) با ایرانی‌ها و بحرینی‌ها ، برای یافتن راهی برای انجام پیشنهاد شاه ، می‌باشیم . هم‌چنین ، سه دیدار محرمانه میان ایرانی‌ها و بحرینی‌ها در ژنو انجام شده است . در آخرین دیدار ، کویته‌ها نیز حضور داشتند که خود را به عنوان مشاوران بحرینی‌ها ، جا زده بودند .

بدین سان ، با پذیرش گفت و گو با نمایندگان شیخ غاصب بحرین، محمدرضا شاه ، به گونه‌ی عملی ، با تجزیه‌ی این بخش از ایران ، موافقت کرده بود :^{۲۶}

از دید تاریخی، این آخرین نقشی بود که انگلیس در جدایی رسمی بحرین از ایران ایفا می‌کرد. جدایی رسمیت می‌یافت و سپس مشروعیت. تماس مستقیم هم، از دید حقوقی نوعی، شناسایی حاکمیت بحرین از سوی ایران تلقی می‌شد.

در حالی که از نظر محمدرضا شاه و هیات حاکمه، مساله نظرخواهی از مردم بحرین و کشاندن آن به شورای امنیت، تنها برای تهیه‌ی نوعی دست آویز برای این خیانت بود:^{۲۷}

ایرانی‌ها، ابتدا پیشنهاد تماس با شورای امنیت سازمان ملل متحد را داشتند که ما [بریتانیا] و بحرینی‌ها، با آن موافق نبودیم. بحرینی‌ها به عنوان پیشنهاد متقابل، ایجاد کمیسیون منطقه‌ای مرکب از ۴ کشور را نمودند. اما ایرانی‌ها نپذیرفتند. حال به نظر می‌رسد که هم ایرانی‌ها و هم بحرینی‌ها، به پیشنهاد ما مبنی بر درخواست از دبیرکل سازمان ملل متحد برای فرستادن نماینده‌ای به بحرین برای دریافت نظر افکار عمومی تمایل دارند. پس از آن، دبیرکل گزارش نماینده‌ی خود را برای تایید به شورای امنیت می‌فرستد.

بدین ترتیب، محمدرضا شاه در حالی که در موضع بهتر و برتر قرار داشت، به دلایلی که روشن نیست، دست از اصرار برای انجام همه‌پرسی برداشت. زیرا در آن صورت، بدون تردید مردم بحرین، رای به پیوند با ایران می‌دادند. این امر، بر دولت بریتانیا و شیخ دست‌نشانده‌ی آنان در بحرین، نیک آشکار بود. از این رو، انگلیس‌ها با عنوان این که این مساله برای بحرینی‌ها [شیخ بحرین] قابل پذیرش نیست، محمدرضا شاه را پذیرای این امر کردند که بر روی همه‌پرسی، اصرار نرزد:^{۲۸}

...شاه در اصل پیشنهاد کرده بود که نماینده سازمان ملل می‌بایست همه‌پرسی به عمل آورد. اما این امر، برای بحرینی‌ها قابل پذیرش نبود و شاه پذیرفت که بر روی آن [همه‌پرسی] اصرار نرزد.

آن چه مسلم است، این است که هرگاه در بحرین، اقدام به همه‌پرسی می‌شد، مردم بحرین زندگی با ایران را برمی‌گزیدند و شیخ بحرین نیز این حقیقت را، خوب می‌دانست:^{۲۹}

ما [انگلیسی‌ها] روش کار (procedure) و یک پیش‌نویس شرایط ارجاع برای نماینده‌ی دبیرکل به بحرین پیشنهاد کردیم...
... بحرینی‌ها می‌ترسیدند که پیش‌نویس شرایط ارجاع ما، به گونه‌ی خطرناکی به انجام همه‌پرسی نزدیک باشد. آن‌ها در حال تهیه‌ی پیشنهاد دیگری هستند.

سرانجام، روز ۱۶ ژانویه ۱۹۶۸ (۲۶ دی ۱۳۴۶)، هارولد ویلسن نخست‌وزیر انگلیس به گونه‌ی رسمی در مجلس عوام این کشور اعلام کرد:^{۳۰}

ما تصمیم داریم تا پایان سال ۱۹۷۱، عقب‌نشینی نیروهای خود از شرق سوئز را تسریع ببخشیم. هم‌چنین، تصمیم داریم در همان تاریخ، قوای خود را از خلیج فارس خارج کنیم.

دولت بریتانیا که پس از جنگ جهانی دوم به شدت فقیر شده بود، توان حفظ پایگاه‌های نظامی خود در خارج از کشور را نداشت. از این‌رو، تصمیم گرفت که خلیج فارس را نیز تخلیه کند. دولت ایران که مخالف حضور بریتانیا در خلیج فارس و به ویژه دست اندازی این دولت بر گله جزیره‌ی بحرین بود، گفت و گوهایی را درباره‌ی بیرون رفتن دولت بریتانیا از این منطقه، آغاز کرد:^{۳۱}

دولت شاهنشاهی ایران، ضمن استقبال از خروج نیروهای انگلیس از منطقه‌ی خلیج فارس، تحت رهبری و رهنمودهای خردمندانۀ اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاه آریامهر، سلسله مذاکرات و اقداماتی را برای نیل به حقوق و هدف‌های خود در خلیج فارس، آغاز کرد. از جمله‌ی این اقدامات، توجه به مسالۀ بحرین بود. بحرین، از جمله‌ی سرزمین‌هایی بود که از روزگاران قدیم، به ایران تعلق داشته و جزو خاک ایران محسوب می‌شد. در حدود یکصد و پنجاه سال پیش، دولت استعماری وقت انگلیس، بر این سرزمین دست انداخت و علیرغم اعتراضات مکرر ایران، عملاً مانع اعمال حق حاکمیت ایران گردید. در طول این سالیان دراز، ایران هیچ‌گاه، به جدایی بحرین از خاک خود صحنه نهاد و در هر فرصت و موقعیتی، خواستار اعاده‌ی حقوق حاکمیت خود در این سرزمین شد.

کمابیش یک ماه بعد از اعلام بیرون رفتن انگلستان از شرق سوئز و خلیج فارس، شیخ‌های نبوظلی و دویی به اشاره‌ی دولت بریتانیا و پشتیبانی ضمنی دولت آمریکا، ضمن امضای موافقت‌نامه‌ای، تصمیم خود را، دایر به تشکیل فدراسیون اعلام داشتند. در این فرآیند، قرار شد که دیگر شیخ‌های «ساحل متصالحه» نیز دعوت به همکاری شوند. دو طرف اعلام کردند که جلسۀ آینده، در دویی برگزار خواهد شد.

دولت آمریکا، هم از خروج انگلیس‌ها از شرق سوئز و خلیج فارس، شادمان بود و هم نگران. شادمان بود، زیرا می‌توانست در صورت ایجاد شرایط مناسب، جای بریتانیا را در این منطقه پر

کند و در عین حال، از نفوذ شوروی در منطقه نگران بود. از این رو، آمریکا از راه‌حل ایجاد فدراسیون، حمایت می‌کرد.

در جلسه‌ی بعدی، برخلاف قرار اولیه که می‌بایست این فدراسیون، تنها شیوخ هفت‌گانه‌ی ساحل متصالحه را دربر گیرد، نمایندگان قطر و بحرین نیز، در آن شرکت کردند. سرانجام به دنبال بحث و گفت‌وگوها، روز ۲۷ فوریه ۱۹۶۸ (۸ اسفند ۱۳۴۶) نمایندگان حاضر، موافقت‌نامه‌ی جدیدی تحت عنوان «فدراسیون امارات عربی»، تنظیم کردند و قرار شد که موافقت‌نامه از روز ۳۰ مارس ۱۹۶۸ برابر با اول محرم سال ۱۳۸۸ (۹ فروردین ۱۳۴۷)، لازم‌الاجرا باشد.

آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها، هر دو نمی‌خواستند که بحرین به ایران بپیوندد. آمریکایی‌ها در پی آن بودند که با جداسازی قطعی بحرین از ایران، و با در نظر گرفتن بیرون رفتن انگلیس‌ها از خلیج فارس، این گله جزیره را که تنها جای دارای آب شیرین و در نتیجه آبادانی در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس بود، در اختیار گرفته و آن را پایگاه نیروی دریایی خود، برای سلطه بر خلیج فارس قرار دهند.

انگلیس‌ها نیز، برای این که بتوانند پس از بیرون رفتن از خلیج فارس، همچنان نفوذ خود را میان «واحد عربی خود ساخته» در منطقه حفظ کنند، نمی‌خواستند که بحرین به ایران بپیوندد.

از سوی دیگر، در کشمکش میان ایرانیان و عرب‌های سعودی بر سر مسایل خلیج فارس، آمریکایی‌ها به دلیل دارا بودن منافع نامشروع بیش‌تر در عربستان سعودی و نیز دورتر بودن این کشور از اتحاد شوروی، هوادار سعودی‌ها بودند. به گونه‌ای که وزیر امور خارجه‌ی آمریکا به اردشیر زاهدی همتای ایرانی خود گفته بود:^{۳۲}

می‌دانند که پاره‌ای از ایرانی‌ها، احساس می‌کنند که ما [ایالات متحده آمریکا] درباره‌ی مسایل ایران - سعودی، بی‌طرف نیستیم.

البته او در همان دیدار، به اردشیر زاهدی اطمینان می‌دهد که چنین نیست. اما پایان ماجرای بحرین که خواسته‌ی سعودی‌ها (که جزیی از خواسته‌ی بریتانیا و آمریکا بود) به کرسی نشست، نشان داد که برخلاف اطمینان وزیر امور خارجه‌ی آمریکا به اردشیر زاهدی، آمریکایی‌ها در مسایل ایران - سعودی، همیشه هوادار سعودی‌ها بودند.

در این میان، آمریکایی‌ها با ایجاد ترس از گسترش نفوذ شوروی، می‌کوشیدند تا شاه را، به پیروی از خواسته‌های خود وادارند. آمریکایی‌ها، مدام در گوش شاه و عناصر حاکمه می‌خواندند که هرگاه ایران اقدام به اعمال حاکمیت در بحرین کند، در آن صورت، عرب‌ها دست به دامان شوروی می‌شوند و این امر، باعث گسترش نفوذ شوروی و در نتیجه «کمونیسم»، در منطقه می‌گردد.^{۳۳}

انگلیس که از پشتیبانی دولت آمریکا برخوردار بود، کوشید تا با تشکیل فدراسیونی از شیخ‌نشین‌های کرانه‌های جنوبی خلیج فارس که بحرین را نیز دربر می‌گرفت، بدون توجه به حق حاکمیت ایران، به این گله جزیره استقلال بخشد.

اما شاه و هیأت حاکمه‌ی ایران که سال‌ها بود، از حق حاکمیت به حق ملت ایران بر بحرین، گذشته بودند و حتا شاه اعلام کرده بود که اگر «بحرین را در سینی گذارده و تقدیم کنند، وی آن را نخواهد پذیرفت»، برای حفظ ظاهر، به تندی واکنش نشان دادند.

شاید انگلیس‌ها با این کنش و واکنش، در پی آن بودند که موافقت شاه و هیأت حاکمه را با استقلال بحرین، به گونه رسمی و غیر قابل برگشت، به دست آورند. زیرا، در صورتی که مراحل بعدی جدایی بحرین از ایران، از طریق سازمان ملل متحد، شورای امنیت، رای موافق اکثریت مجلس شورای ملی و همه‌ی سناتورها با گزارش دبیرکل و مصوبه‌ی شورای امنیت نبود، هنوز ادعای به حق حاکمیت ملت ایران بر بحرین، با قوت بیش‌تری پابرجا بود. در حالی که امروز نیز با توجه به معیوب بودن فراگشت نظرخواهی از مردم بحرین و رای معیوب مجلس شورای ملی و مجلس سنا، ادعای به حق حاکمیت ملت ایران به این گله جزیره، پابرجاست.

اما با کمال تأسف، شاه و هیأت حاکمه از افتادن در این دام و موافقت با گزارش گی‌چپارده‌ی که با موافقت دولت ایران، منجر به مصوبه‌ی شورای امنیت درباره‌ی بحرین شد، از آن به عنوان پیروزی بزرگ، نام بردند:^{۳۴}

دولت انگلیس که یک‌صد و پنجاه سال خود را صاحب اختیار بلامنازع بحرین می‌دانست، سرانجام به نظر دولت شاهنشاهی [ایران]، تسلیم شد...

به دنبال این اقدام انگلیس که نمی‌توانست بدون موافقت دولت آمریکا انجام گرفته باشد، اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه، به لندن رفت. زاهدی، روز ۲۳ اسفند ۱۳۴۶ (۱۴ مارس ۱۹۶۸) با «براون» وزیر امور خارجه‌ی انگلیس دیدار کرد. در این دیدار، اردشیر زاهدی به براون گفته بود:^{۳۵}

انگلستان با این اقدام [تشکیل فدراسیون] به ایران لطمه وارد کرده است. ایران خواهان سرزمین دیگران نیست و خواستار دولت‌های نیرومند و تندرست در دیگر سوی خلیج [فارس] است و می‌خواهد مسایل کوچک را حل کند تا دوستی واقعی غالب گردد.

[ایران] بحرین را به زور تصاحب نخواهد کرد و حتا خطر خشم افکار عمومی را با پذیرش همه‌پرسی و یا راه‌های دیگر برای حل مساله، پذیرا خواهد شد.

بدین سان، با یک رزمایش (مانور) ساده، دولت انگلیس که از حمایت دولت آمریکا نیز برخوردار بود، توانست یک پیروزی دیپلماتیک بسیار ارزشمند در مساله‌ی بحرین به دست آورد. فردای این دیدار که به زیان کامل ایران و سرشار از موفقیت برای انگلیس‌ها بود، زاهدی، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا را در واشنگتن، ملاقات کرد. در این دیدار، اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه‌ی آمریکا را در جریان گفت و گوهای خود با «براون» قرار داد.

به دنبال گزارش اردشیر زاهدی، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، پاره‌ای از مسایل جهانی، از جمله ویتنام، لاتوس، کامبوج، تایلند، برمه، کره، هیجان‌های اروپای شرقی، اوضاع اقتصادی جهان آزاد و... را برشمرد. سپس دین راسک وزیر امور خارجه‌ی آمریکا درباره‌ی بحرین، گفت:^{۳۶}

برای ما مشکل است که درباره‌ی مسایلی که زاهدی مطرح کرد، جز در چارچوب وضعیت جهانی، تفکر کنیم. ما نگران خواهیم شد اگر ایران و بریتانیا، دچار عدم توافق باشند.

جدی خواهد بود اگر اقدام‌های ایران، باعث برافروختگی در جهان عرب علیه ایران گردیده و باعث شود تا عرب‌ها برای یاری، رو به سوی اتحاد شوروی آورند.

او عنوان کرد که درک می‌کند که این مسایل [بحرین و دیگر جزیره‌ها]، چقدر برای ایران مهم‌اند. اما تاکید کرد که آن‌ها، در قالب کل مسایل جهان نیز خطیراند. او گفت، برای آمریکا آسان است که شکیبایی توصیه کند. اما به جای آن، ما از ایران درخواست می‌کنیم که همه‌ی پی‌آمدها و شقوق را در این وضعیت خطرناک جهانی بررسی کند که روشن بودن و تدبیر در بالاترین حد، مورد نیاز است...

دین راسک وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، برای این که فکر هرگونه اعمال احتمالی حاکمیت بر استان چهاردهم را از ذهن شاه و عوامل حاکمه بزدايد، با دادن چند امتیاز زبانی به شاه، درباره‌ی اعمال حاکمیت ایران بر بحرین، هشدار داد:^{۳۷}

ما به ژرفی نگران هستیم که کبریتی به بشکه‌ای باروتی در جایی زده شود. شاه یکی از آگاه‌ترین مردان در جهان و هم چنین مرد دوراندیش [است]. امید است که

ایران به مسایل خود در پرتو برداشت گسترده‌تری نگاه خواهد کرد...

روز دوازدهم فروردین ماه ۱۳۴۷ (اول آوریل ۱۹۶۸)، سخن گوی وزارت امور خارجه‌ی ایران در قبال تشکیل فدراسیونی از امارات خلیج فارس که بحرین نیز عضوی از آن باشد، اعلام داشت:^{۳۸}

از نظر دولت شاهنشاهی، دولت انگلیس نمی‌تواند سرزمین‌هایی را که به شهادت تاریخ به زور و تزویر از ایران جدا کرده، به ارث به دیگران ببخشد...

روز بیست و یکم ژوئیه ۱۹۶۸ (۳۰ تیر ماه ۱۳۴۷)، «گرنوی رابرتز» وزیر مشاور در وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا به خبرنگار روزنامه «السیاسه» چاپ کویت، ضمن اشاره به مسایل مربوط به فدراسیون امارات خلیج فارس، گفت:^{۳۹}

بحرین سالیان دراز مستقل بوده و حضور انگلستان در آن امارت، با استقلال آن مغایرتی ندارد...

در پاسخ به این سخنان، وزارت امور خارجه ضمن صدور بیانیه‌ای در دوم امرداد ماه ۱۳۴۷ (۲۴ ژوئیه ۱۹۶۸)، خاطرنشان ساخت:^{۴۰}

... دولت شاهنشاهی، هیچ وقت، بحرین را مستقل ندانسته و همواره، حقوق حقه‌ی خود را نسبت به جزایر مزبور، ملحوظ داشته و می‌دارد...

کمابیش، یک سال پس از اعلام بیرون رفتن نیروهای نظامی انگلستان از خلیج فارس، محمدرضا شاه پهلوی، به دعوت رسمی دولت هند در دی ماه ۱۳۴۷ (ژانویه ۱۹۶۹)، به این کشور مسافرت کرد. وی پیش از این مسافرت، به انگلیس‌ها آگاهی داده بود که آماده است از ادعای بحرین چشم‌پوشی کند و این مساله را به گونه‌ی رسمی در دهلی نو اعلام خواهد کرد:^{۴۱}

در روزهای پایانی ۱۹۶۸، شاه به گونه خصوصی اظهار کرد که حاضر است از ادعای خود بر بحرین صرف نظر کند، به شرط آن که راه حل مناسبی برای آن پیدا شود... او تاکید کرد که آن چه را که به گونه‌ی خصوصی به ما گفته است، در ماه ژانویه در دهلی نو، علنی اعلام خواهد داشت.

[هم‌چنین] شاه تاکید کرده بود که نظر اصلی خود را درباره دست شستن از ادعا بر بحرین، در دهلی نو اعلام خواهد کرد. او کاری را انجام داد که هیچ یک از مقام‌های رسمی وی [ایران]، جرات انجام آن را نداشتند. زیرا متهم به خیانت می‌شدند.^{۴۲}

با این پیش زمینه، محمدرضا شاه در پاسخ به پرسش خبرنگاران در دهلی نو، درباره‌ی مساله‌ی بحرین گفت:^{۴۳}

این اولین بار است که من رسماً درباره‌ی این مساله سخن می‌گویم و دقیقاً به سوالاتی در این زمینه پاسخ می‌دهم.

این جزیره [بحرین]، صد و پنجاه سال پیش توسط انگلیس‌ها از وطن ما جدا شده و انگلیس‌ها یک امپراتوری با یک سیاست استعماری برپا کردند. خود شما با گوشه‌ای از این سیاست استعماری در هند، آشنا هستید.

ولی اینک موقع آن رسیده است که انگلیس‌ها از این نواحی بروند. باید اعتراف کنم که ما از انگلیس‌ها نخواستیم و یا به آن‌ها نگفتیم که خلیج فارس را تخلیه کنند. آن‌ها، داوطلبانه عازم شده‌اند. حرف ما این است حال که آن‌ها می‌خواهند بروند، تخلیه‌ی نواحی خلیج فارس باید واقعی و اساسی باشد.

من می‌خواهم یک بار دیگر بیانی را که شخصاً در این زمینه گفته‌ام تکرار کنم و بگویم که اگر انگلیس‌ها از در جلو خارج می‌شوند، نباید از در عقب وارد شوند.

و نیز نمی‌توانم بپذیرم، جزیره‌ای که توسط انگلیس‌ها از کشور ما جدا شده، توسط ایشان ولی به حساب ما به کسانی دیگر داده شود. این اصلی است که ایران نمی‌تواند از آن صرف‌نظر کند.

ایران از سوی دیگر پیوسته به این سیاست خود دل‌بستگی داشته است که هرگز

برای به دست آوردن اراضی و امتیازات ارضی، علی‌رغم تمایل مردم آن سامان، به زور متوسل نشود. من می‌خواهم بگویم که اگر مردم بحرین مایل نباشند به کشور ما ملحق شوند، ما هرگز به زور متوسل نخواهیم شد. زیرا این خلاف اصول سیاست دولت ما است که برای گرفتن این سرزمین خود، به زور متوسل شود.

دوما، گرفتن و حفظ کردن سرزمینی که مردم آن با شما ضدیت داشته باشند چه فایده‌ای خواهد داشت. قبل از هر چیز این عمل اشغال محسوب می‌شود. در هر اشغالی شما باید مراقب سلامت و امنیت نیروهای اشغال‌گر خود باشید و در تمام اوقات، سربازان شما باید در خیابان‌ها پاس بدهند و پیوسته در معرض خطر گلوله، نارنجک و این قبیل مخاطرات باشند.

سیاست و فلسفه ما این است که با اشغال و گرفتن سرزمین‌های دیگر از طریق زور مخالف باشیم. این روشن‌ترین چیزی است که من می‌توانم در این زمینه به شما بگویم. اما نمی‌توانیم تحمل کنیم که چیزی را که به ما متعلق بوده است، به کسان دیگری بدهند.

این گفته‌ها، زمانی اظهار گردید که چندی پیش از آن، برپایه‌ی تصویب‌نامه‌ی هیات وزیران (در حضور محمدرضا شاه پهلوی)، گله جزیره‌ی بحرین به عنوان «استان چهاردهم» شناخته شده بود و وزارت امور خارجه، کتاب «بحرین از دوران هخامنشیان تا زمان حال» را منتشر کرده بود. در کتاب مزبور با استناد به مدارک تاریخی، بر جدایی‌ناپذیر بودن بحرین از ایران، از عهد باستان تاکنون، به روشنی اشاره گردیده بود.

ایران در درازای کما بیش از دو سده‌ی گذشته، با تجزیه‌های بسیاری روبرو بود. اما در همه‌ی آن موارد، دولت‌های ایران برای حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی ایران، جنگیدند و هیچ قطعه‌ی خاکی از ایران جدا نشد که با خون مردم این سرزمین آغشته نشده باشد. از سوی دیگر، از یاد نبریم که پس از دوران آقامحمدخان، در درازای بیش از یک صد و هفتاد سال پس از آن، هرگز کشور ایران به اندازه‌ی دوره‌ی پادشاهی محمدرضا شاه، تا این حد از نیرومندی و روابط خارجی گسترده و نفوذ جهانی، برخوردار نبود.

سرتیپ اکبر فرازیان، مدیرکل اداره دوم اطلاعات و امنیت وقت، درباره‌ی سابقه‌ی مساله‌ی بحرین، در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ماه، می‌گوید:^{۴۴}

در نیمه‌ی اول سال ۱۳۳۳ [۱۳]، موضوع بحرین، جلب توجه سرتیپ تیمور بختیار (بعد سپهبد ...) در تصدی و فرمانداری نظامی تهران را کرد و به فکر جمع‌آوری

اطلاعات و بررسی و مطالعه در بازگردانی آن به ایران افتاد. با تشکیل ساواک، مساله کماکان پی‌گیری شد و بخش خاصی در سازمان اطلاعات خارجی برای خلیج فارس و بحرین به وجود آمد...

در مساله بحرین، پیش‌رفت‌های قابل توجهی به عمل آمد و با اعزام ماموران مجرب، با سابقه و کارکشته، نفوذ در طبقات مختلف مردم، اعم از ایرانی شیعه و یا اعراب سنی، چشمگیر و قابل توجه بود. به نحوی که امکان هر نوع اقدامی در بازگردانی بحرین به ایران وجود داشت.

سرتیپ اکبر فرازیان، در دنباله‌ی مطلب، می‌نویسد:^{۴۵}

اعلام دولت انگلیس مبنی بر خروج نیروهای مستقر در خاورمیانه مخصوصاً شیخ‌نشین‌ها و بحرین، فصل جدیدی در موقعیت و وضع بحرین به وجود آورد.... [از آن‌جا که] مساله بحرین و فعالیت‌های پنهانی به منظور ایجاد محیط مناسب برای بازگرداندن بحرین به ایران زمین، در سازمان اطلاعات خارجی ساواک متمرکز بود، به همین علت و براساس نظریاتی که پادشاه ایران در امور خارجی و دفاعی داشتند، به امر پادشاه و از طرف ساواک به من ماموریت داده شد که به بحرین رفته، ضمن مطالعه از نزدیک در موارد مختلف که براساس طرح‌ها و کارهایی که انجام شده بود، با شیخ عیسی آل‌خلیفه ملاقات و گفت‌وگو کرده و برآورد وضعیت خود را از نظریات او و هم چنین موقعیت ساکنین بحرین، تا حد امکان و مقدور گزارش نمایم. این ماموریت به نحو مطلوب انجام و تشخیص دادم که براساس خواست انگلیس‌ها و توقع شیخ بحرین که مدت یکصد و پنجاه سال سلسله او آل‌خلیفه بدون وقفه بر بحرین حکومت کرده‌اند، حاضر به کمتر از استقلال نیست...

بعد از مراجعت به ایران و گزارش سفر خود، مجدداً ماموریت یافتیم که به بحرین رفته و در مورد تامین حقوق فردی و اجتماعی ایرانیان مقیم بحرین به شیخ توجه داده و ضمن مذاکرات از نظریات او درباره انجام رفتارندوم به منظور آگاهی از خواست مردم بحرین در استقلال و یا الحاق به ایران آگاهی پیدا کنیم. اطلاع یافتیم که آنتونی پارسونز صاحب منصب عالی‌رتبه وزارت خارجه انگلیس که بعد به سمت سفیر انگلیس در ایران انتخاب شد، به بحرین آمده و در مورد اجرای رفتارندوم و سایر موارد با شیخ عیسی آل‌خلیفه مذاکره کرده و به توافق رسیده‌اند که رفتارندومی انجام نشود.

در آخرین جلسه‌ی مذاکره با شیخ بحرین مذاکرات خود را درباره دادن امتیازاتی به ایرانیان مقیم در میان گذاشتیم. شیخ وعده‌های قبلی خود را تکرار کرد و قول مساعد داد که از هر گونه تسهیلاتی برای بهتر زیستن ایرانیان مقیم دریغ نداشته باشد. چون به هیچ‌وجه نظر مساعدی نسبت به اجرای رفتارندوم نداشت، نسبت به نظرخواهی از طبقات مختلف مردم بدون محسوس، نظر او را جویا شدم. اظهار داشت خالی از اشکال است. خواستار ایجاد تسهیلات لازم و محیط آزاد برای انجام

نظرخواهی شدم، قول مساعد داد.

لذا بحرین را ترک و به ایران مراجعت کردم. در گزارشی که وسیله‌ی رئیس ساواک به نظر پادشاه رسید، پی‌نوشت شده بود: از شرف عرض گذشت. فرمودند:

ما تصمیم خود را گرفته‌ایم و نیازی به این مسایل نیست.

پی‌نوشت محمدرضا شاه بر گزارش سرتیپ اکبر فرازبان، نشان می‌دهد که در آن تاریخ، شاه حتا از اجرای نظرخواهی از مردم بحرین که نتیجه‌ی آن چیزی جز پیوستن به ایران نمی‌توانست باشد، گذشت کرده بود و حاضر شده بود که تن به تجزیه‌ی بحرین بدهد.

به دنبال سخنان محمدرضا شاه پهلوی در دهلی نو، کمیسیون ویژه که در آن امیرعباس هویدا نخست وزیر، اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه، ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) و پاره‌ای از پایوران وزارت امور خارجه، شرکت داشتند، کار خود را با هم کاری تنگاتنگ دولت بریتانیا، در راستای تجزیه بخشی از ایران زمین آغاز کرد. کمیسیون مزبور، گزارش‌های کارهای خود را وسیله‌ی اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه، به اصطلاح «به شرف عرض مبارک همایونی» می‌رساند.^{۴۶} نظریه کمیسیون محرمانه، به جای قرار داشتن در راستای منافع ملی، این بود که:^{۴۷}

با ادامه‌ی وضع موجود در بحرین و با توجه به تحولاتی که در خلیج فارس رخ داده بود، دولت شاهنشاهی ایران بدین نتیجه رسید که تنها راه قانونی و دنیاسند برای حل مسالهی بحرین، ارجاع موضوع به سازمان ملل متحد است.

محمدرضاشاه، روز بیستم بهمن ماه ۱۳۴۸، یعنی یک سال و ۳۶ روز پس از مصاحبه مطبوعاتی در دهلی نو، به اسدالله علم وزیر دربار خود گفته بود:^{۴۸}

... بین خودمان باشد... به نظر تو در ادامه‌ی حل مسالهی بحرین، آیا ما به مملکت‌مان خیانت می‌کنیم؟ آیا آن طور که بسیار کسان در اقصی نقاط جهان گفته‌اند، در مرز به دست آوردن موفقیت بزرگی هستیم و منطقه را از درگیری‌های بی‌هوده و کمونیسم، نجات می‌دهیم؟

[علم در پاسخ می‌گوید] این که بگوییم بحرین بنا بر حقوق قانونی از آن ماست، ما را به جایی نمی‌رساند. اگر آن را با زور بگیریم، همیشه باری بر دوش‌مان خواهد بود و موردی برای اختلاف دایمی با عرب‌ها می‌شود. از آن گذشته، بسیار گران هم خواهد بود، زیرا منابع نفتی بحرین در حال خشک شدن است...

آیا به راستی چگونه ندانستند که با تجزیه‌ی بحرین به میهن خود و به ملت ایران، خیانت می‌کنند؟ محمدرضا شاه، برای آرام کردن وجدان خود، می‌خواست گفته‌های آمریکایی‌ها را باور کند که در صورت اعمال حاکمیت ایران بر بحرین، عرب‌ها دست یاری به سوی شوروی دراز خواهند کرد و خلیج فارس و کرانه‌های جنوبی آن به چنگ کمونیست‌ها خواهد افتاد. او چندان غرق در باور گفته‌های آمریکایی‌ها بود که می‌خواست تجزیه‌ی بحرین را به عنوان «موفقیت بزرگ» و جلوگیری از «درگیری بی‌هوده» و نجات کرانه‌های جنوبی خلیج فارس از سلطه‌ی «کمونیسم» توجیه کند. البته انگلیس‌ها نیز، سال‌ها کوشیده بودند تا از هر فرصتی بهره گرفته و زیان‌های ادعا بر بحرین را به شاه و هیات حاکمه‌ی ایران، یادآور شوند: ^{۴۹}

البته ما [انگلیس‌ها] باید ادامه دهیم و آن چه را که می‌توانیم به ایرانیان آموزش دهیم، با بهره‌گیری از فرصت‌های مناسب، زیان‌های ادعا بر بحرین را بر روابط بین‌المللی به آنان یادآور شویم.

به واقع آن دو در آن لحظات، به چه می‌اندیشیدند؟ آنان، نیک می‌دانستند که این کارشان خیانت است؟ چرا امیر اسدالله علم، تذکر نداد که این کار «خیانت» است؟ در حالی که هم او و هم محمدرضا پهلوی می‌دانستند که این کار خیانت است.

چرا و چگونه، هر دو گفت‌وگوی چند ماه پیش خود را (۲۲ مرداد ۱۳۴۸) فراموش کرده بودند. در آن روز، علم به شاه گزارش می‌دهد که: ^{۵۰}

... انگلیس پیشنهاد می‌کند که نمایندگان او تانت، عقاید و نظرات اهالی بحرین را فقط براساس بحث و گفت‌وگو با تعدادی از گروه‌های صنفی، به سازمان ملل گزارش دهد. ما نمی‌توانیم چنین پیشنهادی را تصویب و در برابر ملت ایران توجیه کنیم...

شاه ... گفت:

... به عقیده‌ی من، این طرح، خیانت به منافع ملی است.

شاید بتوان به این باور رسید که محمدرضا شاه، به دلیل کم آگاهی از تاریخ ایران زمین، نمی‌توانست بداند که حتا سلطان حسین صفوی، برابر دست اندازی به بحرین، به شدت واکنش نشان داد. اما می‌بایست به خاطر می‌آورد که همه‌ی دولت‌های بعد از شهریور ۲۰، حتا در دوران

اشغال ایران در گیرودار جنگ جهانی دوم، با استحضار به پشتیبانی مجلس شورای ملی و افکار عمومی، سخت برابر خدشه‌دار شدن حقوق ایران در گله جزیره‌ی بحرین، پایداری کردند. حتا دولت حکیم الملک، در زمانی که انگلیس‌ها در پی آن بودند که با تشکیل کمیسیون سه جانبه (بریتانیا، آمریکا، شوروی) ایران را به پرتگاه تجزیه‌ی کامل بکشانند، با دلیری از حقوق تاریخی ملت ایران در بحرین، دفاع کرد. گذشته از همه‌ی این‌ها، مگر هیات دولت با حضور خود وی در سال ۱۳۳۶، بحرین را استان چهاردهم اعلام نکرده بود. حال چگونه بود که متوجه «خیانت» به میهن نمی‌شد و برای درک مفهوم خیانت، از «اسدالله علم»، یاری می‌جست؟!

کمیسیون ویژه، به جای این که اعلام دارد که با «رفع ید غاصب» باید «مورد غصب» به مالک اصلی آن بازگردد و بر سر مساله‌ی بازگرداندن بحرین (استان چهاردهم) پافشاری کند، با توجه به رهنمودهای محمدرضاشاه، برای پرده پوشی بر خیانتی که قرار بود به گونه‌ی رسمی انجام شود، به این نتیجه‌ی نادرست رسید که مساله را (آن هم با پذیرش بدون چون و چرای رهنمودهای مقام‌های بریتانیایی)، به شکل دل‌خواه دولت انگلیس، به سازمان ملل متحد ارجاع نماید:^{۵۱}

پس از مطالعات لازم [دولت شاهنشاهی] تصمیم گرفت برای تعیین تکلیف نهایی بحرین، به سازمان ملل متحد مراجعه نماید و از دبیرکل سازمان ملل متحد خواستار شد که مساعی جمیله‌ی خود را برای تحصیل امیال و خواست واقعی مردم بحرین مبذول دارد و به هر نحو که می‌داند، نظر اهالی بحرین را درباره‌ی وضع آینده‌ی آنان، استعلام نماید.

این در حالی بود که وزارت امور خارجه، آشکارا بر این باور بود که هرگز در عرض ۱۵۰ سال گذشته، بر جدایی بحرین، تن در نداده و در هر فرصت و موقعیت، خواستار بازگشت حاکمیت بر این جزیره بوده است:^{۵۲}

بحرین، از جمله سرزمین‌هایی بود که از روزگاران قدیم، به ایران تعلق داشت و جزء خاک ایران محسوب می‌شد. در حدود یکصد و پنجاه سال پیش، دولت استعماری وقت انگلیس، بر این سرزمین دست انداخت و علی‌رغم اعتراضات مکرر ایران، عملاً مانع اعمال حق حاکمیت ایران گردید. در طول این سالیان دراز، ایران هیچ‌گاه به جدایی بحرین از خاک خود، صحنه نهاد و در هر فرصت و موقعیتی، خواستار اعاده‌ی حقوق حاکمیت خود، بر این سرزمین گردید.

در حالی که هرگاه علی‌رغم حقوق تاریخی ایران بر بحرین و عدم گسسته شدن ادعای مالکیت و حاکمیت ملت ایران بر این گله جزیره، با وجود استیلائی یکصد و پنجاه ساله‌ی استعمار، راه حل «تحصیل امیال و خواست واقعی مردم بحرین» برگزیده می‌شد، در آن صورت می‌بایست پس از خروج نیروهای اشغال‌گر بریتانیا از گله جزیره‌ی بحرین، از حکومت دست‌نشانده‌ی بریتانیا که برپایه‌ی قراردادهای نامعتبر از نظر دولت ایران، با آن حکومت دارای قرارداد قیمومت بود، خلع ید می‌شد و به جای آن، یک حاکم از سوی سازمان ملل متحد برگزیده می‌شد که در معیت کارگزاران دولت ایران، امر «همه پرسى» را به عمل می‌آورد.

در صورتی که با وجود سلطه‌ی حکومت تحمیلی دولت بریتانیا بر مردم بحرین، هر عقل سالمی می‌دانست که امکان ابراز عقیده از سوی مردم، برخلاف نظرات حکومت تحمیلی، نمی‌تواند وجود داشته باشد.

این راه‌حل، چیزی بود که دولت بریتانیا می‌خواست و می‌توان پذیرفت که آن را از راه‌های گوناگون و وسیله‌ی عواملی که در رده‌های بالای حکومت شاه داشت، به وی پذیرانده بودند. اما برای این که این «خیانت» را یک «پیروزی» جلوه دهند، گفته شد:^{۵۳}

در مورد این راه‌حل با دولت انگلستان نیز مذاکره شده و دولت انگلیس که یکصد و پنجاه سال خود را صاحب اختیار بلامنازع بحرین می‌دانست، سرانجام به نظر دولت شاهنشاهی تسلیم شد و این طریق موجه را پذیرفت.

اما مساله مهم در این میان، تسلیم کامل شاه بود. وی تنها در پی آن بود که با پیش کشیدن پای سازمان ملل و شورای امنیت، به نوعی، این خیانت آشکار خود را توجیه کند:^{۵۴}

او [شاه] به هیچ وجه بر روی روش یا شکل ابزار تمایل، یا فشاری نکرد. مشروط بر این که خواست مردم بحرین به دبیر کل و یا نماینده‌ی او ابراز می‌شود، به گونه‌ای باشد که او را از گزند نظر مردم خود در امان دارد.

امیرعباس هویدا نخست‌وزیر و اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه که وظیفه‌دار اقدام‌های به اصطلاح قانونی برای جدایی بحرین بودند، به خوبی می‌دانستند که این کار خیانت است. از این‌رو، با وجودی که بر سر مساله‌ی جدایی بحرین توافق کرده بودند، هر یک می‌کوشید تا «جام زهر» را دیگری بنوشد و خود چهره پنهان کند:^{۵۵}

به دستور شاه، کمیسیونی مرکب از اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه و نخست‌وزیر تشکیل دادم، تا افکار عمومی را جهت پذیرش تصمیم سازمان ملل که چاره‌ای جز پذیرفتن آن نداریم، آماده کنیم. اما به جای بحث در مورد اصل مطلب، دو نفر آقایان در مورد این که کدام یک از آن‌ها باید گزارش سازمان ملل را به مجلس تقدیم کند، به جر و بحث پرداختند و هر یک اصرار داشت که دیگری جام زهر را بنوشد. واقعاً چه جفت مذبوحی هستند.

به آن‌ها گفتم: اگر به توافقی که کرده‌اید اعتقاد دارید که در آن صورت پایش بایستید و از آن دفاع کنید و اگر نمی‌توانید، بهتر است استعفا بدهید و بگذارید کسی دیگری این بار را به منزل برساند. در هر صورت کابینه به‌طور دسته جمعی مسوول تصمیمات دولت است و فرقی نمی‌کند، نخست‌وزیر یا وزیر امور خارجه، گزارش را به مجلس بدهد.

این «جفت‌مذبوح» (امیر عباس هویدا و اردشیر زاهدی)، نیک به ژرفای خیانتی که دست‌اندرکار انجام آن بودند، آگاه بودند. اما هیچ‌کدام استعفا نکردند و یکی پس از دیگری، «جام زهر» خیانت به ایران را سر کشیدند.

هم شاه و هم دولت بریتانیا از واکنش افکار عمومی ایرانیان، بیم‌ناک بودند. از این رو، کارها را با پنهان‌کاری کامل به پیش می‌بردند.

شاه دست در دست حکومت انگلیس که در درازای دویست سال اخیر، بخش‌های بزرگی از سرزمین ایرانیان را تجزیه کرده و در تجزیه‌ی بخش‌های دیگری از میهن ما، روس‌ها را یاری کرده بود، این بار بدون یاری گرفتن از کشتی‌های توپدار و پیاده کردن نیرو، صحنه‌گردان معرکه بود.

شاید شاه در فکر آن بود که مساله بحرین را در فرجامین روزهای سال ۱۳۴۸ در مجلس مطرح کند که با توجه به تعطیلات نوروزی، امکان مخالفت با آن از سوی افکار عمومی، به حداقل تنزل داده شود. اما روز دهم اسفند ۱۳۴۸، سفیر انگلستان در تهران، با اسدالله علم وزیر دربار ملاقات کرد. وی در این دیدار، از وزیر دربار خواسته بود:^{۵۶}

... در گزارش بحرین به مجلس قدری دست به دست بکنیم تا کار «اوتانت» [دبیر کل وقت سازمان ملل متحد] تمام شود [مقصود کار تجزیه‌ی بحرین است] که قرار است تا هشتم فروردین [۱۳۴۹] تمام شود. اگر خبر پیش از این تاریخ درز کند اوتانت را در موقعیت دشواری قرار می‌دهد...

روز هژدهم اسفند ماه ۱۳۴۸ (۹ مارس ۱۹۷۰)، نماینده‌ی دایم ایران در سازمان ملل، در نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل متحد، نوشت:^{۵۷}

پیرو مذاکراتی که میان این‌جانب و آن‌جانب صورت گرفت، مفتخر است به اطلاع برساند که دولت ایران رسماً درخواست می‌کند که به منظور وقوف از تمایلات واقعی مردم بحرین در مورد سرنوشت جزایر بحرین، از مساعی جمیله خود استفاده کند. بدین منظور نماینده‌ای از طرف شخص خود برای اجرای این ماموریت تعیین، تا در اجرای ماموریت اقدام کند.

دبیرکل سازمان ملل متحد، روز ۲۹ اسفند ۱۳۴۸ (۲۰ مارس ۱۹۷۰)، نظر موافق خود را در این زمینه، به دولت‌های ایران و بریتانیا اعلام داشت و روز ۸ فروردین ۱۳۵۹ در بیانیه‌ای که در نیویورک انتشار داد، این ماموریت را به آگاهی همگان رسانید:^{۵۸}

... به دنبال مشاوراتی که با طرفین مربوطه انجام گرفت، دبیرکل سازمان ملل متحد آقای وینسپیریگی چپاردی (VITTORIO WINSPEARE GUICCIARDIY) مدیرکل دفتر سازمان ملل در ژنو را به عنوان نماینده شخصی خود برای وقوف از تمایل مردم بحرین تعیین کرده است. بر طبق شرایط مورد موافقت، آقای گی‌چپاردی تمایل خود را برای انجام این ماموریت به دبیرکل اطلاع داده و طرفین مربوطه، این انتصاب را پذیرفته‌اند. ... دبیرکل سازمان ملل معتقد است که روش مدبرانه و سیاستمدارانه‌ای که طرفین نسبت به حل این مساله پیش گرفته‌اند، قابل تقدیر است...

پی‌نوشت‌های بخش هفتم

- ۱- خاطرات دکتر علینقی عالیخانی - ص ۲۲ (وی در آن زمان وزیر اقتصاد بود)
 - ۲- همان - صص ۴-۵
 - ۳- همان - ص ۴
 - ۴- همان - ص ۵ و ۶
- اما به نظر می‌رسد انتصاب او به یک چنین کار مهم، بدون داشتن تجربه و عدم آگاهی از مسایل صنعتی، همان نظریه‌ی او مربوط به بحرین است. همه می‌دانند که در دوران محمدرضا شاه پس از کودتای ۲۸ امرداد، حتا وزیر امور خارجه بدون کسب نظر شاه، حق گفت‌وگو درباره‌ی مسایل اساسی با سفیران خارجی نداشت، چه رسد به این که آرام از علیخانی بخواهد که در گفت‌وگو با سفیر بریتانیا، وی نیز حضور داشته باشد؟!
- ۵- تاریخ سیاسی بحرین - ص ۲۰۷ (از نوشته‌ی دکتر مهدی پیراسته به مولف کتاب). دکتر مهدی پیراسته از بهمن ماه ۱۳۴۳ تا آبان ماه ۱۳۴۶ سفیر کبیر ایران در عراق بود.
 - ۶- همان
 - ۷- FO 371/185331 - ۲ سپتامبر ۱۹۶۶ [۱۱ شهریور ۱۳۴۵] از سفیر بریتانیا در تهران به وزارت امور خارجه انگلیس، لندن S.W.1
 - ۸- FO 371/185331 - ۲۹ سپتامبر ۱۹۶۶ [۷ مهر ۱۳۴۵] از کارگزار سیاسی بریتانیا در بحرین به دایره‌ی اعراب، وزارت امور خارجه انگلیس، لندن S.W.1
 - ۹- همان - پی‌نوشت شماره ۷
 - ۱۰- شادروان نجف قلی پسیان، نویسنده‌ی سرشناس معاصر ایران که روزگاری سردبیر اطلاعات بود، درباره‌ی نقش عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات در تجزیه بحرین به نویسنده گفت که وی برای نوشتن سلسله مقالات درباره‌ی بحرین که در راستای سیاست شاه برای آماده‌سازی مردم ایران برای پذیرش جدایی بحرین، نگاشته شد، مبلغ ۱۵ میلیون دلار از شیخ بحرین رشوه دریافت کرد.
- هم چنین، پیروز مجتهدزاده در مقاله‌ای که در شماره ۳۹ فصل‌نامه‌ی ره‌آورد (چاپ آمریکا) با عنوان «بحرین، سرزمین جنبش‌های سیاسی»، با وجودی که کوشیده است تا عمل شاه در خیانت به ملت و میهنش را به نحوی توجیه کند، می‌نویسد:

بدیهی است منظور از این که حل مسالهای بحرین به ابتکار شخص شاه بود، این است که جز محمدرضا شاه، کس دیگری مسؤول این تصمیم نیست. اگرچه برخی افراد، مانند سناتور عباس مسعودی، تشویق‌کننده‌ی این تصمیم‌گیری بودند.

[وی در ادامه می‌نویسد]: ... نگارنده این تصمیم را منطقی می‌داند ...

... در این جزوه [اعلامیه‌ی ارتش درباره‌ی بحرین] به استدلالی سست متوسل شده بود که آن هنگام از سوی سناتور عباس مسعودی، یکی از مبتکران و مجریان اصلی (ولی غیررسمی) سیاست پس گرفتن ادعا نسبت به بحرین، پیش کشیده می‌شد و آن این که، چون نفت و

مروارید بحرین پایان گرفته و یا کم‌تر از آن است که تصور می‌شد، گرفتن این مجمع‌الجزایر، برای ایران سودی نخواهد داشت که زیان‌آور نیز خواهد بود ...

فرهاد مسعودی فرزند عباس مسعودی در تیر ماه سال ۱۳۵۴ کتابی درباره‌ی پدرش منتشر می‌کند با نام «پیروزی لبخند». لحن کتاب، حماسی است و در تجلیل از کارهای عباس مسعودی. فرهاد مسعودی درباره‌ی نقش پدرش در ماجرای تجزیه‌ی بحرین می‌نویسد:

یکی از مهمترین عواملی که همیشه در موقعیت‌های مختلف دستاویز مخالفان دوستی ایران و اعراب قرار می‌گرفت مسأله‌ی بحرین بود. ایران بحرین را جزو خاک خود می‌دانست در حالی که از مدت‌ها قبل بحرین نیز مانند سایر امارات عربی، به صورت یک شیخ‌نشین مستقل اداره می‌شد.

ادعای ایران در مورد بحرین در هر موقعیتی به سوءتفاهمات دامن می‌زد و کسانی که اتحاد و دوستی ایران و کشورهای عربی را مخالف مصالح خویش می‌دانستند، چنان وانمود می‌ساختند که ایران دارای مطامع استعماری است و به خاک اعراب چشم دوخته است. آن‌ها دعوی ایران را نسبت به بحرین که متکی به مدارک و اسناد مختلف تاریخی بود نشانه مطامع استعماری دانسته و احساسات اعراب را علیه ایران تحریک می‌کردند.

مدیر اطلاعات در سفر خود به شیخ‌نشین‌ها که به سال ۱۳۴۵ انجام گرفت مطالعات دقیقی در مورد بحرین انجام داد و متوجه حقایق گردید که گرچه خوشایند و رضایت‌بخش نبود ولی به علت آنکه از واقعیت‌های انکارناپذیری سرچشمه می‌گرفت می‌بایست مورد توجه قرار گیرد. او در مطالعات خود به این نتیجه رسید، جمعیت بحرین که در آن زمان دویست هزار نفر بود اکثراً از اعراب هستند و ایرانی‌ها که زمانی اکثریت داشتند در جریان وقایع و حوادث و نیز با گذشت زمان به اقلیتی کم‌نمود تبدیل شده‌اند. از سوی دیگر نفت بحرین که موجبات رونق بازار آن سرزمین را فراهم ساخته بود رو به کاهش گذاشته و جمع درآمد آن در سال به ۵ میلیون لیره رسیده است. مسأله‌ی دیگر که مورد توجه مدیر اطلاعات قرار گرفت، صید مروارید در بحرین بود که از قدیم‌الایام بزرگترین ثروت بحرین محسوب می‌شد، او با نهایت تعجب و تاسف دریافت که به واسطه پیدایش مروارید ژاپنی، بحرین بازار خود را از دست داده و این منبع درآمد به کلی در بحرین به دست فراموشی سپرده شده است زیرا به علت نداشتن بازار فروش، صید مروارید در بحرین برای غواصان و سوداگران به هیچ وجه مقرون به صرفه نبود.

عباس مسعودی پس از بازگشت، این مسایل را با صراحت و روشنی مطرح ساخت و این واقعیت تلخ را که برای بسیاری از وطن‌پرستان متعصب، دردناک و غیرقابل‌پذیرش بود تشریح کرد. طرح این مسایل که از نظر اولیا و مسؤولان امور پوشیده نبود، آن روزها برای مردمی که با مسایل بحرین آشنایی نداشتند خوشایند به نظر نمی‌رسید. حتی بسیاری از خوانندگان اطلاعات که به بی‌نظری و وطن‌پرستی مدیر آن ایمان داشتند مایل نبودند این سخنان را از وی بشنوند. اما این واقعیت را نمی‌شد انکار کرد که ادعای مالکیت بحرین، سرزمینی که برخلاف تصور، تمام امتیازات اقتصادی خود را از دست داده و چشمه‌های نفت آن به پایان نزدیک شده، نه تنها سودی عاید ایران نمی‌سازد بلکه متضمن زیان‌های بی‌شمار است.

انتشار این حقایق ذهن مردم واقع‌بین ایران را تا اندازه قابل توجهی روشن ساخت و کسانی را که با شوق و حرارت زیاد مسأله مالکیت بحرین را عنوان می‌کردند به تفکر و تأمل وادار نمود.

خوشبختانه شاهنشاه در سفر خود به هند که به تاریخ دی ماه ۱۳۴۷ انجام گرفت ضمن مصاحبه با روزنامه‌نگاران در دهلی که سولاتی راجع به بحرین مطرح کردند راه‌حل پسندیده و دموکراتیکی پیشنهاد فرمودند و اظهار داشتند :

سیاست و فلسفه ما این است که با اشغال و گرفتن سرزمین‌های دیگر از طریق زور مخالف می‌باشیم... ایران پیوسته به این سیاست خود علاقه داشته است که هرگز برای به دست آوردن اراضی و امتیازات ارضی علیرغم تمایل مردم آن سامان به زور متوسل نشود. من می‌خواهم بگویم که اگر مردم بحرین مایل نباشند به کشور ما ملحق شوند، ما هرگز به زور متوسل نخواهیم شد، هر کاری که بتواند اراده مردم بحرین را به نحوی که نزد ما و همه جهان به رسمیت شناخته شود نشان دهد مورد قبول ما است .

راه حل پیشنهادی شاهنشاه تاثیر بسزایی در میان شیوخ و شخصیت های خلیج فارس نمود و آن‌ها را به حل مساله بحرین امیدوار ساخت. شاهنشاه مردم بحرین را در انتخاب وضع سرزمین خود آزاد گذاردند که یا به ایران ملحق شوند و یا راه‌های دیگری را برگزینند از جمله استقلالی مانند سایر امارات خلیج فارس داشته باشند . در این موقع مساله‌ی خلیج فارس اهمیت بیشتری یافته بود زیرا نیروهای انگلیس از این منطقه خارج شده بودند . مدیر اطلاعات در اردیبهشت ماه ۱۳۴۸ بار دیگر شیخ‌نشین‌های خلیج فارس را مورد بازدید قرار داد . او سفیر حسن‌نیت بود و در چنان موقعیت حساس لازم می‌دانست که یک بار دیگر ضمن ملاقات و گفت‌وگو با شخصیت‌های امارات خلیج فارس، حسن‌نیت ایران و افکار بلند شاهنشاه را تشریح نماید . او خود در مورد این سفر نوشت :

تحکیم مبانی دوستی ایران و شیخ‌نشین‌ها و آگاهی از نظریات مردم آن سامان پس از اعلام خروج نیروهای انگلیس از خلیج فارس یکی از هدف‌های من در این مسافرت بود که با شیوخ و شخصیت‌های مهم امارات خلیج فارس در میان می‌گذاشتم ...

مدیر اطلاعات پس از دومین مسافرت خود گزارش مفصلی تحت عنوان «خلیج فارس پس از خروج نیروهای انگلیسی» منتشر ساخته حقایق را در مورد بحرین به آگاهی هم‌وطنان خود رسانید و وی در این گزارش چنین خاطرنشان ساخت :

من در مسافرت اول خود به خلیج فارس و تماس با شیوخ و اهالی کاملاً درک کردم که تمام مردم ساحل‌نشین خلیج خاصه اعراب نسبت به ادعای ایران بر بحرین تعصب شدید دارند و احساسات خود را در حمایت از بحرین مخفی نمی‌دارند و از بلندگوهای مغرض هم بر این ماجرا دامن می‌زنند ، ایران را استعمارطلب نام می‌برند، حملات شدیدی به وسیله رادیو و مطبوعات خود به ایران روا می‌دارند ، ما را متعدی و متجاوز قلمداد می‌کنند ، ملل عرب را نسبت به ما بدبین می‌سازند و در نتیجه همه مردم آن سوی خلیج در مورد دعاوی ایران با نظر استعماری به ما می‌نگرند و بالاخره تبلیغات خارجی ما را استعمارگر می‌خوانند و تنها مستمسک و بهانه هم ادعای ما بر مالکیت بحرین است . اعراب آن را قطعه‌ای از خاک خود می‌دانند و عربیت و قومیت و این گونه مسایل را پیش می‌کشند و تخم بدبینی را میان مردم می‌پاشند .

شیوخ هشت‌گانه خلیج [فارس] نهایت علاقه را به شرکت بحرین در فدراسیون دارند و این امارت‌نشین را هرگز نمی‌خواهند از خود دور سازند، متتها از یک سو به حفظ روابط دوستانه با ایران علاقه دارند و می‌خواهند تمایلات ایران را درباره عدم شرکت بحرین در جلسات کنفرانس رعایت کنند و از طرفی نمی‌توانند بحرین را از خود ندانند و اشتراک مساعی نداشته باشند. خاصه این که بسیاری از رجال و شخصیت‌هایی که در شیخ‌نشین‌ها، در کارهای حساس وارد هستند، تعلیم یافته‌ی بحرین می‌باشند. زیرا، سطح فکر و معلومات و اطلاعات و تجربیات در بحرین بالاتر از تمام شیخ‌نشین‌ها است، به همین جهت روشن‌فکران و شخصیت‌های بحرینی در تمام امارات جای خود را باز کرده و نفوذ یافته‌اند، حتی در عربستان سعودی هزارها بحرینی کار می‌کنند.

در این صورت چگونه می‌توان گفت که شیوخ خلیج فارس فدراسیونی تشکیل بدهند که بحرین عضو آن نباشد. فقط مراعات دوستی با ایران معما و مشکلی برای آن‌ها به وجود آورده که خوش‌بختانه بیانات صریح شاهنشاه برای حل مشکل بحرین از راه مراجعه به آرای عمومی روزنه امیدی برای آن‌ها باز کرده است.

شاهنشاه دوراندیش و مصلح ما که پیوسته متوجه اهمیت موضوع بحرین بوده و به منظور احقاق حق ایران در هر محفل و مجلسی که صحبت از بحرین می‌شده نماینده ایران را وادار به اعتراض می‌کردند، هر جا حکمران بحرین قدم می‌گذاشت نمایندگان سیاسی ایران را از شرکت در آن جا منع می‌نمودند و حتی از پاکستان به خاطر رایی که به نفع بحرین در یونسکو داده بود، سخت گله فرمودند. هم‌چنین از پادشاه عربستان سعودی به واسطه پذیرایی از شیخ بحرین و صدور اعلامیه مشترک سخت ناراضی شدند که بعد به اصلاح و رفع سوءتفاهم گرایید و خلاصه از هیچ‌گونه اقدامی در راه پیشبرد منافع ایران بر بحرین دریغ نفرمودند، اکنون سیاست عمومی جهان و منطقه خلیج فارس [با توجه به] به خصوص در این موقع که دولت بریتانیا بیرون می‌رود چنین تشخیص دادند که توسل به زور و لشکرکشی برای گرفتن بحرین به هیچ‌وجه مصلحت نیست. کشور پهناور و غنی ما نیازی به گرفتن زمین با زور و جبر ندارد. کشور ما که متجاوز را محکوم می‌سازد بدیهی است خود به تجاوز مبادرت نمی‌ورزد، سیاست مستقل ملی ایران بیش از پیش این روش پسندیده را تحکیم بخشیده و بر مبنای صلح‌خواهی و حفظ روابط دوستانه با همه ملل و تامین سعادت جوامع دنیا استوار ساخته و در این صورت جز راه مسالمت‌جویانه طریقی پیش نخواهد گرفت و آن مراجعه به آرای عمومی مردم بحرین با مداخله و نظارت سازمان ملل متحد است....

فرهاد مسعودی، درباره‌ی آخرین لحظات عمر عباس مسعودی نوشت:

او هم چون نقاشی بود که اثر خود را به پایان رسانیده و با رضایت و خشنودی به آن نگاه کرده است... نقاش با غرور و خوشحالی، امضای خود را در زیر اثر خود گذاشته است... (منبع: پیروزی لبخند، فرهاد مسعودی، انتشارات اطلاعات، تهران، تیر ماه ۱۳۵۴، صص ۲۵۸-۲۵۴)

۱۱- FO 371 / 185 331 - ۲ سپتامبر [۱۱ شهریور ۱۳۴۵] از سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه بریتانیا،

لندن، S.W.I.

۱۲- همان

- ۱۳- همان
- ۱۴- همان - ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۶ [۷ مهر ۱۳۴۵] از کارگزار سیاسی انگلیس در بحرین به دایره‌ی اعراب ، وزارت امور خارجه بریتانیا ، لندن S.W.I
- ۱۵- همان
- ۱۶- همان
- ۱۷- FO 371 /185 331 - ۲۶ نوامبر ۱۹۶۶ [۵ آذر ۱۳۴۵] از سفیر انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه بریتانیا ، لندن، S.W.I
- ۱۸- همان
- ۱۹- همان
- ۲۰- همان
- ۲۱- همان
- ۲۲- پان‌ایرانیست‌ها در تهران، روزنامه‌ی خاک و خون را منتشر می‌کردند . در خارج از کشور ، ماهنامه‌ی « ناسیونالیسم» از سوی دانش‌جویان پان‌ایرانیست خارج از کشور منتشر می‌شد و در پاره‌ای از مرکزهای استان‌ها نیز، نشریات پلی‌کپی شده از سوی تشکیلات پان‌ایرانیست منتشر می‌گردید.
- ۲۳- FO 371 /185 331 - ۲۶ نوامبر ۱۹۶۶ [۵ آذر ۱۳۴۵] از سفیر انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه بریتانیا ، لندن، S.W.I
- 24- FOC 8/944/381, Iranian Claims in the Persian Gulf, Item 3.
- 25- Ibid, Item 4.
- ۲۶- خاطرات خدمت در وزارت امور خارجه - ص ۹۱
- نماینده ایران در این گفت‌وگوها، امیر خسرو افشار قائم مقام وزیر امور خارجه بود و فریدون زند فرد نیز به عنوان رییس اداره نهم سیاسی در مذاکرات حضور داشت . نماینده بحرین ، شیخ خلیفه بن سلمان نخست وزیر این شیخ نشین بود و در چند جلسه، شیخ محمد مبارک مسئول روابط خارجی این شیخ نشین نیز شرکت داشت .
- ۲۷- همان - زیرنویس ۲۴
- ۲۸- همان
- ۲۹- همان
- ۳۰- سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی - ص ۳۵۳
- ۳۱- روابط دولت شاهنشاهی با کشورهای ... - ص ۱۹
- 32- Foreign Relations of the United State, 1964-68, volume XXII IRAN, pp. 482-484
- 33- Ibid
- ۳۴- روابط دولت شاهنشاهی با کشورهای ... - ص ۲۰
- 35- Foreign Relations of the United State, 1964-68, volume XXII IRAN, pp.482-484
- 36- Ibid
- 37- Ibid
- ۳۸- بحرین از دوران هخامنشی ... ص ۲۰۴

- ۳۹- همان - ص ۲۰۵
- ۴۰- همان - ص ۲۰۶
- ۴۱- FOC 8/944/381, Iranian Claims in the Persian Gulf, Item 3.
- ۴۲- همان - ۲۷ مه ۱۹۶۹ [۶ خرداد ۱۳۴۸] از سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه و وزارت کشورهای مشترک المنافع
- ۴۳- هفته‌نامه بامشاد - چاپ تهران - از ۱۷ تا ۲۴ دی ماه ۱۳۴۷
- ۴۴- تاریخ سیاسی خلیج فارس - ص ۲۲۲ (از نامه‌ی سرتیپ اکبر فرازبان)
- ۴۵- همان - صص ۲۴ - ۲۲۲
- ۴۶- اعضای کمیسیون محرمانه‌ی وزارت امور خارجه، عبارت بودند از: دکتر عباس علی خلعتبری قائم مقام وزیر امور خارجه، منوچهر ظلی معاون سیاسی وزارت امور خارجه، دکتر فریدون زندفرد رئیس اداره‌ی نهم سیاسی، همایون سمیعی معاون امور مالی و اداری، محسن صدیق اسفندیار، جعفر ندیم قاسمی مدیرکل دبیرخانه وزارت، امیر خسرو افشار سفیر کبیر ایران در لندن و دکتر غلامحسین خوش بین مشاور حقوقی وزارت امور خارجه. گزارش همین کمیسیون بود که از سوی اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه، روز نهم فروردین ماه ۱۳۴۹ در مجلس شورای ملی خوانده شد.
- در یکی از روزها، دکتر جعفر ندیم رییس اداره سازمان‌های بین‌المللی وزارت امور خارجه [مدیرکل دبیرخانه وزارت]، به رییس یکی از ادارات که برای تشکیل جلسه به اتاق وزیر می‌رفتند گفت:
- می‌دانی با این اجتماع باشکوه به کجا می‌رویم؟
[ان شخص پاسخ داد:] البته به جلسهِی روزانه‌ی کمیسیون می‌رویم.
[جعفر ندیم با لبخند گفت:] خیر، به تشییع جنازه‌ی بحرین می‌رویم.
(از کتاب روزها در پی سال‌ها - ناصر امینی - نقل از تاریخ سیاسی خلیج فارس - ص ۲۰۳)
- ۴۷- روابط دولت شاهنشاهی با کشورهای ... - ص ۲۰
- ۴۸- گفت و گوهای من با شاه - ج ۱ - ص ۲۰۱
- ۴۹- FO 371/185 331 - ۲۶ نوامبر ۱۹۶۶ [۵ آذر ۱۳۴۵] از سفارت انگلیس در تهران به دایره‌ی اعراب، وزارت امور خارجه بریتانیا، لندن S.W.I. - ص ۴
- ۵۰- گفت و گوهای من با شاه - ج ۱ - صص ۱۳۱ - ۱۳۰
- ۵۱- روابط دولت شاهنشاهی با کشورهای ... - ص ۲۰
- ۵۲- همان - ص ۱۹
- ۵۳- همان - ص ۲۰
- ۵۴- FOC 8/944/381 - ۲۷ مه ۱۹۶۹ [۶ خرداد ۱۳۴۸] - از سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه بریتانیا و وزارت کشورهای مشترک المنافع
- ۵۵- همان - ص ۲۱۱
- ۵۶- گفت و گوهای من با شاه - ج ۱ - صص ۲۰۹ - ۲۰۸

۵۷. روابط دولت شاهنشاهی با کشورهای ... - ص ۲۱ - ۲۰

۵۸. همان - ص ۲۱

البته در این مورد باید به اختلاف وقت نیویورک و تهران ، توجه داشت . بیانیه‌ی دبیرکل سازمان ملل متحد ، در ساعت‌های اولیه‌ی بامداد روز ۹ فروردین ۱۳۴۹ ، به وقت تهران منتشر شد . در حالی که نمایندگان مجلس شورای ملی پیش از صدور بیانیه‌ی دبیرکل ، دعوت به حضور جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی مجلس شورای ملی در ساعت ۹ بامداد روز نهم فروردین ماه ۱۳۴۹ شده بودند .

بخش هشتم

ایستادگی برابر تجزیه

از آغاز اسفند ماه ۱۳۴۸، خبرهایی که از وزارت امور خارجه به بیرون درز می‌کرد، نشان‌دهنده‌ی آن بود که توافق‌های اصولی بر سر بحرین تجزیه‌ی انجام شده و به زودی گزارش آن در مجلس شورای ملی مطرح خواهد شد. سرانجام پیش‌بینی‌ها، خیلی زود به واقعیت پیوست.

با آگاه شدن از نزدیک بودن طرح مساله‌ی بحرین در جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی، گروه کاری ویژه‌ای در دفتر مرکزی حزب پان‌ایرانیست، برای به روز کردن اطلاعات در این مورد و جمع‌آوری اسناد و مدارک بیشتر، تشکیل گردید.

با اطلاع از جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی در روز نهم فروردین ماه ۱۳۴۹، بررسی‌های گروه پارلمانی پان‌ایرانیست، مرکب از آقایان دکتر محمدرضا عاملی تهرانی، دکتر اسماعیل فریور، محسن پزشک‌پور، دکتر فضل‌الله صدر (میرزایی) و دکتر هوشنگ طالع، برای گزینش راهبرد گروه برابر مساله‌ی بحرین در جلسه‌ی علنی مجلس، آغاز شد.

باید توجه داشت که هنوز در آن زمان، اوتانت دبیر کل سازمان ملل متحد، به درخواست دولت، برای انجام «مساعی جمیله‌ی خود برای تحصیل امیال واقعی اهالی بحرین، به هر نحوی که صلاح و مقتضی بداند»، پاسخ نداده بود.

اما محمدرضا شاه و هیات حاکمه، شتاب داشتند که پیش از آغاز دوباره‌ی مدارس و به ویژه دانشگاه‌ها و بیرون آمدن کشور از جو «تعطیلات نوروزی»، فراگشت تجزیه‌ی بحرین را آغاز کنند.

چنان که گفته شد، به نظر می‌رسد که آن‌ها در پی آن بودند که جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی مجلس شورای ملی را شاید در واپسین روزهای سال ۱۳۴۸ برگزار کنند. اما سفیر انگلیس به علم وزیر دربار محمدرضا شاه گفته بود:^۱

کار اوتانت قرار است تا هشتم فروردین [به وقت نیویورک] تمام شود.

از این رو، پاسخ موافق اوتانت، چند ساعت پیش از آغاز جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی مجلس شورای در روز ۹ فروردین ۱۳۴۹، به وزارت امور خارجه رسیده بود.

در حالی که، متن سخنرانی اردشیر زاهدی در این جلسه‌ی، چند روز پیش از آن و با آگاهی کامل از پاسخ مثبت اوتانت، آماده شده بود.

با توجه به حساس بودن مساله، قرار شد، نظرات گروه پارلمانی پان ایرانیست درباره‌ی مساله‌ی بحرین، به صورت «خطابه» تنظیم گردد و هر پنج تن عضو گروه پارلمانی پان ایرانیست، به عنوان مخالف نام‌نویسی کرده و اولین نفر که اجازه‌ی سخن پیدا کرد، متن خطابه را بخواند و بقیه در حدود متن خطابه، سخن گویند:^۲

بدین منظور گروه پارلمانی مقرر داشت تا یک گروه کاری متشکل از آقایان دکتر محمدرضا عاملی تهرانی و دکتر هوشنگ طالع، ضمن پی‌گیری مسایل، پیشنهاد را هبرد گروه پارلمانی را در این مورد و نیز، پیش‌نویس متن خطابه‌ی گروه پارلمانی پان ایرانیست را برای جلسه‌ی مزبور، آماده کند.

حدود ساعت ۱۰ بامداد روز هفتم فروردین ماه ۱۳۴۹، نسخه‌ای از گزارش آقای اردشیر زاهدی که قرار بود روز نهم فروردین ماه در جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی خوانده شود، وسیله‌ی یکی از یاران هم‌اندیش که در آن زمان کارمند وزارت امور خارجه بود، در اختیار گروه پارلمانی قرار گرفت.

با دریافت گزارش، گروه پارلمانی پان ایرانیست تشکیل جلسه فوق‌العاده داد. پس از بحث و بررسی، قرار شد که گروه کاری با توجه به گزارش وزیر امور خارجه، در متن پیش‌نویس خطابه، تغییرات متناسب را داده و آن را حداکثر تا ساعت ۲۱ همان روز، برای تأیید به گروه پارلمانی ارائه کند.

گروه کاری، پس از بررسی ژرف‌تر و با در نظر گرفتن نظرات همه‌ی اعضا، به این نتیجه رسید که هر دو عضو گروه، به صورت جداگانه متن خطابه را تهیه کرده و در جلسه‌ای که [قرار بود] در ساعت ۱۷ به این منظور برگزار [شود]، دو متن را با یکدیگر تلفیق کنند.

پیش از ظهر، آقای محسن پزشکی‌پور تلفنی گزارش کرد که صبح امروز (۸ فروردین ۱۳۴۹)، رئیس مجلس از لیبران فراکسیون‌ها دعوت کرد که در دفتر وی حضور یابند. در این جلسه، قرار شد که در جلسه‌ی فردا، تنها از هر فراکسیون، لیبر آن در این زمینه سخن گوید. توافق به عمل آمده که بدون اطلاع دیگر اعضای گروه پارلمانی پان‌ایرانیست به عمل آمده بود، مورد اعتراض دو تن از اعضا، از جمله دکتر هوشنگ طالع قرار گرفت. استدلال مخالف بر این پایه بود که هر گاه، هر پنج تن به عنوان مخالف صحبت کنند که طبق آیین‌نامه‌ی داخلی مجلس، اجازه این کار را دارند، می‌تواند اثربخش‌تر باشد و شاید با کشاندن شدن جلسه‌ی علنی مجلس به «تشنج»، انعکاس آن در داخل و خارج، ژرف تر و پرمنازمت‌تر باشد.

وی در توجیه این توافق که بدون آگاهی دیگران به عمل آمده بود گفت: توافق من، از ترس این بود که مبادا اجازه‌ی صحبت به پان‌ایرانیست‌ها داده نشود. با وجود این پیش آمد غیر مترقبه که بدون تردید، اثر منفی بر روی روند مساله داشت، برپایه‌ی برنامه‌ریزی انجام شده:^۳

در ساعت مقرر، گروه کاری تشکیل جلسه داد. هر دو متن خوانده شد و با توجه به همسانی‌های بسیار، قرار شد که نوشته‌های مزبور از سوی آقای دکتر محمدرضا عاملی تهرانی تلفیق شده و خطابه‌ی تلفیقی در جلسه‌ی گروه پارلمانی که قرار بود ساعت ۲۱ همان روز تشکیل گردد، مطرح شود.

متن تلفیقی در نشست گروه پارلمانی مورد بحث و بررسی قرار گرفت و با اندک تغییرات عبارتی، تصویب شد و قرار شد که متن در پنج نسخه ماشین شود و متن مزبور برای تکثیر وسیله‌ی دستگاه پلی‌کپی نیز آماده شود.

پس از پایان بحث‌های مربوط به متن خطابه‌ی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست، از آن‌جا که گروه کاری، نتوانسته بود در زمینه‌ی راهبرد گروه پارلمانی به نتیجه‌ی نهایی برسد، بحث پیرامون روش کار آغاز شد. دکتر هوشنگ طالع، از آغاز خواستار آن بود که اعضای گروه پارلمانی پس از بیان نظرات خود [به عنوان اعتراض]، از عضویت مجلس استعفا کنند. دکتر محمدرضا عاملی تهرانی اعتقاد داشت که باید در مجلس ماند و تا آن‌جا که ممکن است، طرح جدایی بحرین را عقیم گذاشت و حقایق درباره بحرین و توطئه‌ی جدایی آن را به گوش مردم ایران رسانید. سرانجام به دنبال بحث گسترده، با وجود اصرار دکتر هوشنگ طالع بر استعفا، اکثریت اعضای گروه پارلمانی پان‌ایرانیست، نظر استیضاح دولت را پذیرفت و قرار شد گروه کاری، متن استیضاح را تهیه کرده و در جلسه‌ی فردا شب (۸ فروردین ۱۳۴۹، ساعت ۲۱)، مورد بحث و بررسی و تصمیم‌گیری نهایی قرار گیرد.

البته باید توجه داشت که پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هیچ دولتی از سوی نمایندگان مجلس شورای ملی، استیضاح نشده بود.

این نکته هم باید گفته شود که در آن زمان شایع بود که «ساواک» از نمایندگان حزب ایران نوین و مردم در مجلس شورای ملی و سنا (حتا از سناتورهای انتصابی از سوی شاه)، استعفانامه گرفته است. از این رو، مخالفان استعفاء استدلال می‌کردند که هرگاه ما استعفا بدهیم، شایع خواهند کرد که «ساواک» استعفانامه‌ی آنان را به مجلس داده و آن‌ها را از مجلس اخراج کرده‌اند. با توجه به این که اکثریت اعضای گروه پارلمانی پان ایرانیست، مساله‌ی استعفا را رد کرده بود و به طرح استیضاح دولت رای داده بود:^۴

ضمن بحث پیرامون مساله‌ی استیضاح به مساله «رای اعتماد» هم توجه شد. گروه پارلمانی به این نتیجه رسید که برپایه‌ی اصول جاری، دولت هر موقع که اراده کند، می‌تواند از مجلس شورای ملی تقاضای رای اعتماد بنماید. افزون بر آن، حزب ایران نوین در مجلس دارای اکثریت قاطع می‌باشد. بنابراین، دولت از رای اکثریت قاطع نمایندگان نیز برخوردار است. چنان که در جریان رای‌گیری نسبت به گزارش دولت در جلسه‌ی روز بیست و چهارم اردی‌بهشت ماه ۱۳۴۹، از ۱۸۱ نفر عده‌ی حاضر در جلسه، تعداد ۱۷۸ نفر به گزارش مربوط به اقدام‌های دولت و قطع‌نامه‌ی شورای امنیت که در حقیقت پذیرش جدایی بحرین از ایران بود، رای موافق دادند. بدین‌سان، غیر از چهار نماینده‌ی عضو گروه پارلمانی پان ایرانیست، همه‌ی نمایندگان عضو فراکسیون‌های ایران نوین و مردم که در جلسه حاضر بودند و نیز آقای دکتر فضل‌الله صدر، به گزارش جدایی بحرین رای موافق دادند.

در ادامه‌ی جلسه‌ی ساعت ۲۱ روز ۸ فروردین ۱۳۴۹، متن استیضاح وسیله‌ی گروه کاری، خوانده شد و مورد تصویب قرار گرفت.

در پایان نشست، قرار شد که ساعت ۵ بامداد روز نهم فروردین ماه، همگی در خانه دکتر فضل‌الله صدر (میرزایی)، گرد آمده و دسته جمعی به مجلس بروند. فردا، پس از حضور در خانه دکتر فضل‌الله صدر، قرار شد که هر کدام از روی متن استیضاح، تعدادی نسخه بردارند تا در صورت ممانعت از طرح استیضاح از تریبون مجلس شورای ملی، نسخه‌های آن در اختیار نمایندگان جراید و نیز پاره‌ای از نمایندگان گذارده شود.

در ضمن قرار شد که هر پنج تن برای ایراد سخن‌رانی ثبت‌نام کنند و به هر کدام که امکان سخن‌رانی رسید، خطابه‌ی تهیه شده را بخواند و در پایان اعلام کند که متن خوانده شد، نظر گروه پارلمانی پان ایرانیست است.

حدود ساعت شش و چهل و پنج دقیقه، گروه پارلمانی پان ایرانیست در مجلس حضور یافت و همگی بر روی تابلوی مربوط به ایراد سخن‌رانی، ثبت نام کردند.

تنها چند ساعت پس از صدور اعلامیه‌ی دبیرکل سازمان ملل متحد مبنی بر پذیرش درخواست ایران برای به کارگیری «مسابی جمیله» درباره‌ی نظرخواهی از مردم بحرین به هر طریقی که خود صلاح بداند، ساعت ۹ بامداد روز نهم فروردین ماه ۱۳۴۹ (۲۹ مارس ۱۹۷۰) به تقاضای دولت، جلسه‌ی فوق العاده‌ی مجلس شورای ملی، برگزار گردید.

در این جلسه، اردشیر زاهدی که به شدت نگران به نظر می‌رسید، پس از معرفی عباس‌علی خلعت‌بری به عنوان قائم مقام وزارت امور خارجه، گزارش بحرین را مطرح کرد. در نشست‌های بعدی پیرامون مساله‌ی بحرین، اردشیر زاهدی شرکت نکرد و این وظیفه به خلعت‌بری واگذار شد. وی نیز پس از جدایی بحرین، به پاداش مشارکت در این خیانت، به مقام وزارت امور خارجه رسید. در این جلسه، اردشیر زاهدی گفت:^۵

به طوری که نمایندگان محترم اطلاع دارند، بحرین حدود یکصد و پنجاه سال است که در اثر سیاست استعماری انگلستان، به بهانه‌هایی از ایران جدا شده و قدرت استعمار از آن زمان تاکنون، مانع برگشتن بحرین به سرزمین ایران گردیده است. البته ایران، در طول این مدت، هیچ‌گاه از حقوق تاریخی خود نسبت به بحرین انصراف نچسته و در هر فرصت و موقعیتی، چه در مناسبات دوجانبه و چه در محافل بین‌المللی، به روش انگلیس در مورد انتزاع این جزیره اعتراض نموده و اعلام داشته است که حقوق خود را درباره‌ی بحرین، همیشه محفوظ می‌دارد.

انگلستان، در اجرای سیاست استعماری خود از سال ۱۸۲۰ (۱۲۳۶ قمری)، به منظور اعمال نفوذ در خلیج فارس، معاهداتی را به شیوخ بحرین تحمیل کرد و با وجود اعتراضات پی‌درپی ایران، در سال ۱۸۶۱ (۱۲۷۸ قمری) حاکم بحرین را وادار به امضای سندی کرد که ضمن اعلام استقلال بحرین، این جزیره را تحت‌الحماهی انگلیس قرار داد و از این طریق، سعی کرد مداخلات خود را در بحرین قانونی جلوه داده و اثرات وابستگی این جزیره را به ایران قطع کند. در قبال سیاست انگلیس، دولت ایران از تلاش لازم برای تامین حقوق خود در بحرین منصرف نشد و مکاتبات و مذاکراتی که متعاقباً به عمل آمد، از جمله نامه‌های متبادله در لندن میان وزیر امور خارجه‌ی انگلیس و نماینده دولت شاهنشاهی در ۱۸۶۹ (۱۲۸۶ قمری)، گواه این واقعیت است. این اعتراضات و اقدامات تا قبل از جنگ بین‌الملل اول، همچنان ادامه یافت.

پس از تاسیس جامعه‌ی ملل که فصل جدیدی را در مناسبات بین‌المللی نوید می‌داد، دولت شاهنشاهی، مساله بحرین را در آن سازمان منعکس نمود. در دوران جنگ بین‌المللی دوم نیز، تخطی نسبت به حاکمیت ایران در بحرین، بی‌جواب گذاشته نشد و پس از تشکیل سازمان ملل متحد، هر فرصتی برای اعلام نظر دولت ایران نسبت به بحرین، مغتنم شمرده شد. اما با تمام کوشش‌هایی که به

عمل آمد، این مشکل تا امروز، هم چنان به جای ماند ...

... به طوری که نمایندگان محترم اطلاع دارند، دولت انگلستان در سال ۱۹۷۱ [۱۳۵۰ خورشیدی] از خلیج فارس خارج خواهد شد و شاید تصور شود که در آن هنگام موانع عملی [برای] باز [پس] گرفتن بحرین مرتفع شده است و پس از خروج انگلستان دولت ایران می‌تواند با اعزام قوا این جزیره را تصرف کند ...

ولی باید توجه داشت که ممکن است طی این مدت طولانی، در ترکیب جمعیت بحرین، تغییراتی صورت گرفته باشد که در امیال باطنی اکثریت اهالی آن جا تاثیر نموده و دولت شاهنشاهی، اکنون از چگونگی آن در حال حاضر، آگاه نباشد.

شاهنشاه آریامهر، طی مصاحبه مطبوعاتی مورخ چهاردهم دی ماه ۱۳۴۷ در دهلی نو، خط مشی منطقی و دنیابسندي را که ایران بایستی برای حل مشکل بحرین انتخاب می‌کرد، با این بیان حکیمانه مشخص فرمودند:

ایران پیوسته به این سیاست خود دلبستگی داشته است که هرگز برای به دست آوردن اراضی و امتیازات ارضی، علی‌رغم تمایل مردم آن سامان، به زور متوسل نشود... [اردشیر زاهدی در دنباله‌ی سخنان خود افزود:] ... شاهنشاه آریامهر در مورد نحوه‌ی تحصیل اراده و کسب امیال واقعی اهالی بحرین چنین فرمودند:

... هر کاری که بتواند اراده‌ی مردم بحرین را به نحوی که نزد ما و شما و همه‌ی جهان به رسمیت شناخته شود نشان دهد خوب است...

[اردشیر زاهدی ادامه داد:] ... از این رو انتخاب راه قانونی و منطقی حل مساله‌ی بحرین مورد توجه قرار گرفت ... برای تامین این هدف، مذاکراتی با دولت انگلستان به عمل آمد و سرانجام آن دولت هم این راه حل عاقلانه و منطقی را پذیرفت.

در نتیجه با دادن اختیارات تام به اوتانت، دبیرکل سازمان ملل متحد، خواسته شد که مساعی جمیله‌ی خود را برای تحصیل امیال واقعی اهالی بحرین به هر نحوی که صلاح و مقتضی بداند، مبذول داشته و نتیجه را به شورای امنیت سازمان ملل متحد گزارش دهد و به شرط آن که این گزارش، مورد تصویب شورای امنیت قرار گیرد، برای دولت شاهنشاهی هم قابل قبول خواهد بود. البته هرگاه، اکثریت مردم بحرین، خواستار الحاق به ایران باشند، دولت شاهنشاهی، هرگونه مشکلی را تحمل خواهد کرد، تا به خواست قلبی آنان، جامه‌ی عمل بپوشاند.

دبیرکل سازمان ملل متحد، با این درخواست موافقت نمود و نظر خود را دایر به قبول این پیشنهاد، طی اعلامیه‌ای که چند ساعت قبل انتشار داد، ابراز داشته و قرار است، نماینده‌ی خود را جهت تحصیل امیال و نظرات واقعی اهالی بحرین، قریباً به محل اعزام دارد.

امید است، روشی که براساس منشور ملل متحد و میانی منطقی و دنیابسندي برای حل این مشکل اختیار شده، از جهت تحصیل آزادانه‌ی نظرات و کشف نیت واقعی مردم بحرین، به نتیجه رسیده و آثار معنوی این اقدام دولت شاهنشاهی، در تحقق

هدف‌های عالیه ایران که همان حفظ امنیت و ثبات منطقه‌ی خلیج فارس باشد، متجلی گردد.

با توجه به این که اردشیر زاهدی، به عنوان یکی از چهره‌های شاخص دست‌اندرکار تجزیه‌ی بحرین، به خوبی از نتیجه‌ی به اصطلاح «تحصیل امیال واقعی مردم بحرین، به هر نحوی که [دبیر کل سازمان ملل متحد] صلاح و مقتضی بداند»، آگاه بود، در پایان سخنان خود در این جلسه، به جای ابزار، امیدواری از برگزاری همه‌ی پرسی به گونه‌ی آزاد که بدون تردید منجر به الحاق بحرین به ایران می‌شد، خواستار «تحقق هدف‌های عالیه ایران که همان حفظ امنیت خلیج فارس باشد»، حتا به بهای تجزیه‌ی بحرین شد.

وزیر امور خارجه، با صدای لرزان و با شتاب، متن تهیه شده را، می‌خواند. او تا پایان، چشم از نوشته برنداشت. گویی شرم داشت که در چهره‌ی نمایندگان و تماشاچیان نگاه کند. او بدون تردید به ژرفای خیانتی که دست‌اندرکار انجام آن بود، آگاهی کامل داشت. تالار جلسه‌ی علنی، در سکوتی سنگین فرو رفته بود. گویی، گرد مرگ بر آن پاشیده بودند. چشمان تعدادی از نمایندگان اشک‌آلود بود و صدای گریه‌ی تماشاچیان و به ویژه از لژ بانوان، شنیده می‌شد.^۶

جناب آقای وزیر امور خارجه ... نمی‌بایست شما این گزارش را با این کیفیت در مجلس شورای ملی ایران مطرح می‌کردید ...
... من این غم را ... در دیدگان و سکوت نمایندگان مجلس احساس می‌کنم.

سال‌ها بعد، بانویی که در آن جلسه در لژ تماشاچیان حضور داشت، در مقاله‌ای درباره‌ی تجزیه‌ی بحرین نوشت:^۷

هنگام قرائت این گزارش، دست‌های اردشیر زاهدی به شدت می‌لرزید. صدایش بغض‌آلود بود و چشم‌های شرمگین‌اش را از روی نوشته‌ای که با شتاب می‌خواند برنمی‌داشت. اما من از میان لژ تماشاگران، به خوبی [او را] می‌دیدیم.

آیا اردشیر زاهدی، در لحظه‌ای که گزارش جدایی بحرین را می‌خواند، به ژرفای خیانتی که در حال انجام آن بود، پی برده بود؟! چرا «مقام» را به خیانت به میهن ترجیح داد. این پرسش متوجه تک‌تک نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا نیز که به گزارش دولت رای موافق دادند، بود و هست!

اما «چشم‌های شرمگین»، «صدای بغض‌آلود» و «دست‌های به شدت لرزان» اردشیر زاهدی، نه بر اثر ژرفای خیانتی بود که انجام می‌داد. بل، از بیم «پادافره» ای بود که تاکنون از آن گریخته است.

وی سال‌ها بعد در «ویلای گل سرخ» در شهر مونترولی (Montreaux) سوییس، به پرسش ناصر امینی (روزنامه‌نگار)، درباره‌ی بحرین پاسخ داد.

ویلای گل سرخ، بخشی از دستمزد آغشته به خون و خیانت علیه ملت ایران است که پدرش سپهبد فضل‌الله زاهدی برای شرکت در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دریافت کرده بود. البته در آن ماجرا نیز اردشیر زاهدی در کنار پدرش، نقش فعالی داشت.

اردشیر زاهدی، درباره‌ی مسأله‌ی جدایی بحرین از ایران، به روشنی و با صراحت می‌گوید:^۸

هنوز هم هستند کسانی که می‌گویند ما باید ادعای حاکمیت [بر] بحرین را هم‌چنان نگه می‌داشتیم، چه فایده. یکصد و پنجاه سال این ادعا را نگه داشتیم، چه سودی بردیم. یا باید حماقت صدام حسین را می‌کردیم که به کشور کویت لشکر کشید [و] آن جا را گرفت و مفتضحانه بیرون رفت. می‌رفتیم با صرف هزینه‌ای گزاف و هدر دادن نیروهای انسانی، بحرین را تصرف می‌کردیم که دنیا اجازه‌ی چنین تجاوز آشکاری را در قرن بیستم به ما نمی‌داد و نزد محافل بین‌المللی خوار و خفیف و بی‌مقدار می‌شدیم، یا باید وضع موجود را ادامه می‌دادیم و دائماً در حال قهر با دیگر کشورهای که با بحرین ارتباط داشتند، بودیم.

حل مسأله به این صورت، چند حسن داشت. یکی این که درواقع، بحرین به ایران پیوست. از ایران جدا نشد ...

به دنبال گزارش وزیر امور خارجه، سخن‌گوی گروه پارلمانی حزب ایران نوین به عنوان موافق، با گزارش دولت گفت:^۹

... در این موقع که اقدامات دولت درباره‌ی حل این اختلاف به استحضار مجلس رسیده، من خود را بی‌نیاز از آن می‌دانم که تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌ی بحرین و تاریخچه ۱۵۰ ساله‌ی اخیر آن را ورق بزنم و به اسناد و مدارکی که ماخذ حقوق تاریخی ایران بر بحرین است، اشاره کنم.

آن‌چه در این‌جا، لازم می‌دانم متذکر شوم این است که تصمیم متخذه از طرف دولت در مراجعه به سازمان ملل ... رویه‌ای منطقی و دنیاسپندانه است ... حزب ما [حزب ایران نوین] از این فلسفه‌ی جانبداری می‌کند ...

... ما امیدواریم با اعتمادی که به شخص دبیرکل سازمان ملل ابراز شده، نتیجه‌ی نهایی رفع این اختلافات، بر موازین حق و عدالت دنیاسپند استوار باشد و برای سایر

جوامع، بتواند سرمشقی در حل اختلافات خود از طریق سازمان ملل قرار گیرد ...

سپس سخن‌گوی گروه پارلمانی حزب مردم درباره‌ی گزارش وزیر امور خارجه، در جای سخن‌رانی قرار گرفت و به عنوان موافق با گزارش دولت، گفت:^{۱۰}

... حزب مردم به منظور حفظ وحدت ملی و تقویت قوای مملکتی، در هر حال دولت را در قبال دول خارجی مورد تایید و حمایت قرار داده، اکنون نیز به طور اختصار نکات مثبت آن را مورد بحث قرار می‌دهد ...

در حالی که هنوز دو کرسی خالی مجلس شورای ملی، به نمایندگان استان چهاردهم (بحرین) تعلق داشت، سخن‌گوی گروه پارلمانی حزب مردم، در ادامه‌ی سخنان خود گفت:^{۱۱}

... دولت ایران در همه حال و در تمام موارد، موید تقویت و خواستار بسط سازمان ملل متحد بوده و حل اختلاف کشورها را از طریق آن سازمان توصیه نموده است ...
آرزوی ما این است که چنین رویه‌ی صلح‌جویی و بشردوستی ایران، سرمشق سایر ملل قرار گیرد تا در دنیای متلاطم امروز، اختلافات از طریق این سازمان بین‌المللی حل و فصل گردد.
در این‌جا، باید اضافه کنیم که برای سازمان ملل متحد نیز این مورد خاص، آزمایش دیگری خواهد بود که می‌تواند اصالت اقدام و راه و روش خود را نشان دهد.
ما در انتظار آن هستیم که نمایندگان دبیرکل سازمان ملل [متحد] از طریق صحیح و قابل قبول، تمایل ساکنین بحرین را درک و اعلام نمایند. البته نتیجه‌ای که برپایه‌ی اقدام منطقی و صحیح مشخص گردد، ملاک ارزیابی اقدام دولت خواهد بود.
(احسنت، احسنت)

به دنبال سخنان موافقان گزارش دولت درباره‌ی بحرین، رئیس مجلس از سخن‌گوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست دعوت کرد تا نظرات گروه را درباره‌ی گزارش دولت عنوان کند.^{۱۲}
سخن‌گوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست، به عنوان مخالف، متن نوشته‌ای را که از سوی گروه مزبور تنظیم شده بود، به شرح زیر خواند:^{۱۳}

... اکنون با قلبی پر از اندوه، با غمی جانکاه ... از سوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست، با شما سخن می‌گوییم ... نمایندگان محترم، جناب آقای وزیر امور خارجه، ایمان داریم که شما نیز با ما هم‌آهنگ هستید که این لحظات در تاریخ ملت ایران ... خطیر است و غم‌انگیز. بسیار غم‌انگیز ...

غم‌انگیز است، بدین سبب که اکنون ... در مجلس شورای ملی، دولت گزارشی را مطرح می‌کند که تمامی مفاد مقدمه‌ی مبسوط آن، حاکی از حاکمیت به حق تاریخی و مالکیت بی‌چون و چرای شاهنشاهی ایران بر جزایر بحرین می‌باشد ولی نتیجه و روشی که در این مورد از سوی دولت به عنوان گزارش کار به مجلس شورای ملی ارایه شده است، جز تعارض آشکار با تمامیت ارضی ایران، جز نقض اصل «حاکمیت ملی» ... و برخورد آشکار با اصول و مقررات و قوانین میهن ما، چیز دیگری نمی‌باشد...

... جناب آقای وزیر خارجه، جناب عالی اکنون به عنوان نماینده‌ی دولت در پیشگاه مجلس شورای ملی چنین گزارشی را ارایه نموده‌اید و بی‌گمان به مفاد و محتویات گزارش عنایت کرده‌اید ... گروه پارلمانی پان‌ایرانیست، گزارش‌های وزارت امور خارجه و نیز کتاب جامعی که اداره‌ی نهم سیاسی آن وزارت‌خانه زیر عنوان «بحرین از دوران هخامنشی تا زمان حال» تنظیم نموده است، به دقت بررسی کرده ... در این‌جا، به شما تبریک می‌گویم که چه در گزارش و چه در کتاب مزبور، به خوبی مدارک و مستندات قاطع و غیرقابل انکار را که حاکی از حاکمیت و مالکیت مستمر ملت ایران نسبت به بحرین و نیز حاکی از دسیسه‌های استعمار انگلیس برای انتزاع [آن] از ایران می‌باشد، گردآوری کرده اید...

مستندات و دلایلی که در کتاب مزبور [بحرین از دوران هخامنشی تا زمان حال] گردآوری شده است و آن‌چه که به طور اجمال، در مقدمه‌ی مبسوط گزارش دولت بیان گردیده است، به آن حد از استحکام، قاطعیت و صراحت، [نشان‌دهنده‌ی] حاکمیت و مالکیت شاهنشاهی ایران نسبت به بحرین می‌باشد که دیگر اندک تردیدی هم باقی نمی‌ماند ... نمایندگان محترم، چه دلایلی مستحکم‌تر از این؟

بنا به همین ملاحظات است که همواره ملت و دولت ایران، بحرین را جزء لایتجزای ایران شناخته‌اند و بنا به چنین ملاحظاتی بود که به موجب تصویب‌نامه‌ی دولت وقت، بحرین به عنوان استان چهاردهم میهن ما اعلام گردید و نیز بنا به چنین ملاحظاتی است که در گزارش‌های وزارت امور خارجه، تصریح گردیده است: ... بحرین از زمان هخامنشیان به عنوان یکی از توابع استان فارس اداره می‌شده است و تا به امروز، همیشه جزء لاینفک شاهنشاهی ایران بوده است...

قراردادهای [تجزیه] در ۱۵۰ سال گذشته زیاد است. قرارداد [گلستان]، ترکمان‌چای، پاریس، [آخال]، ... ولی یک فرق دارد. هیچ یک از آن‌ها، در یک مرجع مقننه‌ی ملت ایران مطرح نشده است. این است، لحظه‌ی خطیر و غم‌انگیز دوره‌ی بیست و دوم مجلس شورای ملی ...

... گذشته از مستندات متعدد و متقن و قاطع مذکوره در مقدمه‌ی مبسوط گزارش و کتاب تنظیمی توسط وزارت [امور] خارجه، غالباً سخن‌گویان استعماری انگلیس، خود ناچار از اقرار و اعتراف به حاکمیت و مالکیت ملت ایران بر بحرین و استمرار آن تا

زمان‌های بسیار نزدیک گردیده‌اند...

از جمله آن که ، سخن‌گوی رادیو لندن [بی بی سی] در ساعت ۶/۴۵ دقیقه روز ۴۸/۱۲/۲۵ در پاسخ یکی از شنوندگان، چنین اعلام می‌دارد :
نامه‌ای از آقای محمدرضا راستی از کویت رسیده که مانند بسیاری از شنوندگان دیگر می‌نویسد ، این انگلیس‌ها کی از خلیج فارس بیرون می‌روند؟ آیا بحرین مال ایران است یا نه ؟

این پرسشی است که یکی از ساکنان کویت از رادیو لندن، سخن‌گوی دولت استعماری انگلیس می‌کند . پاسخ چنین است :

آقای راستی ، من در این باره، بارها توضیح داده‌ام . دولت انگلستان اعلام کرده که نیروهای نظامی‌اش را تا پایان سال ۱۹۷۱ [۱۳۵۰ خورشیدی] از خلیج [فارس] بیرون خواهد برد و هنوز هم در این طرح تغییری داده نشده است . اما در مورد تعلق بحرین به ایران، اگر نظر مرا می‌خواهید گفته‌ام و می‌گویم ، بله ، نسبت به این پرسش، آیا بحرین مال ایران هست، یا نه ؟...

سخن‌گوی رادیو لندن [بی بی سی] در پاسخ پرسش‌کننده [محمدرضا راستی] این طور ادامه می‌دهد :

حتا تا حدود ۳۰ - ۲۵ سال قبل ، انگلیس‌ها در مورد بحرین به دولت‌های مرکزی ایران نامه می‌نوشتند و مثلاً می‌گفتند ، با اجازه‌ی شما می‌خواهیم فلان کار را بکنیم و مسلماً اسناد آن موجود است .

این قسمت را که برای نمایندگان محترم قرائت کردم ، متن پاسخی است که رادیوی بی بی سی لندن، برای یکی از ساکنین کویت گفته است .

نمایندگان محترم : ملاحظه بفرمایید [که] بدین ترتیب هرگز ادعای این که حاکمیت ایران نسبت به بحرین طی مدت زمانی قطع گردیده است ، صحیح نیست ...
با این توضیحات، حال چگونه است که دولت نسبت به جزو لاینفک از میهن ما، با وجود این همه دلایل متقن، به آن مرحله از تردید در حاکمیت ملی نظر دوخته است که تعیین سرنوشت این جزء انفکاک‌ناپذیر ... ایران را ، آن هم با این کیفیت ، به عهده‌ی آقای اوتانت و یا شورای امنیت گذارده است ؟...
بی‌گمان نمایندگان محترم، هنوز مفاد اعلامیه‌ی اخیر وزارت خارجه را به خاطر دارند ... در آن اعلامیه تصریح شده است که استعمار انگلیس به « زور » و « تزویر » ، بحرین را از مادر میهن جدا نموده است ...

بعد از سال‌های بسیار، در زمان وزارت خارجه‌ی شما [اردشیر زاهدی] چنین اعلامیه‌ی [ای] صادر شده . [شما]، سخن تاریخ را گفتید، سخن هزاران مردم زجرده‌ی بحرین را گفتید .

استعمار در پناه دو بازوی جنایتکار[انه‌ی] « زور » و « تزویر » و زندان‌های هولناک حاکم خودکامه، نظامات بردگی‌آور را بر هزاران ایرانی بحرین تحمیل نموده است .

گورستان‌های بحرین که در آغوش خود هزارها شهید ایران‌پرست را جای داده است، سیاه‌چال‌ها و زندان‌های بحرین که هزارها زنان و مردان هم‌میهن ما را به غل و زنجیر کشیده است، یادآور چنین جنایت‌هایی است.

پرسش ما این است که دولت با توجه به اعلامیه‌ی مزبور و با توجه به همه‌ی صفحات متعدد گزارش‌های مبنی بر استقرار حکومت‌های ستمگر و جنایتکار در بحرین، چه اقدامی برای برطرف کردن دو عامل «زور» و «تزویر» و عوامل ناشی از آن را در بحرین نموده است؟...

جناب آقای وزیر خارجه، گزارش دولت و نیز دویست و شصت صفحه کتاب مستندی که اداره‌ی نهم وزارت امور خارجه منتشر نموده است [و هم چنین]، اعلامیه‌ی واقع‌بینانه‌ای که در زمان وزارت شما منتشر گردید، همه حکایت دارد که سال‌های متمادی است که بحرین به صورت زندان بزرگ و هولناکی برای هزاران هزار ایرانی مقیم در آن جا در آمده است.

اکنون چگونه دولت می‌تواند، درست در میان دیوارهای همین زندان مخوف و در زیر سایه‌ی شوم و دهشتناک دژخیمان استعمار انگلیس، رای آزادانه‌ی مردم را جویا شود؟

مقررات جهانی، رویه بین‌المللی، ابتدایی‌ترین اصول دموکراسی، ایجاب می‌کند [که] ابتدا غل و زنجیر از دست و پای مردم بحرین برداشته شود، درهای این زندان بزرگ باز شود، به مردم بحرین اجازه‌ی استنشاق هوای آزاد و تفکر آزاد داده شود و آن گاه اگر اصرار داشته باشید، تمایل آن‌ها خواسته شود.

در چنان شرایطی، همه خواهند دید که مردم بحرین، هم‌آهنگ، فریاد زیستن با ملت و سرزمین خود، یعنی ایران را برمی‌دارند... [در حالی که در حال حاضر] عملاً آن‌چه در بحرین بررسی خواهد شد، مطامع و امیال استعمار انگلیس و عمال فرومایه‌ی آن خواهد بود، نه امیال مردم بحرین.

هرگز چنین اقدامات و نتایج حاصله از آن که معارض با حاکمیت ملت ایران نسبت به بحرین باشد، نمی‌تواند... نافذ و مورد قبول ملت ایران و در نتیجه نمی‌تواند مورد قبول مردم بحرین باشد. به ویژه آن که دولت، بدون کسب مجوز قانونی و برخلاف قانون اساسی، برای تغییر حدود و ثغور کشور، به مراجع غیرملی مراجعه نموده است... نمایندگان محترم، با توجه به این جهات است که باید حساسیت لحظات خطیر کنونی را دریافت و باوجدان بیدار و شهامت اخلاقی، وظایفی را که هر یک در پیشگاه نژاد ایرانی ... و هم‌میهن‌انان ستم‌دیده‌ی بحرینی به عهده داریم، ایفا کنیم. دیدگان هزاران ایرانی جانباز که به امید روز یگانگی هر چه بیش‌تر بحرین با «مادر میهن»، در سرزمین بحرین جامه‌ی شهادت در بر کرده‌اند و نیز دیدگان دیگر شهیدان راه یگانگی ملت ایران، به سوی ماست.

دیدگان میلیون‌های ایرانی به سوی ما دوخته شده است. آن‌ها به ما چشم امید دوخته‌اند که آیا در راه دفاع از حق حاکمیت ... گام بر خواهیم داشت و یا، داوری تلخ تاریخ را برای خود خریدار خواهیم شد...

... ما [پان‌ایرانیست‌ها] متکی به پیمان و میثاق خود هستیم، ما چنین می‌اندیشیم که این سرزمین مقدس، سرزمینی [است] که از هم تفکیک و جدایی ندارد. [ما] نمی‌توانیم، گوشه‌ای از این سرزمین را، به گوشه‌ای دیگر از آن، رجحان و ترجیح دهیم.

ما باید جانباز و از خودگذشته و فداکار باشیم. روی هر وجب از خاک این مملکت... خون هزاران شهید ریخته شده، فداییان بسیار، جانبازان بسیار بوده‌اند که این وطن و این سرزمین مقدس ... را محفوظ نگاه داشته‌اند.

بنا به احساس چنین مسایلی است که در این لحظات رنج‌آور و غم‌انگیز ... اقدامات دولت را مطلقاً منطبق با اصول مسجل حاکمیت ملی ایران نمی‌دانیم... بنابراین و به سبب این گونه اقدامات... گروه پارلمانی پان‌ایرانیست، هر پنج تن نماینده‌ی پان‌ایرانیست، دولت را استیضاح می‌کنند.

سپس، متن استیضاح گروه پارلمانی پان‌ایرانیست، از سوی سخن‌گوی گروه، به رئیس مجلس شورای ملی تسلیم شد.^{۱۴}

در پایان جلسه‌ی روز یک شنبه نهم فروردین ۱۳۴۹، رئیس مجلس (آقای مهندس عبدالله ریاضی)، از اعضای گروه پارلمانی پان‌ایرانیست، دعوت کرد تا در دفترش با وی دیدار کنند. شادروان دکتر محمدرضا عاملی تهرانی، دکتر اسماعیل فریور و نویسنده (دکتر هوشنگ طالع)، به دیدار رئیس مجلس رفتیم.

گمان می‌کردم که با توجه به سخنان خیلی تند سخن‌گوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست و هم چنین استیضاحی که به عمل آمده بود، باید او خیلی گرفته و شاید برافروخته باشد. اما برعکس، او لبخندی بر لب داشت و نوعی برق شیطنت در چشمانش می‌درخشید. پس از سلام و احوال‌پرسی، بدون مقدمه با لهجه‌ی غلیظ اصفهانی‌اش گفت:

من که سیاسی نیستم. حتماً شما خودتان می‌دانید چکار کردید؟

هنگامی که با موضع قاطع ما در مساله‌ی بحرین و دفاع از تمامیت سرزمینی ایران و در نتیجه، تعلق بحرین به ایران روبرو شد، یکی از همان خنده‌های معروفش را سر داد و در حالی که هنوز برق شیطنت در چشمانش می‌درخشید، گفت:

فردا که برگشت، کیفش را می‌زنند زیر بغلش و مرخصش می‌کنند.

مقصود مهندس ریاضی، امیرعباس هویدا نخست‌وزیر بود که هنگام طرح مسالهی بحرین به اتفاق آکسی کاسگین رئیس‌جمهور اتحاد شوروی که سرگرم بازدید ایران بود، در جزیره‌ی کیش به سر می‌برد.

مهندس ریاضی با توجه به سلطه‌ی استبداد و موقعیت حاکم بر کشور، نمی‌توانست باور کند که می‌توان این چنین سخت، دولت و در حقیقت «شاه» را مورد حمله قرار داد و آن را با اتهام تجزیه‌ی بحرین به استیضاح کشید. او بر این پندار بود که کارگروه پارلمانی پان‌ایرانیست، صحنه‌سازی برای سرنگونی دولت هویدا است.

هنگام سخنرانی سخن‌گوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست، اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه، سرش را پایین انداخته بود و زمان درازی، دستش را به روی پیشانی‌اش گذارده بود. چند تن از نمایندگان حاضر در جلسه گریستند. صدای گریه‌ی پاره‌ای از تماشاچیان و به ویژه از لژ بانوان به گوش می‌رسید. جلسه، بیش تر به مجلس عزاداری می‌مانست تا جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی.

امیر عباس هویدا پس از بازگشت از خارک، گروه پارلمانی حزب ایران نوین را احضار کرد و برپایه‌ی شنیده‌ها، در این جلسه گفته بود: به من گزارش کرده‌اند که چند نفر از آقایان هنگام طرح مسالهی بحرین، اشک تمساح می‌ریختند. چرا اجازه دادید که پان‌ایرانیست‌ها صحبت کنند، چرا پیشدستی صندلی‌ها را بر سرشان نشکستید؟!

در واکنش به سخنان هویدا، دو تن از نمایندگان عضو حزب ایران نوین، به عنوان تنبیه، برای مدتی از عضویت حزب، معلق شدند ...

از نخستین ساعت‌های عصر روز نهم فروردین ماه ۱۳۴۹، باشگاه‌های حزب پان‌ایرانیست، اتحادیه‌ها و سندیکا‌های کارگری، خانه‌های روستایی و تالارهای خاک و خون (وابسته به حزب پان‌ایرانیست)، در سراسر کشور مورد هجوم نیروهای امنیتی و انتظامی قرار گرفت.^{۱۵} باشگاه مرکزی حزب، واقع در خیابان نادری (جمهوری کنونی) کوچه شاهرخ، با نصب نوشته‌ای بر روی در ورودی آن، به عنوان خانه‌ی نمایندگان گروه پارلمانی پان‌ایرانیست اعلام شد و در نتیجه از یورش افراد شهربانی و ساواک، مصون ماند.

به دنبال اشغال باشگاه‌های حزب در شهرستان‌ها و پایگاه کارگری حزب در میدان راه آهن تهران، سندیکا‌های کارگری و اتحادیه و نیز خانه‌های کارگری، خانه‌های روستایی و تالارهای «خاک و خون» وابسته به حزب، اشغال و تعطیل شدند.

در عرض چند روز، احکام انتظار خدمت و انتقال بسیاری از کارمندان عضو حزب صادر شد و فعالان سندیکا‌های کارگری و اتحادیه‌ها را از کار اخراج و تعداد زیادی را نیز از شهرهای خود تبعید کردند.

این‌گونه اقدام‌ها، در مناطقی مانند خوزستان، گیلان، مازندران، آذربایجان غربی، مناطق کردنشین، استان‌های مرکزی کشور، خراسان، یزد، اصفهان، شاهرود، قزوین، لرستان، نهاوند، شیراز و... که تشکیلات حزب و سازمان‌های وابسته دارای گستردگی بیش‌تری بود، با شدت افزون‌تری به مورد اجرا گذارده شد.

چنان که گفته شد، بر اثر این گونه اقدام‌ها، گروه زیادی از افراد حزب، دستگیر و به زندان افکنده شدند. گروهی تبعید و گروهی نیز از کار برکنار شدند. پاره‌ای از افراد دستگیر شده برای مدت بیش از یک سال در بازداشت نگاه داشته شدند. خشونت هیات حاکمه، حتا دامن بسیاری از کارگران ساده و کشاورزان خرده‌پا را نیز گرفت.

در آخرین شماره‌ی سال ۱۳۴۸ روزنامه‌ی خاک و خون (وابسته به حزب پان‌ایرانیست)، اعلام شده بود که نخستین شماره‌ی سال نو، بعد از سیزده عید منتشر خواهد شد. اما بعد از ظهر روز یکشنبه نهم فروردین ماه، در دفتر مرکزی حزب پان‌ایرانیست تصمیم گرفته شد که با توجه به آن چه در جلسه‌ی فوق‌العاده مجلس گذشت، پس فردا (سه شنبه ۱۱ فروردین ماه ۱۳۴۹)، روزنامه‌ی خاک و خون به صورت فوق‌العاده در دو صفحه و با شمارگان یک‌صد هزار نسخه، منتشر شود.

مجوز روزنامه‌ی خاک و خون برای انتشار سه شماره در هفته (یکشنبه ، سه شنبه ، پنجشنبه) بود و در چهار صفحه منتشر می‌شد .

پیش از ظهر روز دوشنبه، در حالی که اولین نمونه‌ی غلطکی روزنامه آماده شده بود، ماموران ساواک با یورش به چاپخانه‌ی مهر ایران (واقع در خیابان ژاله / مجاهدین اسلامی کنونی) ، نمونه‌ی مزبور را ضبط و فرم‌های صفحه‌بندی روزنامه را به هم ریختند و بیش‌تر همکاران روزنامه‌ی خاک و خون را بازداشت کردند .

در این گیر و دار که با پایداری همکاران روزنامه برابر یورش عوامل ساواک همراه بود ، آقای رضا خرم از اعضای حزب در خرم‌شهر، موفق شد تا پاره‌ای از دست‌نوشته‌ها را از روی «گارسه‌ها» برداشته و در جیب‌های خود پنهان کند . وی با معرفی کردن خود به عنوان کارمند چاپخانه ، پس از رفتن ماموران ، آن‌ها را به دفتر مرکزی رساند .

این دست‌نوشته‌ها، هم اکنون در اختیار نویسنده است که برای درک حال و هوای آن روزگار ، در پیوست شماره ۱۲ بازتاب داده شده‌اند .

به دنبال یورش افراد نیروهای انتظامی و امنیتی به باشگاه‌ها و دفاتر حزب پان‌ایرانیست و سازمان‌های وابسته و دست‌گیری افراد وابسته و پیوسته، شیخ بحرین نیز با بهره‌گیری از فرصت به دست آمده، دستور تعطیلی و دست‌گیری افراد فعال باشگاه فردوسی (هوادار حزب پان‌ایرانیست) در منامه را صادر کرد . در این راستا ، افزون بر هیات مدیره باشگاه فردوسی ، تنی چند از دیگر فعالان پان‌ایرانیست نیز زندانی شدند .

متأسفانه ، در این هنگامه‌ی تاریخی، دیگر گروه‌های سیاسی آشکار و پنهان، راه سکوت در پیش گرفتند .^{۱۶} احزاب چپ، به دلیل این که اتحاد شوروی برای دل‌جویی از عرب‌ها با تجزیه‌ی بحرین موافق بود، برابر تجزیه‌ی بخشی از سرزمین مادر که آنان مدعی دفاع از حقوق «خلق»‌های آن بودند، سکوت کردند. اتحاد شوروی حتا تا آن‌جا پیش رفت که نماینده‌ی وی که در شورای امنیت سازمان ملل، به گونه‌ی خصوصی، عنوان نموده بود که هر گاه صفت «عربی» به سرزمین بحرین افزوده نشود، قطع‌نامه‌ی شورای امنیت را وتو خواهد کرد .

اما، جای شگفتی این‌جاست که چرا احزاب و گروه‌های غیر چپ از خود واکنشی نشان ندادند. در این میان مراجع تقلید کشور نیز با وجودی که در بحرین دارای مقلدان فراوان بودند ، سکوت کردند. در حالی که اکثریت قریب به اتفاق مردم بحرین از آیین تشیع پیروی می‌کنند ، اما خاندان

شیخ غاصب بحرین، اهل سنت‌اند. هر گاه روحانیت از مردم آن سرزمین به دلیل ایرانی بودن دفاع نکرد، می‌بایست از نظر دینی به دفاع از آنان برمی‌خاست.^{۱۷}

هر گاه احزاب و گروه‌های مزبور و نیز روحانیت، با تجزیه‌ی بحرین به مخالفت برمی‌خاستند، شاه و هیات حاکمه، ناچار از عقب‌نشینی می‌شدند. هرگاه از سوی گروه‌های سیاسی آشکار و پنهان و به‌ویژه روحانیت شیعه، واکنش مخالف با جدایی بحرین نشان داده می‌شد، بدون تردید شاه به خود جرات نمی‌داد که به این راحتی، بخشی از سرزمین ایرانیان را به دیگران پیشکش کند:^{۱۸}

البته در پیش گرفتن [سیاست] کم‌اهمیت قرار دادن بحرین و پرداختن به نظرات اعراب، یک چیز است و عبور از خط قرمز و گذر از ادعا، چیزی دیگری است. گم‌رچه من جنبه‌ی عقاید عمومی را از دید شاه، تعیین‌کننده نمی‌دانم اما به هر حال، چنین امری وجود دارد.

بدون تردید، تجزیه‌ی بحرین را می‌توان زمینه‌ساز حوادث بعدی، از جمله یورش عراق به ایران و فراگشت آن که هم‌اکنون در راستای تلاش‌های پراکنده برای تجزیه‌ی ایران در جریان است، تلقی کرد.

با دست شستن محمدرضا شاه و هیات حاکمه، از ادعای مالکیت و حاکمیت بر بحرین، راه برای حضور گسترده‌تر آمریکا در خلیج فارس، گشوده‌تر شد و هم‌زمان، نقش ایران در این دریا، مورد چالش بیش‌تر قرار گرفت.

در گرماگرم تهیه‌ی مقدمات توطئه‌ی جدایی بحرین از سوی هیات حاکمه، سناتور عباس مسعودی، صاحب‌امتیاز و مدیرمسوول روزنامه اطلاعات، به بحرین مسافرت کرد. وی با چند مقاله‌ی پیاپی در روزنامه‌ی مزبور، تلاش کرد تا این مساله را جا بیندازد که بحرین از نظر اقتصادی، ارزشی نداشته و نگهداری سرزمین مزبور، مستلزم هزینه‌ی زیاد می‌باشد. این استدلال بر این پایه قرار داشت که منابع نفتی بحرین در حال اتمام است. همان استدلالی که اسدالله علم هم، از آن برای توجیه این خیانت، استفاده کرد:^{۱۹}

... از آن گذشته بسیار گران هم خواهد بود، زیرا منابع نفتی بحرین در حال خشک شدن است ...

افزون بر آن که بحرین بخشی از سرزمین میهن ما بود و ارزش آن را نمی‌توان با محاسبات بازاری، ارزیابی کرد.^{۲۰} چنان که گفته شد، جدا از مسالهی فلات قاره‌ی مربوط به این جزیره (کمابیش ۶۱۱۰ کیلومترمربع)، اعمال حاکمیت بر گله جزیره‌ی بحرین، در حکم حاکمیت بر خلیج فارس بود.

به دنبال برگزاری جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی مجلس شورای ملی در روز نهم فروردین ماه و استیضاح گروه پارلمانی پان ایرانیست، محمدرضا شاه پهلوی، از مقاومتی که در مجلس شورای ملی به عمل آمد، سخت خشمگین گردیده بود. او به گفته‌ی خودش، انتظار چنین واکنش تندی را نداشت:^{۲۱}

... شاه امروز، بسیار عصبی و از جلسه‌ی مجلس اوقاتش تلخ است. پس از بیانیه‌ی وزارت خارجه مبنی بر مذاکرات در مورد بحرین، دولت سخت زیر حملات شدید قرار گرفته است، به مراتب شدیدتر از آن چه انتظار داشتیم. این حملات به تحریک ... حزب پان ایرانیست انجام می‌شود...

اسدالله علم وزیر دربار، در کنار محمدرضا پهلوی، از بازی گران اصلی تجزیه بحرین بود. او هر لحظه که محمدرضا پهلوی، ذره‌ای متزلزل می‌شد، با پیش کشیدن توجیه‌هایی مانند این که «ما چاره‌ای نداشتیم» و یا «دیپلمات‌ها این عمل را به عنوان نشانی از رهبری اعلی‌حضرت تحسین می‌کنند» و... می‌کوشید، تا خواب وجدان خفته‌ی ملی او را، سنگین‌تر کند:^{۲۲}

... [شاه]، از عکس‌العمل عمومی در قبال مسالهی بحرین سوال کرد، جواب دادم در خارج و در میان دیپلمات‌ها، به عنوان نشانی از رهبری اعلی‌حضرت تحسین شده است. همین چند لحظه پیش پادگورنی [صدر هیات ریسه اتحاد شوروی]، هم به این نکته اشاره کرد.^{۲۳}

در داخل مردم دچار این تصور واهی هستند که آرای عمومی به نفع ایران در خواهد آمد. از هم‌اکنون گروهی از میهن‌پرستان افراطی، ابراز انزجار کرده‌اند و ضرورت یافتن راه‌حل در این مقطع را زیر سوال برده‌اند.

کسانی که از هوش و اطلاع بیشتری برخوردارند، موافق‌اند و معتقداند که نتیجه‌ی رفراندوم هر چه باشد، ما چاره‌ای نداشتیم جز این که با این مشکل رو در رو شویم.

اسدالله علم، نابکاری را به جایی می‌رساند که حتا گفتار وزیر خارجه را که در آن به نظر وی، بویی از «خفیف کردن انگلیس‌ها» به مشام می‌رسید، مورد انتقاد قرار می‌دهد:^{۲۴}

عرض کردم، سخنرانی وزیر امور خارجه خطاب به مجلس، می‌توانست بسیار بهتر از این باشد و به عوض خفیف کردن انگلیس‌ها ... می‌توانست بر این نکته تأکید بگذارد که خلیج فارس برای ایران حیاتی است. ما می‌توانیم منافع خودمان را بابت یک ادعای قدیمی بر بحرین فدا کنیم ... شاه آشکارا از اظهارنظر من خوشش آمده بود. اما ترجیح داد حرفی نزنند، چون نطق وزیر امور خارجه را شخصاً تأیید کرده بود.

شاه، در راس هیات حاکمه‌ی ایران، از نتیجه‌ی به اصطلاح نظرخواهی در مورد مساله بحرین به خوبی آگاه بود و در این باره، با دولت بریتانیا به توافق کامل رسیده بود: ^{۲۵}

... گفتگویم را با سفیر انگلیس با شاه بازگو کردم. ظاهر آن‌هایی که مورد نظرخواهی نماینده‌ی ویژه اوتانت در بحرین قرار گرفته‌اند، به استقلال رای می‌دهند و در عین حال، خواستار پیوند نزدیک با ایران هستند. در چنین شرایطی امکان دارد بتوانیم روابط خاصی با این جزیره برقرار کنیم.

اما بر خلاف آن که محمدرضا شاه از اسدالله علم پرسیده بود که آیا ما در مورد بحرین «به کشورمان خیانت می‌کنیم»، به نظر می‌رسد که محمدرضا پهلوی به ژرفای خیانتی که دست‌اندرکار انجام آن بود، نیک آگاهی داشت. او در این باره، از اسدالله علم، می‌پرسد: ^{۲۶}

... چند نفری پرسیده‌اند، چرا مساله‌ی بحرین به نحوی به مجلس عرضه شده که تمام مسوولیت راه‌حلش بر دوش شاه افتاده، آیا دولت نمی‌توانست قدری از مسوولیت را برعهده بگیرد؟...

از سوی دیگر، محمدرضا پهلوی چنان به نتیجه‌ی کار جدایی بحرین از ایران اطمینان داشت که ناباوران را «ساده‌لوح» می‌نامید: ^{۲۷}

... روس‌ها نسبت به اقدام اوتانت در مورد بحرین اعتراض کرده و گفته‌اند که از حدود مسوولیتش فراتر رفته و قبلاً از شورای امنیت تأییدیه نگرفته است... ممکن است اعتراض‌های دیگری هم داشته باشند، چه بسا می‌خواهند لطفی کنند در حق عوامل ناراضی این جا و عراق که مخالف روابط دوستانه میان ایران و بحرین هستند و یا هوای عرب‌ها را داشته باشند که بعضی‌شان در کمال ساده‌لوحی تصور می‌کنند، رای مجمع عمومی سازمان ملل، نتیجه‌اش اتحاد ایران و بحرین خواهد بود ...

سخنان اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه در جلسه مجلس شورای ملی در روز نهم فروردین ماه که آشکارا نشان‌دهنده‌ی انصراف دولت از مالکیت و حاکمیت ایران بر بحرین بود و نیز گفته‌های سخن‌گوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست و استیضاح دولت از سوی گروه مزبور و اشاره‌ی صریح به «نقض صریح اصول تمامیت ارضی و حاکمیت ملی»، باعث برانگیخته شدن احساسات نیروهای جوان ارتش گردید.

در این راستا، برای مقابله با ناآرامی‌های مزبور، اداره روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران در پانزدهم فروردین ماه ۱۳۴۹، کتابچه‌ای زیر عنوان «مدرکی از: آزادی و آزادمندی ایران و ایرانیان - بحرین» منتشر کرد (پیوست شماره ۱۳). در مقدمه‌ی این کتابچه می‌خوانیم:

از تاریخی که به علت ضعف حکومت مرکزی، اجانب بحرین را از پیکر ایران عملاً جدا نمودند، این مساله مورد اختلاف دولت شاهنشاهی ایران با انگلستان بوده و باعث کشمکش‌های فراوان گردیده است.

اخیراً که بعضی از کشورها، با ظاهر شدن دورنمای تخلیه‌ی خلیج فارس از قوای انگلستان برای برقرار نمودن استیلای خود در مناطقی که قوای انگلیس تخلیه می‌کند، به تکاپو افتاده و ادعای ایران را به قسمتی از خاک خود که در حدود ۱۵۰ سال قبل، به زور از خاک ایران جدا شده، استعمار - امپریالیسم - کشورگشایی و غیره به دولت شاهنشاهی ایران نسبت می‌دهند، لزوم حل این مساله، برای ایجاد زمینه‌ی حسن تفاهم و دوستی متقابل و محیط آرام در منطقه‌ی خلیج فارس، بیش‌تر عیان گردید.

دولت شاهنشاهی ایران، با روح آزادی و آزادمندی و احترام به حقوق بشر و منشور ملل متحد، اتخاذ تصمیم را به مردم بحرین واگذار نمود که زیر نظر سازمان ملل متحد و بدون هیچ گونه ارباب و فشاری، تمایل خود را اعلام دارند.

برای توجه افسران، درجه‌داران، افراد و کارمندان نیروهای مسلح شاهنشاهی، نشریه‌ی بحرین تهیه گردیده است.

دستور فرمایید، افسران، درجه‌داران، آن را مطالعه و مطالب آن برای افراد تشریح شود.

ستاد بزرگ ارتشتاران

اداره روابط عمومی

پانزدهم فروردین ماه ۱۳۴۹

در این کتابچه، با آوردن دلایل بسیار مبنی بر مالکیت ایران بر بحرین و باز گو کردن این مساله که از زمان دست‌اندازی بریتانیا بر این جزیره، هرگز از حقوق تاریخی خود دست‌نسته، آمده است :

... دولت ایران در طول این مدت هیچ گاه از حقوق تاریخی خود نسبت به بحرین انصراف نچسته و در هر فرصت و موقعیتی، چه در مناسبات دوجانبه و چه در محافل بین‌المللی، به روش انگلیس در مورد انتزاع این جزیره اعتراض نموده و اعلام داشته است که حقوق خود را درباره‌ی بحرین، همیشه محفوظ می‌دارد ...

... این اعتراضات و اقدامات تا قبل از جنگ بین‌الملل اول، همچنان ادامه یافت . پس از تاسیس جامعه‌ی ملل که فصل جدیدی را در مناسبات بین‌المللی نوید می‌داد، دولت شاهنشاهی، مساله بحرین را در آن سازمان منعکس نمود . در دوران جنگ بین‌المللی دوم نیز، تخطی نسبت به حاکمیت ایران در بحرین، بی‌جواب گذاشته نشد و پس از تشکیل سازمان ملل متحد، هر فرصتی برای اعلام نظر دولت ایران نسبت به بحرین، مغتنم شمرده شد ...

... به‌طوری که خوانندگان محترم اطلاع دارند، دولت انگلستان در سال ۱۹۷۱ [۱۳۵۰ خورشیدی] از خلیج فارس خارج خواهد شد و شاید تصور شود که با رفتن انگلیس‌ها، موجبات اعزام نیرو و توسل به اقدامات قهری برای تصرف بحرین، فراهم خواهد شد . ولی باید دانست، علاوه بر این که توسل به این راه با سیاست مستقل ملی و هدف‌های صلح‌جویانه‌ی دولت شاهنشاهی ایران مغایرت دارد، اقدامات قهری، اصولاً مقبول جهان امروز نیست ...

... با توجه به همین ملاحظات بود که شاهنشاه آریامهر، بزرگ ارتشتاران، راه‌حل منطقی و دنیاپسند مساله بحرین را با سخنان حکیمانه‌ای که زینت‌بخش صفحات نخستین این نشریه گردیده است، ارائه فرمودند ...

فرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران (در دهلی نو - دی ماه ۱۳۴۷) :

هر کاری که بتواند اراده مردم بحرین را به نحوی که نزد ما و شما و همه جهانیان به رسمیت شناخته شود نشان دهند خوب است ...
گرفتن و حفظ کردن سرزمینی که مردم آن با شما ضدیت داشته باشند چه فایده‌ای خواهد داشت. قبل از هر چیز این عمل اشغال محسوب می‌شود .
در هر اشغالی شما باید مراقب سلامت و امنیت نیروهای اشغالگر خود باشید و در تمام اوقات سربازان شما باید در خیابان‌ها پاس بدهند و پیوسته در معرض خطر گلوله و نارنجک و این قبیل مخاطرات باشند ...

اما نتیجه‌ی نظرخواهی آن چنانی از مردم بحرین، در شرایطی که نیروهای نظامی بریتانیا در آن سرزمین حضور داشتند و سایه شوم سیطره‌ی شیخ غاصب در پناه دولت انگلیس بر سر مردم بحرین سنگینی می‌کرد، از پیش معلوم بود.

محمدرضا پهلوی، روز هفدهم فروردین ماه ۱۳۴۹، با لحن کنایه‌آمیزی به اسدالله علم وزیر دربار خود می‌گوید:^{۲۸}

بعضی‌هاشان [عرب‌ها]، در کمال ساده‌لوحی تصور می‌کنند، رای مجمع عمومی [شورای امنیت] سازمان ملل، نتیجه‌اش اتحاد ایران و بحرین خواهد بود.

هم زمان، برای فریب مردم و تاریخ، دست‌اندرکاران جدایی بحرین، برای توجیه خیانت به میهن، تجزیه‌ی بخشی از ایران را به عنوان «پیروزی» بزرگ، یاد می‌کنند:^{۲۹}

... موافقت انگلستان با پیشنهاد دولت شاهنشاهی ایران دایره به ارجاع مساله بحرین به سازمان ملل متحد پیروزی بزرگی برای ایران است. زیرا با این ترتیب، دولت انگلیس حقوق تاریخی ایران را پس از ۱۵۰ سال کشمکش به‌طور ضمنی شناخته است. به علاوه، این موضوع نشانه این حقیقت است که انگلیس دیگر خود را تعیین‌کننده مطلق سرنوشت بحرین نمی‌داند و این درست خلاف آن چیزی است که طی یک قرن و نیم مورد ادعای انگلستان بوده است ...

ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده، پا را از این حد هم فراتر می‌گذارد و در حد نهایی، مساله‌ی اعزام قوا به بخشی از سرزمین ایران (استان چهاردهم بحرین) را «لشکرکشی» عنوان می‌کنند. به یاد داشته باشیم که اگر در آذر ماه ۱۳۲۵، احمد قوام نخست‌وزیر نیز این چنین می‌اندیشید و اعزام قوا به آذربایجان را «لشکرکشی» می‌پنداشت، در آن صورت امروز استان «آذربایجان»، سرزمین بیگانه‌ای بود.

در حالی که آن روز، اکثریت قریب به اتفاق مردم آذربایجان، خواستار برچیده شدن بساط تجزیه‌طلبان بودند و در سال ۱۳۴۹ نیز اکثریت قریب به اتفاق مردم بحرین، خواستار برچیده شدن شیخ غاصب و زندگی با دیگر مردم ایران بودند:^{۳۰}

... همان طوری که می‌دانیم ۱۵۰ سال است که دولت شاهنشاهی ایران دیگر در بحرین اعمال حاکمیت نمی‌کند و برای اعمال حاکمیت مجدداً بایستی به آنجا لشکرکشی نماید و با وضع موجود تمام اعراب را با خود دشمن کند یا حتی با آنها از حالا و یا در آینده اصطکاک مسلحانه پیدا کند در صورتی که ولو بحرین بخواهد راه

جدایی از ایران را پیش گیرد هم خود بحرین و هم تمام ممالک دیگر عربی در حوزه خلیج فارس دوست صمیمی دولت شاهنشاهی ایران می‌شوند. بخصوص اینکه این مشکل همیشه حربه‌ای در دست عوامل استعمار بوده تا با توسل به آن موقعیت ایران را مخدوش سازند و دنیای عرب را علیه ما برانگیزند و طبیعی است که اگر مشکل بحرین به‌طور قانونی و دنیاسند حل شود این خار راه همکاری منطقه‌ای از بین می‌رود و موقعیت ایران در خلیج فارس بیش از پیش تحکیم خواهد شد.

در پایان، ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده که می‌بایست مدافع وجب به وجب خاک این سرزمین باشد و می‌بایست، پیرو این شعار می‌بود که: همه سر به سر تن به کشتن دهیم/ از آن به که کشور به دشمن دهیم، مسایل اقتصادی را به میان می‌آورد و عنوان می‌کند که برای اداره‌ی آن سرزمین، باید «دستی در آن جا خرج کرد»:^{۳۱}

باید ناگفته نماند که امروز بحرین کمتر از ۲ میلیون تن استخراج نفت دارد که آن هم تا ۱۰ سال دیگر تمام می‌شود. صید مروارید هم دیگر ندارد و برای اداره ۲۰۰ هزار نفر جمعیت بدون ثروت می‌بایستی لااقل ۱۰ میلیارد ریال دستی در آن جا خرج کرد معهذا اگر مردم بحرین بخواهند به ایران ملحق شوند دولت ایران به هر کوششی تن در خواهد داد تا خواست ملی آنان عملی شود و اگر راه مستقلى اختیار کنند با آنها ستیزی نخواهد داشت ...

این کتابچه، در آیین صبح‌گاهی روز شانزدهم فروردین ماه ۱۳۴۹، در همه‌ی پادگان‌های نیروهای مسلح، تشریح شد و پس از مراسم، در اختیار افراد گذارده شد. گروهی از افسران و درجه‌داران، پس از خواندن، آن را در برابر چشم دیگران پاره کردند که دارای پی‌آمدهای سنگینی برایشان بود.

پس از گذشت بیش از ۲۵ سال، تیمسار بازنشسته ارتشبد فریدون جم، رییس وقت ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده، نه تنها خود را نسبت به مساله بی‌اطلاع نشان می‌دهد، بلکه می‌نویسد:^{۳۲}

من، هیچ خاطره‌ای از آن ندارم و تا امروز هم نمی‌دانستم. و به علاوه، وظیفه‌ی ستاد بزرگ ارتشتاران نبوده است که چنین جزوه‌ای را پخش کند. لذا تاعین آن را نیستم، نمی‌توانم تصور کنم که چنین جزوه‌ای صادر شده باشد. و به هر صورت، صدرصد مخالف نظر من می‌باشد و اگر روابط عمومی ستاد چنین کاری را سرخود و در پشتیبانی از سیاست دولت کرده باشد، فکر می‌کنم، سرخود بوده است. زیرا من، صحنه‌ی خود را مسلماً بر چنین جزوه‌ای نمی‌گذاشتم ...

ارتشبد بازنشسته فریدون جم، در مقام رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، اگر در آن روز جرات می‌کرد و مخالفت خود را با تجزیه‌ی بحرین اعلام می‌نمود و در کنار وی، اگر روحانیون بلندمرتبه‌ی کشور، نه از راه میهن‌دوستی، بل از راه این که اکثریت مردم بحرین شیعه مذهب هستند، برابر این توطئه می‌ایستادند و احزاب و سازمان‌های سیاسی آشکار و پنهان، با این مساله به مخالفت برمی‌خاستند و تعدادی از نمایندگان مجلس با نمایندگان پان‌ایرانیست هم صدا می‌شدند، بدون تردید محمدرضا پهلوی، از مواضع تسلیم برابر خواست بریتانیا و آمریکا برای تجزیه‌ی بحرین، پس می‌نشست.

ارتشبد بازنشسته فریدون جم، برای فریب مردم و جعل تاریخ، درباره‌ی مساله‌ی تجزیه‌ی بحرین، می‌نویسد: ^{۳۳}

به خاطر دارم، روزی که علیاحضرت شهبانو برای وضع حمل در بیمارستان نوساز لیلی [پهلوی] که برای خانواده‌های ارتشیان مهیا گردیده بود، تشریف داشتند و شاهنشاه هم با وزیران و بزرگان قوم در سالن تشریف داشتند، من هم به عنوان رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران حاضر شده بودم. شاهنشاه بسیار شاد بودند و قضیه بحرین تازه فیصله یافته بود و موضوع صحبت جمع بود.

حضار مرتب روشن‌بینی، واقع‌بینی و دورنگری شاهنشاه را در این امر که بهانه‌ی بزرگ و دردسر بزرگی را رفع کرد، می‌ستودند و به شاهنشاه تبریک می‌گفتند. من ساکت در گوشه‌ای ایستاده بودم. ناگاه شاهنشاه خطاب به من فرمود: «شما نظامی‌ها در این باب چه می‌گویید»؟

خوب به خاطر دارم که به شرف عرض رسانیدم:

ما چون حق دخالت در سیاست و تصمیمات سیاسی نداریم، به خود حق هیچ‌گونه اظهارنظر نمی‌دهیم. تکلیف ما روشن است و باید در هر حال از سیاست کشورمان پشتیبانی کنیم.

شاهنشاه فرمودند:

بسیار خوب ولی اینکه نمی‌شود در باطن خودتان هم نظری نداشته باشید و خود شما مثلاً در مورد کاری که در مورد بحرین کردیم، چه فکر می‌کنید؟
به شرف عرض رسانیدم:

حال که شاهنشاه نظر باطنی و شخصی مرا سوال می‌فرمایند، به شرف عرض می‌رسانم و آن این است که یا بحرین جزو خاک ایران بوده و یا بی‌جهت به آن ادعا داشته‌ایم. تصور می‌کنیم که همه‌ی سوابق نشان می‌دهد که بحرین مانند سایر نقاط جزو خاک ایران بوده است. بنابراین به هیچ وجه صحیح نمی‌دانم که از قسمتی از مردم ایران سوال شود که می‌خواهند جزو ایران باقی بمانند یا راه دیگری پیش گیرند.

آن‌هایی که چنین نظرهایی در بحرین داشته باشند، یاغی هستند و با آن‌ها همان عمل را باید کرد که با یاغیان باید بکنیم. کشورهای خارجی هم حق مداخله در امور داخلی ما، نباید داشته باشند.

شاهنشاه که از ناحیه‌ی یکایک حضار چیز دیگر شنیده بودند، یکه خورده، به من فرمودند:

«به کلی مزخرف می‌گویید!» که دیگر صحبتی نشد.

این که بانو دکتر میترا خسروی می‌فرمایند: «در زمان من جزوهای پخش شده بود که بحرین دیگر نفت و مروارید ندارد و جزیره‌ای خشک و بی‌خاصیت است» من هیچ خاطره‌ای از آن ندارم و تا امروز هم نمی‌دانستم، ... و اگر این استدلال را بپذیریم، باید تمام کویر لوت و کویر نمک و قسمت اعظمی از کشور را بی‌فایده تشخیص دهیم، که من آگاهانه محال است به چنین امری تن در دهم.

فریدون جم

لندن - ۲۱ اکتبر ۱۹۹۵ (۳۰ آبان ۱۳۷۴)

البته از ارتشبدانی که شاه به خود جرات دهد که به آن‌ها بگوید «به کلی مزخرف می‌گویید» و از کسانی که بدون نشان دادن هرگونه واکنشی برابر توهین آشکار، دو دستی صندلی‌های قدرت دروغین را بچسبند، انتظاری بیش‌تری نمی‌توان داشت.

شاه درباره‌ی ارتش و افسرانی که تحت امر خود داشت و بر آن حکم می‌راند، بر این باور

بود: ^{۳۴}

افسران من، نه به یکدیگر اعتماد دارند و نه احترام حرفه‌ای، برای هم قائلند.

در جلسه‌ی روز (۲۷ فروردین ماه ۱۳۴۹) بر پایه‌ی ماده ۱۵۷ آیین‌نامه‌ی داخلی مجلس شورای ملی، متن استیضاح گروه پارلمانی پان ایرانیست، به شرح زیر خوانده شد: ^{۲۵}

ریاست محترم مجلس شورای ملی

به گواهی تاریخ، به دلالت مستندات و دلایل متقن و دنیاپسند و غیرقابل انکاری که وجود دارد و برخی از آن‌ها در مقدمه‌ی میسوط گزارش تقدیمی دولت به مجلس شورای ملی مندرج است، بحرین از نخستین هنگام تاریخ تاکنون، جزء لایتجزای شاهنشاهی ایران بوده است. به طوری که جزایر مزبور، به عنوان استان چهاردهم میهن ما از طرف دولت ... اعلام گردید و بر همین اساس، برای بحرین و دیگر جزایر پراکنده‌ی خلیج فارس، کرسی‌های نمایندگی در مجلس شورای ملی، پیش‌بینی گردیده است که اکنون متأسفانه، جای نمایندگان آن در مجلس شورای ملی، خالی است.

[از سوی دیگر]، با توجه به این که مفهوم و منطوق اصل سیاست مستقل ملی، جز کوشش و تلاش برای احقاق حقوق تاریخی ملت ایران و طرد آثار هرگونه سیاست استعماری، چیز دیگری نمی‌باشد... قسمت اخیر گزارش دولت که به عنوان راه حل مسالهای بحرین، به مجلس شورای ملی تقدیم گردیده است. نقض صریح اصول تمامیت ارضی و حاکمیت ملی است و تعارض آشکار با اصل سیاست مستقل ملی دارد. همچنین قسمت اخیر گزارش دولت، دلالت دارد که دولت، هیچ‌گونه اقدامی برای ایجاد شرایط مناسب و آزاد، جهت ابراز تمایل طبیعی مردم بحرین ننموده است و عملاً، نحوه‌ای که به عنوان کسب نظر مردم بحرین در گزارش دولت منعکس شده است، جز انجام یک سلسله تشریفات، به سود سلطه‌ی جابرانه استعمار انگلیس و شرایط خفقان‌آوری که استعمار و شیخ دست‌نشانده‌ی آن در بحرین به وجود آورده است، چیز دیگری نیست.

بنابراین، با توجه به اهمیت حساس و تاریخی موضوع مورد بحث و با توجه به مسئولیت مشترکی که حسب مقررات قانون اساسی، همه اعضای هیات دولت، برابر ... ملت ایران دارند، بدین وسیله گروه پارلمانی پان ایرانیست، به جهات یاد شده در بالا، دولت را استیضاح می‌نماید.

دکتر محمد رضا عاملی تهرانی - دکتر هوشنگ طالع - دکتر اسماعیل فریور - محسن پزشک‌پور - دکتر فضل‌الله صدر

پس از خواندن متن استیضاح، رئیس مجلس اعلام کرد: مراتب به دولت ابلاغ می‌شود.

در همین جلسه ، برخلاف آیین‌نامه‌ی داخلی مجلس شورای ملی ، امیرعباس هویدا، برای پاسخ‌گویی به استیضاح گروه پارلمانی پان‌ایرانیست ، اعلام آمادگی کرد . اما از سوی رئیس مجلس شورای ملی ، به وی تذکر داده شد . از این رو ، او در این باره، گفت :^{۳۶}

جناب آقای رئیس، خانم ها و آقایان

دولت آماده است که به استیضاح این آقایان، پاسخ لازم را بدهد. ولی مقرر فرمودید طبق آیین‌نامه ، جواب باید در اولین جلسه‌ی بعد از قرائت باشد . لذا امروز، طبق آیین‌نامه ، نمی‌توانم پاسخ بدهم . استدعا دارم در اولین جلسه‌ی مجلس شورای ملی ، به دولت این فرصت داده شود که پاسخ لازم را به آقایان بدهد .

روز اول اردیبهشت ماه ۱۳۴۹، استیضاح گروه پارلمانی پان ایرانیست از دولت مطرح شد. در این جلسه که، هویدا نخست‌وزیر برای پاسخ‌گویی در مجلس شورای ملی حضور یافته بود، سخن‌گوی گروه پارلمانی پان ایرانیست، پس از ذکر مقدمه‌ای گفت:^{۳۷}

مساله بحرین عبارت است از سلطه جابرائه‌ی استعمار بر قسمتی از میهن ما (صحیح است) و ایجاد پاره‌ای تمهیدات استعماری به منظور ایجاد خفقان و سلب آزادی از هم‌میهنان بحرینی ما که لازمه‌ی استیلای غاصبانه آنان می‌باشد. (صحیح است)

از آن جایی که گفتارهای مغالطه‌آمیز به منظور متزلزل ساختن اصول و مقدسات ملی، سال‌ها است در جهان رواج یافته است و به وسیله‌ی انواع و اقسام استعمارگران نیز بر آتش این گونه مغالطه‌ها از هنگام جنگ جهانی دوم در میهن ما رواج بسیار داده شد و هم‌اکنون نیز بلندگوهای دشمنان ما در خارج کشور، براساس همین مغالطه‌ها، به سم‌پاشی می‌پردازند و گاه برپایه‌ی استدلال‌های ریشه گرفته از این مغالطه‌ها، اعتراضاتی را عنوان می‌نمایند.

مثلاً وقتی می‌گوییم مساله بحرین عبارت است از سلطه‌ی جابرائه استعمار بر قسمتی از میهن ما، می‌گویند شما چنین فرض می‌کنید و این مساله از جنبه‌ی بین‌المللی، سیمای دیگری دارد. در صورتی که مساله‌ی بحرین چه از دیدگاه ملی و چه از دیدگاه بین‌المللی، سیمای واحدی دارد که همان استیلای غاصبانه‌ی استعمار انگلیس است بر گوشه‌ای از میهن ما و بخشی از هم‌وطنان ما.

از جنبه‌ی ملی، این امر بدیهی می‌نماید. کافی است به خاطر آوریم که در چه مکان مقدسی و با چه عنوانی اجتماع کرده‌ایم. ما در مرکز قوه‌ی قانون‌گذاری ملت ایران و به عنوان، نمایندگی از سوی مردم سراسر ایران گرد آمده‌ایم. مردمی که در دبستان‌ها و دبیرستان‌های خود فرا گرفته‌اند که بحرین قسمت اسیر شده‌ای از میهن آنان است. هم‌اکنون در برابر خود صفحه‌ای از کتاب جغرافیای سال دوم دبیرستان‌ها را داریم که در آن چنین می‌خوانیم:

«جزایر بحرین از دیرباز مطابق اسناد غیرقابل انکار، جزء لاینفک ایران بوده است ولی در زمان قاجاریه بعضی از روسای محلی بحرین از ضعف حکومت قاجاریه استفاده کرده و با خارجیان ارتباط یافتند و اجانب بر این جزایر به‌طور غیرمشروع دست انداختند. اما دولت ایران هیچ‌گاه به این دست‌اندازی‌ها تمکین نکرده است.

جزایر بحرین یکی از استان‌های تابع ایران و در مجلس شورای ملی، دارای کرسی نمایندگی است.

جزایر بحرین به مناسبت وفور کان‌های نفت و صید مروارید اهمیت اقتصادی فراوان دارند».

همه‌ی ما با چنین تعلیماتی که عمیقاً منطبق بر حقایق تاریخی است، پرورش یافته‌ایم و در این‌جا به نمایندگی از سوی مردم سراسر ایران و از جمله بحرین که کرسی نمایندگانش در میان ما خالی است، جمع شده‌ایم. بنابراین اگر در کشورهای بیگانه‌ی دور، فردی به دلیل بی‌اطلاعی نسبت به توجیه مسالهی بحرین بی‌تفاوت باشد، در ایران زمین به‌ویژه در زیر این سقف، برای چنین اندیشه‌ای، جایی نیست.

اما از جنبه بین‌المللی نیز مسالهی بحرین عبارت است از سلطه‌ی جابرانه و غاصبانه‌ی استعمار بر گوشه‌ای از وطن ما و اسناد تاریخی و جهان‌پسند این حقیقت، خوش‌بختانه بادقت بسیار در کتاب منتشره از طرف اداره نهم وزارت امور خارجه ایران تحت عنوان «بحرین از دوران هخامنشی تا زمان حال» گرد آمده است و در مورد دوران استیلای غاصبانه استعمار، به اختصار می‌گوییم که یکی از اصول حقوق بین‌الملل که از هنگام پدید آمدن مجمع اتفاق ملل و در طی مدت نفاذ منشور ملل متحد براساس آن احکام بسیار صادر شده است، این است که استیلای استعماری برای استعمارگر، ایجاد حق نمی‌کند و هر زمان که رفع سلطه‌ی غاصبانه صورت پذیرد، وضع به حال اول اعاده می‌شود و برای راحتی خیال آن دسته از معتقدان به نظرات منسوخ‌ی که صرف توالی، استیلای استعماری را موجد حق می‌دانند، نیز باید گفته شود که حتی استیلای غاصبانه‌ی استعمار فرتوت در بحرین، به چهار دلیل زیر استمرار نداشته است:

۱ - اعتراض مکرر حکام محلی بر چنین غلبه‌ی جابرانه و غاصبانه‌ی انگلستان و توسل به حکومت‌های مرکزی وقت در تهران و یا حکام فارس به منظور استخلاص.

۲ - اعتراضات پیاپی دولت شاهنشاهی ایران که از جهت حقوقی به دلیل تعقیب مدعا، مانع نفاذ ضابطه مرور زمان است
بی‌شک آخرین اعلامیه‌ی معروف به استیلای «زور» و «تزویر» [از سوی وزارت امور خارجه] را به خاطر دارید و به حکم آن که بحرین در جزء تقسیمات کشوری منظور بوده است و هست و کرسی نمایندگی دارد.

۳ - اعتراضات پیاپی مردم بحرین که گاه و به کرات، شکل قیام‌ها و انقلابات خونین و پررنج را به خود گرفته است و همگی با فشار اسلحه، نافرجام مانده است (اسناد این وقایع در کتب و بی‌شک در آرشیو مجلس شورای ملی محفوظ است) و در سال‌های اخیر، بسیاری از اعتراضات مردم بحرین، به وسیله‌ی حزب پان‌ایرانیست تقدیم ساحت مقدس مجلس شورای ملی شده است.

۴ - اقرارهای گاه صریح و گاه تلویحی مقامات رسمی دولت انگلیس مبنی بر ذی‌حق بودن ملت ایران که آخرین آن‌ها در گزارش دولت به مجلس شورای ملی مورخ نهم فروردین ۱۳۴۹ منعکس می‌باشد.

از آن‌جا که این حقایق بر همه‌ی نمایندگان محترم آشکار است از ذکر شواهد و خواندن متن اسناد خودداری می‌نمایم و این نکات، تنها از آن جهت مطرح می‌شود که به منظور استنتاج‌های بعدی در تعریف دقیق مسالهی بحرین، اتفاق نظر داشته باشیم.

اهمیت توجه به تعریف صحیح و دقیق مسالهی بحرین از آن نظر حائز اهمیت است که ما را مستقیماً متوجه مفهوم صریح حل مساله بحرین می‌نماید:

مساله بحرین عبارت است از سلطه جابرانه و غاصبانه‌ی استعمار انگلیس بر گوشه‌ای از وطن ما و طرح تمهیدات گوناگون استعماری، به منظور ابقای این استیلا.

با این تعریف، حل مسالهی بحرین، عبارت است از خلع ید از استعمار و امحای آثار استعمار و استیفای حقوق ملت ایران. این است شناسایی راستین از مساله بحرین و حل مسالهی بحرین ...

... بدیهی است برای رسیدن به هر گونه هدف سیاسی و اعمال هر گونه حق حاکمیت ملی، ممکن است وسایل گوناگونی را اختیار کرد. از جمله آن که در مورد حل مساله بحرین نیز، استفاده از وسایل گوناگونی متصور است.

چه بسا در شرایطی برای اعمال حق حاکمیت ملی و رفع سلطه‌ی غاصبانه استعمار و یا تمهیدات استعماری در بخشی از میهن، توسل به نیروهای مسلح ضرورت پیدا کند که چنین اقدامی، جز نوعی نقل و انتقال نظامی در محدوده‌ی کشور نیست و هرگز نباید برای آن عنوان قشون‌کشی قائل شد. کما این که در هنگام نجات آذربایجان، این‌گونه نقل و انتقالات ضرورت پیدا کرد و سربازان و ارتش، قیام مردم آذربایجان را در قلع و قمع عناصر تجزیه‌طلب یاری دادند و هرگز نیز عنوان قشون‌کشی بر چنین اقدامات، نهاده نشد.

ولی همه می‌دانیم که توسل به چنین وسیله‌ای در مورد حل مسالهی بحرین در شرایط کنونی، شاید مناسب‌ترین و یا تنها طریق نخواهد بود. زیرا اگر این اقدام به خاطر اخراج قوای بیگانه باشد، خروج این نیروها به علت ضعف نهادهای اقتصادی استعمار، خودبه‌خود در سال ۱۹۷۱ [۱۳۵۰] پیش‌بینی شده است و اگر به منظور نشانه‌ای از استقرار حاکمیت ملی باشد، از آن‌جا که هر قطعه از میهن ما با پیوندهای معنوی - فرهنگی و زیستی بی‌شمار، با قطعات دیگر پیوند یافته است، برای تجلی بخشیدن به یگانگی آن، می‌توان از موارد دیگر هم استفاده نمود. با اتکا به پیوندهای معنوی و انسانی که وجود دارد، می‌توان با متجلی ساختن مظاهری از این گونه پیوندها، به وحدت و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی تجلی بخشید، بی‌آن‌که در شرایط کنونی استفاده از نیروهای مسلح ضرورت پیدا می‌کند ...

... آیا منظور از شرایط مناسبی که مردم بحرین بتوانند آزادانه نظر خود را ابراز دارند، عبارت از آن چنان شرایطی است که سی هزار سپاهیان انگلیس به اتفاق افراد خانواده خود در میان دویست هزار نفر جمعیت جزایر بحرین حضور داشته باشند؟
آیا منظور از شرایط مناسب، آن است که همان دستگاه حکومتی دست‌نشانده‌ای که سال‌ها، عامل اجرای مقاصد استعماری بوده است، همه‌ی قدرت‌های اجتماعی و انتظامی را در دست داشته باشد؟

همه می‌دانیم که به موجب قراردادهای استعماری انگلستان با شیوخ بحرین در سال‌های ۱۸۸۰ [۱۲۵۹ خ] و ۱۸۹۲ [۱۲۷۱ خ] مقرر بوده است:
«تنها اشخاصی از حق اقامت و تملک و امرار معاش در بحرین برخوردار باشند که اسناد و مدارک آن‌ها مورد قبول انگلیس‌ها باشد»

و چنین قراردادهایی، برای سال‌های متمادی مورد عمل بوده و هست. آیا در شرایطی سخت که بر اثر چنین تفسیقات آشکاری پدید آمده است، ممکن است مردم بحرین بتوانند نظر خود را آزادانه بیان دارند؟

اهمال و کوتاهی دولت در این مورد آن است که هیچ‌گونه اقدامی برای رفع تفسیقات از مردم بحرین معمول نداشت. ما می‌توانستیم با بسیج روانی مناسب در داخل و انعکاس آن از شبکه رادیویی کشور، مردم ایرانی بحرین را مطمئن سازیم که بیست و هشت میلیون زنان و مردان ایران، یک‌دل و یک‌زبان در پشتیبانی و حمایت از آنان خواهند کوشید.

ما می‌توانستیم به کمک دیپلمات‌ها و سازمان‌های اطلاعاتی خود، افکار مردم سراسر جهان را معطوف به حقانیت مردم بحرین، برای درخواست زندگی با دیگر خواهران و برادران ایرانی خود نماییم.

ما می‌توانستیم به کمک مجامع بین‌المللی هیأت‌هایی را برای مشاهده‌ی تفسیقات موجود در بحرین، به آن خطه گسیل داریم.

بالاخره، می‌توانستیم مانند رویه‌ای که در منطقه‌ی «سار» اعمال گردید، قبل از آن که رویه‌ای برای کسب نظر مردم به کار بندیم، برای مدتی خواستار استقرار نوعی سیستم نظارت بی‌طرفانه باشیم تا مردم بحرین به راستی بتوانند در شرایط آزاد و به دور از نظر شرطه‌های مخلوق استعمار و بدون ترس از زندان و شکنجه، نظر خود را ابراز نمایند.

دولت باید توضیح بدهد که در مورد این‌گونه وسایل و یا اقدامات مشابه آن که مآلاً منجر به ایجاد شرایطی شود که ایرانی بحرین، بتواند آزادانه ابراز نماید که ایرانی است، چه اقدامی کرده است و در صورتی که در این زمینه گامی برنداشته باشد، چگونه می‌تواند اقدامات خود را منطبق بر تعلیمات مصاحبه‌دهی‌نو بداند.

(عباس میرزایی - دولت وظیفه‌اش را خوب انجام داده دولت دنیال خونریزی نیست، دولت از تعلیمات رهبر عالی‌قدر ملت ایران که پیامبر صلح است الهام گرفته و می‌گیرد.)

مقامات مسوول حسب وظایف ملی و قانونی ... وظیفه‌دار بوده‌اند ، با استفاده از همه‌ی امکانات، شرایط مناسب و عادلانه و دور از نفوذ دو عامل استعماری «زور» و «تزویر» را برای مردم بحرین به وجود می‌آوردند که آن‌ها بتوانند نیات واقعی خود را که جز زندگی هم‌آهنگ با مادر وطن «ایران» نمی‌باشد، ابراز دارند .

بگذارید در این مورد ، نظر روزنامه‌ی آذربادگان را که توسط یکی از همکاران عضو حزب اکثریت منتشر می‌گردد، به عنوان شاهد مثال ذکر کنم . ایشان در بخشی از سرمقاله‌ی شماره ۱۳۴۹ روز ۴۹/۱/۱۶ چنین می‌نویسد :

... از قرائن و امارات چنین برمی‌آید که مردم بحرین که ایرانی‌الاصل می‌باشند ، بیشتر ابراز تمایل به الحاق به مادر میهن خود ایران می‌کنند که زوزه بعضی از شغالان مرده‌خوار عرب در سوریه و عراق بلند شده است ... ما امیدواریم که مردم بحرین ، اصالت خود را فراموش نکرده، علاقه‌مندی خود را به ایران ابراز دارند...

جان سخن همین جا است . این حقیقتی است که مردم بحرین ایرانی‌الاصل می‌باشند .

اما همکاران گرامی ، پرسش ما این است که سازمان‌های مسوول برای رهایی مردم بحرین از زنجیر ظلم و ستم استعمار و شیخ دست‌نشانده آن، چه اقدامی کرده‌اند ، تا آن‌ها بتوانند آن‌گونه که ... ملت ایران و همه‌ی آزادگان جهان می‌خواهند، رای خود را آزادانه ابراز دارند ؟

یا به قول روزنامه گرامی پیک خجسته :

«... به شرط‌ها و شروطها که این مطالعه‌ی مامور سازمان ملل متحد و خواستن و رای‌گیری مردم، در محیط و فضایی کاملاً آزاد و طبیعی و سالم و دور از تهدید یا تطمیع و ارعاب و اخافه تفنگداران شیخ ، یا عمال انگلیس انجام گیرد...»

دولت باید توضیح دهد که برای برطرف کردن این اخافه و رعب و هراس و شرایط غیرعادی در بحرین چه اقدامی معمول داشته است ؟

در مورد دوم ، یعنی تعارض با سیاست مستقل ملی :

اینک باید دید احکام سیاست مستقل ملی در مورد مسایل مربوط به خلیج فارس چه می‌باشد، تا آشکار گردد که روش‌های اجرایی دولت در حل مساله‌ی بحرین، تا چه حد با نتایج برآمده از اصل سیاست مستقل ملی تطبیق دارد .

... سیاست مستقل ملی در هر منطقه، نقطه‌ی مقابل سیاست‌های تحمیلی استعماری به مناطق گوناگون می‌باشد. اگر خصوصیات سیاست استعماری را در خلیج فارس در مدنظر آوریم، خصوصیات سیاست مستقل ملی آشکار می‌شود .

سیاست استعماری در خلیج فارس مبتنی است بر سلسله‌ای از تمهیدات که به موجب آن ، یک قدرت خارجی بتواند بر خلیج فارس تسلط داشته باشد . در مقابل، سیاست مستقل ملی ایجاب می‌کند که در خلیج فارس، به جز ملت ایران و دیگر

کرانه‌نشینان بومی خلیج فارس، هیچ قدرتی استقرار و حاکمیت نداشته باشد. (صحیح است) (رضوی - نظر دولت همین بوده است)

از آن جا که نیروهای انسانی وابسته به ملت ایران و شاهنشاهی ایران زمین، بخش عمده‌ی حساس جمعیت را در کرانه‌های جنوبی و غربی خلیج فارس تشکیل می‌دهد و وجود همین بخش از جمعیت، موجبات نفوذ معنوی ملت ایران را که معارض هرگونه نفوذ استعماری در خلیج فارس می‌باشد، پدید می‌آورد لذا این نکته از نظر طراحان سیاست‌های استعماری مخفی نمانده است و یکی از برنامه‌های اصلی خود را سرکوب عنصر ایرانی و هر عنصر وابسته به شاخه‌های نژادی و فرهنگی ایران‌زمین، قرار داده‌اند. این خصوصیت، منحصر به کرانه‌های خلیج فارس نیست، بلکه در کشور عراق نیز که سال‌ها است حکومت‌های زاده‌ی استعمار بر آن مستولی بودند، همواره یکی از برنامه‌ها تعرض و تعدی به ایرانیان، کردان ایرانی‌نژاد و شیعیان که از وابستگان فرهنگ ایران‌زمین می‌باشند، بوده است.

در برابر تضعیف و سرکوب عنصر ایرانی که سیاست استعماری در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس می‌باشد، سیاست مستقل ملی ایجاب می‌کند که حکومت ایران، دفاع از حقوق مدنی و انسانی ایرانیان و عناصر وابسته به شاهنشاهی ایران را وجهه‌ی همت خود قرار دهد و ایفای این وظیفه، نه تنها از نتایج سیاست مستقل ملی است بلکه به موجب رعایت منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر، هر ملت موظف به تامین حقوق مدنی و انسانی کسانی است که به سبب هم‌جواری و یا بستگی‌های معنوی دیگر، نسبت بدان آگاهی پیدا می‌کند.

حل مساله بحرین هرگز نمی‌تواند در قالبی جز آن چه سیاست مستقل ملی در مورد خلیج فارس ایجاب می‌نماید، صورت پذیرد.

حل مساله‌ی بحرین، باید در قالبی صورت پذیرد که دیگر مجالی برای بازگشت استعمار و یا دعوت از استعمارگر جدید را، به دست ندهد و حل مساله‌ی بحرین، صرف‌نظر از همه‌ی خصوصیات یاد شده، باید در مسیری صورت پذیرد که نه تنها عنصر ایرانی مقیم بحرین، نسبت به حقوق انسانی و مدنی خود احساس اطمینان نماید و شاهنشاهی ایران را مدافع و پشتیبان خود احساس کند، بلکه وجود چنین اتکای اطمینان‌بخشی را به همه‌ی عناصر ایرانی در سراسر خلیج فارس انتقال دهد.

در غیر این صورت، موجبی فراهم خواهد شد که عناصر افراطی عرب که خود پیشگامان استعماری جدید در خلیج فارس می‌باشند، سلطه تبلیغاتی و اجتماعی پیدا کنند و در چنین شرایطی که اجتماع، یک پارچه به عناصر افراطی عرب که بالمال دشمن ملت ایران می‌باشند سپرده شود، دیگر کم‌تر زمینه‌ای برای ادامه‌ی دوستی با حکومت‌های کرانه‌نشین خلیج فارس باقی نخواهد ماند.

کما این که تبلیغات شدید این گروه‌ها و نیز دسیسه‌های عوامل دیرین استعمار، کار را به جایی رسانیده‌اند که شیخ بحرین در نخستین گام مرحله‌ی جدید، ضمن بیانیه‌ای به اصطلاح خود، از «حقیقت موجودیت بحرین به عنوان یک کشور عربی واجد

شخصیت عربی» نام می‌برد و متذکر می‌گردد که جز این تصور، جایی برای هیچ‌گونه ادعایی نیست و با هرگونه ادعایی نیز مخالفت دارد .

در صورتی که قدر مسلم آن است که گذشته از دلایل متقن تاریخی و سیاسی ، حتی روزنامه‌های مدافع روش دولت نیز اذعان دارند که اکثریت جمعیت بحرین ایرانی‌الاصل می‌باشند. اکنون وظیفه دولت است [که] توضیح دهد، روشی را که مورد عمل قرار داده است، تا چه حد با دقایق سیاست مستقل ملی ، به شرحی که توضیح گردید، تطبیق دارد ؟

در مورد سوم، یعنی تعارض با حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی :

باید به نکته ظریفی توجه داشت که هیچ‌گونه اقدامی به موجب اصل بیست و دوم قانون اساسی و اصل سوم متمم قانون اساسی ، نمی‌تواند به هیچ وجه در مورد تمامیت ارضی و تعیین حدود و ثغور کشور واجد اثر باشد، مگر آن که به تصویب [مجلس] شورای ملی برسد . بنابراین در این هنگام که با شما سخن می‌گویم ، در مورد قبول حاکمیت ملت ایران بر بحرین و منظور داشتن این خطه از سرزمین ما ، در چارچوب تمامیت ارضی ، هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست ولی اتخاذ پاره‌ای روش‌های ناصواب به وسیله‌ی دولت ، سبب شده است که موجبات رواج اندیشه‌هایی پدید آید که در حکم مقدمه‌ی اقداماتی تواند بود که مخل حاکمیت ملی و تمامیت ارضی است (عده‌ای از نمایندگان - این طور نیست) (مهندس صائبی - استنباط غلط است)

باید توجه داشت که یک اقدام سیاسی و اجتماعی از جانب دولت ، باید با تمام مقدمات و نیز با تمام عواقب و نتایج آن مورد ارزیابی قرار گیرد و هر عمل دولت، با سلسله‌ای از نتایج جنبی و تبعی همراه است که از لحاظ اثری که بر حیات ملی ما دارد، تاثیرات آن‌ها را از تاثیر عمل اصلی ، نمی‌توان و نباید منفک دانست .

به همین دلیل، مسوولیت دولت به عنوان نماینده‌ی شخصیت حقوقی یک ملت که از اقتدارات کافی و کامل قانونی برخوردار است، با مسوولیت اشخاص معمولی فرق می‌کند و در برابر دولت، نوعی مسوولیت تاریخی مطرح می‌گردد .

در حقیقت ، دولت حتی مسوول گفتار و کردار مردم عادی و روزنامه‌نگارانی است که به خاطر دفاع از عمل دولت، دست به توجیه‌هایی می‌زنند که محتوی نکاتی است که هرگاه براساس آن اقدام شود، اصول حاکمیت ملی را نقض خواهد کرد و تمامیت ملی را دچار خلل خواهد ساخت . (همه‌می نمایندگان [اکثریت])

(کاظم مسعودی - این حرف‌ها چیست می‌زنید عوام‌فریبی می‌کنید.)

(مهندس صائبی - چرا پرونده‌سازی می‌کنید؟)

(قراچورلو - دولت به مسوولیت خود کاملاً واقف است)

(مهندس ارفع - بیان و قلم، در این مملکت آزاد است)

متأسفانه در این روزها مشاهده می‌شود که پاره‌ای اشخاص که بحث شخصیت و معتقدات آنان در شان این مجلس محترم نیست، ظاهراً به قصد دفاع و توجیه عمل

دولت، به اظهار نظرهایی می‌پردازند که هرگاه در شرایطی جز این بود و قطعاً به علت بیان نظراتی که معارض حق حاکمیت ملی است، مورد تعقیب قرار می‌گرفتند. (پوربابایی - این‌طور نیست، این تشخیص غلط است)

آن‌هایی که دانسته و یا ندانسته، از خطه‌ی همیشه ایرانی بحرین، چنان نام می‌برند که گویی از ملتی جداگانه سخن می‌گویند، باید بدانند که هنوز به موجب نص قوانین و تصریحات قاطع مقامات دولت در مجالس مقننه، بحرین جزئی از ایران و مردم بحرین جزئی از ملت بزرگ و تاریخی ایران هستند و قلمداد کردن این خطه و این مردم، جز به صورت پاره و بخشی از موجودیت ملت ایران، مشابه توجیهاتی است که عوامل تجزیه طلب آذربایجان، قبل از اقدام به آن فاجعه، بدان دست زدند.

آیا دولت مسؤولیت رواج چنین اندیشه‌های نابجایی را با تمام عواقب دردناک آن بر عهده می‌گیرد و آیا به گمان مقامات مسؤول دولتی، یافتن یک راه‌حل بین‌المللی برای گشودن یک مشکل ملی، مستلزم آن است که در سطح افکار عمومی، چنین بذره‌های ناصوابی افشانده شود.

در یافتن این‌گونه راه‌حل‌ها، ما نخستین ملت نیستیم. باید پرسید آیا ملت‌های دیگر نیز برای توجیه روش دولت‌های خود، اجازه دادند افکار و اندیشه‌هایی مطرح شود که ملاً اساس وحدت ملی آن‌ها را در معرض خطر قرار دهد.

همان‌گونه که یادآور شدیم، ما نه با پیدا کردن راه‌حل برای مسأله‌ی بحرین مخالف هستیم و نه مخالف استفاده از امکانات سازمان ملل متحد می‌باشیم. ولی برای دست‌یازیدن به چنین روش‌هایی، هرگز روا نمی‌دانیم، راه را بر توجیهات مخربی بگشاییم که هر گاه به دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند، بابتی برای خدشه‌دار ساختن اصل حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، گشوده می‌شود.

مورد دیگر از این انحرافات (ضیاء احمدی - هیچ انحرافی نیست) که قطعاً باید دولت مسؤولیت آن را بپذیرد (رضوی - این نظر تامین است و دولت با چشم باز عمل می‌کند) و در مقام چاره‌جویی برآید. آن است که ... پاره‌ای اشخاص دانسته یا ندانسته به عنوان توجیه عمل دولت، کوشش می‌کنند که مجمع‌الجزایر بحرین را خطه‌ای فاقد ارزش اقتصادی قلمداد کنند. (دکتر سعید - این استنباط جنابعالی است)

گو این‌که همواره گفته‌ایم و همه گفته‌اند که حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، قابل تجزیه نیست و اصل وحدت ملی، تابع محاسبات بازرگانی و اقتصادی نمی‌تواند باشد و هر قطعه از سرزمین ما، جزئی جدایی‌ناپذیر از میهن ما است و در این مقام، هرگز ارزش اقتصادی و بازاری مطرح نمی‌گردد. ولی این نکته را نیز باید بیفزاییم که آن‌چه مسؤولیت دولت را سنگین‌تر می‌کند، آن است که این‌گونه اطلاعات اقتصادی در مورد بحرین، حتی از لحاظ تطبیق با واقعیات اقتصادی نیز صحیح نیست.

بحرین صرف‌نظر از منابع نفتی که در حال حاضر، سالانه قریب ۵۰ میلیون دلار درآمد دارد، صرف‌نظر از فلات قاره نفت‌خیز به وسعت ۶۱۱۰ کیلومتر، صرف‌نظر از منابع طبیعی زاینده‌ی شیلات و مروارید، صرف‌نظر از موقعیت ممتاز استراتژیک که در

تمام طول تاریخ آن را به صورت یک پایگاه دریایی مطمئن برای تسلط بر خلیج فارس در آورده است، تنها به سبب برخوردار بودن از منابع آب شیرین، در گذشته همیشه از آبادترین مراکز تجمع جمعیت و مدنیت خلیج فارس بوده است و در آینده نیز به حکم آن که آب عامل محدودکننده‌ی اقتصاد در قسمت عظیمی از میهن ما به‌ویژه در خلیج فارس خواهد بود، همین عامل و سایر عوامل، توسعه‌ی اقتصادی را به این خطه گسیل خواهد داشت و بحرین همیشه ایرانی سرسبز، هیچ‌گاه از رونق نخواهد افتاد.

آری، پاره‌ی بدآموزی‌ها، امروز چون هاله‌ای پیرامون اقدامات اجرایی دولت را در مورد حل مساله بحرین احاطه کرده است (اخلاقی - این‌طور نیست آقا) که مقامات مسوول نمی‌توانند نسبت به رواج آن بی‌اعتنا باشند و این‌گونه بدآموزی‌ها، خود مقدمه‌ای تواند بود که با اصل حاکمیت ملی و تمامیت ارضی تعارض دارند و ما امیدواریم، دولت در این مورد، نه تنها پاسخ گوید، بلکه با چشمانی باز، از گسترش این انحرافات که هرگز ارتباطی با اصل موضوع ندارد، جلوگیری نماید.

خدا را شکر که گروه پارلمانی ما، به ادای این توضیحات که آن را وظیفه‌ای مقدس در راه این نیاخاک ورجاوند می‌شناسد، توفیق یافت و اینک، نخست توضیحات دولت را خواستاریم و آن‌گاه دآوری را به وجدان‌های پاک همکاران گرامی می‌سپاریم.

ادای این وظیفه‌ی مقدس، رنج‌ها و ناگواری‌ها را، همواره بر ما آسان ساخته است...

ولی شادمانی ما از آن است که آن زمان که برای نجات آذربایجان می‌کوشیدیم، همین دشنام‌ها را می‌شنیدیم. آن‌گاه که به دفاع از حقوق انسانی کردان آن سوی مرز برخاستیم و توطئه‌های استعمار را در خلیج فارس فاش ساختیم، این اتهامات را از رادیوهای بیگانه شنیدیم و خدا نخواهد که باز مصیبتی بر میهن ما روی آورد و بار دیگر گوش‌های ما، همان اتهامات پوچ و مضحک را بشنود.

(دکتر رهنوردی - جناب آقای رییس اخطار نظام‌نامه‌ای دارم. ۳۸)

(رییس - اجازه بفرمایید صحبت‌شان تمام شود.)

(دکتر رهنوردی - در همین مورد اخطار دارم.)

(رییس - اجازه بفرمایید صحبت‌شان را ادامه بدهند.)

اینک در پایان مقال، لازم است بار دیگر به صراحت تاکید کنیم که توجه استیضاح، هرگز درباره لزوم یافتن راه‌حل برای مساله بحرین و نیز در مورد لزوم استفاده از امکانات سازمان ملل برای حل مشکلات بین‌المللی نیست و نیز اعتقاد داریم، حل مسالهی بحرین، با تمهید مقدمات صحیح از جانب دولت و با اتکا به اصل عدم ضرورت توسل به زور و اتکا بر نظرات ایران‌پرستان و هم‌میهنان بحرینی، کاملاً میسر است. بلکه توجه استیضاح، معطوف نکاتی است که مشروحاً به عرض رسید و اینک در انتظار پاسخ و دآوری [نمایندگان] می‌باشیم.

در پاسخ به استیضاح گروه پارلمانی پان ایرانیست، امیرعباس هویدا که ناچار شده بود در نوشیدن «جام زهر» با اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه سهیم شود، به دفاع از عملکرد دولت در مورد بحرین، برخاست:^{۳۹}

... ساخت مقدس مجلس شورای ملی: من صریحاً به شما اعلام می‌دارم که دولت شاهنشاهی ایران که خود از بنیان‌گذاران سازمان ملل متحد بوده و در جهان پرآشوب امروز همیشه پرچمدار صلح و صفا بوده و به دفعات در مورد اختلافات دیگران و خطراتی که متوجه صلح جهانی بوده چون برادری صمیمی از هیچ گونه کوشش و مجاهدت در راه ایجاد دوستی و تفاهم بین دول و ملل خودداری نکرده است (صحیح است)، پیروی از اصول منشور ملل متحد را نه تنها با هدف‌های بزرگ سیاست مستقل ملی خود مغایر نمی‌داند بلکه آن را مکمل آن می‌شمارد. در مساله بحرین هم با خصوصیتی که همه می‌دانند، باز راه منشور ملل متحد است که می‌تواند راهی امن و معقول برای حفظ مصالح عالیه ملت ایران و تامین منافع مشترک مردم خلیج فارس باشد، اما متأسفانه معلوم نیست که چرا شما با چنین احساسات عالی دولت و ملت ایران مخالفت کرده و راه و روش‌های بین‌المللی را که مورد قبول عموم کشورهای جهان است مغایر با سیاست مستقل ملی و حاکمیت ملی قلمداد کرده‌اید (صحیح است). مگر سیاست مستقل ملی جز این اقتضا می‌کند که دولت شاهنشاهی ایران به منظور حفظ مصالح عالیه خود و تامین صلح جهانی و از بین بردن استعمار، هر راهی را که به نظرش منطبق با منافع ملت ایران و هم‌گام با معتقدات صلح‌جویانه جهان امروزی است، اتخاذ کند. مگر اصل حاکمیت ملی جز این است که دولت آن چه را که منطبق با سیاست مستقل ملی دانسته است، اعمال و اجرا نماید و آیا به نظر شما، منشور ملل متحد با اصل حاکمیت دولت‌ها منافات دارد.

اگر شما از سیاست مستقل ملی و حاکمیت ملی چیز، دیگری استنباط می‌کنید قطعاً در اشتباه هستید (صحیح است). سیاست مستقل ملی ما بیش از هر وقت دیگر ایجاب می‌کند که در مورد بحرین برای تامین هدف‌های بزرگ و درازمدت ملی خود، باید به تنها مرجع جهانی که وجود دارد و حافظ و حامی اصول منشور ملل متحد است، مراجعه کنیم و ما همین کار را کردیم. حال اگر معدودی عقیده دارند که بهتر بود این نوع مشکلات به دست حوادث سپرده شود و به آینده‌های دور و دراز واگذار گردد، باید صریحاً به شما اعلام کنم که این گونه روش‌های منفی و غیراصولی، در کار و برنامه این دولت هیچ گاه محلی نداشته و نخواهد داشت (احسنت). جای بسی تعجب است که از اظهارات شما چنین به نظر می‌رسد که نمی‌خواهند هدف‌های ملی ما در محیط آرام و سازنده و خالی از سفسطه و مغلطه تامین گردد و نمی‌خواهید که ریشه‌های استعمار در این منطقه خشک شود، اما ملت ایران مصمم است که با همکاری برادران مسلمان خود در منطقه خلیج فارس، آن استعماری را که قرن‌ها با آن مبارزه می‌کرد

براندازد و طبق دستورات عالیه اسلامی که فرموده است (تعاونوا علی البر و التقوی ولا تعاونوا علی الاثم و العدوان) و هم‌چنین به فرموده‌ی دستور آسمانی (و اعتصموا بحبل الله جمعیاً و لاتفرقوا) با تعاون و همکاری برادران مسلمان خود، امنیت و ثباتی را که لازمه رفاه و سعادت قاطبه‌ی مردم این منطقه است، حفظ و تقویت کند و با استفاده از امکانات روزافزون خود، آنان را در راه ترقیات اجتماعی و اقتصادی بیشتر یاری نماید. اما شما که افکار سیاسی خود را در قالب‌های مخصوص و مطرود قدیمی محدود کرده و به شعارهای شناخته شده دلخوش کرده‌اید، متأسفانه با سیاست خاصی که در پیش گرفته‌اید، دانسته و یا ندانسته به بقای استعمار در این منطقه کمک می‌کنید و موجب نفاق و تفرقه می‌شوید. خیر ... افکار شما به هیچ‌وجه مورد قبول دولت و ملت ایران نبوده و راه شما جز داعیه‌های خیالی و رویایی بیش نیست (صحیح است) که نه تنها برای میهن ما و دنیای امروز نفعی ندارد بلکه ضررهای فاحش آن به بشریت در سطح جهانی نیز به اثبات رسیده است. (صحیح است)

یاری بیش از این وقت نمایندگان محترم را نمی‌گیرم و بار دیگر از یکایک شما می‌خواهم که در این قضیه حساس و خطیر یک‌دل و یک‌جان، ما را در اقداماتی که برای حفظ مصالح ملی خود در جهان متلاطم امروز لازم است، یاری فرمایید. (احسنت) ما اطمینان داریم که اراده‌ی مردم بحرین به هر شکل تجلی کند، اثرات صد سال جدایی و سیاست تحریک و تفرقه هیچ‌گاه پیوند علایق دیرین مشترک ما را از هم نخواهد گسست (احسنت) و هدف اصلی ایران آن است که این علایق همواره براساس اراده‌ی آزاد و ایمان و اعتقاد به سرنوشت مشترک ما استوار باشد و مردم ما و آن سوی خلیج فارس که همه با الهام از اصول مقدس اسلام، می‌توانند آینده‌ای بهتر و مرفه‌تر برای خویش بسازند، مسایل خود را فارغ از هرگونه مداخله استعماری حل و فصل کنند. استعمار باید به هر طریقی که باشد، از خلیج فارس رخت بربندد و روابط استعماری، بین ملل برادر و هم‌کیش نیز به هر نحوی که باشد از میان برود (احسنت) شاهنشاه عالیقدر و دوراندیش ما، در این مورد صریحاً فرمودند که «گرفتن و حفظ کردن سرزمینی که مردم آن با شما ضدیت داشته باشند چه فایده خواهد داشت. قبل از هر چیز این عمل اشغال محسوب می‌شود و سیاست و فلسفه ما این است که با اشغال و گرفتن سرزمین‌های دیگر از طریق زور مخالف باشیم.

پس حتی اگر نتیجه بررسی‌های فعلی، مردم ایران را قانع نموده برادران بحرینی ما می‌خواهند مساله تحکیم علایق مادی و معنوی خود را با ما، در قالبی نو بریزند، درهای دوستی و محبت ایران را که خانواده‌ی طبیعی آن‌هاست، هم‌چنان به رویشان باز خواهیم گذارد و در مسایل مربوط به پیشرفت و اعتلای آنان، فرقی بین آن‌ها و هم‌میهنان دیگر خود قائل نخواهیم بود. (صحیح است، احسنت)

باشد که این سیاست دوراندیشانه، اعضای گوناگون خانواده اسلامی را در محیطی آزاد و فارغ از نفاق، بار دیگر متحد سازد و آنان را با همان سلاح معنوی که روزی دیانت اسلام را در اقصی نقاط جهان مستقر ساخت، مجهز دارد. شکی نیست که

چنین سیاستی بیش از توسل به «خاک و خون»، منافع ما و مردم دیگر خلیج فارس را تأمین خواهد کرد (صحیح است) و بر قدرت ایستادگی و توفیق ما علیه دشمنان خارجی به مراتب بیش تر خواهد افزود. شاید بعضی در فکر آن باشند که موضوع بحرین را به صورت مساله و این مساله را به شکل غائله و به مثابه آبی برای حرکت آسیاب عوام فریبی و جاه طلبی های شخصی و سوءاستفاده از افکار پاک ملی مردم به کار برند ولی باید همواره بیدار باشیم، استعمار در کارگردانی این وقایع، کهنه کار و دارای تجربه فراوان است، مبدا خدای نکرده، دست آنان از آستین اینان بی خبر از افسانه ها و ماجرا، به در آید. (احسنت)

به هر حال همان طور که قبلاً نیز توضیح دادم ساحت مقدس مجلس شورای ملی همواره مرجع ارزیابی کار دولت بوده و خواهد بود. از این رو با توضیحاتی که به استحضار نمایندگان محترم ملت ایران رسید، رجاء واثق دارم که مجلس شورای ملی با رای قاطع خود، دولت را در راهی که پیش گرفته تأیید خواهند فرمود.

امیدوارم توضیحات دولت برای نمایندگان محترم مجلس شورای ملی مورد استفاده بوده و به روشن کردن سیاست دولت شاهنشاهی، سیاستی که همیشه دنبال آن بودیم، سیاستی که چه داخلی و چه خارجی این دولت همیشه با خلوص نیت انجام داده و سیاستی که به دنبال اش عظمت ایران است. سیاستی که در صبح گاه دو هزار و پانصد سال تاریخ شاهنشاهی ایران را به آن عظمت نزدیک می کند، آن سیاستی است که ما دنبال می کنیم و آن سیاستی است که در این مجلس اکثریت و اقلیت آن را تأیید می کند. این بود عرایض بنده.

(صحیح است) (قراچولو - سیاست دولت مورد تأیید ملت ایران است)

(حیدر صائبی - این ها هم متوجه اشتباه خودشان شدند)

به هر حال این بود عرایض بنده در این قسمت و این بود نکاتی که لازم بود دولت به استحضار خانم ها و آقایان نمایندگان محترم مجلس برساند. (احسنت)

به دنبال سخنان نخست وزیر، سخن گوی گروه پارلمانی پان ایرانیست، ضمن پاره ای روشنگری درباره ی گفته های امیرعباس هویدا، گفت:^{۴۰}

دولت موظف است که با توضیحاتی که در تشریح و توضیح استیضاح داده شده است، پاسخ بدهد. مجلس انتظار داشت که دولت دقیقاً به آن چه که از او خواسته شده بود، پاسخ بدهد. (یک نفر از نمایندگان: پاسخ داد و بیش از اندازه داد)

در این جا به هیچ وجه مساله ماهیت افکار و اندیشه های حزب پان ایرانیست در دستور نبود و من بسیار از سعه صدر جناب آقای رییس که هم در من ایجاد حالت تحسین می کند و هم تعجب که چرا اجازه فرمودند که مطالبی خارج از متن استیضاح و خارج از دستور مطرح شود.

معدلک حزب پان ایرانیست همواره حاضر است در هر مرجعی که علاقه‌مندانی مثل شما، بخواهند افکار و نظریاتش مطرح شود، افکار و نظریاتش را مطرح کند و در برابر هر نوع شبهه‌ای از این قبیل، پاسخ‌گویی کند (فولادوند - این هم خارج از دستور است) ولی در دستور مجلس امروز چنین مسأله‌ای نبود. مقایسه پان‌ها با یکدیگر، متأسفانه قیاس مع الفارق بود. پان عربیسم یک پدیده‌ی استعماری مخلوق استعمار است، برای این‌که منطقه‌ی خاورمیانه را به یک بازار اسلحه تبدیل کند اما پان ایرانیسم، ندای حق‌طلبی، ندای وحدت‌طلبی ملت ایران است.

(قراچورلو - اسم را عوض بفرمایید مشکلات رفع می‌شود)

در هر حال، چون این موضوع مطرح نیست وارد نمی‌شوم.

(پوربابایی - اسم را عوض بفرمایید مشکلات رفع می‌شود)

در هر حال این مسایل در دستور نیست.

(قراچورلو - خود جناب‌عالی مطرح فرمودید)

این حداقل پاسخ لازم بود به آن مطالب غیردستوری که متأسفانه جناب آقای نخست‌وزیر مطرح فرمودند.

اما نکته‌ای که ظاهراً به نظر ایشان مغایرتی در متن استیضاح‌نامه با توضیحات من به نظر رسیده است، اجازه می‌خواهم که روشن بکنم.

عرض کردم که ما مخالف نیستیم که مسایل ملی خودمان را به مراجعی بین‌المللی و سازمان ملل متحد احاله کنند. ولی در هر شرایطی که این کار انجام بگیرد، آن را وافی به مقصود نمی‌دانیم و از جمله احاله نظر مردم بحرین در شرایطی که استعمار کاملاً استقرار دارد، مورد قبول ملت ایران نیست.

(حیدر صائبی - پس چه کار کنیم آقا. هی ایراد گرفتن که نتیجه ندارد)

اشاره فرمودند در تشریح نظرات خودشان که سیاست‌های استعماری، کوشش‌هایی برای تقلیل نسبت جمعیت کرده است، من هم در تشریح سیاست مستقل ملی، به همین نکته اشاره کردم. منتها آن‌چه را که ایشان در تعریف سیاست ملی فرمودند، حکم کلیات داشت. شاید گناه گروه پارلمانی ما این است که این کلمات را شکافته و به نتایج بزرگ عملی رسیده است که بعضی از آقایان توجه نفرمودند و راه‌حل می‌خواهند.

سیاست مستقل ملی، ایجاب می‌کند که اگر سیاست استعماری به تغییر ترکیب جمعیت پرداخته، سیاست مستقل ملی باید با روش‌های مناسب، از دگرگونی این تغییر جمعیت به ضرر عنصر ایرانی جلوگیری کند. در مورد این‌که استعمار انگلیس برای خود خیالات و تصوراتی دارد، به‌طور مشروح این تصور و توهم را مورد بررسی قرار دادم و جواب‌های لازم را به عرض رساندم و اما این‌که گفته شده است که مرجع سازمان ملل متحد، یک مرجع بین‌المللی است، این صحیح است. (دکتر متین - موضوع هم بین‌المللی است) ولی مرجع ملی ما، با مرجع بین‌المللی فرق دارد.

اما منشور ملل متحد را فرمودید ، واضح است منشور ملل متحد را هر یک از ملت‌ها به موجب استفاده از حق حاکمیت خودش تصویب کرده . همان‌طور که عرض کردم ، آن‌چه که در دستور نبود، بررسی و سنجش افکار [بود] . راجع به این ، پاسخی عرض نمی‌کنم . ولی حزب پان‌ایرانیست حاضر است راجع به افکار و عقاید خودش به هر شبهه‌ای در این مورد پاسخ بگوید .

من خیلی متأسفم که جناب آقای نخست‌وزیر مسئول دولت، با شک و تردید می‌گویند که مبدا دست استعمار از آستینی در داخل بیرون بیاید . (قراچورلور - سابقه زیاد داشته است) خیلی جای تأسف است . ولی آن‌چه که ما اطمینان داریم این است که حزب پان‌ایرانیست جز بر اندیشه‌های ایران پرستانه و جز کوشش در در راه پاس درفش شاهنشاهی ، منظور و هدفی ندارد و در این مورد مانند تمام موارد دیگر ، آینده قضاوت خواهد کرد .

(عباس میرزایی - خیلی‌ها این کلمه آینده را گفتند ولی آینده و تاریخ نشان داد که به ملت ایران خیانت کردند)

به هر حال تاریخ نشان خواهد داد... اما آن‌چه که در دستور امروز مجلس است، استیضاحی بود که با توضیحاتی که عرض کردم، گروه پارلمانی حزب پان‌ایرانیست ، به جواب خودش نرسید .

پس از سخنان سخن‌گوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست، امیرعباس هویدا، ضمن سخنان کوتاهی گفت :^{۴۱}

راجع به وطن‌پرستی. باز هم این‌جا خدمت‌تان عرض می‌کنم، انحصاریش نکنید می‌گویند ۲۸ سال است وطن‌پرست هستند . بنده هم الان ۵۱ سال دارم و از آن روزی که خاطرم است وطن‌پرستم. [وطن‌پرستی] ، انحصار من نیست، خانم‌ها و آقایان هم مخصوصاً خانم‌ها که خیلی سنشان کم‌تر است و آقایان که هم‌سن من هستند قدری هم شاید بیشتر و این‌ها همه وطن‌پرستی‌شان کمتر از شما نیست . خودتان را از جامعه ایرانی طرد نکنید . به هیچ‌وجه علاقه ندارم که شما واقعاً از یک چارچوب ملی خارج بشوید . نظریات مختلف است ... دور خودتان خطی نکشید .

روزی که کشور ما چند سال دیگر امیدواریم کشور توسعه‌یافته‌ای باشد چون مسایل مهم‌مان حل شده ، زندگی مرفه‌تر و بهتر و همبستگی و برادری یک‌واحد در خلیج فارس همه با هم برادر . در آن روز پر عظمت کاری نکنید که شما را با انگشت نشان بدهند که در ساختن ایران شریک نبودید. کاری کنید که در ساختن آن ایران، شما هم سهمی داشته باشید. بنده علاقه دارم که شما هم سهمی داشته باشید .

دولت عرایضش را کرد. دولت نمی‌تواند برای این که جناب‌عالی و همکارانتان را راضی کند، موجودیت مملکت را فراموش کند . دولت وظیفه دارد ، سیاست‌های

درازمدتی را داشته باشد. دولت از رهبر عالیقدرش الهام می‌گیرد وظیفه‌اش را انجام می‌دهد و در مسایل داخلی مان برخوردار از یک گروه قوی حزبی و در مسایل دفاعی و خارجی، برخوردار از تمام مجلس، منهای پنج نفر هست. جناب آقای رییس، دولت تقاضای رای اعتماد می‌کند. (احسنت - احسنت)

از آن‌جا که امیرعباس هویدا، چند بار در سخنان خود بر سبیل مغلطه و سفسطه، می‌خواست این‌گونه وانمود کند که سخن‌گوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست، سخن خود را تغییر داده است، رییس مجلس شورای ملی در توضیح نسبت به این مساله گفت:^{۴۲}

بنده خواستم توجه همکاران محترم را به نکته‌ای جلب کنم. این‌جا صحبت شد ممکن است نمایندگان در نطقی که این‌جا می‌کنند بعداً تغییری بدهند. خواستم جناب آقای نخست‌وزیر را مطمئن کنم، چنین سابقه‌ای نبوده است. منتها چون مطالبی که این‌جا گفته می‌شود به وسیله تندنویسی نوشته می‌شود، گاهی ممکن است کلماتی اشتباه نوشته شود و یا در موقع چاپ، کلمات اشتباه چاپ بشود، در چنین مواردی است که به تقاضای نماینده، اشتباهات اصلاح می‌شود.

سپس رییس مجلس شورای ملی از آقای هلاکو رامبد، رهبر گروه پارلمانی حزب مردم خواست تا نظرات خود را بیان کند:^{۴۳}

جناب آقای رییس، همکاران محترم،

به‌طور قطع به خاطر دارند روزی که جناب آقای وزیر امور خارجه گزارش دولت را مبتنی بر اقدامات و سیاست متخذه دولت پیرامون موضوع مورد بحث رابه عرض ساخت مقدس مجلس شورای ملی رسانیدند، این‌جانب بنا به وظیفه و سمتی که دارم، نظرات حزب مردم را به‌طور کلی اعلام داشتم و چون جناب آقای نخست‌وزیر اکنون تقاضای رای فرمودند، اجازه می‌خواهم با تایید عین آن مطالب و تکرار این موضوع که حزب مردم، دولت را در قبال دول بیگانه همواره مورد تقویت و حمایت قرار می‌دهد (احسنت) (عباس میرزایی - آفرین به وطن پرستی شما)

به این جهت در این مورد از اقدامات دولت در جهت استفاده از مقامات سازمان ملل متحد برای تعقیب دعای و تامین منافع کلی پشتیبانی می‌کند. (حیدر صائبی - تشخیص سیاسی شما در این مورد خیلی خوب است) (کاظم مسعودی - ما هم در این مورد احسنت گفتیم)

ناگزیر به عرض این توضیح هستم، رای مثبتی که نمایندگان محترم حزب مردم امروز در این مورد خاص به دولت می‌دهند، به هیچ‌وجه تفسیر بر تایید موارد و مسایل و برنامه‌ها و اقدامات دولت که تاکنون به کرات مورد ایراد و انتقاد حزب مردم قرار

گرفته، نخواهد بود. (صحیح است)

پس از سخنان سخن‌گوی گروه پارلمانی حزب مردم، رئیس مجلس شورای ملی، از مهندس حیدرعلی ارفع رهبر گروه حزب ایران نوین، خواست تا نظرات این حزب را عنوان نمایید:^{۴۴}

هم مسلکان ارجمند همکاران عزیز،

در موقعی که آقای دکتر عاملی [تهرانی] مفاد استیضاح‌نامه را در این جا قرائت می‌کردند، در اثر پاره‌ای مذاکراتی که در مجلس روی داد، همکار ارجمند من جناب آقای رامبد اشاره به این نکته فرمودند که اکثریت باید اجازه سخن و صحبت را به اقلیت بدهد. (دکتر رهنوردی - بهتر از این چه بود هر چه می‌خواستند گفتند)

به شهادت همکاران ارجمند، تمام تلاش ما در دورانی که افتخار خدمت‌گزاری را در مجلس داریم، مصروف به این حقیقت بوده که محیطی کاملاً آزاد برای انتقاد همکاران اقلیت خود فراهم کنیم (صحیح است) و به دنیا نشان بدهیم با این که در این مجلس، اکثریت مطلق در دست حزب ایران نوین است معذک آن قدر احترام به آزادی و آزادی بیان در این مملکت زیاد است که هرگونه انتقاداتی که از طرف اقلیت شده است با روی باز قبول کرده‌ایم و میدان را به دست اقلیت برای ابراز عقاید و نظریات خودشان داده‌ایم ...

... ما در این مجلس سکوت را غالباً به حدی رسانیده‌ایم که برای بعضی رفقای اقلیت ما در ضمن بیاناتشان و شاید برای شنوندگان دیگر این توهم پیش آمده که بیانات آن‌ها که همراه با سکوت ما بوده، مورد تأیید مجلس است. در حالی که به هیچ وجه چنین نیست و نباید از این سکوت، سوءتعبیر به عمل بیاید. (قراچورلو - این متانت اکثریت است)...

... باید عرض کنم ردیف کردن عبارات و جملات و کلمات مسجع و مقفی و بسیار پرطنطنه، شاید کار بسیار آسانی باشد اما اگر حقیقتی در جوف این کلمات وجود نداشته باشد، به پشیزی ارزش ندارد، آن چه که می‌تواند واقعیت را ارزیابی و جایگزین کند آن حقیقت است و بس. به هر حال آقایان در مطالبی که چه در روزی که گزارش آقای وزیر خارجه مطرح بود و چه امروز که استیضاح مطرح است بیان فرمودند، چون پاسخ کافی از طرف جناب آقای نخست‌وزیر داده شده، بنده به هیچ وجه خود را نیازمند به این نمی‌دانم که در آن زمینه صحبتی کنم ولی باید به هم‌کاران مجلسی خود عرض کنم، اساساً مساله بر این است که ما بتوانیم اولاً واقع بین باشیم، ثانیاً با توجه به واقعیتهای، مشکلات را مرتفع و عملاً خدمتی در راه رفاه مردم، در راه پیشرفت اجتماع، در راه وحدت این مملکت و در راه خواسته‌های بزرگ شاهنشاه ما که اگر در این کشور نمونه کامل وطن پرستی، نمونه کامل فداکاری، نمونه کامل از خودگذشتگی بخواهیم ارائه کنیم، شخص معظم‌له است (صحیح است)،

انجام بدهیم و تنها ارائه جملات و شعارها کافی نخواهد بود. ما باید کاری کنیم که بتوانیم قدمی در راه رفاه مملکت برداریم و مصالح عالییه مملکت را در نظر بگیریم .
آقایان ، رفقای عزیز من، شما افتخار می‌کنید که یکدیگر را با کلمه سرور خطاب کنید .

(رییس - آقای مهندس ارفع این مطالب که فعلاً مطرح نیست، دولت تقاضای رای اعتماد کرده است ...)

... [برای این که] پیش از این وقت مجلس را نگیرم، از این جهت عرض می‌کنم که اقدامات دولت از طرف حزب اکثریت مورد تایید کامل است و یقین دارم ، دولت با رای اعتماد قاطعی از مجلس بیرون خواهد رفت و از همین لحظه، توفیق خدمت‌گزاری بیشتری را برای دولت از خداوند استغاثه و مسالت می‌نمایم . (احسنت - احسنت)

رییس مجلس شورای ملی اعلام کرد که نسبت به سیاست دولت راجع به بحرین رای اعتماد گرفته می‌شود و این رای با ورقه است .^{۴۵}

اسامی نمایندگان وسیله‌ی منشی « آقای مهندس حیدر صائبی » در محل نطق اعلام و اخذ رای به عمل آمد. آرای مأخوذه شماره شد و نتیجه به قرار زیر اعلام گردید :

آرای موافق ۱۹۹ رای

آرای مخالف ۴ رای

با اعلام نتیجه‌ی رای‌گیری ، رییس مجلس شورای ملی گفت :^{۴۶}

مجلس شورای ملی با ۱۹۹ رای موافق و ۴ رای مخالف ، نسبت به سیاست دولت در مورد بحرین رای اعتماد داد .

موافقین - آقایان : مهاجرانی - دکتر مهدوی - دکتر متین - مهندس معتمدی - دکتر صفایی - موسوی - مافی - دکتر یگانگی - تیمسار نکوزاد - مهندس عدل - فولادوند - دکتر رفعت - زرگزاده - شاهنده - دکتر شریعت - اخلاقی - اولیاء - ارسنجانی - دکتر برومند - بوشهری - جوادی - خانم جهانبانی - ظفر - دکتر خطیبی - حی - دکتر حبیب‌اللهی - سعید وزیری - مهندس ریاحی - مهندس یارمحمدی - شیخ بهایی - خانم ابتهاج سمیعی - رامبد - مهندس صائبی - دکتر وحیدنیا - پورساطع - دکتر کلالی - مهندس اردلان - اسدی - روحانی - دکتر صالحی - مبارکی - مهندس عزت - دکتر محقق - دکتر امین غنی - عجم - خانم بزرگنیا - مسعودی - مهندس عطایی - دکتر قهرمان - دکتر شفیع امین - مهندس اخوان - مهرزاد - فضائی - مهندس پروشانی - فهیمی - تیمسار همایونی - دکتر کفایی - کمالوند - ادیب سمیعی

- مدرسی - دکتر درودی - عامری - شهرستانی - رضوی - مهندس قادرپناه - محسنی مهر - خانلر قراچورلو - مهندس اسدی سمیع - بهادری - معیری - دکتر موثقی - کلانتر هرمزی - غلام نیاکان - توسلی - امیر احمدی - دکتر ستوده - موقر - ساگینیان - دکتر اسفندیاری - ریگی - خانم زاهدی - مروتی - ابوذر - اصولی - ماهیار - دکتر بهبهانی - مهندس بهرامزاده - دکتر مهندس بهبودی - دکتر دادفر - صدیقیانی زاده - دکتر میرعلاء دیهیم - مرتضوی - دکتر خیراندیش - مهندس زرآور - شیخ الاسلامی - مصطفوی نائینی - دکتر مدنی - صادق سمیعی - محدثزاده - ملک افضلی - سلیمانی - مانی - دانشمند - سلیمانی کاشانی - یوسفی - جوانشیر - تیمسار وحدانیان - مهندس بریمانی - صادقی - دکتر رفیعی - مهندس برومند - دکتر اسدی - معزی - دکتر رضوانی - سرتیپ‌پور - دکتر بیت منصور - دکتر عظیمی - موسوی ماکویی - دکتر فریود - خانم تربیت - جهانشاهی - دکتر وفا - صائبی - خواجه‌نوری - کورس - شکبیا - مهندس بهبودی - فرهادپور - شاخونی - تهرانی - عباس میرزایی - روستا - دکتر زعفرانلو - ثامنی - صائب - قاضی‌زاده - کاسمی - مهندس معینی‌زند - امامی رضوی - خانم سعیدی - کیوان - پوربابایی - فروتن - دکتر الموتی - مهندس فروهر - مهندس ارفع - مهندس معینی - دکتر بقایی یزدی - امام مردوخ - بهنیا - پردلی - دکتر معظمی - صالحی - دکتر صاحب‌قلم - دکتر اعتمادی - دکتر یزدان‌پناه - بختیاری‌پور - ضیاء احمدی - مهندس ریاضی - جاماسبی - پدرامی - پروفیسور مخبر فرهمند - مهندس جلالی نوری - مجد - فخر طباطبایی - مهندس سهم‌الدینی - دکتر ملکی - حق‌شناس - ملک‌زاده املی - انشاء - دکتر عدل طباطبایی - مهندس کیا - دکتر ضیایی - مریدی - مهندس کیا کجوری - دکتر پرتو اعظم - ایلخانی‌پور - دکتر کیان - مرنندی - دکتر خزانلی - مهندس زنجانیچی - بدر صالحیان - پزشکی - دکتر گاگیگ - دکتر رشتی - دکتر نجمی - طباطبایی - داود امینی - دکتر سعید - رضا زاده - دکتر حکمت - دکتر مهذب - مهندس اربابی.

مخالفین - آقایان : دکتر عاملی - دکتر طالع - دکتر فریور - پزشک‌پور .

پس از پایان رای‌گیری ، رییس مجلس شورای ملی از نخست وزیر دعوت به عمل آورد تا نظرات خود را ابراز کند :^{۴۷}

جناب آقای رییس ،

از رای اعتماد درباره راهی که به منظور حل مسالمت‌آمیز مساله بحرین از طریق مراجعه به دبیرکل سازمان ملل متحد برای کسب تمایل مردم بحرین و طرح گزارش دبیرکل در شورای امنیت به دولت داده شد، متشکرم و همان‌طور که پنج سال و نیم، دولت دارای رای اعتماد بوده و انجام وظیفه می‌کند، مسلماً می‌داند که سال‌ها ، رای اعتماد خواهد داشت . (احسنت - احسنت)

بدین سان ، نمایندگان عضو حزب ایران نوین و مردم ، با دفاع از عملکرد تجزیه‌طلبانه‌ی دولت درباره‌ی بحرین و دادن رای اعتماد به دولت ، به گونه عملی با عاملان تجزیه‌ی بحرین ، هم‌صدا و هم‌گام شدند .

پی‌نوشت‌های بخش هشتم

- ۱- گفت و گوی من با شاه - ج ۱ - صص ۲۰۸-۲۰۹
- ۲- حقایق درباره‌ی تجزیه‌ی بحرین - ص ۴
- ۳- همان - صص ۴-۵
- ۴- همان - صص ۵-۶
- ۵- مذاکرات مجلس شورای ملی - دوره بیست و دوم - جلسه ۱۸۲ - صورت مذاکرات مشروح مجلس روز یکشنبه (۹ فروردین ماه) ۱۳۴۹ - صص ۱-۳
- ۶- از سخنان سخن‌گوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست که خارج از متن خطابه‌ی مصوب، گفته شد.
- ۷- دریغ از مرواریدی که از دست رفت ... - دکتر میترا خسروی - نشریه ره‌آورد (چاپ آمریکا) - شماره ۴۲ - ص ۲۰۸
- ۸- تاریخ سیاسی بحرین - ص ۲۰۵ (نقل از: روزها در پی سال‌ها - ناصر امینی)
- ۹- مذاکرات مجلس شورای ملی - دوره‌ی بیست و دوم - جلسه ۱۸۲ - صورت مذاکرات مشروح مجلس روز یکشنبه (۹ فروردین ماه) ۱۳۴۹ - صص ۳-۵ (از سخنان مهندس حیدرعلی ارفع سخن‌گوی گروه پارلمانی حزب ایران نوین)
- ۱۰- همان - از سخنان هلاکو رامبد سخن‌گوی گروه پارلمانی حزب مردم - صص ۴-۵
- ۱۱- همان
- ۱۲- همان - از سخنان سخن‌گوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست - صص ۹-۵
- ۱۳- سخن‌گوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست، چند جا خارج از متن چند جمله‌ای ایراد کرد و القایی را نیز که در متن نوشته نبود به کار برد که پس از پایان جلسه، مورد مواخذه‌ی شدید دو تن از اعضای گروه قرار گرفت.
- ۱۴- پیش از آغاز جلسه، دکتر ناصر یگانه نویسنده را به کناری کشید و گفت: امیدوارم که در این مورد تندروری نشود، سپس، چند دقیقه درباره‌ی وضع حساس منطقه، حضور کاسیگین در ایران و ... صحبت کرد. برای خام کردن او، وی را دل‌آرامی دادم و گفتم: ما تنها چند دقیقه صحبت خواهیم کرد و خوب، باید مخالفت هم بکنیم. هنگامی که می‌خواستم از او جدا شوم، پرسید نگران نباشیم. گفتم: نگرانی جایی ندارد.
- با آغاز جلسه، دکتر ناصر یگانه وسیله‌ی پیش‌خدمت، از دکتر محمدرضا عاملی تهرانی خواهش کرد بود که چند لحظه از جلسه علنی خارج شود. با او هم همین سخنان را در میان گذاشته بود. از آن جا که دکتر هوشنگ طالع، گفت و گو با وی را به گونه دقیق به آگاهی گروهی پارلمانی پان‌ایرانیست رسانیده بود، همان پاسخ را نیز از دکتر عاملی تهرانی دریافت کرده بود.
- هنگامی که مساله استیضاح مطرح شد، وی که انتظار شنیدن سخنان تند سخن‌گوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست و طرح استیضاح را نداشت، چند بار به دکتر طالع و دکتر عاملی که در کنار هم می‌نشستند، نگاه تند افکند و هر بار سرش را، (شاید به مفهوم تهدید یا تحسّر)، تکانی داد.

۱۵- گروه قابل توجهی از افراد حزب از رده‌های سنی گوناگون، از دانش‌آموزان و دانش‌جویان، تا آموزگاران و دبیران، از کارگران، پیشه‌وران، تا کارمندان و دانش‌آموختگان، به زندان افکنده شدند، از کار برکنار شده و یا به نقاط بد آب و هوا تبعید شدند و یا دستور داده شد که حوزه‌ی قضایی مربوط را ترک نکنند. همین اقدام حتا در پاره‌ای از روستاها به مورد اجرا گذارده شد.

از آن جا که باشگاه حزب پان‌ایرانیست، در اسفند ماه ۱۳۵۷ و فروردین ماه ۱۳۵۸، دوبار از سوی نیروهای چپ مورد یورش مسلحانه قرار گرفت، بسیاری از مدارک مرکز اسناد دفتر مرکزی، از میان رفت. در نقل و انتقال‌های بعدی نیز، پاره‌ای از اسناد از میان رفتند، از این رو، امکان ارائه‌ی سیاهه‌ی کاملی از بازداشت شدگان، تبعید شدگان، از کار برکنار شدگان و ... امکان پذیر نیست.

تهران: شهریانو بوند، حسین خان مصدق، حسن حاج سیدجواد، اسدالله حقدادی، مجید سالمی، حسین لرکی، فرید دژم، بهاءالدین هاتقی، عبدالله (آریا) قنبری، پرویز قربانی، هاشم اکبریان، محمود جباری، یوسف پیوکانی، حسن یزدان‌پور، ابراهیم داوری، علی حاج‌سیدجواد، پرویز فتابی، رضا خسروی، مهرداد ناظمی، جلال پسیان، اسدالله میرسپاهی، ابراهیم ترکمن، رستم فرخی، فتح‌الله فتوحی، محمدعلی معدلت، صادق جعفری، امیرھوشنگ حمیدی، داود نوروزی، سعید فیروزی، مهندس جمشید حمزه‌ای، مهندس حشمت سبکسیر، مهندس منوچهر کشکولی، پرویز زمانی و ...

گیلان: ضمن برگزاری تظاهرات علیه جدایی بحرین در شهر رشت، آقایان دکتر مسلم (منوچهر) علیخانی (مسوول تشکیلات حزب در گیلان)، عبدالله مرادعلی بیگی لنگرودی، غلام‌علی بامداد ماچینی، ایرج کریم‌پور، ابراهیم آزادی‌خواه، محمدعلی حیدری و... دستگیر شدند. هم‌چنین در این شهر آقای مهران ناظمی نماینده‌ی روزنامه خاک و خون نیز بازداشت شد.

رودسر: حسن نصری، حسین مهدی‌پور، محمدتقی محمدی کیوانی، اسماعیل غنی‌پور، کامیابی املشی و... قزوین: فریدون احمدی، مرتضی حسینی، جلال صیفی، حجت‌الله لشگری، شیر و خورشیدی و... شیراز: رحمت‌الله داور، محمد قلاتی یگانه، علی انصاری و...

خرم‌شهر: رحیم فضلی، اسماعیل شکیب، مجید گچ‌پزانی، محمد جاوید، حمید سالمی و...

اصفهان: کاظم مجمع، منوچهر یزدانی، یحیی جناب و...

ساری: محمدعلی ایمانی، حسین معتمدی و...

ملایر: صادق تاج‌بخش (مسئول تشکیلات) و چند تن از فعالان

یزد: غلام‌رضا جمهور (جهان‌فر)، عبدلی و ...

بندرعباس: اکبر صادقی، علی اکبر صفوی، حمید باشی‌زاده و...

شاهی (قائم شهر): حسین‌الله بخش، داریوش نظری قادی‌کلاهی و ...

شاهرود: حسین بهرامی منجمی (مسئول تشکیلات)، صادق فرخ و ...

اهواز: محمد پل، احمد قزل‌باش، مذهب جعفری و ...

همدان: محمد علی فلاح، وهاب‌زاده و...

زاهدان: رشید کی‌خسروی، محمد عضد و ...

میانه (بابک محمدی)، تاکستان (شعبان رحمانی)، همایون‌شهر (حسین رحمتی)، پل دختر (علی‌رضا کولی‌وند)، شهر کرد (نادعلی سلیمانی)، بندر شاهپور (مالک امیری) سعیدآباد ساوجبلاغ (عبدلی صوفی)،

ماکو (محمدعلی سعادت)، بافاق (جعفر درویش)، بندر ماه شهر (پرویز هلیسای)، اشنویه (تقی سلطانی)، اندیمشک (اسفندیار داودی)، بوکان (حسن حسن خانی)، نجف آباد (ابراهیم آریایی)، گرگان (حبیب الله حقیقی)، شهبسوار / تنکابن (سیروس دمیرچی)، قروه (یدالله فریدونان)، چالوس (علی حسن رضاپور)، اندیمشک (اسفندیار داودی)، همایون شهر (حسین رحمتی)، شوش هفت تپه (رونق)، تکاب (حمید فولادی افشار)، زنجان (امیرحیدر بیگدلی)، مشهد (احمد شهنازی)، بانه (طاهر محمدی)، شیروان (محمداسماعیل شیروانی)، کاشان (ایوب گرگپور)، تبریز (رحیم چاووشی)، پلدشت (کریمی)، دماوند (منصور باشی)، نقده (حمید دربندی)، رفسنجان (احمد غلامی)، مریوان (لطیف شیخ الاسلامی)، نهاوند (محمودی)، سرخ آباد سوادکوه (بابا علی جعفری)، بوشهر (عبدالحسین مرزوقی)، بندر شاه (اسلام شیخی) و ...

۱۶- شادروان داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران، اقدام به صدور بیانیه‌ای در مخالفت با تجزیه‌ی بحرین کرد. به دنبال صدور بیانیه‌ی مزبور، داریوش فروهر دستگیر و بیش از یک سال زندانی شد.

۱۷- در روزهای نخست انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله سیدصادق روحانی، طی دو اعلامیه، خواستار بازگشت بحرین به ایران شد. به دنبال اعلامیه دوم، محدودیت‌های سختی برایشان تحمل شد. در این زمینه آیت الله سید صادق روحانی به خبرنگار روزنامه کویت تایمز گفته بود که وی «با سیاست رژیم شاه درباره‌ی بحرین موافق نبود [و] جنبشی را برای ضمیمه ساختن بحرین به ایران رهبری خواهد کرد مگر آن که بحرین، حکومتی اسلامی مانند حکومتی که در ایران تأسیس شده است، در بحرین به وجود آورند».

Kuwait Times, oct. 2, 1979

در آذر ماه ۱۳۸۴، حضرت آیت الله شیخ محمد سند از مراجع برجسته‌ی بحرین در نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل متحد، نحوه‌ی استقلال بحرین از ایران را به زیر سوال برد و خواستار همه‌پرسی، تحت نظارت سازمان ملل متحد و سازمان‌های حقوق بشر و بین‌المللی، برای تعیین وضعیت بحرین و حکومت آن شد... (خبرگزاری بازتاب - ۶ دی ماه ۱۳۸۴ - کد خبر ۳۲۶۲۹)

۱۸- از سفارت تهران - ۲۶ نوامبر ۱۹۶۶ [۵ آذر ۱۳۴۵] به دایره‌ی اعراب، وزارت امور خارجه، لندن S.W.I.

۱۹- گفت و گوهایی من با شاه - ج ۱ - ص ۲۰۱

۲۰- بر پایه‌ی آمار، درآمد سرانه‌ی مردم بحرین در سال ۱۹۹۹ (۱۳۷۸ خورشیدی) برابر با ۹۶۵۶ دلار (Deπ Finschen Weitalmanach 2001) و در آمد سرانه‌ی مردم ایران در همان سال ۵۵۳۴۰۰۰ ریال یا ۶۹۲ دلار بوده است (نماگرهای اقتصادی - بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران - شماره ۲۵ - سه ماهه دوم سال ۱۳۸۰)

۲۱- گفت و گوهایی من با شاه - ج ۱ - ص ۲۱۹

۲۲- همان - صص ۲۲ - ۲۲۱

۲۳- روس‌ها دارند سنگ تمام می‌گذارند: ظاهراً قرار است شمشیری به من [محمد رضا پهلوی] اهدا کنند که روی آن جمله‌ای به یادبود تلاش‌های دلیرانه‌ی شاهنشاه در مقابل فاشیسم حک شده... (گفت و گوهایی من با شاه - ج ۱ - ص ۲۱۵)

ظاهراً یادگونی در سفرش به اصفهان، تمام وقت از شاه و ایران تعریف کرده است. هویدا که او را همراهی می‌کرد، به من گفت: به قدری از این بابت مشغوف شده که او را ماچ آبداری کرده است... (همان - ص ۲۲۱)

- ۲۴- گفت و گوهای من با شاه - ج ۱ - صص ۲۲ - ۲۲۱
- ۲۵ و ۲۶ - همان - ص ۲۲۳
- ۲۷- همان - صص ۲۴ - ۲۵
- ۲۸- همان - ص ۲۲۵
- ۲۹- پیوست شماره ۱۰ - صص ۱۱ - ۱۲
- ۳۰- همان - صص ۱۴ - ۱۳
- ۳۱- همان - ص ۱۶
- ۳۲- ره آورد - چاپ آمریکا - شماره ۴۰ - ص ۲۴۱
- ۳۳- تاریخ سیاسی بحرین - ماجرای جدایی بحرین و امر شاهنشاه ... (نوشته ارتشید فریدون جم با عنوان بالا در فصل‌نامه ره‌آورد) - صص ۱۳۲ - ۱۳۰
- ۳۴- گفت و گوهای من با شاه - ج ۱ - ص ۳۰۸
- ۳۵- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی - دوره‌ی بیست و دوم - جلسه ۱۸۳ - صورت مشروح مذاکرات مجلس روز پنجشنبه (۲۷) فروردین ماه ۱۳۴۹ - ص ۹
- ۳۶- همان - ص ۱۳
- ۳۷- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی - دوره‌ی بیست و دوم - جلسه ۱۸۴ - مشروح مذاکرات مجلس روز سه شنبه (۱ اردیبهشت ماه) ۱۳۴۹ - صص ۱-۹
- در این مرحله و مرحله‌ی بعدی یعنی طرح گزارش دولت درباره‌ی بحرین در جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی، (در هر دو مورد)، گروه‌کاری (دکتر محمدرضا عاملی تهرانی - دکتر هوشنگ طالع) متن سخنرانی‌ها را تهیه کرد و به تصویب گروه پارلمانی رسید. سخن‌گویان، موظف به رعایت کامل متن مصوب بودند. در هر دو مورد، اندک خارج از متن مصوب نیز گفته شد که در پایان جلسه، مورد اعتراض برخی از اعضای گروه پارلمانی قرار گرفت.
- ۳۸- دکتر محمد رهنوردی از جمله اعضای حزب ایران نوین بود که در جلسه‌ای نهم فروردین ماه ۱۳۴۹، زیر تاثیر جو حاکم بر جلسه، چشمانش اشک آلوده شده بود، به دنبال بازگشت هویدا از سفر جزیره‌ی خارک و تنبیه کسانی که به گفته‌ی او «اشک تمساح می‌ریختند»، دکتر رهنوردی، در این جلسه و جلسه‌ی بعد، با مخالفت با سخن‌گوی گروه پارلمانی پان ایرانیست، در پی جبران مافات و تبری جستن از هر گونه مخالفت با توطئه‌ی تجزیه‌ی بحرین برآمد.
- ۳۹- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی - دوره‌ی بیست و دوم - جلسه ۱۸۴ - مشروح مذاکرات مجلس روز سه‌شنبه (۱) اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ - صص ۹-۱۴
- ۴۰- همان - صص ۱۴-۱۵
- ۴۱- همان - صص ۱۶-۱۵
- ۴۲ و ۴۳- همان - ص ۱۶
- ۴۴- همان - صص ۱۷-۱۶
- ۴۵- همان - ص ۱۸
- ۴۶- همان - صص ۱۹-۱۸
- ۴۷- همان - ص ۱۹

بخش نهم

جداسازی بحرین از ایران

روز دهم فروردین ماه ۱۳۴۸ (۳۰ مارس ۱۹۷۵)، ویتوریو ونیسپر گی چiardی (Vittorio Winspere Guicciardi) نماینده‌ی ویژه دبیرکل، در راس هیاتی به بحرین رفت، تا تمایلات مردم بحرین را در مورد آینده‌ی این گله جزیره، معلوم دارد. وی در گزارش خود، به دبیر کل سازمان ملل متحد آشکارا می‌گوید:^۱

در این مورد فهرستی به این‌جانب داده شد و این فهرست که در اختیار من قرار گرفت، نام سازمان‌ها و مؤسسات بحرین بود و من می‌بایست از این فهرست، عواملی را برگزینم که برای تحقیقاتم، نمودار تمایلات و نظر کلی مردم بحرین باشد.

بر خلاف همه‌ی موازین بین‌المللی، آقای گی چiardی، برپایه‌ی دستورالعملی که با همه موازین حقوق بین‌المللی و موازین حاکم بر سازمان ملل متحد درباره‌ی انجام «همه‌پرسی» مغایر بود، بدون این که اقدام به همه‌پرسی کند و نظر همه‌ی مردم بحرین را جویا شود و رای آنان را کسب کند، گزارش مربوط را تنظیم و تسلیم دبیرکل سازمان ملل متحد کرد. در بند ۵۷ گزارش مزبور آمده بود:^۲

نتایج حاصله مرا متقاعد ساخته است که اکثریت قریب به اتفاق [مردم] بحرین، مایلند که آن سرزمین رسماً به صورت کشوری کاملاً خودمختار و مستقل شناخته شود که از آزادی اتخاذ تصمیم در روابطش با سایر ملل موجود، برخوردار باشد.

باید توجه داشته باشیم که اصول همه‌پرسی (Referandum)، برپایه‌ی آرای اکثریت قرار دارد. به عنوان نخستین و بارزترین نحوه‌ی اظهارنظر مردم یک منطقه برای تعیین سرنوشت پس از جنگ جهانی دوم، می‌توان از منطقه‌ی «سار» (Saarland)، نام برد:

منطقه‌ی «سار» که امروز یکی از استان‌های کشور آلمان است، پس از جنگ جهانی نخست و شکست آلمان برپایه‌ی قرارداد «ورسای» به مدت پانزده سال (از تاریخ دهم ژانویه ۱۹۲۰/۲۰ دی ماه ۱۲۹۸) زیر نظر یک کمیسیون مربوط به جامعه‌ی ملل قرار گرفت و بهره‌برداری از منابع ذغال‌سنگ آن، به دولت فرانسه واگذار گردید.

در سال ۱۹۳۵ میلادی (۱۳۱۴ خورشیدی) برپایه‌ی یک همه‌پرسی، مردم منطقه‌ی مزبور، اظهار تمایل کردند که به آلمان ملحق شوند. در این همه‌پرسی ۹۰/۷ درصد از واجدان شرایط، خواستار الحاق دوباره به آلمان شدند.

پس از جنگ جهانی دوم و تسلیم بدون شرط آلمان، منطقه‌ی «سار» جزء مناطق اشغالی فرانسه قرار گرفت.

در سال ۱۹۴۶ [۱۳۲۵]، منطقه‌ی مزبور از فهرست مناطق اشغالی خارج و برپایه‌ی قانون ۱۵ دسامبر ۱۹۴۷ (۲۳ آذر ماه ۱۳۲۶)، سرزمین سار از آلمان مجزا گردید و از نظر اقتصادی به فرانسه ملحق شد. گرچه برپایه‌ی قانون مزبور، منطقه‌ی «سار» دارای نوعی حکومت محلی شد، اما قدرت اجرایی در دست کمیسر عالی فرانسه بود.

به دنبال گفتگوهای دولت آلمان غربی با فرانسه، سرانجام دولت فرانسه موافقت کرد که مردم سار، اجازه یابند تا نظر خود را مبنی بر ادامه‌ی زندگی با فرانسه یا الحاق به آلمان اعلام دارند.

از این رو، روز ۲۳ اکتبر ۱۹۵۵ (۳۰ مهر ماه ۱۳۳۴)، به احزاب طرفدار آلمان، اجازه‌ی فعالیت قانونی داده شد. به دنبال آن، با همه‌پرسی که به عمل آمد، ۶۷/۷ درصد از مردم منطقه، استمرار وضع موجود را مردود شمردند. در این فرآیند، حکومت محلی استعفا کرد.

به دنبال استعفای حکومت مزبور، روز ۱۸ دسامبر ۱۹۵۵ (۲۶ آذر ماه ۱۳۳۴) انتخابات برای گزینش دولت محلی به عمل آمد. در این انتخابات احزاب طرفدار آلمان، ۶۳/۹ درصد آرا را به دست آوردند.

در این فرآیند و برپایه‌ی قراردادی که روز ۲۷ اکتبر ۱۹۵۶ (۴ آبان ماه ۱۳۳۵) میان دولت‌های فرانسه و آلمان غربی در شهر لوکزامبورگ بسته شد، منطقه‌ی سار از روز اول ژانویه ۱۹۵۷ (۱۱ دی ماه ۱۳۳۵ خورشیدی)، به خاک آلمان ملحق شد و روز پنجم ژوئیه ۱۹۵۹ (۱۳ تیر ماه ۱۳۳۸)، از نظر اقتصادی نیز به آلمان پیوست.^۳

در تاریخ همه‌پرسی‌ها، چه در سطح جهانی، چه در سطح ملی و منطقه‌ای، جز مورد بحرین، سابقه نداشته و ندارد که به آرای عمومی مراجعه نشود و تنها به نظرخواهی از برخی سازمان‌های دولتی و وابسته به دولت حاکم، اکتفا گردد.

آقای ویتوریو گی‌چاردی، نماینده‌ی اوتانت (دبیرکل وقت سازمان ملل متحد)، به روشنی می‌گوید که پیش از عزیمت به بحرین، فهرستی حاوی نام و موسسات بحرین به وی داده شد که می‌بایست با نظر خواهی از آن‌ها، تمایلات مردم بحرین را به دست می‌آورد.^۴ البته باید در نظر داشته باشیم این افراد و موسسات، همگی از عناصر و دستگاه‌های وابسته و تحت امر شیخ غاصب بحرین بودند.

در حالی که چند ماه پیش (۲۱ مرداد ماه ۱۳۴۸)، اسدالله علم بر این باور بود که تن در دادن به چنین کاری، قابل توجیه برابر ملت ایران نیست و محمدرضا شاه پهلوی، آن را در حکم «خودکشی» و «خیانت به منافع ملی»، می‌دانست:^۵

... انگلیس پیشنهاد می‌کند که نمایندگان اوتانت، عقاید و نظرات اهالی بحرین را فقط براساس بحث و گفت‌وگو با تعدادی از گروه‌های صنفی، به سازمان ملل گزارش دهند. ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم چنین پیشنهادی را تصویب و در برابر ملت ایران توجیه کنیم ...

... من به عنوان مشاور شاه، وزیر دربار و حافظ منافع سلسله‌ی پهلوی، با شما [سفیر بریتانیا در تهران] صحبت می‌کنم و می‌گویم: پیشنهادتان به کلی غیرقابل قبول است.

فردای آن روز (چهارشنبه ۲۲ مرداد ماه ۱۳۴۸)، اسدالله علم گفت و گوهای خود را با سفیر انگلیس در تهران، به آگاهی شاه رسانده بود:^۶

شاه بدون چون و چرا، ایستادگی مرا تصویب کرد و گفت: به سفیر تکرار کن که اگر من پیشنهادش را بپذیرم، مرتکب خودکشی شده‌ام. اگر این خودکشی در راه حفظ منافع ملت ایران بود، چندان اهمیتی بدان نمی‌دادم. ولی به عقیده‌ی من، این طرح، خیانت به منافع ملی است ...

اما با وجودی که شاه و علم و به تبع آن‌ها، هویدا، اردشیر زاهدی، نمایندگان مجلس شورای ملی، نمایندگان مجلس سنا، عناصر هیات حاکمه و ... آشکارا می‌دانستند که تن در دادن به جدایی بحرین از ایران، خیانت به ملت ایران و در حکم خودکشی است، به خیانت به ایران، تن در دادند.

دبیرکل سازمان ملل متحد، پس از دریافت گزارش آقای گی‌چپاردی، آن را برای تصمیم‌گیری، به شورای امنیت فرستاد.^۷ در گزارش مزبور آمده بود:^۸

... طی این یادداشت، شایسته است در درجه اول از دولتی ایران و انگلستان به خاطر این‌که پیش‌قدم شده‌اند و از طریق جستجوی حل مسالمت‌آمیز اختلاف طبق موازین منشور ملل، اعتماد خود را به سازمان ملل متحد ابراز داشته‌اند، تمجید شود. در عین حال مایلیم از بذل همکاری مستمر و اقداماتی که در این مورد نسبت به من و نماینده‌ام قائل شده‌اند، تشکر کنم...

گزارش مربوط به بحرین، روز ۱۱ مه ۱۹۷۰ (۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۹) در هزار و پانصد و سی و ششمین نشست شورای امنیت، مطرح گردید:^۹

دستور جلسه به تصویب رسید.

مسالهای بحرین:

الف) نامه مورخ ۴ مه ۱۹۷۰ نماینده دائمی ایران در سازمان ملل متحد به عنوان رئیس شورای امنیت (S/۹۷۷۹)

ب) نامه مورخ ۵ مه ۱۹۷۰ نماینده دائمی بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی در سازمان ملل متحد به عنوان رئیس شورای امنیت شماره (S/۹۷۸۳)

ج) یادداشت دبیرکل شماره (S/۹۷۷۲)

رئیس (به زبان فرانسه): نماینده‌ی ایران طی نامه مورخ ۷ مه ۱۹۷۰ (S/۹۷۸۴) تقاضا کرده است به او اجازه شرکت در مذاکرات مربوط به بحرین در شورا داده شود. در صورت عدم اعتراض نسبت به این درخواست، من چنین تلقی خواهم کرد که شورا با دعوت از نماینده‌ی ایران برای شرکت در مذاکرات مورد بحث بدون داشتن حق رای و طبق مقررات دادرسی و اصول شورا موافقت دارد.

بنا به دعوت رئیس، جناب آقای [مهدی] وکیل نماینده ایران پشت میز خود در شورای امنیت قرار گرفتند.

رئیس (به زبان فرانسه): نماینده یمن جنوبی طی نامه مورخ ۸ مه ۱۹۷۰ (S/۹۷۸۸) تقاضا کرده است به او اجازه شرکت در مذاکرات مربوط به مساله مذکور در شورای امنیت داده شود. در صورت عدم اعتراض نسبت به این درخواست من چنین تلقی خواهم کرد که شورا با دعوت از نماینده یمن جنوبی جهت شرکت در مذاکرات مورد بحث بدون داشتن حق رای و طبق مقررات دادرسی و اصول شورا، موافقت دارد.

بنابه دعوت رئیس، آقای عبدالله نماینده یمن جنوبی پشت میز خود در شورای امنیت قرار گرفتند.

رییس (به زبان فرانسه): امروز شورا به درخواست نمایندگان ایران و بریتانیای کبیر برای رسیدگی به مسالهی بحرین براساس گزارش نماینده شخص دبیرکل که در سند شماره S/۹۷۷۲ مندرج است، تشکیل یافته. پیرو گفت‌وگوهایی که طی هفته گذشته صورت گرفت، پیش‌نویس مربوط به قطع‌نامه‌ی این مساله، تهیه و در سند S/۹۷۹۲ منطبق شده است. نظر به این که اعضای شورا، از متن این گزارش آگاهی یافته‌اند و در این چند روز در اختیار ایشان قرار داشته، با اجازه‌ی اعضا، پیشنهاد می‌کنم گزارش مزبور در این جلسه به رای گذاشته شود.

از آن جا که هیچ یک از اعضا، تمایلی به ایراد نطق قبل از اخذ رای ابراز نداشتند، بنابراین پیش‌نویس قطع‌نامه را به رای می‌گذارم. با بلند کردن دست، رای گرفتند:

موافق - بوروندی، چین، کلمبیا، فرانسه، نپال، نیکاراگوئه، لهستان، سیرالئون، اسپانیا، سوریه، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی، ایالات متحده‌ی آمریکا و زامبیا.

رییس: پیش‌نویس قطع‌نامه به اتفاق آرا به تصویب رسید. اکنون رشته‌ی سخن را به نماینده‌ی ایران که نخستین سخن‌ران در فهرست است، می‌سپارم. مهدی وکیل گفت:^{۱۰}

... قبل از هر چیز مایلیم از شورای امنیت تشکر کنم که فرصتی در اختیار من قرار داد تا مطالبی چند را از طرف دولت متبوع خود در مورد تصمیمی که شورا هم اکنون نسبت به گزارش دبیرکل گرفته است به استحضار برسانم.

با اتخاذ این تصمیم اختلافی که از دیرباز بین ایران و بریتانیای کبیر بر سر مساله بحرین موجود بود، خاتمه می‌پذیرد. طرفین موافقت کردند که خواست‌های ساکنان را محترم شمرند. تحقیقات دبیرکل شورا چنان چه به تصویب شورای امنیت برسد، نمودار و مشخص‌کننده تمایلات مردم بحرین است. تخفیف بحران و حل و فصل مسالمت‌آمیز یک اختلاف بین‌المللی که بدین طریق حاصل گردد، مساله‌ای است که باید مورد ستایش همگی ما که اصول منشور را گرامی می‌داریم، قرار گیرد.

از آن جا که مساله در نوع خود اخص است، گزارشی که امروز از ترتیب حل اختلاف بین ایران و انگلستان تهیه شده، بدون دادن شرحی در مورد این که اصولاً چرا این مساله را به سازمان ملل متحد ارجاع کردیم، ناقص خواهد بود.

بحرین ۱۵۰ سال قبل در نتیجه سیاست استعماری دولت انگلیس که در آن زمان هدفش ایجاد پایگاه‌های نظامی در منطقه خلیج فارس بود، از ایران جدا شد. اکنون که دوران استعمار به پایان رسیده و دولت انگلیس تصمیم به خروج نیروهای خود از مناطق شرق سوئز را گرفته است، حل مساله بحرین به روشی که به ایجاد یک محیط صلح و ثبات و دوستی در خلیج فارس کمک کند، حائز اهمیت بسیار است.

خواست دولت متبوع من این بود که حل این مساله مورد قبول و موافقت مردم

بحرین قرار گیرد و مغایر تمایلات آن‌ها در این زمینه نباشد. گرچه آرزوی ما پیوند مجدد بحرین با ایران بود، ولی در حقیقت آن چه مورد نظر ما بود، پیوند داوطلبانه بحرین با ایران بود، نه پیوند توأم با توسل به زور که محتملاً ایجاد تنفر کند و با مقاومت مواجه گردد.

در پرتو نظریات فوق، دولت متبوع من تصمیم گرفت موضوع بحرین را مجدداً از کلیه جهات مورد بررسی قرار دهد و راه حلی، توأم با روح واقع بینی و حسن نیت جستجو کند. ایران به عنوان یک عضو مؤسس سازمان ملل متحد، به پاس احترام و ایمانی که به اصول منشور و علی الخصوص به اصل عدم توسل به زور در روابط بین‌المللی مندرج در بند ۴ ماده ۲ دارد، تصمیم به یافتن وسایل مسالمت آمیز جهت حل مساله بحرین گرفت.

... چنان چه مردم بحرین مایل بودند مجدداً به ما بپیوندند، دولت متبوع من آماده بود، بار آن را به دوش بگیرد و از خودگذشتگی‌هایی را که بدون شک لازمه یک پیوند مجدد سعادت آمیز است بکند. مردم بحرین تمایل خود را به آینده‌ای مستقل و مجزا ابراز داشته اند و شورای امنیت نیز گزارش دبیر کل را تصویب کرده است.

ما این نتیجه را می‌پذیریم. دولت متبوع من به من دستور داده است در این جا به استحضار برسانم که ما برای مردم بحرین، آرزوی نیک بختی داریم و مشتاقانه در انتظار استقرار همکاری و روابط دوستانه با آن‌ها در منطقه‌ای که قرار است با یکدیگر زندگی کنیم، هستیم. با وجود رشته‌های نزدیک قرابت قومی، فرهنگی و مذهبی که ما را با مردم بحرین مربوط می‌سازد، ما اطمینان داریم اقدام ما در این زمینه نیز متکی به این اطمینان بود که حقوق اساسی و انسانی افراد ایرانی الاصل در این جزایر همانند حقوق سایر ساکنان آن، محترم و محفوظ شمرده خواهد شد...

سپس، لرد کارادان (Caradon) نماینده‌ی دولت بریتانیا در سازمان ملل متحد، رشته سخن را به دست گرفت و گفت:^{۱۱}

... لزومی ندارد که درباره اخذ رأیی که امروز به عمل آمد، به تفصیل صحبت کنم. کار انجام شده، موفقیت حاصل گشته و منظور برآورده شده است. پس ما اکنون چیزی به آن اضافه نکرده و آن را با بحث‌های طولانی، بسط و گسترش نخواهیم داد. چون در حقیقت آن چه بگوئیم یحتمل ما را از آن چه عملاً انجام داده‌ایم، دور خواهد ساخت.

معهدنا نباید ارزش و اهمیت کاری را که انجام شده است ناچیز بشماریم. منظور ما در سازمان ملل، باید همیشه جستجوی حصول توافق باشد. این هدف و توجیه ماست. همگی به خوبی می‌دانیم که زمانی که ما توافق حاصل کنیم، حد و مرزی بر آن چه می‌توانیم به آن نائل نشویم، موجود نیست و نیز به خوبی می‌دانیم که اگر عدم توافق در میان باشد که خود موجب سرشکستگی است، به جایی نخواهیم رسید.

بنابراین موضوعی که امروز ما بر سر آن به توافق رسیدیم، به عقیده من بهترین نمونه برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات است. ما همه به خوبی می‌دانیم که چنین نتایجی بدون بذل کوشش مستمر و خستگی ناپذیر توام با دقت و بردباری حاصل نشده است و من مراتب قدردانی خود را نسبت به کسانی که سعی و کوششی چنین طولانی و مداوم در این راه مبذول داشته اند، ابراز می‌دارم.

ما در این جا با یک رشته مسایلی مواجه بودیم که برای آن عده از ما که در گذشته در این شورا شرکت داشته اند، ناآشنا نیست. ما اختلافی داشتیم که ریشه های عمیق داشت. عقاید و نظریاتی وجود داشت که برخی اوقات چشم انداز حصول توافق درباره آن‌ها بعید به نظر می رسید.

اشکالات و موانع بی‌شماری بر سر راه قرار داشت و ما می دانستیم که اگر بتوانیم به راه حل کاملی دست بیابیم که مورد توافق طرفین نیز باشد، امکانات جالب و امیدوارکننده ای در زمینه پیشرفت و توسعه و استقرار مودت و دوستی در پیش خواهیم داشت که به طور دامنه داری گسترش خواهد یافت. هم چنین می دانستیم که شکست در حصول توافق، تولید سوءظن و عدم اعتماد می‌کند و محتملاً به زیان مردمی که در این موضوع ذی دخل هستند، ایجاد تفرقه و گسستگی می‌کند و موجبات ناامیدی همه کسانی را که صمیمانه آرزوی حل و فصل مسالمت‌آمیز مساله را داشتند فراهم می‌آورد.

خوش‌بختانه عوامل امیدبخش و موافق و مساعدی وجود داشت که من به طور خلاصه اشاره‌ای به آنها می‌کنم ولی باید در نظر داشت که این عوامل همگی در ما موثر بوده‌اند.

قبل از هر چیز با ذکر صفت عدم خودستایی که هموطنان من به آن مشهورند، به عامل متانت انگلیسی، اشاره می‌کنم. این خصیصه ای است که در حل و فصل مسایل بین المللی، سهم بالارزشی را دارا بوده است و من امیدوارم که با خودداری از پاسخ گفتن به جملات تحریک آمیزی که ممکن است در این مباحثه بیان شود، نمونه ی دیگری از این خصیصه را ارائه دهم. امروز ما جواب مخالف نمی دهیم، بلکه از این همفکری خود شادمان هستیم ...

در این جا، مایلیم به اهمیت بیاناتی که اعلی حضرت شاهنشاه ایران در ۴ ژانویه ۱۹۶۹ [۱۴ دی ۱۳۴۷] در دهلی نو فرمودند، اشاره کنم و به نقل آن بپردازم. البته آن چه که می‌گوییم عین جملات معظم‌له نیست. ایشان فرمودند که ایران هر گونه تمایلی که از طرف مردم بحرین ابراز شود، می‌پذیرد.

این یک روش سیاست‌مدارانه بود که هر یک از ما باید از هر حیث نسبت به آن سپاس‌گزار و قدرشناس باشیم و مسلماً این روش مدبرانه، از هر حیث راه را برای حصول توافق هموار ساخت...

در پایان اجلاس، لرد کاردان نماینده‌ی دولت بریتانیا در شورای امنیت گفت: ^{۱۲}

آقای رییس - اگر چه وقت گذشته ولی امیدوارم شورا غمض عین کند و شما هم اجازه خواهید داد مصراعی [سروده‌ای] را که ساخته ام ، به اطلاع شما رسانیده و آن را به مردم بحرین هدیه کنم :

شادی کنید، باز می گویم شادی کنید
ما متفق القول شدیم
و نمایش تمام شد - اینک شاهد باشید
بازی کتان برای احترام می آیند .
اول شاه را ستایش کنید ، چه شادی از این بالاتر
که بلندهمتی شاهنشاه را مشاهده کنید .
سپس به او تانت آفرین بگویید
که هرگز از هم آهنگ کردن تمایلات ما خسته نمی شود .
خدا را شکر که بونچه هنوز نزد ماست
با اراده ی محکم و سستی ناپذیر خویش .
بعد تحسین به آن ایتالیایی
که عدالت روحی سرمشق اوست .
تشخیص او به حق برایش شهرت می آفریند
(ما سرافرازیم که او نام انگلیسی دارد) .
به ادای سپاس فریاد می زنیم: زنده باد نماینده ی مخصوص .
تمام این مساعی بیهوده نبود
مردم خواسته های خود را روشن کردند
و استقلال خود را نگاه می دارند .
پس باز تکرار کنیم :
خوشبخت باش ، خدا به همراهت بحرین .

در آن زمان ، نماینده‌ی دولت بریتانیا ، این گونه، با سوز دل از « توافق و حل مساعد اختلافها » سخن می گفت و شاه را برای دست شستن از حقوق تاریخی ایران بر بحرین ، « ستایش » کرد .

اما ۱۲ سال بعد، دولت بریتانیا به جزایر مالویناس که آن را با نام دروغین « فالکند » می خواند ، یورش برد و پس از کشتار وسیع ، دوباره آن جا را به زورکشتی های توپ دار، اشغال کرد .

دولت بریتانیا ، برای نخستین بار در سال ۱۶۹۰ میلادی (۹۷۹ خ) به این جزایر یورش برد و پس از قتل همه‌ی ساکنان ، آن جا را اشغال کرد . کشمکش بر سر این جزیره ها، سده ها به درازا کشید . سرانجام ، دولت آرژانتین به عنوان مالک اصلی این جزیره ها ، حاکمیت خود را بر آن جا

مستقر کرد. در برابر این عمل به حق دولت آرژانتین، دولت بریتانیا، مانند سده‌های پیشین، به اسلحه متوسل شد و روز ۲۱ مه ۱۹۸۲ (۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۱)، به این جزایر یورش برد و پس از کشتار بسیار، دوبار، حاکمیت استعماری خود را بر این جزیره‌ها، تحمیل کرد. در این میان، نه سخن از سازمان ملل به میان آمد، نه از دبیر کل و نه از شورای امنیت و ...

سه روز پس از نشست شورای امنیت، روز پنج شنبه بیست و چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۴۹، گزارش مربوط به اقدام‌های دولت و قطع‌نامه‌ی شورای امنیت، از سوی عباس‌علی خلعت‌بری قائم مقام وزیر امور خارجه، در جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی مطرح گردید:^{۱۳}

ساحت مقدس مجلس شورای ملی

به طوری که نمایندگان محترم به خاطر دارند، در جلسه‌ی مورخ نهم فروردین ماه ۱۳۴۹ آقای وزیر خارجه گزارش اقدامات دولت را در مورد بحرین به استحضار مجلس رساند.

در گزارش مزبور، اشعار شده بود که دولت شاهنشاهی ایران از دبیرکل سازمان ملل تقاضا کرده است که مساعی جمیل‌ی خود را برای کسب تمایلات واقعی مردم بحرین نسبت به سرنوشت خود به هر نحوی که مقتضی بداند اعمال نماید.

در گزارش آقای وزیر امور خارجه هم چنین تصریح شده بود که هرگاه نتیجه‌ی تحقیقات دبیرکل سازمان ملل متحد به تایید شورای امنیت برسد، دولت ایران نیز مفاد آن را محترم خواهد شمرد.

اینک به طوری که نمایندگان محترم استحضار دارند، نماینده‌ی اعزامی دبیرکل سازمان ملل به بحرین، گزارش خود را درباره تمایلات اهالی بحرین به دبیرکل سازمان تسلیم نموده و این گزارش در جلسه‌ی مورخ دوشنبه ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ (برابر با ۱۱ ماه مه ۱۹۷۰) از طرف شورای امنیت طی قطع‌نامه‌ای به شرح زیر تایید شده است:

با توجه به نامه‌ی مورخ ۲۸ مارس [۸ فروردین] دبیرکل سازمان ملل متحد به شورای امنیت، با توجه به نظرات نمایندگان ایران و انگلستان که ضمن نامه‌های آن‌ها در تاریخ ۹ مارس ۱۹۷۰ [۱۸ اسفند ۱۳۴۸] و ۲۰ مارس ۱۹۷۰ [۲۹ اسفند ۱۳۴۸] به ترتیب به دبیرکل سازمان ملل متحد تسلیم شده است:

۱- گزارش نماینده‌ی شخص اوتانت که ضمن یادداشت دبیرکل در تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۷۰ [۱۰ اردیبهشت ۱۳۴۹] بین اعضای شورای امنیت توزیع شده است، تایید می‌شود.

۲- از نتیجه‌گیری و استنباطات گزارش، به خصوص این که «اکثریت قاطع مردم

بحرین آرزومند استقلال و تعیین سرنوشت خود در کمال آزادی هستند و می‌خواهند به عنوان یک دولت خودمختار و حاکم درباره‌ی آینده روابط خود، با دولت‌های دیگر تصمیم بگیرند»، استقبال می‌شود.

اینک با توجه به این که گزارش نماینده‌ی دبیرکل درباره‌ی تمایلات مردم بحرین به اتفاق آرا مورد تایید شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار گرفته است، دولت نیز پیرو گزارش مورخ ۹ فروردین ماه ۱۳۴۹ نتیجه‌ی اقدامات مزبور و قطع‌نامه‌ی شورای امنیت را جهت تایید به استحضار مجلس محترم شورای ملی می‌رساند.

نخست وزیر
امیرعباس هویدا
قائم مقام وزیر امور خارجه
عباسعلی خلعتبری

گروه پارلمانی پان ایرانیست، با گزارش دولت درباره‌ی بحرین مخالفت کرد و سخن‌گوی گروه، به عنوان مخالف گفت: ^{۱۴}

از نهم فروردین ماه تاکنون بحث و بررسی نسبت به یکی از مهم‌ترین مسایل ملی در مجلس شورای ملی در جلسات متعدد مورد رسیدگی است و در این جلسه، دولت گزارشی در مورد جدایی بحرین و یا به بیان توجیهی که در مصوبه‌ی شورای امنیت شده است، «استقلال بحرین»، استان چهارم میهن ما را، عنوان کرده است...

آن‌چه که حائز اهمیت است، این است که گزارش دولت مبتنی است بر قطع‌نامه‌ی صادره از سوی شورای امنیت سازمان ملل و قطع‌نامه‌ی مزبور، مبتنی است بر گزارش فرستاده‌ی دبیرکل سازمان ملل. بنابراین به‌جا و مقتضی بود که این گزارش که مستند و مستمسک شورای امنیت برای تایید جدایی قسمتی از سرزمین ما هست، میان نمایندگان مجلس توزیع می‌شد، تا با توجه به قسمت‌های گوناگون این گزارش، در یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین مسایل مربوط به تاریخ وطن خود، بررسی می‌کردیم. علی‌ایحال تا آن‌جایی که متن این گزارش در روزنامه‌ها درج و منعکس شده، از طرف گروه پارلمانی پان ایرانیست، بررسی‌هایی [انجام] شده است که جهات و دلایل مخالفت گروه پارلمانی پان ایرانیست را با گزارش دولت و در نتیجه آن‌چه که به عنوان مصوبه‌ی شورای امنیت و به عنوان پایه و اساس برای تجزیه‌ی این گوشه از سرزمین ما مطرح شده است، به عرض خواهد رساند.

بدیهی است که در این نکته جای هیچ تردیدی نیست که همه‌ی خانم‌ها و آقایان در این مورد هماهنگی دارند که وضعی که برای بحرین به این کیفیت پیش آمده است، در نوع خود یک وضع کاملاً استثنایی است، چه از نظر برنامه‌های مربوط به میهن و ملت ما و چه از نظر نوع برنامه‌هایی که در سطح جهانی و بین‌المللی اجرا شده است. بنابراین می‌بایست که با یک دقت و بردباری بررسی بشود.

[در این‌جا]، می‌پردازم به بحث و بررسی نسبت به گزارش نماینده‌ی آقای تانت، گزارشی که می‌خواهد از نظر موازین و مقررات بین‌المللی، به عنوان یک مستند و یک

سند بین‌المللی، برای تجزیه‌ی قسمتی از وطن ما باشد و گزارشی که دولت براساس آن، گزارش [حاضر] را تقدیم مجلس کرده است و تایید مجلس شورای ملی را می‌خواهد.

بنابراین، باید این گزارش، دقیقاً مورد بررسی قرار بگیرد و وقتی این گزارش را بررسی کنیم، خواهیم دید که این گزارش، چه از نظر ضوابط حقوق بین‌المللی، چه از نظر مقررات و سنت‌های بین‌المللی و چه از نظر قواعد و قوانین که به هر حال پایه و اساس بررسی نظرات مردم است ... دارای اعتبار نمی‌تواند باشد. (صحیح است)

نسبت به سایر مسایل، ضمن توضیحاتی که به دنبال طرح استیضاح گروه پارلمانی [پان‌ایرانیست] مطرح شد، مسایلی عرض شد.

نظرات گروه پارلمانی پان‌ایرانیست را، به‌خصوص با استناد به کتاب وزارت امور خارجه که با دقت لازم جمع‌آوری شده بود و همان‌طور که عرض کردم در نوع خود، مجموعه‌ی بی‌مانندی از دلایل قاطع و متقن نسبت به حاکمیت بی‌چون و چرای ملت [ایران] در مورد گوشه‌ای از سرزمین خود می‌باشد، به عرض مجلس شورای ملی رساندیم و این نکته عرض شد که به هر حال، حاکمیت ملی قابل تجزیه و تفکیک نمی‌تواند باشد. (صحیح است)

... اما با این وجود، آن چه به‌خصوص استیضاح به آن اتکا داشت، گذشته از آن مطالب، این بود که نحوه‌ای که از طرف دولت برای کسب نظرات مردم بحرین اتخاذ شده است، نحوه‌ای نیست که بتواند موجباتی را فراهم کند که آن‌ها [بتوانند] از حقوقی که به موجب مقررات جهانی و مقررات ملی، هر انسان برای اظهارنظر آزادانه خود دارد، برخوردار باشند و در نتیجه با آن نحوه‌ای که اعمال و اجرا می‌شود، تمایلات واقعی مردم بحرین که لامحاله عبارت است از زندگی کردن با ملت ایران، زندگی کردن با «مادر وطن بزرگ»، بیان و ابراز بشود. (نمایندگان پان‌ایرانیست: صحیح است)

متأسفانه گزارشی که بیان شد، یک چنین واقعیت تلخ و اندوه‌باری را با خود داشت و سرپای گزارش تقدیمی نماینده‌ی اوتانت و در نتیجه گزارشی که به شورای امنیت تقدیم شده است، دلالت بر نقض حقوق مسلم انسان‌ها، دلالت بر نقض اصول [قوانین] بین‌المللی و نیز دلالت بر نقض اصل حاکمیت ملی و همچنین، دلالت بر عدول از این موازین کلی دارد که عرض شد. حال از این دیدگاه، می‌پردازم به بررسی گزارش نماینده‌ی اوتانت:

در مقدمه‌ی گزارش آمده است که از سازمان ملل متحد درخواست می‌شود نماینده‌ای از جانب شخص دبیرکل سازمان [ملل متحد] برای تعیین و تمایز خواست ساکنان بحرین، به آن سرزمین اعزام نماید. بنابراین، می‌بایست نحوه‌ی اقداماتی که اعمال می‌شد، به کیفیتی باشد که خواست و تقاضا و تمایلات مردم بحرین را احراز کند.

حال ببینیم این آقای نماینده‌ی [دبیر کل] سازمان ملل متحد، به چه کیفیتی و در چه شرایطی، عمل کرده است؟

مسئله‌ی مهم و اساسی که گروه پارلمانی پان ایرانیست، گذشته از آن مسایلی که بر روی آن‌ها موكداً ایستاد و موكداً ایستاده است، این است که ببینیم به هر حال، چه موجباتی فراهم شده بود، برای این که مردم این گوشه از وطن ما بتوانند آزادانه نظرات خود را ابراز کنند؟

ببینیم آیا نحوه‌ای که اعمال و اجرا شده و در گزارش نماینده‌ی اوتانت منعکس است، احرازکننده‌ی خواست مردم بحرین هست یا نیست؟

آن وقت اگر احراز شد که چنین نحوه و طرز کاری نمی‌تواند احرازکننده‌ی تمایلات مردم بحرین باشد، در آن صورت چنین گزارشی نمی‌تواند یک مستند قانونی از نظر حقوق بین‌المللی برای اتخاذ چنین تصمیمی از ناحیه شورای امنیت و تقدیم گزارش دولت باشد.

نکته‌ای که قبلاً عرض شد و این جا، در این مورد باز هم تکرار می‌شود، این است که در این تردیدی نیست که محیط و نظاماتی که در مجمع‌الجزایر بحرین مستقر بود و نماینده‌ی اوتانت در آن شرایط برای کسب نظرات مردم بحرین به این گوشه از وطن ما رفت، نظاماتی بود که بنا به گزارش‌های دولت و از جمله گزارشی که در نهم فروردین ماه در مجلس شورای ملی مطرح شد، زائیده‌ی استعمار انگلیس بود، (صحیح است)

استعمار انگلیس بیش از یکصد سال در این گوشه از وطن ما مستقر شد، عوامل خود را مستولی کرد، سازمان‌ها و پایگاه‌هایی به‌وجود آورد، زندان‌هایی برای به زنجیر کشیدن ایرانیان ایجاد کرد، اقدامات ضدایرانی را به نحو وسیع انجام داد، به طوری که اعلامیه‌ی شجاعانه وزارت [امور] خارجه در سال گذشته بود که می‌گفت:

با دو عامل «زور» و «تزویر»، استعمار انگلیس این ناحیه از سرزمین ما را، به زنجیرهای جدایی و بردگی کشیده [است].

نماینده‌ی اوتانت در چنین شرایطی، به این سرزمین رفت، تا نظرات و تمایلات مردم بحرین را استفسار یا استخبار کند.

بدیهی است قبل از هر چیز، وجود سلطه‌ی استعمار، وجود سازمان‌های استعماری در سرزمین بحرین، هر نوع تصور وجود محیط آزاد را برای کسب تمایلاتی که بتوانند مبنا و پایه‌های قانونی و حقوقی برای جدایی بحرین باشد، از بین می‌برد. (نمایندگان پان ایرانیست: صحیح است) این البته، تنها در مورد بحرین نیست.

در این جا، از اعضای دولت و نمایندگان مجلس شورای ملی که در امور حقوقی، در حقوق بین‌الملل و... آگاه و وارد هستند [حضور دارند]. این اصل [عبارت است از] اصل احراز تمایلات [آزاد] در سرزمین‌های استعمار شده و بیان تمایلات [آزادانه] مردم منطقه‌ای که زیر زنجیرهای یک‌صد ساله‌ی استعمار قرار دارند ...

خوش بختانه گزارش نماینده‌ی اوتانت، سراپا دلالت دارد بر این که در چنین شرایطی و در زیر سایه‌ی شوم و سنگین این سازمان‌های زاده استعمار و سالب آزادی مردم بحرین، اقدامات خود را دنبال کرد [ه است]. تمامی قسمت‌های مختلف گزارش ایشان، دلالت بر این معنا دارد و مطالبی که عرض می‌شود، عیناً از آن قسمت‌ها و فرازهایی است که این آقای ایتالیایی در گزارش خود منعکس کرده است. ایشان وقتی نحوه‌ی احراز تمایلات مردم بحرین را می‌خواهد بیان کند، به این کیفیت گزارش می‌دهد و در گزارش خود می‌نویسد:

« در این مورد فهرستی به این جانب داده شده و این فهرست که در اختیار من قرار گرفت، حاوی نام سازمان‌ها و مؤسسات بحرین بود و من می‌بایست از این فهرست، عواملی را برگزینم که برای تحقیقاتم، نمودار تمایلات و نظر کلی مردم بحرین باشد».

پس معلوم است وقتی که ایشان حرکت کرد برود به بحرین، (بنا به تصریح گزارش خودش)، فهرستی به ایشان داده شد، از سازمان‌های و مؤسسات [حکومت غاصب بحرین]، برای این که کسب نظر بکند و تمایلات مردم بحرین را احراز کند ... در قسمت‌های دیگر این گزارش ... می‌رسید به این که، این سازمان‌ها و مؤسسات از چه قبیل سازمان‌ها و مؤسساتی هستند و کاملاً نشان داده می‌شود که مؤسسات و سازمان‌هایی هستند که وابسته به حکومت دست‌نشانده‌ی انگلیس در بحرین بوده است. (صحیح است)

... پس ایشان با فهرستی که گرفت، حرکت کرد به [سوی] بحرین، تا در یک چنین شرایطی، از نمایندگان این نوع سازمان‌ها و مؤسسات بپرسد که آیا می‌خواهند با وطن خود زندگی کنند یا نه؟ آیا می‌خواهند جزیی از سرزمین بزرگ خود، ایران باشند یا نه؟

این پرسش پیش می‌آید که این فهرست را چه مقامی در اختیار این آقای نماینده اوتانت قرار داده و آن کدام مرجعی بوده که معلوم کرده، باید نظرات مردم بحرین، ... از انجمن شهر، از هیات اوقاف، از انجمن بهداری، از مؤسسات مشابه دیگری که به دلالت و به صراحت گزارش، وابسته به حکومت غاصب بحرین بوده‌اند، پرسش شود که آیا موافقت با ما زندگی کنند یا خیر؟

ایشان در گزارش خود ذکر می‌کند که به من اطمینان داده شد که آن‌جا آزادی کامل خواهد بود و مراجعه‌کنندگان به من، از عواقب وخیم مراجعه در امان خواهند بود. این صریح گزارش است و نکته‌ی بسیار جالبی است. یعنی لااقل، حتا از نظر ایشان که نماینده‌ی شخص دبیرکل سازمان ملل بوده است و می‌خواهد عزیمت کند به بحرین. به جهاتی، به همان جهات که عرض کردم، این بیم وجود داشته که مبادا به

کیفیتی باشد که حتا اگر کسی به ایشان مراجعه کند، دچار عواقب وخیم بشود. لابد یک سلسله جهات و دلالی وجود داشته که آن بیم و نگرانی به وجود آمد [ه بود]. مساله این است که برای از بین بردن آن جهات و دلائل که حتا ذهن نماینده‌ی سازمان ملل را تا این حد نگران می‌کند، چه اقدامی شده؟ از طرف همین مرجع بین‌المللی، چه اقدامی شده است؟ بی‌گمان هیچ ...

... به هر حال هم‌کاران گرامی، نظرتان را به یک قسمت مهم این گزارش، جلب می‌کنم. در این گزارش، به یک سرشماری استناد شده که در سال ۱۹۶۵ [۱۳۴۴] انجام شده. هر چند این سرشماری در شرایطی از آن قبیل بوده است که عرض کردم ولی همین سرشماری با خود حقایق بسیار و واقعیت‌های بسیار و تکیه‌گاه‌های بسیار دارد که نشان می‌دهد که این گزارش و نتیجه‌گیری نماینده‌ی اوتانت، نمی‌تواند درست باشد.

در این گزارش این‌طور ذکر می‌شود که در سال ۱۹۶۵، هفتاد و نه درصد از ساکنان بحرین، بومی بحرینی بوده‌اند و در همین جا ذکر شده است که در همان سال ۶/۹ درصد عمانی و مسقطی بوده‌اند و در همان جا ذکر شده که بیش از ۷ هزار ایرانی بوده است.

سوال من این است که بومی بحرینی کیست؟ این ۷۹ درصد که قبل از استیلای استعمار ساکن بحرین بوده‌اند و به همین دلیل بومی بحرینی خطاب شده‌اند، این‌ها چه کسانی هستند؟ این‌ها ایرانی‌ها هستند. کما این که ما نمی‌توانیم بگوییم بومی فارسی، ما نمی‌توانیم بگوییم بومی سندی. این‌ها همه ایرانی هستند. (صحیح است)

آن بومی‌هایی که این‌جا از آن‌ها نام برده و در آن سرشماری، ۷۹ درصد [جمعیت] بوده‌اند، این‌ها ایرانیانی هستند که در آن منطقه، زندگی می‌کردند. ولی این ۷ هزار و خورده‌ای که شناسنامه دارند، می‌دانید چه کسانی هستند؟ ایرانی‌هایی هستند که... با زحمات و رنج‌های بسیار آمده‌اند، شناسنامه ایرانی گرفته‌اند. ولی این دلالت بر این ندارد که آن ۷۹ درصد دیگر ایرانی نیستند. این مساله‌ی بسیار مهمی است...
نظر همکاران را به قسمت‌های دیگری از همین گزارش جلب می‌کنم که دلالت دارد به این که آن ۷۹ درصدی که به عنوان بومی بحرین ذکر شده‌اند، این‌ها ایرانی‌ها هستند.

آقای گی چپاردی در قسمت دیگری از همین فرازی که عرض کردم که آماری از سرشماری سال ۱۹۶۵ [۱۳۴۴] را بیان می‌کند، چنین ذکر می‌کند:

«تشخیص و تمایز اصلیت بحرینی‌های ایرانی‌الاصل و برآورد عده‌ی این‌ها، بسیار دشوار است. به شهادت منابعی که بهترین مطلعین امر شناخته می‌شوند، این عده را برپایه‌ی تمایلات فرهنگی، به ویژه مکالمه‌ی فارسی در خانه‌هاشان که نمودار اصالت

ایرانی‌ها است، حداقل ۷ هزار و حداکثر ۹۵ هزار تخمین می‌زنند ...»

... علی‌ایحال، این قسمت از گزارش ایشان دلالت دارد بر این که ایرانی و ایرانیان در بحرین و مردم بحرین، حتا آزادانه در محیط‌های خارج نمی‌توانند به زبان خودشان، یعنی زبان فارسی صحبت کنند.

به طوری که نماینده‌ی آقای اوتانت می‌گوید، ایرانی‌الاص‌ها را باید از طریق مکالمه در خانه‌هاشان که به زبان فارسی سخن می‌گویند، شناخت. این‌ها در چنین شرایطی هستند که حق تکلم به زبان فارسی را ندارند و پرسش ما این بود و بحث ما در این باره این است که چگونه در چنین شرایطی و یک چنین محیطی که گزارش دلالت دارد، [می‌تواند] تمایلات و نظرات آزادانه مردم بحرین احراز و استنباط شود.

حال ملاحظه بفرمایید این برنامه را نماینده‌ی اوتانت چگونه پیاده کرد ... و ببینیم آیا نحوه‌ی پیاده کردن این برنامه، با آن مقدمه‌ی گزارش [می‌تواند با] احراز تمایلات و خواست مردم بحرین تطبیق بکند؟

ایشان و هیاتشان، حدود سه هفته در مجمع‌الجزایر بحرین می‌مانند ... هیات در مدت سه هفته، مطلقاً نمی‌توانست واقعاً به یک بررسی دقیق و عمیق برای احراز نظرات ساکنان منطقه‌ای مثل مجمع‌الجزایر بحرین اقدام بکند. پس ایشان از چه راه رفت؟ ...

در گزارش بیان می‌کند که به نمایندگان گروه‌های مختلف مراجعه کردم. اسامی برخی از این گروه‌هایی را که ایشان نام برده است ... در این جلسه مجلس شورای ملی قرائت می‌شود: شورای شهرداری، کمیته‌های دولتی، انجمن‌های بهداشتی، کمیته‌ی اوقاف، انجمن هلال سرخ، انجمن زنان.

این‌ها، موسسات و سازمان‌هایی بودند که فهرستی از آن‌ها، در اختیار نماینده‌ی اوتانت قرار داشته و به چنین سازمان‌هایی مراجعه کرده است. کیفیت این سازمان‌ها و موسسات نشان می‌دهد که همه این‌ها، به نحوی با حکومت یاغی شیخ عیسی ارتباط داشته‌اند. این‌ها به نحوی، زیر نفوذ او بوده‌اند.

جالب این است که در همین گزارش ... نماینده‌ی اوتانت، رابطه‌ی این گروه‌ها، را به قول خودش، با دولت بحرین تایید می‌کند. معلوم نیست آیا ایشان باید می‌رفت و نظر سازمان‌های دولتی را استخیار می‌کرد، یا تمایلات مردم بحرین را احراز می‌نمود؟ ایشان آیا می‌بایست، نظر هیات اوقاف و انجمن شهر را استفسار می‌کرد، یا نظر مردم را؟ در گزارش حتا منعکس است که حکومت در آن انجمن‌ها دخالت دارد ...

در قسمت دیگری از گزارش اشاره می‌کند که ضمناً من اعلام کردم که از مردم بحرین اگر کسانی مایل هستند [می‌توانند] به من مراجعه کنند. وی برخی از آن مراجعه‌کنندگان را هم نام برده است و ذکر می‌کند که تنها به دو روستا رفتم و آن‌جا با

کدخداها ملاقات کردم ...

چنین گزارشی، نمی‌تواند به هیچ‌وجه، نحوه‌ی مستدل مطمئن و منطقی برای استنباط و احراز تمایلات مردم بحرین باشد. (صحیح است)
جالب این‌جا است که [وی] با اتاق تجارت و صنایع بحرین هم ملاقات می‌کند و نظر آن‌ها را هم به عنوان تمایلات مردم بحرین برای جدایی از ایران عنوان می‌کند.

ولی شما را به خدا، آن مواردی را که در این‌جا ذکر شده بود، این سازمان‌هایی را که ایشان به آن‌ها مراجعه کرده بود که [همگی] ارگان‌های حکومتی و دولتی‌اند، آیا نظرات آن‌ها و تمایلات آن‌ها، می‌تواند پایه‌ای باشد از برای این که ما حقوق مسلم [خود] را نسبت به گوشه‌ای از وطن خود، ندیده بگیریم؟
ازجمله سازمان‌هایی که به آن مراجعه کرده، انجمن زنان بوده است. ولی در گزارش ملاحظه می‌کنید که درباره وضع زنان در بحرین، کیفیت کار و فعالیت زنان در بحرین، چگونه اظهارنظر می‌کند.

وی می‌گوید، نقش زنان غالباً مشهود نیست و آن‌ها به ندرت در زندگی عمومی شرکت می‌کنند. با معدودی از زنان مصاحبه شده، در حالی که ابتدا گفته [شده] بود که ازجمله سازمان‌هایی که به آن مراجعه می‌کنند، انجمن زنان است.
قسمت دیگر از گزارش دلالت دارد که فقط با معدودی از زنان مصاحبه کرده که لابد دیدید عکس‌هایی را که در بعضی از جراید کلیشه کرده بودند، اجتماعی را که نماینده‌ی اوتانت با آن‌ها مصاحبه می‌کند، از ۴ تا ۵ نفر تجاوز نمی‌کرد ...

... [گی چپاردی] در قسمت دیگری از گزارش ذکر می‌کند (متأسفانه آن‌جایی است که این آقا برخلاف واقع چنین بررسی‌هایی می‌کند) که اکثریت ساکنین بحرین غیرایرانی هستند. ولی در قسمت دیگر گزارش می‌گوید، تقریباً همه‌ی ساکنین بحرین [دارای] سنت فرهنگی ایرانی‌اند] ...

این قسمت از گزارش نشان می‌دهد که اکثریت قریب به اتفاق مردم بحرین، سنت فرهنگ ایرانی خود را حفظ کرده‌اند. کسی که سنت و پیوند فرهنگ ایرانی را حفظ بکند، روح و روان ایرانی دارد. چنین کسانی هرگز چنین تمایلی را ابراز نخواهند کرد که از مادر وطن جدا شوند و زندگی جداگانه‌ای داشته باشند ...
بنابراین قسمت اعظم گزارش نماینده‌ی اوتانت که در شورای امنیت مورد بررسی قرار گرفت و متکا و پایه و اساس این قطع‌نامه شد، به کیفیتی بود که عرض کردم.

گذشته از آن دلایلی که قبلاً معروض داشتم، با توجه به همین گزارش و با توجه به نحوه‌ای که در این گزارش بیان و عنوان شده، هرگز این گزارش نمی‌تواند از نظر هیچ مرجعی که واقعاً به عدل و انصاف بین‌المللی توجه داشته باشد، از نظر آثار حقوقی احتمالی آینده، سالب حق مسلم مردم بحرین برای زندگی کردن با میهن بزرگ [خود]،

ایران باشد. (نمایندگان پان ایرانیست: صحیح است)

با توجه به مسایلی که عرض شد، گزارش دلالت دارد که در بحرین حکومتی هست که برنامه‌های استعماری و تبعیض نژادی و اقدامات ناقض اصول مسلم اعلامیه‌ی حقوق بشر را، به شدت دنبال می‌کند (صحیح است) و نه تنها این گزارش چنین دلالت دارد، [بلکه] همه‌ی حوادث گذشته، اعلامیه‌های متعدد دولت، تمام دلایل مسلم، دلالت بر این مسأله دارد که در بحرین آن قسمت از اصول اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر که از منضمات منشور ملل متحد است، سال‌ها است نقض شده و بررسی نماینده‌ی اوتانت به این کیفیت در مجمع‌الجزایر بحرین، در شرایطی بوده که این اصول، به‌ویژه اصول مندرج در مواد ۳، ۵، ۷، ۱۹ و ۲۱ و بالاخره اصل مهم مندرج در ماده‌ی ۳۰ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، نقض شده است. (نمایندگان پان ایرانیست: صحیح است)

[در نتیجه]، چنین ابراز و احراز تمایلات، نتیجه‌گیری از چنین احراز تمایلات در چنین شرایطی که مردم بحرین در زیر شلاق نقض این اصول هستند، نمی‌تواند هرگز یک نتیجه‌گیری صحیح و قانونی باشد ...

(فروتن: در «سار» هم به همین نحو عمل شد).

خیر، در «سار» به این کیفیت نبود.

(مهندس ارفع [رهبر گروه پارلمانی حزب ایران نوین]: به نظر جنابعالی، به چه

کیفیت عمل می‌شد، صحیح بود؟)

... می‌بایست به نفوذ و سلطه‌ی استعمار، به وجود عوامل زائیده‌ی حکومت استعمار، به حکومت جابرائه‌ی عمال مبعوث استعمار، در بحرین پایان داده می‌شد. به وسیله‌ی همین مراجع جهانی، باید محیط آزاد برای ابراز نظرات مردم بحرین ایجاد می‌شد. باید مردم بحرین در شرایط آزاد، اظهار نظر می‌کردند. باید نماینده‌ی اوتانت، نظرات آزاد مردم بحرین را می‌گرفت، نه نظر مؤسسات و هیات‌هایی مانند «اوقاف» را. (نمایندگان پان ایرانیست: صحیح است)

باید این اقدامات می‌شد. در «سار» هم به همین نحو عمل شد....

(مهندس ارفع: نحوه‌ی عمل را بالاخره نفرمودید)

این با دولت بود ... در مورد استیضاح ... توضیح داده شد که دولت باید اقدام می‌کرد، تعدی‌ها، تجاوزها، ستم‌کاری‌ها، شلاق‌های ظلم و ستم که بر گرده‌ی مردم بحرین کوبیده می‌شود، آن‌ها را در مراجع جهانی مطرح می‌کرد و نتیجه‌گیری می‌شد برای این‌که این غل و زنجیر از دست و پای مردم بحرین برداشته می‌شد. جز این مطلبی نیست.

(مهندس ارفع: باید نفوذ استعمار را از بین می‌بردند، حکومت بحرین را هم ساقط می‌کردند و مردم بحرین را می‌آوردند در دشت ورامین و آن وقت، اخذ رای می‌کردند؟)

... علی‌ایحال با توجه به دلایلی که بیان شد و با توجه به دلایلی که در جلسات پیش معروض شد، گروه پارلمانی پان‌ایرانیست با گزارش دولت که گزارش جدایی بحرین است ... [مخالف است] و گروه پان‌ایرانیست در مقابل چنین گزارشی، رای مخالف می‌دهد. (نمایندگان پان‌ایرانیست: آفرین)

پس از سخنان سخن‌گوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست به عنوان مخالف، رییس مجلس، از محسن خواجه نوری دعوت کرد تا به عنوان موافق، نظرات گروه پارلمانی حزب ایرن نوین را در مورد گزارش اقدام‌های دولت و قطع‌نامه‌ی شورای امنیت درباره‌ی بحرین بیان دارد: ^{۱۵}

با اجازه مقام ریاست و هم‌کاران محترم، این‌جانب ... مطالبی به عرض می‌رسانم: مقدمتاً باید عرض کنم خدمت ایشان و دوستان عزیز که وطن‌پرستی و علاقه به سرزمین ایران، انحصار یک نفر و دو نفر و سه نفر و چهار نفر نمی‌تواند باشد تمام مردم این مملکت علاقه به این آب و خاک دارند، علاقه به تاریخ باستانی ایران دارند و به این میراث‌شان افتخار می‌ورزند. پس برای مرتبه اول و آخر برای شروع صحبت، به ایشان و دوستانم عرض می‌کنم که این مطالب را نباید از جهت عوام‌فریبی بیان کرد، بلکه باید با حقایقی که در تاریخ کنونی وجود دارد مواجه شد و مسایل را روی این ضابطه بررسی و راه‌حل پیدا کرد. (صحیح است - احسن)

بنده از مسالهی بحرین و موضوع بحرین یک خاطره بسیار تلخی دارم. برای اولین مرتبه، به‌طور حاد چه موقع در ایران بیان شده در روزنامه‌ها منعکس شد، در آن موقع موضوع بحرین را عده‌ای به صورت وطن‌پرستی ولیکن در باطن برای این که پوست خربزه‌ای زیر پای ملت ایران بگذارند، مطرح کردند ...

امروز هم که صحبت از ترک نیروی استعماری بریتانیا در خلیج فارس است (مصطفوی - مطلب همین است) و صحبت از این است که بین برادران مسلمان ساکن خلیج فارس وحدت عقیده و اتحاد به وجود بیاید، در این موقع باز هم با هر اقدام برادرانه و مشفقانه و بشردوستانه، عده‌ای به عنوان وطن‌پرستی مخالفت می‌کنند. (صحیح است)

من این دو موضوع را پهلوی هم می‌گذارم که شما و ملت ایران قضاوت کنید که وطن‌پرست کیست و حقیقت‌بین کیست و سیاست صحیح مملکت ما در کجاست.

(عباس میرزایی - چقدر فرق است بین حقیقت گفتن و تظاهر به حقیقت کردن)
شما صحبت از جدایی بحرین کردید. من فکر می‌کنم که این اقدام نه تنها موجب جدایی نخواهد شد، بلکه ارتباط‌های معنوی ما روزبه‌روز بیش‌تر خواهد شد. نه تنها با این شیخ‌نشین، بلکه با تمام شیخ‌نشین‌های خلیج فارس (دکتر فریور - خواهیم دید) و هیچ تردیدی نیست که این استخوان لای زخم‌ها که سیاست استعماری به وجود آورده بود، همه به ضرر ملل مسلمان و خاورمیانه بود. این حقایق را باید گفت و کتمان این حقایق به ضرر مملکت است.

ایشان به نحوه کسب نظرات مردم بحرین اعتراض کردند، ایراد گرفتند اما رویه صحیح چه بوده است؟ (دکتر فریور - همان که دکتر جلال عبده در آفریقا کرد) رویه صحیح را اعلام کردند اگر بخواهیم رویه ایشان را دنبال کنیم، می‌بایستی برادرکشی را آغاز کنیم. می‌بایستی ما در یک ماجرای نظامی و سیاسی خودمان را آلوده کنیم و این مصلحت ملتی نیست که در راه سازندگی پیش می‌رود و این آرزو و علاقه ملت ایران نیست. ملت ایران در راه سازندگی و در راه کار مثبت و صلح‌جویی قدم برمی‌دارد. بنده این مطلب را به‌طور خلاصه عرض کردم ولی چون موضوع، موضوع مهمی است و امروز یک روز تاریخی است و مذاکراتی که در این جلسه می‌شود، برای قضاوت نسل‌های آینده باقی می‌ماند، من آن‌چه از دوستان خود و هم‌مسلمان خودم الهام گرفته‌ام، نوشته‌ام که نهایت امانت را در این کار به کار بندم (آفرین) و نظرات واقعی دوستان را که از چند روز قبل که به من این ماموریت را داده‌اند، منعکس کنم.

هم‌مسلمان خودم و هم‌عقیده‌های خودم و من فکر می‌کنم که این متنی را که قرائت می‌کنم ترجمان احساسات و افکار آن‌ها باشد. (صحیح است)

(دکتر فریور - نخوانده می‌گویند صحیح است)

امروز گزارش دولت درباره تحقیقات دبیرکل سازمان ملل متحد و قطع‌نامه شورای امنیت به استحضار مجلس رسید. به‌طوری که هم‌کاران ارجمند ملاحظه می‌فرمایند، شورای امنیت به اتفاق آرا گزارش دبیرکل را مورد تأیید قرار داده است و آن وقت شما مدعی هستید که به اتفاق آرا تمام نمایندگان دلی که در شورای امنیت شرکت داشته‌اند، مواد منشور سازمان را نقض کرده‌اند، آیا چنین ادعایی منطقی است.

(دکتر فریور - وقتی دولت شما موافق آن گزارش بوده دلیلی ندارد آن‌ها مخالفت کنند)

این وحدت‌نظر می‌رساند که تا چه حد دولت ایران در اتخاذ طریقه مسالمت‌آمیز حل مساله بحرین راه صحیح و مدبرانه را پیموده است. (صحیح است)

کشور ما نه تنها در این مورد بلکه در تمام مواردی که اختلافات بین‌المللی بین کشورهای جهان پیش آمده، از بدو تشکیل سازمان ملل متحد، همواره در تحکیم این سازمان بزرگی جهانی و احترام به منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر صمیمانه کوشا و وفادار بوده است و بدیهی است در جایی که در مورد اختلافات مربوط به دیگران همواره طریقی مسالمت و قبول توصیه‌های سازمان را تأیید کرده است، به طریقی اولی در مورد بحرین که ما خود یک طرف اختلاف بودیم، اتخاذ هر راهی غیر از آن‌چه که اتخاذ شده، صحیح و موجه نبود و امروز ما واقعاً خوش‌وقتیم که دولت با توجه کامل به منشور ملل متحد و احترامی که برای سازمان ملل قائل بوده است، گزارش نهایی را به مجلس می‌دهد و نوید حل مشکل بحرین را که قرن‌ها دستاویز سیاست‌های استعماری شده بود، اعلام می‌دارد. (صحیح است)

امیدواریم با این همه حسن‌نیت که دولت و ملت ایران تحت رهبری شاهنشاه

محبوب خود در این راه به منصفه ظهور رسانیده است، نمونه برای عموم کشورها باشد. (صحیح است) و آرزو داریم آن‌ها نیز به جای جنگ و جدال که منهدم سازنده تمدن بشری است، به راه صلح و صفا که راه دین و عقل و لازمه زندگی سعادت‌مند است ارشاد و هدایت بشوند.

عموم مردم کرانه‌های خلیج فارس برادران مسلمان ما هستند. همین احساسات برادری موجب شد که ما در مورد آن‌ها به جز مسالمت، راه دیگری را انتخاب نکنیم. راهی که سرانجام آن بیرون راندن استعمار از خاک آن‌ها بود و فقط از این راه می‌شد که بهانه‌ای دست انگلستان ندهیم و موجب شویم که نیروهای مسلح انگلستان در ۱۹۷۰ خلیج فارس را ترک کنند و اینک آرزو داریم که آن‌ها نیز با کار و کوشش خود، هر روز، به ترقیات بیش‌تری نائل شوند و از جانب ما نیز مثل همیشه، دست دوستی و یاری و همکاری به سوی آنان متوجه است و قطع داریم که این اقدام بزرگ تاریخی دولت ایران اولین پایه بنای سعادت برادران بحرینی ما می‌باشد و برای آن‌ها رفاه و ترقی روزافزون در پرتو تعلیمات اسلامی مسئلت می‌نماییم.

این است آرزوی ما و ما امیدوار هستیم که همین قدم مدبرانه دولت ایران، موجب شود که کلیه کشورهای ساحل خلیج فارس، قدر دوستی و مراتب صمیمیت ملت ایران را بدانند. (صحیح است) و رشته‌های صمیمیت و مودت و همکاری ما روز به روز مستحکم‌تر بشود و به جایی برسد که نه تنها بحرین از ما جدا نباشد بلکه کلیه ساکنان خلیج فارس با ما متحد و همگام باشند. (احسنت - احسنت)

سپس رئیس مجلس، از آقای هلاکو رامبد رهبر گروه پارلمانی حزب مردم دعوت کرد تا به عنوان موافق با گزارش دولت، مطالب خود را بیان دارد:^{۱۶}

... در سیاست، خاصه امور بین‌المللی، بهتر است که نه زیاده از حد خوشبین باشیم و نه بدبین، بلکه مسایل را با چشم واقع‌بینی مطرح کنیم. (احسنت - احسنت) یکصد و پنجاه سال قبل در اثر اوضاع زمان و ضعف ایران آن روز و قدرت استعمار، بحرین از قلمرو حکومت ایران جدا گردید، هم‌چنان که قسمت‌های دیگری از خاک اصلی وطن ما جدا شد. (صحیح است)

این مرحله، اول پرونده مورد بحث است و این خاطره غم‌انگیز در طول این مدت هم‌چنان باقی بود. نه تنها از نقطه نظر، این که امکان برگشت بحرین در قلمرو حکومت ایران فقط مقدور نبود، بلکه طرح حقوق ایران هم، در هیچ یک از محافل مقدور نگردید. هم‌چنان که نسبت به سایر قسمت‌ها اقدامی ممکن نمی‌شد.

توفیق نسبی که در این زمان عاید گردیده این است که بالاخره بر اثر سیاست‌های مدبرانه، با قبولاندن طرح حقوق ایران در این قسمتی که از قلمرو خارج شده بود، حاکی از حیثیت و قدرت ایران نسبت به گذشته است که باید مورد خوش‌وقتی هر ایرانی باشد. اما تحولاتی که در طول مدت این صد و پنجاه سال شاید هم با برنامه

معین و مستمر در نسل‌های متوالی نسبت به ساکنین و اوضاع آن به وجود آورده بودند، نتیجه اجتناب‌ناپذیر آن این بود که صرف‌نظر از نحوه‌ی تحقیق نماینده سازمان ملل، امروز ما با آن مواجه هستیم. اکنون باید بدانیم همان‌طور که ناراحتی از دست رفتن این امتیاز حکومت در بحرین از ۱۵۰ سال قبل موجب تأثر هر ایرانی بوده، توفیقی نسبی طرح مساله، باید یک پایان تسلی‌بخش نسبت به این موضوع تلقی گردد. (صحیح است)

و اما اکنون با این گذشت فوق‌العاده و حسن‌نیت بی‌سابقه که در تمام محافل جهان مواجه با تجلیل فراوان و حسن اثر شایان گردیده، بر دولت است که اولاً از چنین موقعیتی که از لحاظ معنوی یک توفیقی در سیاست بین‌المللی برای ایران پیش آورده، کمال حسن استفاده را بنماید و اگر بحرین به آغوش وطن ما بازنگشته، نتیجتاً به صورت یک کشوری مسلمان و ایرانی‌الاصل که بر اثر اقدامات ایران مستقل گردیده و آن‌ها شیعه هستند (صحیح است) در هم‌جواری ایران در خلیج فارس برای ما دولت قدرشناس باید شناخته شود و بالاخره آن‌چه که باز هم از وظیفه دولت است، باید از چنین موقعیت مناسب برای حفظ رعایت کامل حقوق و آزادی ایرانیانی که در بحرین هستند، کمال مراقبت و نهایت مساعی را معمول دارد. (احسن)

آن‌گاه رییس مجلس، امیرعباس هویدا نخست‌وزیر را دعوت به سخن کرد: ^{۱۷}

جناب آقای رییس، خانم‌ها و آقایان. در این‌جا وظیفه خود می‌دانم از جناب آقای رامبد نماینده حزب مردم و جناب آقای خواجه‌نوری نماینده حزب ایران نوین که در تائید سیاست دولت فرمایشاتی کردند تشکر کنم. بدیهی است راهنمایی‌هایی که هر دو نماینده محترم کردند، برای دولت محترم است و عمل خواهد کرد.

در این‌جا، نماینده حزب پان ایرانیست نظریاتی به سمع خانم‌ها و آقایان رسانید که هر چند در قالب‌های معمول فرمایشات ایشان است ولی اگر پاسخی به او داده نشود، خدای نکرده مثل معمول خواهند گفت که دولت جرات نکرد که پاسخی به نظریات آن‌ها بدهد.

مسلم‌ها و آقایان می‌دانید دولت شاهنشاهی بزرگ‌ترین مسوولیت در راه مبارزه با استعمار و حفظ صلح و امنیت این منطقه را دارد (صحیح است)

و بی‌شک نمی‌توانست در برابر تحریکات و هم‌چنین آشوب‌گری‌هایی که در شرف تکوین بود، بی‌تفاوت و بی‌اعتنا بماند. (صحیح است)

دولت این مراتب را در گزارشات خود، وزیر امور خارجه در موقع خود و خود بنده در موقع پاسخ به استيضاح عرض کردم.

مصالح عالیه ملت ایران بیش از هر چیز و سرنوشت ما و برادران مسلمان ما در آن سوی خلیج فارس، ایجاب می‌کرد که از هیچ اقدامی برای دفاع از مصالح مشترک در برابر هر نوع بازگشت استعمار در این منطقه و خطرات ناشی از آن فروگذار نشود.

اقدامات اساسی دامنه‌داری مخصوصاً از یک سال و نیم پیش توسط دولت انجام گرفت، روزی تاریخ این مسایل را به طور دقیق بررسی خواهد کرد و در آن موقع ملاحظه خواهیم کرد که کی در ایران مخالف استعمار بود، کی در ایران بالفعل موافق عظمت ایران بود.

در هر صورت تمام این اقداماتی که انجام گرفت، مظهر بارزی از سیاست مستقل ملی ما بود و هدفی جز این نداشت که مقاصد و آرمان‌های بزرگ ملی خود را در شرایط خاصی که در این منطقه حساس به وجود آمده بود، به بهترین نحوی تامین سازیم ... مسلماً ما باید هدف‌های مشترک، خود را به مردم این سوی خلیج فارس و آن سوی خلیج فارس، فارغ از هر نوع مداخله خارجی یا دسیسه استعماری، تامین کنیم و لازم بود که با استفاده از کلیه امکانات ملی و بین‌المللی مردم مسلمان، این ناحیه را از خطر جنگ و آشوب و تشنج‌های تخریبی مصون داریم و در این راه، نهایت مجاهدت را به کار بردیم، تا از اقدامات خود به این نتیجه برسیم و یک سلسله اقدامات ملی با اصولی که عرض کردم دنبال کردیم ...

... نباید کاری انجام داد که استعمار در این منطقه بماند. نباید بگذاریم که استعمار یا موافقین استعمار، مسایل را به شکل غائله یا مثل آبی برای حرکت آسیاب عوام‌فریبی و جاه‌طلبی‌های محض، به کار برند. استعمار در کارگردانی وقایع کهنه‌کار و دارای تجربه است...

... به هر صورت، گزارشی است قرائت شد و دولت استدعای تصویب آن را دارد.

رییس - نظر دیگری راجع به گزارش دولت نسبت به بحرین نیست؟ (اظهاری نشد). پیشنهادی رسیده است که نسبت به گزارش دولت با ورقه اخذ رای شود. پیشنهاد قرائت می‌شود: ^{۱۸}

ریاست محترم مجلس شورای ملی

تقاضا دارد نسبت به گزارش دولت در مساله بحرین و نظر شورای امنیت با ورقه اخذ رای به عمل آید.

فراکسیون حزب ایران نوین - حیدرعلی ارفع

رییس - بنابراین نسبت به اقدامات دولت، مذکور در گزارش تقدیمی در مورد قطع‌نامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل متحد راجع به بحرین با ورقه اخذ رای می‌شود.

اسامی نمایندگان وسیله‌ی منشی (آقای مهندس حیدر صائبی) اعلام و در محل نطق، اخذ رای به عمل آمد. آرای مآخوذه شماره شد و نتیجه به قرار زیر اعلام گردید: ^{۱۹}

آرا موافق: ۱۸۷ رای

آرا مخالف: ۴ رای

رییس - اقدامات دولت، مذکور در گزارش تقدیمی در مورد قطع نامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل متحد راجع به بحرین، با ۱۸۷ رای موافق و ۴ رای مخالف، تصویب شد. به دولت ابلاغ می شود.

موافقین - مهندس [افراسیاب] کیا، دکتر [غلامرضا] عدل، مهندس [غلامعلی] سهم‌الدینی، [محسن] خواجه نوری، دکتر [عبدالرسول] عظیمی، [فضل‌الله] صادق سمیعی، مهندس [عبدالوهاب] کیا کجوری، دکتر غلامرضا خیراندیش، [سیدعبدالحسین] فخر طباطبایی، اسدالله سلیمانی، [اسدالله] مروتی، دکتر [مظفر] زعفران‌لو، [امیرحسین] عامری، [اکبر] امیر احمدی، [ابوالقاسم] قاضی‌زاده، مهندس [حسن] صائبی، دکتر [عزت‌الله] یزدان‌پناه، دکتر [حسن] متین، دکتر [محمدعلی] رشتی، [حسام‌الدین] رضوی، دکتر [سیف‌الله] وحیدنیا، [حسین] یوسفی، خانم [نیره] سعیدی، [حبیب‌الله] امام مردوخ، موسی صالحی، دکتر [موسی] درودی، کریم بخش سعیدی، [محمدعلی] پوربابایی، [همایون] مهرزاد، مهندس [بهمن] عطایی، خانم [هما] زاهدی، مهندس [عبدالله] ریاضی، دکتر [نورالله] ستوده، دکتر [امین] غنی، مهندس [محمود] پروشانی، [مرتضی] ابوذر، [کاظم] کورس، محمد اسدی، مهندس [حجت‌الله] اردلان، مهندس [جواد] اربابی، دکتر [وحید] مهدوی، [ابراهیم] مدرسی، [سیدمحمدعلی] مرتضوی، [سیدمحمود] روحانی، تیمسار [فضل‌الله] همایونی، دکتر [ولی‌الله] معظمی، نادر ادیب سمیعی، [اکبر] مهاجرانی، دکتر [امیرحسین] پرتو اعظم، مهندس [فیروز] فروهر، دکتر گالیگ [هواکیمیان]، [اسدالله] موسوی ماکویی، [منوچهر] سعید وزیری، عبدالحسین طباطبایی، دکتر [عبدالله] امامی خوبی، تیمسار [مسبب] حکیمیان، [علی اصغر] فیاض فاضلی، [رسول] پرویزی، دکتر [مرتضی‌قلی] کیان، [رضا] ضیاء احمدی، دکتر [سیدجواد] مهذب، دکتر [نقی] صاحب‌قلم، [علی] مرندی، [ابوالقاسم] پاینده، [سیدمحمد] رضا زاده، کریم اهری، مهندس پرویز بهبودی، [لطف‌الله] حی، دکتر [جهانگیر] میرعلا، [محمد] بهینا، دکتر [محمدحسین] اعتمادی، [صالح] شاخویی، [داود] مویدامینی، دکتر [فضل‌الله] صدر ۲۰، دکتر [جواد] سعید، مهندس [غلامرضا] زنجانچی، [محمد] دیهیم، [ناصر] عجم، مهندس [فضل‌الله] جلالی نوری، [زین‌العابدین] ارسنجان، صدری کیوان، دکتر [عبدالصمد] رفعت، [محمد] مانی، مهندس [امیرقاسم] معینی، [حسن علی] زرگزاده [حاجی باغلو]، [جهانگیر] سرتیپ‌پور، خانلر قراچورلو، [سیدعلی] صائب، [علی] کمالوند، دکتر [حسن علی] محقق، [سیدمهدی] شیخ‌الاسلامی، [سیدمهدی] اصولی، [علی اکبر] دانشمند، [سیدعطاالله] اخلاقی، [مهدی] خسروی [کردستانی]، دکتر سعید حکمت، [محمدعلی] کلاتر هرمرزی، دکتر [جواد] صفایی، دکتر مهندس ناصر بهبودی، [علی] ماهیار، [عزت‌الله] ایلخانی‌پور، [امان‌الله] ریگی، [ناصرقلی] فرهادپور، تیمسار [حسن] وحدانیان، [امیرحسین] شیخ بهایی، دکتر [حیدرعلی] برومند، دکتر [فرهاد] قهرمان، پروفیسور [جعفر] مخبر فرهمند، مهندس [علی اکبر] یار محمدی، دکتر [محمد]

رهنوردی، مهندس [علی‌رضا] ریاحی، حیدر صائبی، دکتر [ویلسون] بیت منصور، دکتر [باقر] شریعت، دکتر [احمد] رفیعی، [محمدحسین] عباس میرزایی، [فضل‌الله] کاسمی، [سیدحسن] مصطفوی نایینی، مجید موسوی، [سیدمجید] محسنی مهر، مهندس [عباس] اسدی سمیع، تیمسار [محمود] نکوزاد، مهندس [علی] برومند، [جعفر] جوادی، دکتر [محمد] رضوانی، مهندس فیروز عدل، دکتر [یحیی] بهبهانی، [حبیب‌الله] ملک‌زاده املی، دکتر [قدرت‌الله] موثقی، [کاظم] مسعودی، [محمدتقی] معزی، دکتر [محسن] صالحی، [امیرحسین] فولادوند، [سیدمحمود] امامی رضوی، مهندس [ابوالفضل] بریمانی، دکتر [محمد] بقایی یزدی، [محمد] فضایی، [رحمت‌الله] فهیمی، دکتر [همایون] فربود، [منصور] انشا، [احمد] حق‌شناس، خانم [شوکت ملک] جهانبانی، مهندس [عباس] اخوان، دکتر [محمود] ضیایی، [حسین] غلام‌نیاکان، [عبدالکریم] جاماسپی، [باقر] بوشهری، [شکرالله] بختیاری پور، [ابوالقاسم] پورساطع، [علی‌محمد] مبارکی، [ایرج] ملک‌افضلی، [محمدعلی] آموزگار، دکتر [علی‌اکبر] حکیم شوشتری، دکتر [رضا] نجمی، [محسن] موقر، دکتر [عبدالرضا] عدل طباطبایی، [عبدالله] جوانشیر، [محمد] مافی، [سواک] ساگینیان، دکتر [حبیب‌الله] دادور، [عبدالله] بدرصالحیان، [ابراهیم] پردلی، [حسن] مریدی، [سیدمحمود] توسلی، [ابوالفتح] جهانشاهی، [منصور] صادقی، [هلاکو] رامبد، [سعید] پدرامی، [عباس] فروتن، خانم [هاجر] تربیت، دکتر [محمدحسین] اسدی، مهندس [حسین] زراور، دکتر [عبدالعظیم] حبیب‌اللهی، [بهمن] شاهنده، [منوچهر] پزشکی، دکتر [مصطفی] الموتی، محمدولی قراچورلو، مهندس [حیدرعلی] ارفع، خانم [نیره] ابته‌هاج سمیعی، مهندس [سیدمحمدحسین] قادرپناه، مهندس [اسماعیل] معینی زند، [عباس] روستا، [سیدامان‌الله] اولیا، [سیداحمد] شهرستانی، [حسن] شکبیا [نوری]، دکتر [احمد] ملکی.

مخالفین - آقایان :

دکتر [محمدرضا] عاملی [تهرانی]، دکتر [اسماعیل] فریور، دکتر [هوشنگ] طالع، [محسن] پزشکی پور .

به دنبال اعلام نتیجه رای‌گیری، رئیس مجلس شورای ملی، هویدا نخست‌وزیر را فراخواند تا نظر خود را ابراز دارد :^{۳۱}

جناب آقای رئیس، نمایندگان محترم، از رایی که در مورد تصویب گزارش دولت تأیید سیاست مستقل ملی ایران داده شد تشکر می‌کنم. امروز، یک صفحه‌ی جدیدی در تاریخ خلیج فارس باز شده که این صفحه تاریخ عظمت و بزرگی و درخشانی ایران خواهد بود. (احسنت)

امیرعباس هویدا به عنوان یکی از عوامل اصلی دست‌اندرکار تجزیه‌ی بحرین، از خیانت به میهن و جدا کردن این بخش از سرزمین ایران را، به عنوان گشوده شدن «صفحه‌ی تاریخ عظمت و بزرگی و درخشانی» ایران، یاد کرد. در حالی که:^{۲۲}

به این ترتیب [حاکمیت بیش از دو هزار و پانصد ساله و] ادعای چند قرنی ایران نسبت به حاکمیت بحرین، بنا به اراده‌ی دولت انگلستان و موافقت زمامداران ایران، از بین رفت!

به دنبال سخنان امیرعباس هویدا نخست‌وزیر، رئیس مجلس به محمد فضایی (عضو فراکسیون حزب مردم)، اجازه داد تا توضیحات خود را بیان کند. متأسفانه جو حاکم به گونه‌ای بود که عناصر فاسد حاکمه، در پی آن بودند که با خوش خدمتی در مسأله‌ی تجزیه‌ی بحرین، امتیازهایی برای خود کسب کند. محمد فضایی از فرصتی که در این زمینه به دست آورده بود، گفت:^{۲۳}

نماینده محترم [سخن‌گوی گروه پارلمانی پان ایرانیست]... در ضمن بیانشان صحبت از استان چهاردهم کردید و این چون در قانون ما نیست، نتوانستم به نام یک ایرانی تحمل کنم که کسی فکر کند که ایرانی زنده است و یکی از استان‌های ایران را بتوانند جدا کنند... نه استان اول داریم، نه دوم و نه استان سوم، چه برسد استان چهاردهم داشته باشیم (صحیح است)...

در حالی که وی و دیگر نمایندگانی که رای به تجزیه‌ی بحرین دادند، به خوبی به یاد داشتند که عصر روز دوشنبه ۲۰ آبان ۱۳۳۶، جلسه‌ی هیات دولت، در حضور محمدرضا شاه پهلوی در کاخ مرمر، تشکیل شد. در این جلسه، لایحه‌ی تقسیمات جدید کشوری که از مدت‌ها پیش، وزارت کشور دست‌اندرکار تهیه و تنظیم آن بود، مطرح گردید:^{۲۴}

در این لایحه، کشور ایران به چهارده «استان» تقسیم شده بود. در جلسه‌ی مذکور که مدت سه ساعت ادامه داشت، شاه آن لایحه را شخصاً تصویب کرد و مقرر شد، لایحه‌ی قانونی آن به مجلس شورای ملی تقدیم گردد.

فردای آن روز (سه‌شنبه ۲۱ آبان ۱۳۳۶)، خبر این تصمیم دولت، با محتوای یکسان (و شاید اندکی اختلاف در عنوان)، در سرخط مهم‌ترین خبرهای داخلی، در صفحه‌ی نخست روزنامه‌های کشور، منتشر گردید:^{۲۵}

در سازمان جدید تقسیمات کشوری، بحرین جزو استان‌های کشور محسوب گردید.

... وزارت کشور، از چندی قبل مشغول تهیه‌ی لایحه‌ی تقسیمات کشوری بود. این لایحه پس از تکمیل، دیشب در جلسه‌ی هیات دولت که از ساعت ۵ تا ۸ بعدازظهر، در پیشگاه شاهنشاه در کاخ مرمر تشکیل شده بود، مطرح شد و بر حسب امر ملوکانه، طبق لایحه‌ی جدید، کشور ایران دارای چهارده استان به قرار ذیل

خواهد بود:

- ۱- استان تهران
- ۲- استان آذربایجان
- ۳- استان خراسان
- ۴- استان فارس
- ۵- استان خوزستان
- ۶- استان اصفهان
- ۷- استان کرمان
- ۸- استان کرمانشاه
- ۹- استان مازندران
- ۱۰- استان گیلان
- ۱۱- استان بلوچستان و سیستان
- ۱۲- استان لرستان
- ۱۳- استان کردستان
- ۱۴- استان بحرین

ضمناً مقامات وزارت کشور اظهار داشتند، موضوع حوزه‌بندی انتخاباتی و تعیین نمایندگان استان بحرین و تعداد آن‌ها که گویا دو نفر باشد، تحت مطالعه است.

روزنامه اطلاعات، به عنوان روزنامه‌ی نیمه‌رسمی دولتی در صفحه‌ی آخر (ستون اخبار داخلی)، نوشت:^{۲۶}

به امر شاهنشاه:

بحرین جزو استان‌های کشور محسوب گردید.

روز یک شنبه ۱۷ آذر ماه ۱۳۳۶، دکتر علی قلی اردلان وزیر امور خارجه، در برابر پرسش دکتر احمد بینا نماینده‌ی تبریز، اعلام داشت:^{۲۷}

... به نمایندگان محترم مجلس شورای ملی اطمینان می‌دهم که دولت شاهنشاهی از هیچ اقدام مقتضی، در برگرداندن بحرین به خاک اصلی، کوتاهی نکرده و نخواهد و چنان که ملاحظه فرمودید، در تقسیمات جدید کشوری، بحرین را که سابقاً بخشی از استان فارس بود، به صورت استان مستقلی در آوردیم.

بدین سان، برخلاف رویه‌ی بین‌المللی درباره‌ی نظرخواهی یا مراجعه به آرای همگان درباره‌ی سرنوشت یک منطقه و نبود امکان اظهار عقیده از سوی مردم بحرین، اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان مجلس شورای ملی و همه‌ی نمایندگان سنا، به گزارش دولت که به مفهوم جدایی بحرین از ایران بود، رای دادند. در حالی که، جدایی بحرین با قانون اساسی مشروطیت نیز مغایرت کامل داشت. برپایه‌ی قانون اساسی مشروطیت، تغییر در حدود و ثغور کشور، تنها در اثر قانون میسر بود:

اصل بیست و دوم قانون اساسی - ... یا تغییری در حدود و ثغور مملکت لزوم پیدا کند، به تصویب مجلس شورای ملی خواهد بود.

اصل سوم متمم قانون اساسی - حدود مملکت ایران و ایالات و ولایات و بلوکات آن تغییرناپذیر است، مگر به موجب قانون.

در قانون اساسی مشروطیت، دو اصل در مورد شکل‌گیری قانون وجود دارد:

اصل سی و سوم قانون اساسی - قوانین جدیدی که محل حاجت باشد در وزارتخانه‌های مسئول انشا و تنقیح یافته به توسط وزراء مسئول یا از طرف صدراعظم به مجلس شورای ملی اظهار خواهد شد و پس از تصویب به صحه‌ی همایونی موشع گشته به موقع اجرا گذاشته می‌شود.

اصل ۲۷ متمم قانون اساسی - قوه‌ی مقننه که مخصوص است به وضع و تهذیب قوانین و این قوه ناشی می‌شود از اعلیحضرت شاهنشاهی و مجلس شورای ملی و مجلس سنا. هر یک از این سه متشا حق انشای قانون را دارد ولی استقرار آن موقوف است به عدم مخالفت با موازین شرعیه و تصویب مجلسین و توشیح به صحه‌ی همایونی. لکن وضع و تصویب قوانین راجعه به دخل و خرج مملکت از مختصات مجلس شورای ملی است. شرح و تفسیر قوانین از وظایف مختصه‌ی مجلس شورای است.

از سوی دیگر، آیین‌نامه‌ی داخلی مجلس شورای ملی در ماده ۹۱ (مصوب کمیسیون اصلاح آیین‌نامه‌ی اسفند ماه ۱۳۴۲ و اصلاحات مصوبه‌ی ۱۸ تیرماه ۱۳۴۷ و ۲۲ آبان ۱۳۴۸ مجلس شورای ملی)، صراحت دارد:

لوايح قانونی که از طرف دولت به مجلس شورای ملی پیشنهاد می‌شود باید دارای موادی متناسب با اصل موضوع باشد و دلایل لزوم آن در مقدمه لایحه به طور وضوح

درج و عنوان قانون نیز در آن معین باشد ...

هم چنین ، ماده ۹۴ آیین نامه‌ی مزبور می‌گوید :

لوائح قانونی ... پس از تقدیم در جلسه‌ی علنی از طرف رئیس مجلس به کمیسیون‌های مربوط ارجاع و سپس چاپ و توزیع می‌شود .

بر پایه‌ی ماده ۱۰۱ آیین‌نامه داخلی مجلس شورای ملی :

به طور کلی تمام لوائح به استثنای لایحه‌ی بودجه کل کشور و لوائح مربوط به تقاضای اعتبارات برای مخارج مخصوص (و لوائح مربوط به منافع محلی بر طبق اصل بیست و نهم متمم قانون اساسی) ، دو شوری خواهد بود ، مگر این که فوریت آن تقاضا و تصویب شده باشد ...

بدین‌سان ، با توجه به این که تغییر در حدود و ثغور کشور می‌بایست بر پایه‌ی قانون به عمل می‌آمد . در حالی که با توجه به مواد گوناگون آیین‌نامه‌ی داخلی مجلس ، گزارش دولت در مورد بحرین ، فاقد وجاهت قانونی بود . لذا بر پایه‌ی قوانین وقت ، هیچ‌گونه تغییری در حدود و ثغور کشور به عمل نیامده و اعمال دولت وقت غیرقانونی بوده و در این فرآیند ، از دیدگاه قانون ، مردم و ملت ایران ، فاقد ارزش است .

ارتشبد رضا عظیمی (وزیر جنگ از سال ۱۳۴۹ تا آخر آذر ماه ۱۳۵۷) می‌نویسد :^{۲۸}

برابر قانون اساسی مشروطیت ایران، هر گونه تغییر در مرزهای کشور ، بایستی وسیله‌ی یک لایحه به مجلس شورای ملی تسلیم و پس از تصویب از سوی پادشاه، توشیح شده باشد .

شاهنشاه ایران از توشیح مصوبه‌ی مجلسین نسبت به « تصمیم قانونی » دولت خودداری نمودند که منجر به بررسی هیات دولت گردید. در جلسه‌ی هیات دولت، پس از مذاکرات بسیار ، نظر مردم [مخالفت با تجزیه‌ی بحرین] را یک احساس میهن پرستانه تلقی کردند . با آگاهی از توافق مهمی که در عالی‌ترین سطح سیاسی میان ایران و بریتانیا در ارتباط با تبادل بحرین و جزایر سه گانه دهانه‌ی خلیج فارس صورت گرفته ، در پایان جلسه نظر نهایی این بود که :

احساس وطن‌پرستی در افراد ملت کاملاً طبیعی است. لیکن هیچ‌گاه نمی‌باید، مصالح ملی را تحت الشعاع گرفته آن را نفی نماید .

روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، رضا شاه پهلوی، زیر فشار نیروهای اشغال‌گر، از تاج و تخت کناره‌گیری کرد. فردای آن روز (۲۶ شهریور ۱۳۲۰)، محمدرضا پهلوی ولی‌عهد، برای نشستن بر تخت شاهنشاهی ایران، در مجلس شورای ملی حاضر شد و در برابر کلام‌الله مجید، سوگندنامه‌ی زیر را خواند و سپس آن را امضا کرد:

من، خداوند قادر متعال را گواه گرفته، به کلام‌الله مجید و آن چه نزد خدا محترم است، قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را مصروف حفظ و استقلال ایران نموده، حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم.

قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقرر، سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنا عشری، سعی و کوشش نمایم...

اما او، بند بند سوگندنامه‌ای را که امضا کرده بود، شکست و درست خلاف آن عمل کرد. در نخستین گام، هم‌گام با آمریکا و انگلیس، در کودتا علیه حکومت قانونی ایران و در نتیجه، کودتا علیه مشروطیت ایران، همباز شد.

با استقرار خودکامگی به دنبال کودتای ۲۸ مرداد، قریه‌ی فیروز را که بر پایه‌ی قرارداد ۱۹۲۱ (ایران و شوروی)، به ایران تعلق گرفته بود، در برابر وصول طلب به حق ملت ایران از شوروی در دوران اشغال ایران (۱۳۲۵-۱۳۲۰)، به بیگانه سپرد.

در ماجرای بحرین، نه تنها برخلاف سوگند، یکی از استان‌های ایران (استان چهاردهم) را از این سرزمین جدا کرد، بلکه او که می‌بایست «در ترویج مذهب جعفری اثنا عشری، سعی و کوشش» می‌نمود، بیشینه‌ی نزدیک به همه‌ی مردم بحرین را که پیرو آیین تشیع بودند، به چنگ خاندان شیخ دست‌نشانده‌ی بریتانیا و چاکران او که اهل سنت بودند، سپرد... ستمی که پس از گذشت چند دهه، هنوز بیشینه‌ی مردم بحرین از آن رنج می‌برند و برای رهایی از این ظلم، در ستیزاند.

پی‌نوشت‌های بخش نهم

- ۱- از سخنان سخن‌گوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست در جلسه علنی مجلس شورای ملی - روز پنجشنبه ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ - نقل از گفته‌های آقای گی چپاردی
- ۲- روابط دولت شاهنشاهی با کشورهای ... - ص ۲۱
- 3- Der Neuer Brockhaus. F.A.Brockhaus. Wiesbaden [Germany], Vierter Band, 1971, P.428.
- ۴- از گزارش گی‌چپاردی به دبیر کل سازمان ملل متحد (نقل از سخنان سخن‌گوی گروه پارلمانی پان‌ایرانیست)
- ۵- گفت و گوهای من با شاه - ج ۱ - ص ۱۳۰
- ۶- همان - ص ۱۳۱
- ۷- ترکیب اعضای شورای امنیت ، عبارت بود از :
رییس : Mr Kosciusko - Morizet از کشور فرانسه
اعضا :

Mr. magenge	بوروندی
Mr. Chang	چین
Mr. Morales- Suarez	کلمبیا
Mr. Jakobson	فنلاند
Mr. Khatri	نپال
Mr. Roman	نیکاراگوئه
Mr. Kulaga	لهستان
Mr. Nicol	سیرالئون
Mr. plnies	اسپانیا
Mr. Tomch	سوریه
Mr. Malik	اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
Lord Caradon	بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی
Mr. Yost	ایالات متحده آمریکا
Mr. Mwaanga	زامبیا

(منبع : روابط دولت شاهنشاهی با کشورهای ... - ص ۱۴۷)

۸- روابط دولت شاهنشاهی با کشورهای ... - ص ۱۴۶

۹- همان - صص ۱۴۸ - ۱۴۷

۱۰- همان - صص ۱۴۹ - ۱۴۸

۱۱- همان - صص ۱۵۰ - ۱۴۹

۱۲- همان - ص ۱۵۲

۱۳- مذاکرات مجلس شورای ملی - دوره‌ی بیست و دوم - جلسه‌ی ۱۸۹ - صورت مشروح مذاکرات مجلس روز پنجشنبه (۲۴) اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ - صص ۲-۱

۱۴- همان - صص ۹-۳

در این مورد نیز مانند دو مورد پیشین، متن سخنان سخن گوی گروه پارلمانی پان ایرانیست، از سوی گروه کاری، مرکب از دکتر محمدرضا عاملی تهرانی - دکتر هوشنگ طالع تهیه گردید و با توجه به نظر دیگر اعضای گروه، به گونه‌ی نهایی در آمد. البته هنگام سخنرانی، گاهی از متن تخطی شد و گاه نیز القابی به کار گرفته شد که در نوشته نبود. در این موارد نیز اعتراض‌های شدیدی از سوی دو تن از اعضای گروه، به عمل آمد.

۱۵- همان - صص ۱۰-۹

۱۶- همان - صص ۱۱-۱۰

۱۷- همان - صص ۱۲-۱۱

۱۸- همان - ص ۱۳

۱۹- همان - صص ۱۴-۱۳

۲۰- دکتر فضل‌الله صدر، پس از دستگیری گسترده‌ی افراد حزب، توقیف غیرقانونی روزنامه خاک و خون و دستگیری تعدادی از کارکنان آن، آمد و شد خود را به باشگاه حزب و دفتر مرکزی قطع کرد. وی روز اول اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ که استیضاح گروه پارلمانی پان ایرانیست (که خود وی نیز از جمله‌ی استیضاح کنندگان بود) در مجلس مطرح شد، به بهانه‌ی دیدار از خواهرش در مشهد، در جلسه حضور نیافت. سرانجام هنگام رای‌گیری به گزارش دولت درباره‌ی بحرین، بدون این که در جلسه حضور داشته باشد، رای خود را وسیله‌ی یک تن از پیشخدمت‌ها، به داخل جلسه فرستاد. وی چند روز پس از اخراج از حزب پان ایرانیست و گروه پارلمانی پان ایرانیست، حزب ایرانیان را تاسیس کرد. مقدمات تاسیس این حزب از چندی پیش که دکتر فضل‌الله صدر از همگامی با گروه پارلمانی پان ایرانیست تمارض کرده بود، آماده شده بود. ساواک با کمک‌های مالی بی‌دریغ به دکتر فضل‌الله صدر و شدت عمل زیاد نسبت به تشکیلات و افراد حزب پان ایرانیست، امیدوار بود که به وسیله‌ی وی بتواند حزب پان ایرانیست را به اصطلاح از درون متلاشی کند. اما در میان نایابوری دستگاه‌های امنیتی، با وجودی که هنوز در آن زمان، شاید بیش از یکصد تن از اعضای حزب پان ایرانیست در زندان به سر می‌بردند، عمل دکتر فضل‌الله صدر با تنفر شدید افراد روبرو شد. از میان پان ایرانیست‌های باسابقه تنها دکتر حسین تجدد و ناصر انقطاع به دکتر صدر پیوستند. ناصر انقطاع پس از کودتای ۲۸ امرداد، خود را از فعالیت‌های سیاسی کنار کشیده بود. دکتر حسین تجدد در دوره‌ی بیست و سوم به عنوان تنها نماینده‌ی حزب ایرانیان، به مجلس راه یافت. در این میان حسین منطقی رییس آموزش و پرورش مهاباد نیز برای حفظ موقعیت خود، تغییر موضع داد و به حزب ایرانیان پیوست.

۲۱- همان - مذاکرات مجلس شورای ملی - دوره بیست و دوم - جلسه ۱۸۹ - مشروح مذاکرات مجلس روز پنجشنبه (۲۴) اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ - ص ۱۴

۲۲- نخست وزیر در ۳۷ سال - دکتر مهدی هروی و احمد سمیعی (ا. شنوا) - انتشارات نوگل - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۴ - ص ۲۶۵

- ۲۳ - مذاکرات مجلس شورای ملی - دوره بیست و دوم - جلسه ۱۸۹ - مشروح مذاکرات روز پنج‌شنبه (۲۴) اردی‌بهشت ماه ۱۳۴۹ - صص ۱۳ - ۱۲
- ۲۴ - سرزمین بحرین از دوران ... - ص ۲۶۰
- ۲۵ - روزنامه‌های صبح و عصر تهران - سه شنبه ۲۱ آبان ۱۳۳۶
- ۲۶ - روزنامه اطلاعات - سه‌شنبه ۲۱ آبان ۱۳۳۶
- ۲۷ - مذاکرات مجلس شورای ملی - صورت جلسه مشروح مذاکرات مجلس روز یک‌شنبه (۱۷) آذرماه ۱۳۳۶
- ۲۸ - تاریخ سیاسی بحرین - نوشته‌ی ارتشبد رضا عظیمی به مولف - صص ۲۰۰ - ۱۹۹

پیوست شماره ۱۵

پهنه‌ی سرزمین‌های جدا شده از ایران، در اثر قراردادهای گلستان
(۱۸۱۳م/ ۱۹۲۲خ) و ترکمان‌جای (۱۸۲۸م/ ۱۲۰۶خ)

الف - در منطقه‌ی کنونی قفقاز که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۳۷۰
خورشیدی، به صورت جمهوری‌های مستقل سر برآوردند :

جمهوری آذربایجان (اران)	۸۶۶۰۰	کیلومتر مربع
جمهوری ارمنستان	۲۹۸۰۰	"
جمهوری گرجستان	۶۹۷۰۰	"
جمع	۱۸۶۱۰۰	کیلومتر مربع

ب - سرزمین‌هایی که به صورت واحدهای جدا، بخشی از جمهوری فدراتیو روسیه
می‌باشند:

داغستان	۵۰۳۰۰	کیلومتر مربع
اوستی شمالی	۸۰۰۰	"
چچن ستان	۱۵۷۰۰	"
انیگوش ستان	۳۶۰۰	"
کاباردین (قاباردین) - بالکارستان	۱۲۵۰۰	"
جمع	۷۷۶۰۰	کیلومتر مربع
جمع کل قفقاز	۲۷۶۲۰۰	کیلومتر مربع

بخش‌های کوچک دیگری نیز دستخوش تغییراتی شده‌اند که در این محاسبه منظور
نشده‌اند.

توضیح آنکه، ایالت خودمختار کوراباغ (قره باغ) کوهستانی و ایالت خودمختار نخجوان، در داخل خاک جمهوری
آذربایجان و ایالت‌های خودمختار اوستی (اوسطی)، جنوبی، آبخازستان و ادشارستان، در داخل خاک جمهوری
گرجستان قرار دارند.

پیوست شماره ۲

پهنه‌ی سرزمین‌های جدا شده در شرق ایران زمین

۱- افغانستان (۱۸۵۷م/۱۲۳۵خ)*:	۶۲۵۲۲۵	کیلومتر مربع
۲- بخش‌هایی از مکران و بلوچستان (۱۸۷۱م/۱۲۵۰خ)	۳۵۰۰۰۰	"
جمع	۹۷۵۲۲۵	"
۳- سرزمین‌های خوارزم و فرارود (۱۸۸۰م/۱۲۶۰خ)		
الف - ترکمنستان	۴۸۸۱۰۰	"
ب- ازبکستان	۴۴۷۱۰۰	"
پ- تاجیکستان	۱۴۱۳۰۰	"
ت- بخش‌های ضمیمه شده به جمهوری قزاقستان	۱۰۰۰۰۰	"
ث- بخش‌های ضمیمه شده به جمهوری قرقیزستان	۵۰۰۰۰	"
جمع سرزمین‌های خوارزم و فرارود	۱۱۸۶۵۰۰	کیلومتر مربع
جمع کل سرزمین‌های جدا شده در خاور	۲۱۶۱۷۲۵	کیلومتر مربع

* بخش اصلی سیستان با پهنه‌ی ای برابر ۱۲۵۰۰۰ کیلومتر مربع در سال از خاک ایران کنونی منتزع و ضمیمه‌ی قلمرو افغانستان گردیده است.

پیوست شماره ۳

قرارداد ۱۹۰۷

[۳۱ اوت میلادی برابر با ۹ شهریور ۱۲۸۶ خورشیدی]

اعلی‌حضرت پادشاه بریتانیایی کبیر و ایرلند و کلیه ممالک بریتانا واقعه در ماوراء دریاها و امپراطور هندوستان از طرفی و اعلی‌حضرت امپراطور کل ممالک روسیه از طرف دیگر نظر به میل صمیمی که در حل مسایل مختلف راجع به منافع قاره آسیا دارند. مصمم به عقد قراردادهایی شده‌اند که به وسیله آن از هر علتی که موجب سوء تفاهم بین انگلیس و روس راجع به مسایل مذکوره باشد جلوگیری نماید و برای انجام این مقصود، نمایندگان خود را به طریق ذیل معین می‌کنند.

از طرف اعلی‌حضرت پادشاه انگلیس و ایرلند: «سرآرتور نیکلسن» سفیر فوق‌العاده و مختار در دربار اعلی‌حضرت امپراطور کل ممالک روسیه.

از طرف اعلی‌حضرت تزار: آقای الکساندر ایزوسکی وزیر امور خارجه.

نمایندگان فوق‌الذکر پس از رد و بدل اعتبار نامه‌های خود رسیدگی و تصدیق صحت آن‌ها، قرارهای ذیل را گذاشتند.

درباره‌ی ایران:

از آن جایی که دولتمین بریتانیای کبیر و روسیه در برابر یکدیگر متعهد شده‌اند که تمامیت و استقلال ایران را محترم شمرده و صمیمانه مایل به حفظ نظم در تمام قلمرو این مملکت و نمو صلح جویانه آن و همچنین طالب استقرار دائمی منافع تجارتی و صنعتی سایر ملل می‌باشند و نظر به این که هر یک از دو دولت از لحاظ ترتیبات جغرافیایی و اقتصادی ذینفع در استقرار صلح و امنیت در بعضی از ایالات متصله و یا همسایه‌ی سرحد روسیه از طرفی و مجاور سرحدات افغانستان و بلوچستان از طرف دیگر می‌باشند و نظر به این که می‌خواهند از هر گونه موجبات اختلال و کشمکش که ممکن است در منافع طرفین در ایالات مذکوره‌ی ایران بروز نماید اجتناب کنند، به مقررات ذیل موافقت نمودند:

ماده اول - دولت بریتانیای کبیر تعهد می‌کنند که در ماوراء خطی که از قصر شیرین به اصفهان یزد و خواف ممتد شده و به یک قطعه در سرحد ایران که در محل تقاطع دو خط سرحدی روس و افغان منتهی می‌شود تقاضای هیچ‌گونه امتیاز سیاسی و تجارتی از قبیل راه‌آهن - بانک - تلگراف - طرق - حمل و نقل - بیمه و غیره برای خود یا تبعه دولت ثالثی ننمایند و با درخواست این قبیل امتیازات از طرف دولت روسیه در منطقه فوق‌الذکر مستقیماً یا غیرمستقیم مخالفتی ابراز ننمایند. بدیهی است که امکان فوق‌الذکر در جزء منطقه‌ای است که دولت بریتانیای کبیر خودداری از تقاضای امتیازات فوق خواهد نمود.

ماده دوم - دولت روسیه به نوبه خود تعهد می‌کند که در منطقه واقعه در آن طرف خطی که از سرحد افغانستان از قاذیک (مشرق بیرجند) و بیرجند و کرمان ممتد شده و به بندرعباس

منتهی می‌شود. تقاضای هیچ‌گونه امتیاز سیاسی و تجارتي از قبیل امتیاز راه‌آهن - بانک - تلگراف - راه شوسه - حمل و نقل - بیمه و غیره برای خود و اتباع خود و یا تبعه دولت ثالثی ننماید و یا درخواست این قبیل امتیازات از طرف دولت انگلیس در منطقه فوق‌الذکر مستقیماً مخالفتی ابراز ننماید و با درخواست این قبیل امتیازات از طرف دولت انگلیس در منطقه فوق‌الذکر مستقیماً مخالفتی ابراز ننماید، بدیهی است که امکان فوق‌الذکر در جزء منطقه‌ای است که دولت روسیه خودداری از تقاضای امتیازات فوق خواهد نمود.

ماده سوم - دولت روسیه از طرف خود متعهد می‌شود که پیش از موافقت نظر با دولت انگلیس - هیچ‌گونه مخالفتی با تفویض هر گونه امتیازات به یکی از تبعه بریتانیا در نواحی ایران واقع در بین دو خط مذکور در ماده ۱ و ۲ ننماید. دولت انگلیس نیز نظیر تعهد فوق را در خصوص تفویض هر گونه امتیازی در نواحی مذکوره ایران به اتباع روسیه بر عهده می‌گیرد. کلیه امتیازاتی که در موقع انعقاد این عهد نامه در مناطق مذکوره در ماده ۱ و ۲ وجود دارد به حال خود باقی خواهد ماند.

ماده چهارم - توضیح آن که کلیه عواید گمرکی ایران به استثنای عواید گمرکی فارس و خلیج فارس که وثیقه برای تادیه منافع و استهلاک قروض شاه ایران به بانک استقراضی روس که تا تاریخ امضای این معاهده به عمل آمده است می‌باشد. برای اجرای منظور فوق اختصاص خواهد داشت همچنین عواید گمرکی فارس و خلیج فارس به انضمام عواید صید ماهی آن قسمت بحر خزر که متعلق به ایران است و عواید حاصله از پست و تلگراف کمافی السابق برای تادیه و استهلاک قروض شاه ایران در مقابل بانک شاهنشاهی انگلیس که تا تاریخ امضای این معاهده به عمل آمده است اختصاص خواهد داشت.

ماده پنجم - در مواردی که مرتباً تادیه منافع و یا قسط استهلاک قروض که دولت ایران در مقابل بانک استقراضی روس و بانک شاهنشاهی انگلیس تا تاریخ امضای این معاهده بر عهده دارد صورت نگیرد و هر گاه برای دولت روسیه لازم شود که نظارتی در موضوع منافع عایداتی که وظیفه‌ی تادیه منافع قرض دولت ایران در مقابل بانک استقراضی است در جزو منطقه مذکور در ماده ۲ می‌باشد برقرار نماید و یا دولت بریتانیای کبیر خواسته باشد که نظارتی در موضوع منابع عایداتی که وثیقه‌ی تادیه منافع قروض ایران در مقابل بانک شاهنشاهی است و در منطقه مذکوره در ماده ۱ معاهده واقع باشد بنماید، دولتین انگلیس و روس تعهد می‌کنند که قبلاً به طور دوستانه تبادل نظری به عمل آورنده و متفقاً وسایلی را که برای انجام نظارت مذکوره لازم است اتخاذ نمایند و از هر گونه مداخله‌ای که موافق با اصول مندرجه در این معاهده نباشد اجتناب ورزند ...*

* بخش‌های بعدی این قرارداد، مربوط به افغانستان و تبت است.

برگرفته از: رقابت روسیه و انگلیس در ایران

پیوست شماره ۴

خلاصه‌ی قرارداد عمومی صلح

General treaty of Peace

زانویه ۱۸۲۰ (دی - بهمن ۱۱۹۸ خ)

ماده ۱ - مقاماتی که این پیمان را متعهد شده‌اند، از کلیه دستبردها، چه در خشکی و چه در دریا خودداری کنند.

ماده ۲ - مادامی که نبرد رسمی بین این دول وجود نداشته باشد، هر نوع راهزنی و دستبردی که از فردی از افراد سر بزند جنبه‌ی جرمه شخصی و مخالف انسانی خواهد داشت.

ماده ۳ - کشتی‌های دوستان، متعهد می‌شوند که بیرق‌های سرخ بفرارزند و حق برافراشتن پرچم‌های دیگر ندارند.

ماده ۴ - عشایر این نواحی روابط خود را با یکدیگر تسویه و تامین می‌نمایند.

ماده ۵ - کشتی‌های عربی از این به بعد باید پروانه‌ای داشته باشند که به امضای رئیس منطقه‌ی مزبور رسیده باشد و در آن پروانه، اسم کشتی و تعداد کارکنان و اسامی آن‌ها با ذکر محل خروج و عودت کشتی قید می‌شود و هر گاه یکی از این کشتی‌ها به یک کشتی انگلیسی برخورد نمایند و پروانه‌ی آن را ناخدایان انگلیس مطالبه کنند، باید ارائه نمایند.

ماده ۶ - روسای عرب باید این پروانه‌ها را به امضای وزیر مختار بریتانیا مقیم خلیج فارس برسانند و در این صورت می‌توانند به بنادر انگلیس وارد شوند و مورد بازرسی واقع نگردند. به این قرار، عمل مزبور را باید سالی یک بار انجام دهند.

ماده ۷ - هر گاه یکی از عشایر دست از راهزنی دریایی بردارد، باید سایر قبایل با یکدیگر برای جلوگیری از عملیات آن عشیره همدستان شوند و ممکن است که نیروی بریتانیا هم برای اجرای آخرین مجازات بر عشیره‌ای که مرتکب تقصیر گردیده است دخالت نمایند.

ماده ۸ - کشتی اسیری که اسلحه‌ی خود را تحویل نداده باشد، از عملیات دزدان دریایی محسوب می‌گردد و دور از آداب و آیین جنگ است. و هر گاه عشیره‌ای اقدام به چنین امری نماید، این اقدام مخالف با شرایط صلح تلقی می‌شود و باید سایر عشایر در نبرد با آن قبیله با دولت بریتانیا تشریک مساعی کنند.

ماده ۹ - ربودن برده از سواحل شرقی آفریقا و انتقال آن‌ها به وسیله‌ای کشتی‌های تجارتی از عملیات راهزنی دریایی است و عرب‌ها باید از این امر خودداری نمایند.

ماده ۱۰ - کشتی‌های عربی که حامل پرچم مخصوص خود باشند، می‌توانند وارد بنادر انگلیس شوند و همچنین می‌توانند وارد بنادر متفقین انگلیس‌ها گردند و در شئون تجارتی با این نقاط آزاد باشند. و هر گاه یکی از کشتی‌ها مورد تهاجم واقع گردد، دولت انگلیس این امر را با نظر اهمیت تلقی خواهد کرد.

ماده ۱۱ - مفاد ماده مذکور عمل شرایط عمومی شمرده می‌شود و تمام قبایل می‌توانند با قبول آن‌ها وارد پیمان گردند.

برگرفته از: تاریخ سیاسی خلیج فارس - صص ۲۲۵-۲۲۴

پیوست شماره ۵

**متن نامه شیخ محمدبن خلیفه شیخ بحرین به
میرزا محمد مهدی منشی مهام خارجه**

از محمدبن خلیفه به سوی اکرم و مکرم احشم محتشم عالیجاه ذوی المجد و النجده و الکفایه و الدریه میرزا محمد مهدی منشی مهام خارجه حرسه الله تعالی و البقاء و اعانه و عافاه.
بعد از اظهار تحیه و سلام پس وارد شد جهاز دودی که بود در آن عالیجاه اکرم احشم افخم (کبتان جونس) صاحب محتشم بالیوز دولت فخمیه انگریز با جهازاتی که بودند با او به لنگرگاه بحرین محاذی غروب آفتاب در روز پنجشنبه یازدهم شهر شوال المکرم [۱۲۷۹] لنگر کردند بعد از غروب و در روز جمعه فرستاد به سوی مخلص آدمی و کتابتی و ذکر کرده بود در آن به درستی که قبل از این چون حاضر شدند جهازات ما می‌افراشتید بیرق‌های خود را به جهت آن‌ها و ما شما را حاکم بحرین می‌دانیم و به جهت ما خبر فرستاده بود که باید شما را دیدن کنم در جهاز دودی. پس این مخلص به حسب دستورالعمل ننوشتیم به جهت او کتابت و لیکن خبر فرستادم به آن که از بابت افراشتن بیرق آن‌چه نزد ما محقق است آن است که افراشتن پرده‌ی علم دولت علیه کفایت می‌کند از افراشتن جمیع بیرق‌ها و اما دیدن کردن در جهاز دودی، تا این وقت استخباری از جانب اولیای دولت علیه نشد. پس استخبار می‌شود: هر گاه اذن دادند اولیای دولت علیه به دیدن کردن در جهاز لابد دیدن می‌کنیم، چنان که امر شود. و لیکن مامورم از جانب اولیای دولت علیه بر آن که دیدن کنم شما را در خشکی. هر گاه فرود آیی در بحرین، دیدن می‌کنم قبل از آن که خبر دهند مرا و بعد از آن روانه شد از بحرین البته آن جناب خبر دهد یا استخبار نماید از طرف این مطالب‌ها از اولیای دولت علیه یا از خود و علم دهید ما را از آن و السلام علیک و رحمته الله و برکاته.

فی ۱۸ شهر شوال سنه ۱۲۷۶

[۲۰ اردیبهشت ۱۲۳۹ / ۱۰ مه ۱۸۶۰]

متن نامه‌های فارسی و عربی محمد بن خلیفه بن سلمان آل خلیفه به
شاهنشاه ایران

این خاتم در بار اولت قوت علییه ایران محمد بن خلیفه بن سلمان آل خلیفه که از جانب پسر پادشاهان
پیشین

شاهنشاه ظل الله در خافد. حاکم کل جزیره بحرین پادشاه متعرف و مقروضمدم با یکدیگر در خداری

اولت علیه ایران حاکم صدق و عفویت بعمل آوردم از استادن پسر پادشاهان بحالین پسر پادشاه

شعبان العظم ۲۷۰ هجری مبعوضه در هر ساله مبلغ پنجاه هزاران نقد پانصد هزاره عامه در حال انجا هزاره اولت است

و متوجبات دیوان بحرین در هر قطعه که هر قطعه هزار پانصد تومان شود پنجاه هزاره عامه ادا و اصل نمایم پس بند و اولت

و خداست که از باب امرات بحد و مصلح و غیر هم از جانب اولیای امرت علیه باین خاتم رجوع شود و در انجام

آن حاکم سرور تمام بعمل دارم از خدمات لایق و حسن صدقت خود خاطر مبارک علمیت است و حسن و حسن

فرزاده را در هر خوشنود دارم در صورت بحرین و ترفیه و اسوده کارهای و بر لای و عابری و ترفیه و حسن تمام

نور هم نمود و التوفیق مع الله تا هر چه پیشتر شد شعبان العظم ۲۷۰ هجری

انا الخادم لرد باو الله الفوی لشوکه العلیه الابران محمد بن خلیفه بن سلمان الخلیفه الذي
 من جانب بني الجوانب لا على حضرة الامدس الهاجوني الشاهنشاه ظل الله روحه خادما في كل
 جزيرة البحرين معترفاً بغير ملزمة واستعجاباً بان ايتن كمال الصدقة والعبودية في خدمة
 العلية الابران ومن ابداً هذا سنة المسبح يحيى شبل العادة الفوی الذي ولد يوم
 السادس والعشرون من شهر شعبان لعظم سنة ١٢٢٢ الهجرية ما بعد ما في كل سنة فوصل مبلغاً قدره
 خمسة الاف تومان فقدر راج الخزانة العاهرة الذي جادل حسين الفوقانات من طرف المالكا
 والمؤججات الذين في البحرين وهي مضمون بقطر في كل قسط الفين وخمسمائة تومان تؤدى وتو
 الى الخزانة العاهرة ومحصل منهم سنة الدواني خدمات الذي يكون من اموات البحر وسواحلها الذي
 يرجوه الى اولياء الدولة العلية توجه لانجاستها في كمال السعي غايبة الاهتمام واستمر من الخدم
 اللابيه وحسن الصدقة خاطر المبارك الا على حضرة الامدس الهاجوني الشاهنشاه روحه خادما
 وفي شهر البحرين وترجبه الرعايا والبرابا والعابرين والمزودين في غايبة السعي والاهتمام
 والتوفيق من الله تعالى جود في سنة وعشرين شعبان لعظم سنة ١٢٢٢ هـ

پیوست شماره ۷

نامه لرد کلارندون وزیر امور خارجه انگلیس، به
میرزا محسن خان وزیر مختار ایران در لندن

From: Lord Clarendon.

To: General Hadji Mohsen Khan.

P.O. April 29, 1869

Sir,

With reference to my note of the 16th instant in which I acknowledged the receipt of your note of the 13th enclosing two letters from the Sheikh of Bahrain, I have now the honour to state to you that I have considered in communication with Her Majesty's Secretary of State for India, the whole question of the Sheikh of Bahrain, and I avail myself of this opportunity to make known to you the views of Her Majesty's Government on the subject.

The British Government readily admit that the Government of the Shah has protested against the Persian right of sovereignty over Bahrain, being ignored by the British authorities, and they have given due consideration to that protest. But it is the fact, as yourself and the Government of the Shah are undoubtedly aware that the Sheikhs of Bahrain have at different periods entered directly into engagements with the British Government; and I beg to assure you that the British Government hold the Sheikh to these engagements solely for the purposes of preventing piracy and slave trade, and of maintaining the police of the Gulf. If the Persian Government are prepared to keep a sufficient force in the Gulf for these purposes, this Country would be relieved of a trouble some and costly duty, but if the Shah is not prepared to undertake these duties, Her Majesty's Government cannot suppose His Majesty would wish that in those waters disorder and crimes should be encouraged by impunity.

I need scarcely assure you of the friendly feelings entertained by Her Majesty's Government towards Persia, and their desire on all occasions to meet as far as possible the wishes of the Shah and in regard to this question I have the honour to state

Government will cause the Persian Government to be informed beforehand of any measures of coercion against himself which the conduct of the Sheikh of Bahrain may have rendered necessary.

But the British Government cannot consent I to debar its officers, to whom the superintendence of the police of the Persian Gulf is entrusted, from the exercise of the right of punishing by prompt measures the Sheikh of Bahrain, on occasion when a reference to the Court of Teheran would be attended with embarrassing delays which might endanger the general peace of the Gulf; but whenever such a necessity shall arise, a full communication respecting it shall be made to the Persian Government.

have...

(Signed) CLARENDON.

پیوست شماره ۸

استغاثه اهالی بحرین برئیس مجلس شورا آقای موتمن الملک

از بحرین (بزرگترین معدن مروارید)
به حضور مبارک حضرت مستطاب اجل اکرم افخم اعظم اشرف آقای موتمن الملک رئیس محترم مجلس مقدس دارالشورا کبرا دام اقباله العالی.
معروض می‌داریم عریضه ملفوفه ملصوفه که دارای امضای چهل و چندی ایرانی ایران دوست با غیرت ساکنین بحرین می‌باشد و تقریباً ۳۵ نفر از آن‌ها از اشخاص معروف و محترم این شهر شهریه و این معدن مروارید بوده و با یک اعتماد و امیدی که مافوق تصور است توجه خود را از چندین هزار میل راه بسوی شخص حضرتت نموده و با کمال وثوق، به حضور مبارک انقاد نموده‌ایم بامید این که بمرکز رجای ما دلسوختگان از وطن دور اعنی مجلس مقدس پیشنهاد و بنام ایرانیت خود حضرت اشرف نیز تائید بافکار خالصانه صمیمانه چاکران فرموده بلکه قسمی شود تا اندازه امکان نفوذ از کف رفته گم شده بممالک محروسه مربوط گردد و این که در حاشیه عریضه وکیل اثنی عشری معروض داشته‌ایم سببش این است که عرب‌های این جا ۹۶ درصد اثنی عشری و ایرانیان ساکن و مقیم این ولایت نیز در صد نفر ۸۶ نفر شیعی مذهب می‌باشند بدین واسطه استدعای وکیل اثنی عشری شد و چنانچه قانون ایران بما اجازه تعیین وکیل مخصوص ندهد بما اجازه بدهند که وکلای محترم بنادر جنوب وکالت از بحرین نیز داشته باشند و بتوانند قبول کند مثل آقای دست‌غیب و آقای کازرونی امید است که در این مسئله مهم بذل توجه خواهند بود.

نامه‌ی ضمیمه :

صحیفه اول

این عریضه که دارای فهرست می‌باشد هرگاه بدون فهرست برسد باطل است فهرست در ذیل مطور است.

با جماعت دل سوختگان بی‌والی امضا کنندگان ذیل با یک آواز بلندیکه خودی و بیگانه دوست و دشمن دور و نزدیک بشنود بذریعه این عریضه امنای دولت علیه ایران و هیئت مقدس پارلمان و کرسی نشینان بهارستان را مخاطب ساخت عرض می‌کنیم تاریخ گذشته شهرت افواء اینیه حالیه عالییه عتیقه موجوده که در بحرین واقع است که من جمله آن‌ها قلعه حاکم‌نشین این جا که اسمش تا با امروز بفارسی تسمیه شده (قلعه دیوان) و قریه‌هائیکه بدست رنج و کوشش ایرانیان قدیم در غوابر ایام ساخته شده و هنوز

نامش بفارسی اطلاق می‌شود و من جمله آن‌ها دیه نور گرفت می‌باشد و صدها دلایل روشن دیگر که به ملاحظه تطویل در این عریضه معروض نمی‌داریم و با کمال افتخار حاضریم که هر لحظه دولت از ما تقاضا فرماید توضیح دهیم.

دلیل است که بحرین جزء لاینفک ممالک محروسه و سیادت امپراطوری ایران است و بواسطه بی‌مبالاتی صدور معلوم الحال و هرج دفاثر دولتی سابق و عدم خریطه‌های سیاسی سیادت ایران از این سامان ضعیف و مدتی فقط بگرفتن سالی ۹۰۰ ریال و ششصد قله خرما اکتفا و بعد از آن بمرور زمان آن هم موقوف ولا وصول گردید و مسکوت عنه گشته است و ایرانیان مقیم اینجا بواسطه صدمات سابق عشایر جزیره العرب به بحرین و بی‌حسی و مجبوریست بکسب معیشت لباس و زبان خویش را مبدل بعربی نموده و خورد خورد آثار ایرانیت از کف داده عرب شدند تا در زمان صدارت مرحوم مشیرالدوله بزرگ که اعراب بحرین به ایرانیان شوریدند در آنوقت بعضی از ایرانیان به بوشهر مسافرت و تلگرافا بطهران متظلم گردیدند از آن زمان بیک واسطه مجهول رتق و فتق امور ایرانیان بنماینده دولت انگلیس که در آن موقع ایرانی و بوشهری بود [واگذار] گردید. گرچه ایرانیان متظلم بواسطه کوتاه نظری و بی‌حسی از آن فقره استفاده‌ای جز امنیت فعلی حاصل نکردند ولی مامورین موقع شناس چابک انگلیس از این امر استفاده کرده و یک قونسول رسمی انگلیس اصل مامور و بیرق آندولت که تا آنوقت بر روی بام نصب بود در زمین و محل مخصوص منصوب گردید.

(در حاشیه امضای عده زیادی از محترمین و معاریف بحرین)

(و در زیر صفحه فهرست خط کشیده شده‌ای که عبارت از ۱۳ ستون است برای ۱۳ سطر موجود و کلمات اول و آخر هر سطر مراسله مزبور در هر ستون نوشته شده است)

صحیفه دوم

(این صحیفه دارای فهرست و حاشیه می‌باشد امضای اشخاص معروف در صفحه اول می‌باشد و سواد این عریضه بجهت وزارت خانه‌های هشت گانه و بعضی از وکلای پارلمان و رجال دولت فرستاده می‌شود.)

اینک که شور و وطنیت قاطبه شرق را فرا گرفته کالبد پژمرده ما ایرانیان این سامان نیز روحی تازه در خود احساس و از خواب غفلت بیدار شده‌ایم هیچ علامتی از دولت محبوب خود در این سرزمین مشاهده نمی‌کنیم سوای عده زیادی رعایای بی‌صاحب و فلک‌زادگان بی‌والی این است که تصمیم گرفتیم بواسطه این عریضه باندای آلوده بترس التفات امنای دولت ابد مدت محبوب خود را عموماً و هیئت پارلمان و وزرای عظام گرام خصوصاً مخاطب ساخته درخواست سه مسئله می‌نمائیم.

و قبل از اظهار مطالب سه گانه خود در خواست و تقاضای جواب سه مسئله می‌نمائیم و چون ممکن است که رقبای ما مانع از وصول مکتوبی شوند استدعا بواسطه جرایدی که در این شهر می‌رسد مثل ایران - بهارستان و یا شفق سرخ جواب مسئله سه گانه ما را بدهند و امیدواریم که هیئت فعال دولت نام

نیک خود را سرلوحه تاریخ نجات بحرین قرار داده و بیاری باری و تائید ائمه هدا بما کمک و همراهی نموده بلکه بواسطه توجهات خود در این مسئله اگر رخاوتی از ما مشاهده می‌فرمایند تعقیب فرمایند .

سؤال اول: ما ایرانیان ساکن بحرین جزء رعایای ایران محسوب خواهیم بود و یا از ایرانیت خارجیم؟
سؤال دوم: هر گاه ما جزء رعایای ایران می‌باشیم دخالت مامورین انگلیسی در امور قضائیه و غیره ما را باشاره دولت علیه ایران است یا آن‌ها بخودی خود و بدون اطلاع دولت در امورات ما دخالت می‌کنند .

سؤال سوم: در صورتیکه بااطلاع و اجازه دولت ما در امورات دخالت می‌کنند از روی کدام قانون با ما رفتار خواهند کرد آیا بموجب قانون اروپا یا هند و مصر خود با ما رفتار می‌کنند یا قانون بحرین مخصوص است و آن چه قسم است؟

اما درخواست سه گانه‌ی ما

اولا چون در تمامی بنادر جنوب ایران اداره گمرک موجود نیست و در غالب نقاط که موجود است باستثنای محمره [خرم‌شهر] . بوشهر - لنگه و عباسی ضعیف و بی‌ترتیب است و اجناس قاچاق از بحرین حمل و اجناس ممنوعه‌ی از بنادر جزء به بحرین حمل می‌نمایند و این مسئله سالیانه تقریباً یک الی دو میلیون تومان بمملکت ایران خسارت وارد می‌آورد ما به حیثیت ایرانیت و قومیت درخواست می‌کنیم که دولت توجه مخصوص باین مسئله مهم عظیم فرموده بهر نحوی که صلاح بداند جلوگیری از این مسئله فرماید.

ثانیا چون ایرانیانی که فعلا در این جا بزبان فارسی تکلم می‌کنند و تخمیناً ۵ الی ۶ هزار نفر می‌باشند مدرسه‌ای که بتوانند اطفال خویش را در آن تربیت نمایند ندارند استدعا می‌کنیم که یک باب مدرسه ابتدائی دولتی برای ما افتتاح نمایند و امورات آن مدرسه را بلاواسطه مرکز محول دارند که مدیر راسا از طهران بیاید و سایر مخارجات را خود مازمه‌دار خواهیم بود.
ثالثا درخواست می‌کنیم که اجازه یکنفر وکیل مخصوص در طهران بما بدهند و یک نفر امین که ما نیز او را بشناسیم بما معرفی و امورات آتیه ما را موکول باو فرمایند.

والسلام

در حاشیه نوشته شده: این‌که وکیل معروض در متن باید ایرانی و اثنی عشری باشد و معروف این چاکران بوده باشد .

فهرست صفحه اول در این صفحه نیز تکرار شده و فهرست صفحه دوم شامل ۱۶ ستون برای ۱۶ سطر و کلمات اول و آخر هر سطر در ستون‌ها ذکر شده است . این سند اکنون در مجلس شورای ملی ضبط است .

پیوست شماره ۹

**LETTER FROM THE PERSIAN GOVERNMENT TO THE
SECRETARY-GENERA**Tehran,
AUGUST 2nd, 1928.

With reference to my letter of November 23rd, 1927, concerning Persia's rights over the Bahrain Islands, which was published in the Official Journal of the League of Nations C.G.658.M.219.1927.VII. I now have the honour to communicate to you for the further information of the Members of the League a copy of my reply to Sir Austen Chamberlain's letter of January 18th, 1928, a translation of which was published in the Official Journal (No.g.66.M. 26.1928.VII).

You will observe that the Persian Government fully maintain its protest against Article 6 of the Treaty of May 20th, 1927 concluded between Great Britain and the Hedjaz.

(Signed) P. PAKREVAN,
In Charge of the Ministry
Of Foreign Affairs.

پیوست شماره ۱۰

یادداشت دولت ایران در پاسخ به یادداشت وزیر امور خارجه انگلیس به سفیر ایران در لندن

Tehran,

AUGUST 2nd, 1928.

Sir,

I am instructed by my Government to transmit to you its reply to letter No. 220.51.91 of January 19th, 1928. From His Excellency Sir Austen Chamberlain, Secretary of State, to the Persian Minister in London, concerning the Bahrain Islands.

The reasons adduced by the Secretary of State in support of his refusal to consider the rightful protest of the Imperial Government, formulated in its letter of November 22nd, 1927, against the clause referring to the Bahrain Islands in Article 6 of the Treaty of Jeddah of May 20th, 1927 between His Britannic Majesty and Sultan Abdul Aziz Ibn-Saoud, do not in any way convince the Imperial Government, and could not in any circumstances deflect it from the course it has adopted with a view to the legitimate defence of its indisputable right of sovereignty over the Bahrain Islands.

2) Before however, examining and refuting the arguments on which the Secretary of State bases both his rejection of the Persian protest and his affirmation of the legitimacy of the British policy, I wish to draw the attention of your Government to the following international juridical principles:

A territory belonging to a sovereign State cannot be lawfully detached so long as the right of ownership has not been transferred by this State to another State in virtue of an official act, in this case a Treaty, or so long as its annexation by another State or its independence have not been officially recognized by the lawful owner of the territory. As a matter of historical truth, it is beyond question that the Bahrain Islands belong to Persia. No independent State known as Bahrain has ever existed, Persia has never renounced her sovereignty over these islands³ nor has she ever ceded it to another State, nor ever recognized any of the Sheiks of these Islands as independent chiefs.

We are far from denying that often in the history of Persia, Khans, governors, sheikhs and other local chieftains have risen against the central Government, sometimes making their submission immediately afterwards or living

for various periods in a state of rebellion, frequently fighting among themselves, the strongest seizing the reins of local power but remaining, like his opponents, subject and subordinate to the central Government, It is self-evident that these rivalries and intestine quarrels can never have affected the right of sovereignty nor the unity of the country.

Having defined this principle, I state on behalf of my Government, and in the most categorical manner possible, that the Islands of Bahrain form an integral part of Persia; the Persian Government is therefore unable to admit that the rebellion of any sheikh - whether only momentary or more or less prolonged - can in any way affect the sovereign rights of Persia over Bahrain.

Under existing international usage, there can be no question of requesting a State, in time of peace, to abandon its sovereign rights over any part of its territory, on the ground that the inhabitants of this territory do not speak the national language of the sovereign State or that the territory is, from a geographical point of view, separated by sea from the mother-country. Great Britain, of all countries, can least deny the truth of this statement. Geographical and racial considerations can conceivably be put forward only in the case of a State desiring to justify its claim to annex a new territory.

In addition to Persia's rights over Bahrain, it is well known that the racial and economic relations of these Islands with Persia are far more highly developed than they are with any other independent, civilized country.

Bahrain has always and uninterruptedly formed part of Persia in past centuries, except during the Portuguese occupation from 1507 to 1622, in which year the Persian Government resumed possession of this territory.

Even in past centuries, the Sheikh-Governors of Bahrain have never possessed the status of independent chiefs; their status has been that of tribal chieftains, like the local khans in certain parts of Persia, who, until only a few years ago, held rank as permanent and even in some cases hereditary governors, always, however, subject to the suzerainty and control of the central Government.

The Sheikhs of Bahrain have always recognized Persian sovereignty, and that not merely down to the end of the XVIIIth century. Later authentic documents exist in which they declare their entire submission and loyalty to the central Government; moreover-and this is an incontrovertible proof of their dependence-they paid the taxes which they owed to the State.

It is obvious that this situation only came to an end when the Sheikhs were stirred into rebellion at a foreign State's instigation, which took the form of pressure, threats and direct intervention.

3) Persia has never doubted her right of sovereignty and ownership over Bahrain; there was a time when the British Government itself did not doubt this right. Proof of this is to be found in the correspondence exchanged with the

Secretary of State of the time, the late Earl of Clarendon. After noting certain documents communicated by the Persian Legation in London, and after conferring with his colleague, the Secretary of State for India, the Earl of Clarendon stated in his letter of April 29th, 1869:

The British Government readily admit that the Government of the Shah has protested against the Persian right of sovereignty over Bahrain being ignored by the British authorities, and they have given due consideration to that protest".

Thus, after examining facts and documents, he states that he has given due consideration to the protest by which the Imperial Government affirmed its right of sovereignty.

We claim that is impossible to read into the Phraseology employed by the Secretary of State any meaning or interpretation other than the obvious one.

So much so that His Lordship felt obliged to explain the nature of the relations between his Government and the Sheikhs of Bahrain - an explanation which could only be due to the legitimate sovereign - and to restrict British policy in this respect to a supervision of piracy and the trade in slaves and to maintaining order in the Gulf. We may quote that part of the letter which refers to this point:

I beg to assure you that the British Government hold the sheikhs to these engagements solely for the purposes of preventing piracy and slave trade and of maintaining the police of the Gulf".

Here there is no question of any British rights over these Islands or of the independence of Bahrain and its Sheikhs.

But the letter goes on to make the recognition of Persian sovereignty over Bahrain even more strikingly apparent:

"If the Persian Government are prepared to keep a sufficient force in the Gulf for these purposes, this country would be relieved of a troublesome and costly duty, but if the Shah is not prepared to undertake these duties, Her Majesty's Government cannot suppose His Majesty would wish that in those waters disorder and crimes should be encouraged by impunity".

In other words, if the Persian Government had been able to police the Gulf, the British Government would have considered itself relieved from " the troublesome and costly duty" which it had undertaken in this connection; consequently, it would have withdrawn, leaving the legitimate sovereign to carry out these duties which, indeed, were properly his.

Lord Clarendon adds:

"And in regard to this question, I have the honour to state to you. whenever it is practicable to the do so, Her Majesty's Government will cause the G-Government to be informed beforehand of any measures of coercion against himself which the conduct of the P Sheikh of Bahrain may have rendered necessary."

This passage can only be explained by the necessity of rendering account to the legitimate so-veriegn.

Lord Clarendon's very explicit statement and the formal undertaking of the British Government, in 1869, afford convincing proof, not only of the fragility of the rights which the British Government claim to possess, but also of the sovereignty of Persia over the Bahrain Islands.

In view of the above, the passage in paragraph 3 of the British Secretary of State's letter, in which he claims that, even if Persia were justified in asserting that the British Government had recognized their claim to Bahrain, that would not confer on Persia the right of ownership over these Islands, is quite unintelligible.

We have never urged that our right over Bahrain was created by the fact that the British Government recognized that right, any more than we could admit the loss of such right merely because the British Government refused to recognize it. Independently of all foreign opinion, the right exists and will continue to exist for the reasons we have stated. It is, however, of some interest to note that the British Government, which is at present contesting this right, has itself, in the course of history, more than once recognized it.

4) The only argument adduced on several occasions "by the British Government in justification of its refusal to recognize Persian sovereignty over Bahrain, is based on the fact that the British Government has entered into direct contractual relations with the Sheikh-Governors of Bahrain.

To this admission, the Persian Government replies with the following questions:

Does the fact of having infringed the elementary rules of international law create a right, and may a State draw there from the conclusions that suit its policy?

If a local governor or chief of any part of the territory of a sovereign State enters into direct relations with a foreign State, without the express authorisation of the central Government, has that fact any juridical value in International Law?

Has a foreign State the right to conclude agreements with local governors or chiefs, without the knowledge of the Government to which these chiefs or governors are subordinate?

If, however, this undoubted principle of International Law has been transgressed by a local governor or chief, voluntarily or under pressure, or if the foreign State, disregarding the ordinary rules of International Law, has entered into contractual relations with these rebel governors or chiefs, I does the right of the sovereign State over the part of its territory in which these illegal agreements have been concluded, thereby lapse?

May the rebel governor or chief lawfully base on these agreements with a foreign country a claim to any sort of autonomy or independence?

Whenever such agreements have come to the knowledge of the Imperial Government, the latter has always made an energetic official protest.

5) The declarations of the British Minister at Tehran in 1906, to which allusion is made in the letter from the Secretary of State, rejecting the assertion by Persia of her sovereignty over Bahrain and claiming a British Protectorate over these Islands, lend no new force to the British case.

The Imperial Government replied to these declarations with a categorical protest based inter alia on the argument that its rights over Bahrain had been confirmed in the agreement concluded on August 30th, 1922, between Captain William Bruce and the Prince-Governor of Shiraz.

This agreement may have been "promptly disavowed. At the time, by the proper representatives of His Britannic Majesty as having been entered into without authority."

But, though disavowed, it continued to be a historical document of inestimable value. By it we can judge what were the respective positions of the Persian and British Governments with regard to Bahrain and its Sheikhs. The historical truth which plainly emerges from this agreement is the assertion and confirmation by Captain Bruce of the fact that the Islands of Bahrain then formed part of the Persian province of Pars.

No disavowal will ever invalidate this historical truth, which was definitely established so far back as 1822 by a British official, who was in an excellent position to know the facts.

There may have been all kinds of reasons for this disavowal, but the fact that Captain Bruce had recognized that Bahrain formed part of Persia, obviously was not one of them, since 47 years later the above-mentioned letter from Lord Clarendon corroborated and even lent additional force - as we have proved above - to the Captain Bruce's recognition of the actual position.

Moreover, though Path Ali Shah may himself, as is stated, have disavowed the agreement, he certainly did not do so, because it recognized the Islands of Bahrain as a Persian dependency,

Ever and always Persia has proclaimed her sovereignty, even in the most troubled periods of her history.

In its reply dated August 10th, 1907, To the Notes 69 of January 2nd, and February 23rd, 1907 from the British Minister at Tehran concerning the disavowal of the agreement of August 30th, 1822, the Persian Government declared:

"The agreement of 1822, even though it did not, as you claim, come into force, cannot itself be put forward to disprove the facts which may be deducted from

its wording. At that time the British official authorities noted what was then the "legal status and position of the Islands of Bahrain. They gave their testimony in accordance with what they saw and understood. If subsequently the agreement was not carried "out that cannot in any way affect the principle of the recognition of Persia's rights over the Islands by the British authorities. In view of this principle the Persian Government cannot believe that the British Government will disregard the traditional right of Persia over these

6. Since the 1822 agreement up to the present time no valid title has been acquired by the British Government. It was therefore not entitled, in the Treaty it concluded with the Sultan Abdul Aziz Ibn-Saoud in May 1927, to encroach on Persia's sovereign rights over Bahrain.

For these reasons the Imperial Government has protested, and maintains its protest, against Article 6 of the Treaty of Jeddah of May 20th, 1927 concerning the Islands of Bahrain.

My Government hopes that His Britannic Majesty's Government will yield to these historical and juridical considerations and will be prepared to admit that such a provision can only have effect if it has been concluded with the Persian State, the legitimate sovereign of the Islands of Bahrain.

(Signed) P. PAKREVAN,

In Charge of the Ministry of
Foreign Affairs.

LEAGUE OF NATIONS.

C.413.M.131.1928 VII

Geneve

August 24th, 1928.

Bahrain Islands.

Protest by the Persian Government against Articl 6 of the Treaty of May 20th, 1927 between Great Britain and the Hedjaz.

Note by the Secretary-General

With reference to Documents C. 658.M.219 1927.VII and C.66.M.26.1928.VII the Secretary-General has the honour to communicate to the Council and the Members of League the following letter, dated August 2nd, 1928, from the Persian Government, together with the document annexed thereto.

پیوست شماره ۱۲

پارهای از مقاله‌ها و نوشته‌های روزنامه خاک و خون که قرار بود روز دوشنبه ۱۰ فروردین ماه ۱۳۴۹ منتشر شود که هرگز منتشر نگردید.

آن‌ها که تسلیم شدند

از: دکتر عباس روحبخش

کاش می‌ترسید بر تبار خویش که ننگ، چونان لکه‌ای نزدونی،
بر دامان آن‌ها خواهد نشست و فردای آنان را تباه خواهد ساخت

سخن از جدایی بحرین بود و نیرنگ استعمار. فسوسا که تزویر و زور چنان راه دیدن راستی‌ها را بر دیدگاه خواب‌آلوده بسته بود که پاسداران وحدت ایران، شرافت پاسبانی و حرمت سوگند خویش از یاد برده بودند. سکوت بود و هراس و زمزمه‌های لرزان، زبان‌های سرخ که در تکاپوی نگفتن بودند، تا گوش‌ها راستی‌ها را نشنوند و کاروان لحظه‌ها سرشار از تباهی، چنان غم‌نان و فساد اندیشه را بر جهان‌ها مستولی کرده بودند که دیدگان، جز پیش پای خویش دیدن را، نمی‌یارسند.

با این همه، مهابت لحظه‌ها بود و مخافت نام و ننگ که در حجم سرد عروسک‌ها، نبض زمان را به حرکت می‌آورد. عظمت لحظه‌ها را بر احساس‌های گنگ فریاد می‌زد و این احساس بود که اشک را در چشم‌ها می‌لفزاند، بر آن لحظات خطیری که جاودان بر سینه‌ی تاریخ نقش می‌بندد و نام‌ها را به ننگ یا به افتخار بر جای می‌گذارد.

سکوت بود و سکوت! و بانگ لرزان بی‌ایمانی و نقشی از هراس از آن‌چه حادث می‌شد و زبان‌ها در تلاش آن که نگفتن را توجیه کنند که به ناگاه بانگ تاریخ سر داده شد و ژنی نسل و نژاد ایرانی، بیداری و جاودانگی خویش را اعلام کرد. طنین این خروش از حجم‌های سرد در گذشت و سراسر ایران زمین را در نوردید و بشارت آن داد که این ملت فرهنگ خدای، هرگز نمی‌میرد.

ندای آزادگی و فریاد وحدت جوی از همان صفی برخاست که بیست و هشت سال پیش از این، درفش رزم پان‌ایرانیسم را از پشت میزهای چوبین مدرسه‌ها برافراشته بودند و اینک این درفش، پرتو تابناک خود را در پارلمان ایران با درخششی پرفروز آشکار ساخت. از میان انبوه خواب‌رفتگان، فریاد بیداری برداشت.

و آیا لرزیدند، آن‌ها که تسلیم «زور» و «تزویر» شده بودند، از این بانگ انتقام و فریاد خشم و خروش که نبرد به راه آزادی و وحدت ایران را آغازیده بود و آمادگی برای نبرد در راه رهایی بحرین، گوهر یکتای خلیج فارس و فرزند جدا از مادر میهن را خواستار می‌شد.

کاش می‌ترسیدند بر تبار خویش که ننگ چون لکه‌ای نزدونی بر دامان آن‌ها خواهد نشست و فردای آنان را تباہ خواهد ساخت.

استیضاح کوشندگان پان‌ایرانیست، به راستی که دادخواست دادستانی است که در یک دادگاه ملی علیه همه کسانی که به وظایف ملی و میهنی خویش عمل نکرده‌اند، به پای خیزد و در آن روز که بر پهن‌دشتی از دشت‌های گسترده دامان ایران زمین، چنان دادگاهی دادرسی خود را بیازد، سیه‌نامگان و آلوده‌دامنان، چسان به دفاع برخوانند خاست؟

حزب پان‌ایرانیست، بار دیگر نشان داد که مانند همه‌ی آن لحظات افتخارآمیز تاریخ بیست و هشت ساله‌ی کوشش‌های پان‌ایرانیستی، تنها سنگر رزم و نبرد در راه عظمت و وحدت ملت ایران است و یک بار دیگر آشکار ساخت که نهضت راستین پان‌ایرانیسم، همان نهضتی است که به دنبال کوشش‌های اصیل و ایران‌پرستانه‌ی گذشتگان بیدار دل، پاسداری از حقوق ملت ایران و تمامیت ارضی ایران را به عهده دارد و این رسالت خدایی را با تمام اندیشه و وجود خویش احساس می‌کند و توطئه‌ی دشمنان نابکار را در هر جبهه و به هر شکل و گونه‌ای می‌شناسد و رسوا می‌سازد.

طنین پرشکوه خروش پان‌ایرانیست‌ها و پاسخ‌های گرم هم‌میهنان که به این بانگ رهایی‌بخش داده شد، نوید پیروزی‌های آینده نهضت ملت ایران است، در راه رهایی بحرین.

و تو ایرانی! اکنون که صف نبردجویان پان‌ایرانیست را تنها صف مبارزین به‌حق و آگاه برای احقاق حقوق ملت ایران دیدی و پایمردی دلاوران این نهضت را در راه پاسداری هر وجب از خاک ایران زمین سنجیدی، با ما هم‌نوایی کن تا این سرود نجات‌بخش، آن چنان نیرو گیرد که از مرزها بگذرد و در سطحی جهانی به گوش جهانیان رسد که نیرنگ دشمن نابکار می‌رود تا در محافل جهان بر ملت ایران تاختن آورد و شمشیر تجزیه را بر پیکر ایران زمین یک بار دیگر آشنا سازد.

تنها هم‌بستگی و پایمردی و استواری تو ایرانی آزاده و دلیر است که با پشتیبانی از نهضت پان‌ایرانیسم می‌تواند این توطئه‌های نابکارانه را در هم شکند و در حجم‌های سرد و در منجلاّب اندیشه‌های تباہ، توفانی از خشم و خروش ملت ایران را جلوه‌گر سازد و پاسداری از حقوق ایرانیان را در همه سرزمین‌های ایرانی در گوش‌های سنگین و دل‌های سرد فریاد کند.

بیرامون سفر نماینده اوتانت به بحرین

پایان معلوم، قبل از آغاز

از: دکتر اسمعیل فریور

گزارش خبرگزاری‌ها حاکی است آقای ویتوریو گی چپاردی نماینده آقای اوتانت دبیرکل سازمان ملل متحد به بحرین وارد شد و مورد استقبال رسمی قرار گرفت. یک ساعت پس از ورود ایشان به بحرین نماینده سیاسی بریتانیا به دیدار وی رفت. سفر نماینده اوتانت به بحرین هنگامی صورت می‌گیرد که شیخ یاعی، جابرانه در بحرین حکومت می‌کند، قدرت استعماری که ۱۵۰ سال است در این منطقه از میهن ما مستقر گشته و زور و تزویر دشمنان بازگشت بحرین به دامن مام میهن، هنوز پابرجاست.

آقای ویتوریو گی چپاردی می‌خواهند نظر مردم بحرین را بفهمند. در چنین شرایطی پایان کار و نتیجه‌ای که ایشان خواهند گرفت، بر همگان آشکار است و از هم اکنون می‌توان به صراحت اعلام کرد که نظر نهایی ایشان، به سود استعمار و ایادی آن‌ها و بر ضد مردم بحرین و خواست ملت ایران خواهد بود.

اگر آقای گی چپاردی علاقه‌مند به انجام صحیح ماموریت خود بود، می‌بایست قبل از حرکت به بحرین، خواستار برطرف شدن شرایط ضدایرانی و حکومت یاغیان و استعمارگران بر بحرین و مردم بحرین می‌شدند تا شرایط لازم و کافی برای اظهار عقیده‌ی آزاد هم‌میهنان بحرینی فراهم می‌گشت. آقای گی چپاردی نه تنها به فکر چنین اقدامات ضروری نیافتاده بلکه خود را آماده استقبال رسمی یاغیان حاکم در بحرین نموده و با نماینده دولت بریتانیا ملاقات می‌نماید. در گزارش مسافرت نماینده اوتانت به بحرین تنها به این نکته اشاره شده است که ایشان پس از انجام وظیفه؟! در بحرین ممکن است احتمالاً؟! در بازگشت خود از بحرین یک روز در تهران توقف کرده تا با مقامات وزارت خارجه ایران گفت و گو نماید. معلوم نیست که آیا ایشان فقط با کارگزاران استعمار انگلیس و شیخ یاعی بحرین تماس خواهند گرفت یا مدارک و اسناد مربوط به حاکمیت ملت ایران در بحرین و چگونگی تسلط استعمار بر بحرین را مورد بررسی قرار خواهند داد. قرائن بسیار به هر کس حق می‌دهد که بگوید پایان کار ایشان، قبل از آغاز معلوم است و این پایان برای ملت ایران غم‌انگیز و دردناک و به سود بازیگران سیاست‌های استعماری خواهد بود و به همین دلیل و چون بر حاکمیت ملی و مالکیت تاریخی ایران بر بحرین تردید نداریم، ماموریت آقای اوتانت و نماینده ایشان را به بحرین، مغایر با خواست و اراده ملت ایران می‌دانیم و چنین اقدام و تصمیم را از سوی دولت مغایر با حق حاکمیت ملت ایران تلقی می‌کنیم.

وزرای کرد هم‌میهن آن سوی مرز در کابینه عراق رستاخیز تیره‌های ایرانی‌نژاد پیروز می‌گردد

از: دکتر هوشنگ طالع

رستاخیز هم‌میهنان کرد آن سوی مرز هم چنان با پیروزی‌های شگرف و درخشانی روبرو می‌گردد. اکنون جنبش آزادی بخش تیره‌های ایرانی‌نژاد در آن سوی مرز، در سرزمین‌های دیرین ایرانی‌نشین، در آن‌جا که تاق کسری، این یادگار جاودانی فرهنگ نژاد ایرانی و نخستین سنگر بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران قرار دارد، هم چنان با پیروزی‌های چشم‌گیری روبرو می‌گردد: حدود سه سال پیش از این، در آن هنگام که نخستین شماره‌ی روزنامه‌ی «خاک و خون» منتشر گردید، هنوز بودند عوامل وابسته به سیاست‌های استعماری و یا عوامل فریب‌خورده و ناآگاه که از جنبش‌های بخش ایرانی‌نژادان کرد آن سوی مرز، به عنوان اقدامات اشرار شمال عراق؟! نام می‌بردند.

رستاخیز پان‌ایران‌یسم و کوشش‌های پی‌گیر روزنامه‌ی خاک و خون، این صدای آزادگان ایران‌پرست، چنین طلسم شوم استعمار را در هم شکست و بنیانی نیرومند برای همکاری دگر بار تیره‌های ایرانی‌نژاد این سو و آن سوی مرز به وجود آمد.

چنین تلاشی مقدس و همه‌جانبه و نیز نبرد پی‌گیر و ضداستعمار پیشمرگان دلیر کرد، سبب گردید که کانون‌های دسیسه‌ی ضدایرانی در هم شکسته شود و توطئه‌های استعمار برابر قیام کردان ایرانی‌نژاد مستزلزل و در هم کوبیده گردد. اکنون یکی دیگر از پیروزی‌های درخشان هم‌میهنان کرد آن سوی مرز نمودار گردید.

حکومت بعثی بغداد در زیر ضربات رستاخیز کرده‌های ایرانی‌نژاد، ناچار بر این گردید که پنج تن از هم‌میهنان کرد را در مسندهای وزارت بنشانند.

بدین کیفیت پس از نیم قرن، هم‌میهنان کرد آن سوی مرز در سرزمین‌های ایرانی‌نشین، به گونه‌ی شایان توجهی در حکومت دخالت نمودند.

بدیهی است این هنوز آغاز کار است و روزی خواهد رسید که بیداری و هشیاری همه‌ی تیره‌های ایرانی‌نژاد، مرزهای پوشالی تجزیه را در هم خواهد کوبید و بار دیگر در وطن بزرگ ایرانیان، همه‌ی ایرانی‌نژادان با یگانگی و سرافرازی خواهند زیست. در همین شماره اسامی وزرای هم‌میهنان کرد آن سوی مرز را در کابینه‌ی عراق ملاحظه خواهید نمود.

اسامی وزرای هم‌میهن کرد آن سوی مرز

احسان شیرزاد – وزیر شهرداری‌ها

محمد محمود – وزیر عمران و آبادی

نوری شاه‌ویس – وزیر راه و کار

صالح یوسفی – وزیر مشاور

ناصر جلال – وزیر کشاورزی

حق حاکمیت ایران

بر خلیج فارس

اکنون ملت ایران با مسایل عظیم و حیاتی روبرو است!

مسایلی که هر یک به منزله پایه و رکنی از بنای استقلال ملی و پایگاهی برای ادامه حیات و زندگی ملت ایران است. وجود این مسایل ناشی از روش‌های نادرست و سیاست‌های ضدایرانی است که طی چند دهه اخیر از سوی سازمان‌های حاکمه ایران، دنبال گردیده است و نتیجه ادامه و اعمال چنین روشی آن شده است که اکنون ملت ایران ناظر تسلط و تجاوز نیروهای ضدایرانی و سیاست‌های استعماری بر بسیاری از رکن‌های زندگی خویش می‌باشد.

از مهم‌ترین این مسایل، موضوع حق مالکیت ملت ایران بر خلیج فارس و به خصوص پایان دادن به دوران سیاه جدایی «بحرین» از مام میهن می‌باشد.

موضوع اعاده حقوق حقه ملت ایران در این منطقه و استقرار حق حاکمیت ملت ایران در خلیج فارس از جمله مسایلی است که با زندگی و حیات ملی ما و با امنیت و سیادت مردم آسیای میانه، ارتباط قطعی دارد.

پیام نوروزی دفتر مرکزی حزب پان‌ایرانیست به اندامان حزب در بحرین

پاینده ایران

سروران برومند، پان ایرانیست‌های مبارز بحرین، شما که در آن گوشه زنجیر شده از «نیاخاک» تبرد افتخارآمیزی را دنبال می‌کنید؛

از این راه دور، پیام‌های شورانگیز خود را به سوی شما می‌فرستم و دست‌های مبارز شما را صمیمانه می‌فشاریم.

میدانیم که نبرد شما آزادگان ایران پرست، در آن سامان اسیر شده‌ی دست استعمار، در چه شرایطی سخت و هول انگیز دنبال می‌گردد، اما:

پیام‌های همگامی که شما مبارزان فرستاده‌اید، چون تکیه‌گاه اطمینان بخشی برای فیروزی رزم مقدس پان ایرانیسم، در آن دیار می‌باشد.

شما دیر یا زود، به حکومت سیاه جباران استعمار پایان خواهید داد و بار دیگر درفش آزادی را، در آن سرزمین برافراشته خواهید ساخت.

این، فرمان تاریخ است که، «پان ایرانیسم» رستاخیز تاریخی و اجتماعی نژاد ایرانی پیروز گردد و بار دیگر همه‌ی تیره‌های ایرانی نژاد را در «ایران زمین» بریز یک درفش در آورد.

پس، نبرد را هر چه گسترده‌تر، منضبط‌تر و پیروزی بخش‌تر دنبال کنید.

تهران - ۲۹ اسفند ۱۳۴۸

مسئول دفتر مرکزی حزب پان‌ایرانیست

دکتر هوشنگ طالع



مقدمه

اژتاریخی که بعلمت ضعف حکومت مرکزی-
اجانب بحرین را ازبیکره ایران عملاجنا نمودننایین
مسئله مورد اختلاف دولت شاهنشاهی ایران
باانگلستان بوده و باعث کشمکش های فراوان
گردیده است .

اخیرا که بعضی ازکشورها با ظاهر شدن
دورنمای تخلیه خلیج فارس از قوای انگلستان
برای برقرار نمودن استیلای خود در مناطقی
که قوای انگلیس تخلیه میکنند به تکاپو افتاده
و ادعای ایران را به قسمتی ازخاک خود که درحدود
۱۵۰ سال قبل بزور از خاک ایران جدا شده ،
استعمار - امپریالیزم - کشور کشانی وغیره
بدولت شاهنشاهی ایران نسبت میدهند لزوم

فرمایشات اعلیحضرت همایون

شاهنشاه آرماسر بزرگ ارتشتاران

(در دهلی نو - دیماه ۱۳۴۷)

هرکاری که بتواند اراده مردم بحرین را
بحقی که نزدما و شما وهمه جهانیان برسمیت
شناخته شود نشان دهد خوبست . . .

گرفتن و حفظ کردن سرزمینی که مردم آن
با شما ضدیت داشته باشند چه فایده ای
خواهد داشت. قبل از هرچیز این عمل اشغال
محسوب میشود.

در هراسغالی شما باید مراقب سلامت
و امنیت نیروهای اشغالگر خود باشید و در
تمام اوقات سربازان شما باید در خیابانها
پاس بدهند و پیوسته در معرض خطرگلوله و
نارنجک و این قبیل مخاطرات باشند . . .

(۱)

حل این مسئله برای ایجاد زمینه حسن تفاهم
ودوستی متقابل و محیط آرام درمنطقه خلیج
فارس بیشتر عیان گردید. دولت شاهنشاهی
ایران با روح آزادی و آزاد منشی و احترام به
حقوق بشر و منشور ملل متحد - اتخاذتصمیم براینه
مردم بحرین واگذار نمود که زیر نظر سازمان
ملل متحد و بدون هیچگونه ارعاب و فشاری
تعمیل خودرا اعلام دانند.

برای توجه افسران - درجه داران- افراد و
کارمندان نیروهای مسلح شاهنشاهی نشریه
بحرین تهیه گردیده است.

دستور فرمانید افسران - درجه داران
انرا مطالعه ومطالب آن برای افراد تشریح شود.

ستاد بزرگ ارتشتاران
اداره روابط عمومی

پانزدهم فروردین ماه - ۱۳۴۹

بحرین

بحرین مجمع الجزایری است که از دوجزیره
بزرگ و چند جزیره کوچکتر تشکیل شده
است. طول بزرگترین جزیره در این مجمع-
الجزایر که منامه نام دارد و مرکز این
مجمع الجزایر است ۲۷ میل است و پهنای آن
در وسیعترین منطقه به ۱۰ میل میرسد. قسمت
اعظم آنرا فلانی از شن پوشانیده و جبال دخان
بالارتفاع ۱۳۴ متر چهره مشخص این جزیره را
تشکیل میدهد.

مساحت کل مجمع الجزایر بحرین نزدیک
به ۶۳۷ کیلومتر مربع است که دوسوم آن
فاقد آب شیرین است و بخشهایی از جزیره
منامه را نمکزار ویا تلاق تشکیل میدهد.

جمعیت بحرین نزدیک به ۲۰۰ هزار نفر
برآورد شده است.

بحرین حدود ۱۵۰ سال است که در اثر

(۲)

سیاست و فلسفه ما این است که با اشغال
و گرفتن سرزمین های دیگر از طریق زور
مخالف باشیم . . .

ایران پیوسته باین سیاست خود دلبستگی
داشته است که هرگز برای بدست آوردن
اراضی و امتیازات ارضی علیرغم تعایل مردم
آن سامان بزور متوسل نشود.

من میخواهم بگویم اگر مردم بحرین تمایل
نباشند بکشور ما ملحق شوند ما هرگز بزور
متوسل نخواهیم شد زیرا این خلاف اصول
سیاست دولت ماست که برای گرفتن این سرزمین
بزور متوسل شود . . .

(۲)

سیاست استعماری انگلستان به بهانه هائی از ایران جدا شده و قدرت استعمار از آن زمان تاکنون مانع برگشتن بحرین بسرزمین ایران گردیده است.

دولت ایران در طول این مدت هیچگاه از حقوق تاریخی خود نسبت به بحرین انصراف نبسته و در هر فرصت و موقعیتی چه در مناسبات دوجانبه و چه در محافل بین‌المللی بروش انگلیس در مورد انتزاع این جزیره اعتراض نموده و اعلام داشته است که حقوق خود را درباره بحرین محفوظ میدارد.

انگلستان در اجرای سیاست استعماری خود از سال ۱۸۲۰ (۱۲۳۶ قمری) بمنظور اعمال نفوذ در خلیج فارس معاهداتی را بشیوخ بحرین تحمیل کرد و باوجود اعتراضات بی‌دری ایران در سال ۱۸۶۱ (۱۲۷۸ قمری) حاکم بحرین را وادار باعضاء سندی کرد که ضمن اعلام استقلال بحرین این جزیره را تحت الحایه

(۵)

انگلیس قرار میداد و از این طریق سعی کرد مداخلات خود را در بحرین قانونی جلوه داده و اثرات وابستگی این جزیره را بایران قطع نماید.

در قبال سیاست انگلیس دولت ایران از تلاش لازم برای تأمین حقوق خود در بحرین منصرف نشده و مکاتبات و مذاکراتی که متعاقباً بعمل آمده از جمله نامه های متبادله در لندن بین وزیر امور خارجه انگلیس و نماینده دولت شاهنشاهی ایران در ۱۸۶۹ (۱۲۸۶ قمری) گواه این واقعیت است.

این اعتراضات و اقدامات متقابل از جنک بین‌الملل اول همچنان ادامه یافت. پس از تأسیس جامعه ملل که فصل جدیدی را در مناسبات بین‌المللی نوید میداد دولت شاهنشاهی مسئله بحرین را در آن سازمان منعکس نمود. در دوران جنک بین‌الملل دوم نیز تخطی

(۵)

نسبت به حاکمیت ایران در بحرین بی‌جواب گذاشته نشد و پس از تشکیل سازمان ملل متحد هر فرصتی برای اعلام نظر دولت ایران نسبت به بحرین مقتم شمرده شد. اما باتمام کوششهایی که بعمل آمد این مشکل تا امروز همچنان بجای ماند ولی اکنون با توجه به تحولات فعلی (تشکیل فدراسیون امارات خلیج فارس) و آینده خلیج فارس (خروج نیروهای انگلیس از شرق سوئز و خلیج فارس تا سال ۱۹۷۱) ضرورت حل این مشکل دیرین بیش از هر موقع دیگر احساس میشود.

بطوریکه خوانندگان آگاهی دارند دولت انگلستان در سال ۱۹۷۱ از خلیج فارس خارج خواهد شد و شاید تصور شود که بازفتن انگلیس با موجب اعزام نیرو و توسل به اقدامات قهری برای تصرف بحرین فراهم خواهد شد ولی باید دانست علاوه بر این که توسل به این راه با سیاست مستقل ملی و هدفهای صلح جوانانه دولت شاهنشاهی ایران

(۶)

مغایرت داد. اقدامات قهری اصولاً مقبول جهان امروز نیست.

از طرفی ۱۵۰ سال است که استعمار بین ایران و بحرین فاصله ای عمیق ایجاد کرده است و در این مدت چه بسا فعل و انفعالاتی در ترکیب جمعیت این سامان روی داده که احتمالاً در طرز فکر آنها اثراتی گذارده و ما از آن آگاهی نداریم. بنابراین با توسل بدخالت سازمان ملل بایستی این موضوع هر چه زودتر روشن میشد. ضمناً وجود یک محیط متشنج و ناراضی چگونه میتواند تحقق هدفهای ملی ایران را میسر نماید. در حالیکه کشور ما رویه سازندگی است و در چنین وضعی ناگزیر خواهد شد قسمتی از نیروی ملی خود را صرف مراقبت و مقابله با وضعیت نامطلوب ناشی از توسل با اقدامات قهری نماید.

با توجه به همین ملاحظات بسود که شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران راه حل منطقی و دیپلماتیک مسئله بحرین را با سخنان

(۷)

حکیمانه ای که زینت بخش صفحات نخستین این نشریه گردیده است از آنه فرمودند .

از این رو انتخاب راه قانونی و منطقی حل مسئله بحرین مورد توجه قرار گرفت و پس از مطالعات لازم دولت شاهنشاهی ایران تصمیم گرفت در این مورد بسازمان ملل متحد که تنها مرجع حل اختلافات بین‌المللی است متوسل گردیده و مسئولیت کسب تمایل باطنی و آمال واقعی مردم بحرین را باین سازمان جهانی که مورد قبول قاطبه ملل است واگذار نماید و باین ترتیب مشکل بحرین را طبق اصول منشور ملل متحد که اصل حل مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی از موازین اساسی آن است فیصله دهد، برای تأمین این هدف مذاکراتی با دولت انگلستان بعمل آمد و سرانجام آن دولت هم این راه حل عادلانه و منطقی را پذیرفت و در نتیجه با دادن اختیارات تام باوثاقیت دبیرکل سازمان ملل متحد از او خواسته شد که مساعی جفیله خود را برای تحصیل امیال واقعی اهالی بحرین

(۸)

بهر نحوی که صلاح و مقتضی بداند مبدول داشته و نتیجه را بشورای امنیت سازمان ملل متحد گزارش دهد و البته بشرط آنکه این گزارش مورد تصویب شورای امنیت قرار گیرد برای دولت شاهنشاهی قابل قبول خواهد بود .

دبیرکل سازمان ملل متحد این تقاضا را بحدین قبول تلقی کرده و نیایند نام‌الاختیار خود را در اس هشتی برای انجام این مأموریت یعنی تحصیل امیال واقعی مردم بحرین نسبت بسر نوشت ابته آنها به آن مجمع‌الجزایر اعزام داشته است. و نامبرده هم‌انکون مقدمات انجام این مأموریت خطیر را فراهم ساخته است .

دبیرکل سازمان ملل متحد در بیانه‌ایکه بهمین مناسبت منتشر کرده است خرسندی خاطر خود را از قبول این مأموریت و بذل مساعی جمیله خویش در راه تحصیل امیال مردم بحرین ابرار داشته است. خرسندی خاطر دبیر کل از این امر بسیار طبعی جلوه میکند زیرا اقدام

(۹)

ایران در توسل به سازمان ملل متحد برای حل این مشکل نشانه ایمان واقعی ایران به این سازمان عالی جهانی است .

ضمناً دبیر کل سازمان ملل متحد طی نامه‌ای اعضاء شورای امنیت را از قبول چنین مأموریتی آگاه کرده و اعلام داشته است که اینگونه مراجعات از طرف دول عضو سازمان برای حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی که بر موازین منشور ملل متحد استوار است بایستی مورد استقبال و تشویق قرار بگیرد .

این اقدام دبیر کل از آن باب است که چون شورای امنیت بایستی بطور نهائی درباره گزارش وی تصمیم بگیرد اوثاقیت ارجح‌دانسته است که قبلاً ذهن اعضاء شورای امنیت را در خصوص مأموریتی که باو واگذار شده است روشن نماید .

امید است روشی که بر مبنای اصول

(۱۰)

منشور ملل متحد و موازین دنیا پسند و قانونی برای حل مشکل بحرین اختیار شده است در تحصیل امیال واقعی مردم بحرین به نتیجه مثبت رسیده و آگاه‌منعوی این اقدام دولت شاهنشاهی در تحقق هدفهای ملی ایران هزینه زودتر آشکار گردد .

در این جا مناسب خواهد بود که ذهن خوانندگان گرامی را به نتایج ناشی از این اقدام منطقی دولت شاهنشاهی جلب نماید:

۱- موافقت انگلستان با پیشنهاد دولت شاهنشاهی ایران دائره ارجاع مسئله بحرین به سازمان ملل متحد بیروزی بزرگی برای ایران است زیرا با این ترتیب دولت انگلیس حقوق تاریخی ایران را پس از ۱۵۰ سال کشمکش بطور صحتی شناخته است. به علاوه ایسن موضوع نشانه این حقیقت است که انگلیس دیگر خود را تعیین کننده مطلق سر نوشت بحرین نمیداند و این درست خلاف آن چیزی

(۱۱)

است که طی يك قرن و نیم مورد ادعای انگلستان بوده است.

۲- بطوریکه همگان اطلاع دارند سیاست دولت شاهنشاهی درخلیج فارس بر این اصل استوار است که پس ازخروج انگلیسینا ازاین منطقه درسال ۱۹۷۱ وضعی بوجود نیاید که دیگران در صدد جایگزینی انگلیس در این منطقه برآیند بلکه ترتیبی اتخاذشود که سرنوشت این منطقه بدست کشور ها و قدرت های ساحلی خلیج فارس تعیین شود. از این رو ایران خواه ناخواه نگران امنیت و تمامیت امارات خلیج فارس می باشد زیرا نمیتواند اجازه دهد و با ناظر باشد که این مناطق تحت تأثیر نفوذ عناصر تندرو و کانون های مخرب و یا ستایسر قدرت های غیر محلی قرارگیرد. برای این منظور بایستی بین دولت شاهنشاهی و تمام واحدهای سیاسی خلیج فارس یک رابطه اعتماد و همکاری متقابل برای پیشرفت هدفهای مشترک بوجود

(۱۲)

آید و پوشیده نیست که مسئله بحرین خاری در راه تحقق این هدف بود زیرا دولت شاهنشاهی ایران نمیتوانست درعین اینکه مشغول مبارزه برای بحرین است راه دوستی خود را با سایر کشور ها و واحد های سیاسی خلیج فارس هموار کند.

۳- همانطوریکه میدانیم ۱۵۰ سال است که دولت شاهنشاهی ایران دیگر در بحرین اعمال حاکمیت نمی کند و برای اعمال حاکمیت مجدداً بایستی به اتکا لشکرکشی نماید و با وضع موجود تمام اعراب را باخود دشمن کند. باحی با آنها از حالا و در آینده اصطکاک مسلحانه پیدا کند در صورتیکه ولو بحرین بخواند راه جدائی از ایران را پیش گیرد هم خود بحرین و هم تمام ممالک دیگر عربی در حوزه خلیج فارس دوست صمیمی دولت شاهنشاهی ایران میشوند. بخصوص اینکه این مشکل همیشه جز به ای در دست عوامل استعمار بوده تا تاوسل به آن موقعیت ایران را مخدوش سازند و دنیای عرب

(۱۳)

را علیه ما پراکنیزند و طبیعی است که اگر مشکل بحرین بطور قانونی و دنیا پسند حل شود این خار راه همکاری منطقه ای از بین میرود و موقعیت ایران درخلیج فارس بیش از پیش تحکیم خواهد شد.

۴- اقدام ایران در مورد ارجاع این موضوع به سازمان ملل متحد همانطور که قبلاً نیز مورد اشاره قرار گرفت نشانه اعتقاد و ایمان دولت شاهنشاهی به این مرجع عالی جهانی است و این يك پدیده غیر منتظره نیست دولت شاهنشاهی ایران خود از بنیانگذاران سازمان ملل متحد است و در گنجائیدن اصل مربوط به (عدم توسل زور) در حل اختلافات بین المللی مندرج در منشور ملل متحد نقش عمده ای داشته است.

از طرفی سیاست مستقل ملی ایران بر اساسی تأیید اصول منشور و تصویب سازمان ملل متحد استوار میباشد و دولت ایران در هیچ

(۱۴)

شرایطی نمیتواند به نقش این سازمان جهانی در حفظ صلح عمومی بی اعتنا باشد. هم اکنون بسیاری از کشورهاییکه با اصول و تصمیمات سازمان ملل متحد اهمیت چندانی فائل نیستند و میخوانند مشکلات خود را با زور و اعمال قدرت حل کنند. وجود مشکلات و مسائلی از نوع ویتنام کشمیر - فلسطین نمونه زنده این موضوع است.

ولی دولت ایران همیشه با سازمان ملل اعتقاد داشته و معتقد بوده است که تقویت این مرجع عالی بین المللی برای تحکیم صلح جهانی بسیار ضرورت دارد و بی دلیل نیست که دبیر کل سازمان ملل متحد در اعلامیه خود درخواست ایران راستوده است. زیرا طرح چنین درخواستی نشانه ایمان دولت شاهنشاهی با سازمان ملل و اصالت منشور ملل متحد است و غداً و معناً سازمان ملل متحد را در جایه بین المللی تقویت میکند و حقاً چنین اقدامی بایستی من مشق

(۱۵)

سایر دول جهان در رفع اختلافات فی مابین قرار گیرد.

۵- هر نظری که از طرف مردم بحرین ابراز شود و در گزارش دبیر کل سازمان ملل متحد گنجانیده شود در صورتیکه از طرف شورای امنیت تصویب گردد برای ایران قابل قبول خواهد بود.

باید ناگفته نماند که امروز بحرین کمتر از ۴ میلیون تن استخراج نفت دارد که آنهم تا ۱۰ سال دیگر تمام میشود. صید مروارید هم دیگر ندارد و برای اداره ۲۰۰ هزار نفر جمعیت بدون ثروت میبایستی لاقط سالی ۱۰ میلیارد ریال دستی در آنجا خرج کرد معینا اگر مردم بحرین بخواهند بایران ملحق شوند دولت ایران بهر کوششی تن درخواهد داد تا خواست ملی آنان عملی شود و اگر راه مستقلی اختیار کنند با آنها ستیزی نخواهد داشت. آنچه باقی میماند آن است که با حل این مشکل راه برای اشتراک-

(۱۶)

مسانی و همکاری های مادی و معنوی ایران و سایر سرزمینهای ساحلی خلیج فارس درآمستانه تحولات فعلی و آینده این منطقه هموار خواهد شد و قدرتهای سودجو محال آنرا نخواهند یافت که از این اختلافات و مناقشات به نفع خود بهره برداری نمایند.

۶- این حسن نیت و بزرگواری دولت شاهنشاهی برای ایران در عرصه بین المللی کسب وجهه و اعتبار بیشتری خواهد کرد و این حقیقت را ثابت خواهد نمود که دولت ایران به پیروی از سیاست مستقل ملی خود از توسل بزور تا حائثی که نسبت بسایران توسل بزور نشود در حل اختلافات خود بسایر کشورها امتناع میورزد و بر راه و روش های مسالمت آمیز در قالب اصول مقرر در منشور ملل متحد متوسل میشوند.

نکته دیگری که باید در نظر داشت این است که هدفهای ملی ایران در سراسر کرانه های

(۱۷)

خلیج فارس مقتضی چنین راه و روشی بود و این مسئله ای است که آینده درباره آن قضایات خواهد گرد و آثار دنیا پسندانه دیپلماسی ایران در یک معیار جهانی بزودی آشکار خواهد شد. قضایات افکار عمومی جهانیان و مطبوعات دنیا در همین چند روزی که از اعلام نظرواوقع بینانه و فانسونی و دنیا پسند ایران گذشته نشانه زنده ای است بر این حقیقت که دولت شاهنشاهی تحت رهبری خردمندانه شاهنشاه آریامهر بزرگ از تشنگان و در سایه اصول و فلسفه سیاست مستقل ملی به برقراری صلح و تفاهم در جهان انسان قاطع دارد.

فاطمه مطبوعات کشور های مختلف و افکار عمومی جهانیان روش دولت شاهنشاهی ایران را که بنا براده رهبر خردمند و صلح دوست ایران اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران برگزیده شده است ستوده و از آن تجلیل بی سابقه ای نموده اند.

(۱۸)

کتاب شناسی

مرکزهای اسناد

Public Record Archives (London)

1. Foreign office papers of the Eastern Department, Persia Iran
2. Foreign office papers of the Eastern Department, Arabia (Bahrain)
3. Selected of Bombay Records, No. xxIV, XXVI

مرکز اسناد وزارت امور خارجه

کتابهای به زبان فارسی

اسناد و مکاتبات سیاسی ایران - دکتر عبدالحسین نوایی - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - چاپ نخست - تهران ۱۳۶۰

ابعاد و حقوق حاکمیت ایران در خلیج فارس - سید علی اصغر کاظمی - انتشارات وزارت امور خارجه - چاپ سوم - تهران ۱۳۷۴

بحرین از دوران هخامنشی تا زمان حال (۵۵۸ قبل از میلاد - ۱۹۶۹ میلادی) - وزارت امور خارجه - اداره ی نهم سیاسی - تهران ، مهر ماه ۱۳۴۸

بحرین (حقوق هزار و هفتصد ساله ی ایران) - سعید نفیسی - ناشر کتاب فروشی طهوری - تهران ، اسفند ماه ۱۳۳۳

بحرین و حزب پان ایرانیست - انتشارات تشکیلات اروپایی حزب پان ایرانیست - کارلسروهه (آلمان غربی) ۱۳۴۹

- بحرین کرانه‌ای - عبدالله مراد علی بیگی - انتشارات آرمان خواه - تهران ۱۳۷۸
 بستان السیاحه - حاج زین‌العابدین شیروانی - تهران ۱۳۱۵ ه. ق.
- پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران - محمد علی محمدی - انتشارات میترا - چاپ نخست - تهران ۱۳۶۱
- تاریخ سیاسی خلیج فارس - صادق نشاط - شرکت نسبی کانون کتاب - تهران ۱۳۴۶
- تاریخ مسقط و عمان، بحرین و قطر و روابط آنها با ایران - محمدعلی خان سدید السلطنه (مینابی بندرعباس)
 ۱۳۳۳ و ۱۳۱۴ ه. ق. - تصحیح و پیوست‌ها، احمد اقتداری - نشر دنیای کتاب - تهران ۱۳۷۰
- تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم) - عبدالرضا هوشنگ مهدوی -
 انتشارات امیر کبیر - چاپ سوم - تهران ۱۳۶۴
- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم - محمود محمود - انتشارات اقبال - چاپ دوم - ۸ ج - تهران
 ۱۳۳۶ - ۴۱
- تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس - محمدابراهیم کازرونی - متخلص به نادری (در زمان شاه قاجار ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۴
 قمری) با تصحیح و تحشیه‌ی دکتر منوچهر ستوده - ناشر موسسه‌ی فرهنگی جهانگیری - چاپ اول - تهران
 ۱۳۶۷
- تاریخ تجزیه ایران - تلاش نافرجام برای تجزیه آذربایجان - دکتر هوشنگ طالع - انتشارات سمرقند -
 چاپ نخست - تهران ۱۳۸۵
- تاریخ سیاسی بحرین - عیسی پژمان - چاپ و صحافی از : Ariane - پاریس، آذر ماه ۱۳۷۷ خورشیدی - دسامبر
 ۱۹۹۸ ترسای
- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره‌ی معاصر : از آغاز سلطنت قاجار تا سرانجام فتح علی شاه - سعید نفیسی -
 به اهتمام عبدالکریم جریزهدار - انتشارات اساطیر - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۳
- تاریخ روابط ایران و ممالک متحدۀ آمریکا - رحیم ملک زاده - انتشارات طهوری - چاپ نخست - تهران ۱۳۵۰
- تاریخ سیاست خارجی ایران (از شاهنشاهی هخامنشی تا به امروز) - غلامرضا علی بابایی - انتشارات درس - چاپ
 نخست - تهران ۱۳۷۵
- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره‌ی رضا شاه - علی زرگر - ترجمه کاوه بیات - انتشارات معین و پروین
 - چاپ نخست - تهران ۱۳۷۲
- تزارها و تزارها - دکتر ه. خشایار - انتشارات آرمان‌خواه - تهران ۱۳۸۵
- جغرافیای طبیعی و تاریخ سیاسی خلیج فارس - سرهنگ علی ملک‌زاده - تهران، مهرماه ۱۳۳۳
- جغرافیای خلیج فارس - غ. ع. بایندر - تهران ۱۳۰۹
- جغرافیای نظامی ایران (جزایر ایران و خلیج فارس) - سرتیپ علی رزم‌آرا - تهران ۱۳۳۰
- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - دکتر هوشنگ طالع - انتشارات سمرقند - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۰
- حقایق درباره‌ی جدایی بحرین از ایران - دکتر هوشنگ طالع - انتشارات آرمان خواه - تهران، شهریور ۱۳۸۲

حقایق الاخبار ناصری - محمد جعفر خورموجی - به کوشش حسین خدیو جم - نشر نی - چاپ دوم - تهران ۱۳۶۳

خلیج فارس - اقبال یغمایی - انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر - تهران ، آبان ماه ۱۳۵۳

خلیج فارس - دریادار بایندر (غ . ع . بایندر) ، امرداد ۱۳۱۷

خلیج فارس در عصر استعمار - ر. وادالا (نایب کنسول سابق فرانسه در بوشهر) - ترجمه پرفسور شفیع جوادی -

کتاب سحاب - چاپ دوم - تهران، اردی‌بهشت ماه ۱۳۴۶

خلیج فارس - سرآرنولد ویلسن - ترجمه محمد سعیدی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب- تهران ۱۳۴۸

خلیج فارس - احمد اقتداری - انتشارات امیرکبیر - چاپ نخست - تهران ۱۳۴۵

خاطرات دکتر عالیخانی - وزیر اقتصاد ۱۳۴۱-۴۸ (تاریخ شفاهی بنیاد ایران) نشر آبی - چاپ دوم - تهران، بهار ۱۳۸۲

خاطرات خدمت در وزارت امور خارجه و دیپلماسی نوین در ایران - فریدون زندفرد - نشر آبی - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۳

در کردیدورهای وزارت امور خارجه چه خبر (خاطرات یک دیپلمات) - مجید مهران- نشر تاریخ ایران - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۴

دایره المعارف بزرگ اسلامی - جلد ۱۱ - بحرین

روابط دولت شاهنشاهی با کشورهای حوزه‌ی مسئولیت اداره‌ی نهم سیاسی (در پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی) - تهیه‌کننده اداره‌ی نهم - اداره انتشارات و مدارک وزارت امور خارجه - تهران، شهریور ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی [۱۳۵۵]

رقابت روسیه و غرب در ایران - جورج لنچافسکی - ترجمه اسماعیل رایین - انتشارات جاویدان - چاپ نخست - تهران، فروردین ماه ۱۳۵۳

رقابت روسیه و انگلیس در ایران - محمد علی منشور گرکانی - انتشارات عطایی - چاپ نخست - تهران ۱۳۶۸

سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی (۱۳۵۷ - ۱۳۰۰) عبدالرضا هوشنگ مهدوی- نشر البرز - چاپ نخست - تهران ۱۳۷۳

سرزمین بحرین (از دوران باستان تا امروز) - علی زرین قلم - کتاب فروشی سیروس - تهران ۱۳۳۷

قرمطیان بحرین و فاطمیان - د. دقویه - ترجمه باقرامیرخانی - انتشارات سروش- چاپ نخست - تهران ۱۳۷۱

کلید خلیج فارس - سرلشکر غلام حسین مقتدر - تهران ۱۳۳۳

کشورها و مرزها در منطقه‌ی ژئوپلیتیک خلیج فارس - دکتر پیروز مجتهدزاده - ترجمه و تنظیم حمیدرضا ملک محمدی نوری - دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه - چاپ سوم - تهران ۱۳۳۳

گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرم‌نامه امیراسدالله علم) - ترجمه گروه مترجمان انتشارات طرح نو - موج - انتشارات طرح نو - ۲ ج - چاپ نخست - تهران، بهار ۱۳۷۱

ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه) - لسان الملک سپهر - تصحیح و تحشیه‌ی جمشید کیان‌فر - انتشارات اساطیر - ۲ ج - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۳

مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس - عباس اقبال آشتیانی - چاپ خانه مجلس - طهران، ۱۳۲۸ شمسی (چاپ دوباره: انتشارات اساطیر - تهران ۱۳۸۴)

مجموعه‌ی مقالات خلیج فارسی - دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه - چاپ اول - تهران ۱۳۶۹

مذاکرات مجلس شورای ملی - دوره بیست و دوم - از جلسه ۱۸۲ تا جلسه ۲۰۲ - ۹ فروردین ماه تا ۱۶ تیرماه ۱۳۴۹ - چاپ خانه مجلس شورای ملی - اداره تندنویسی و مطبوعات و تنقیح قوانین

مدرکی از: آزادی و آزاد منش‌ی ایران و ایرانیان - بحرین - ستاد بزرگ ارتشتاران - اداره‌ی روابط عمومی - چاپ‌خانه‌ی ارتش - فروردین ماه ۱۳۴۹

معاهدات (قراردادهای) تاریخی در دوره قاجاریه - به کوشش غلام رضا طباطبایی مجد - انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار - چاپ نخست - تهران ۱۳۷۳

نفت مروارید (سیاست انگلیس در خلیج فارس و جزایر بحرین) - م. ع. منشور گرکانی - چاپ خانه مظاهری - تهران ۱۳۲۵

هلال خضیب، در رابطه با تجزیه‌ی سرزمین‌های ایران نشینی - دکتر ه. خشایار - انتشارات آرمان‌خواه - تهران ۱۳۵۸

یکصد سند تاریخی دوران قاجاریه - ابراهیم صفایی - انتشارات بابک - چاپ دوم - تهران، اسفند ماه (بدون تاریخ)

کتاب‌های به زبان‌های بیگانه

ADMAYAT, Fereydoun. Bahrain Island. A legal and diplomatic study ot the British Iranian controversy. New york, Fredrick A. Praeger, 1955

BULLARD, Sir William Reader. Britain and the middel Fast. From the earliest time to 1950. London, Huthchinso s University Library 1950.

ESMAILI, Malek. Le Gulf Persique et les Iles de Bahraini. Parice, F.Loviton, 1936

FAROUGHY, Abbas. The Bahrain Islands. 1750 1961: A Contribution to the study ot power politics in the Persian Gulf, an historical, economical and goeographical survey. New york, Verry, Fisher, 1951

KAZEM ZADEH, Firouz. Russina and Britain in Persia. 1864 1914 . A study of Imperialism. New Haven, Yale University press, 1968

KELLY, J.B. Britain and the Persian Gulf 1793 1880, London: Oxford Univesity press, 1968

HASSAN, Hadi. Persian Navigation, Lonon, Mcthuen & Co. Ltd. 1928

LEMCZOWSKI, George. Russian and the West in Iran, 1918- 1948. A study in Bigpower Rivalery, Ithaca, New york, Cornell University Press 1949

LORMIER, J. G, Gazttee of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia, Calcutta; Superindent Government Printing, 1908

MILLES, S.B, Countries and Triebes of the Persian Gulf, London, Frank Cass and Co. Ltd, 1966

RAMAZANI, Rouhollah k. the Persian Gulf : Iran's Role. Charlottville University Press of Virginia, 1972

SALDANHA, J. A. Precis of Correspondence on International Rivalery and British Policy in Persion Gulf (1876-1905) i. O. Library C 247

TADJBAKSH. Golam- Reza. La Question des Iles Bahrein. Parice, edition A. Pedone, 1960

WILSON, Arnold. The Persian Gulf. An historical sketch from the earliest times to the begining of the 20th century. Oxford, George Allen and Unwin, 1954

TRITIES & C. Concluded Between GREAT BRTIAIN AND PERSIA. and between PERSIA AND OTHER FOREIGN POWERS, wholly or Partially in force on the 1 st APRIL, 1819,

By: SIR EDWARD HERTSLET, C.B. (Liberian and Keeper of the Papers, Foreign office), London: Butterworths, 7, Fleet Street and Harrison sons, 59 Pall Mall, 1891.

نمایه

۱۵۴	بختیار (سپهبد تیمور)	۱۴۴، ۱۴۱، ۱۳۹	آرام (عباس)
۶۷، ۶۳، ۶۲، ۶۱	بروس (کاپیتان ویلیام)	۱۵۴	آقامحمدخان
۱۲۷، ۱۰۸، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۲، ۸۹	بروک (ویلیام هورتی)	۴۷، ۴۶، ۴۵	آلبوکرک
۱۱۳	بلغرایو (س. د.)	۴۲، ۳۷	ابن بلخی
۱۲۰	بینا (دکتر احمد)	۴۱، ۱۷	اتابک
۲۴۵، ۱۳۵، ۱۳۰		۴۱	اتابکان
۱۰۰، ۹۹، ۹۸	پادشاه حجاز	۲۳	احمد شاه
۱۵۵	پارسونز	۵۷	احمد بن خلیفه
۶۸، ۶۷	پالمرستون	۳۷	اردشیر ساسانی
۱۹۴، ۱۸۶، ۱۸۳، ۱۷۲، ۱۷۰	پان ایرانیست	۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۲	ارفع (مهندس حیدر علی)
۲۵۰، ۲۴۴، ۲۳۹، ۲۲۸، ۲۱۸، ۲۱۵		۲۴۲، ۲۴۰، ۲۳۵، ۲۱۵، ۲۱۳	
۸۶، ۸۳	پرسپولیس	۳۸	اسبی بخت یا سی بخت
۲۲	پرنس لووف	۶۹	اسپنس
۲۴۲، ۲۱۳، ۱۹۴، ۱۷۱، ۱۶۹	پزشک پور	۱۱۴، ۱۱۳	استاندارد اوایل اف کالیفرنیا
۷۱	پلی (لونیس)	۳۷	استرابون
۲۱	پلیس جنوب	۳۷، ۳۱	اشکانیان
۷۹، ۷۸	پوره	۱۸۵، ۱۶۲، ۱۴۲، ۱۳۸	اطلاعات (روزنامه)
۱۶۲، ۱۴۱، ۱۴۰	پیراسته (دکتر مهدی)	۲۵۱، ۲۴۵	
۱۴۰، ۱۳۹	تفضلی (جهانگیر)	۸	اگناتیوف
۷۳	تهماسب میرزا (مویدالدوله)	۵۳	التون (جان)
۲۹، ۱۵	ثقه الاسلام	۴۸، ۴۷	الله وردی خان
۲۱۸، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱	جم (ارتشبد)	۴۹، ۴۸	امام قلی خان
۹۲، ۶۰، ۵۵	جواسم	۱۵۷، ۱۴۱	امیر اسدالله علم
۱۱۸، ۱۱۷، ۱۰۴، ۱۰۲	چمبرلین (استین)	۶	امیر شیر علی
۶۸	حاجی ملک التجار بوشهری	۸۶، ۸۵	امین السلطان
۱۸۶، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۶۹	حزب پان ایرانیست	۲۱۵، ۱۷۶، ۱۶۷	امینی (ناصر)
۲۵۰، ۲۱۶، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۱۹۷		۱۷۹، ۱۷۴، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۰	اوتانت ۱۵۷
۹۰، ۸۹	حزب نجات بحرین	۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۱، ۱۸۷	
۶۳، ۶۲، ۵۷	حسین علی میرزا	۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱	
		۴۴	ایل خانیان
		۴۵	بار تلمی دود یاز
		۱۸	باقرخان

۸۶	سرتیپ حاج احمدخان	۱۸۴، ۱۸۳، ۱۶۶	خاک و خون (روزنامه)
۱۹	سردار اسعد	۲۵۰، ۲۱۶، ۲۰۷	
۷۲، ۶۵	سلطان مراد میرزا (حسام‌السلطنه)	۵، ۴	خان کلات
۴۶، ۴۵	سیف‌الدین	۸	خانیکوف
۴۷، ۴۶	شاه اسماعیل	۲۲۸، ۲۲۷، ۱۷۳، ۱۶۷	خلعت‌بری
۵۱، ۴۹	شاه سلطان حسین	۲۴۱، ۲۳۶	خواجه نوری
۴۵	شاه هرمز	۳۹	خوارج
۱۳۵	شاهکار (دکتر محمدرضا)	۲۴۲، ۱۱۵	دادور
۴۶، ۴۵	شرف‌الدین	۳۷	داریوش بزرگ
۵۳، ۵۱، ۵۰	شرکت هند شرقی انگلیس	۱۱۷، ۱۰۹	دبیر کل جامعه‌ی ملل
۵۱	شرکت هند شرقی فرانسه	۱۷۵، ۱۶۹	دبیر کل سازمان ملل متحد
۵۰، ۴۹	شرکت هند شرقی هلند	۲۴۹، ۲۱۹	
۹۷	شریف حسین	۹	دوست محمدخان
۱۷۴، ۱۷۲، ۱۵۹، ۱۵۰، ۱۴۷	شورای امنیت	۷۹	دوگوبینو
۲۲۲، ۲۱۳، ۱۹۰، ۱۸۷، ۱۸۴، ۱۷۹		۴۰	دیلیمان
۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳			
۲۴۹، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۴، ۲۳۰		۱۵۲	رابرتز
۹۱	شیخ حمد	۱۵۱	راسک
۱۳۵، ۹۲، ۵۷	شیخ سلمان	۲۳۹، ۲۳۸، ۲۱۵، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰	رامبد
۶۸، ۶۴	شیخ عبدالله	۲۴۲	
۸۳	شیخ عیسی آل خلیفه	۱۱۸	راندل
۷۶، ۷۵، ۷۳، ۷۱، ۷۰، ۶۸، ۶۷	شیخ محمد	۸۱، ۷۱	راولینسون
۲۱۷، ۱۶۶، ۹۳، ۸۴، ۸۳، ۷۷		۱۴۲	رایت
۵۴	شیخ نصرخان	۴۹	روی فربره
		۲۴۱، ۲۱۳، ۱۸۲، ۱۸۱	ریاضی
۲۴۰، ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۲	صائبی		
۲۴۱		۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹	زاهدی
۴۰	صاحب‌الزنج	۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۰، ۱۶۷	
۱۹۴، ۱۸۶، ۱۷۲، ۱۶۹، ۷۳، ۶۷، ۳۸	صدر	۲۴۱، ۲۲۱، ۲۱۳، ۲۰۵، ۱۸۸، ۱۸۲، ۱۷۹	
۲۵۰		۹۲	زکی خان
۶۷، ۵۳، ۴۹، ۴۳، ۴۱، ۳۷	صفویان	۱۰	زینوویف
۱۹۴، ۱۸۱، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۷	طالع (هوشنگ)	۴۴، ۳۸، ۳۷	ساسانیان
۲۵۰، ۲۱۸، ۲۱۵			ساواک
۵۵	طایفه‌ی عتوب	۱۸۳، ۱۷۲، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۳۹	
۱۶۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹	عالیخانی	۲۵۰، ۱۸۴	
۱۹۴، ۱۸۱، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹	عاملی تهرانی	۱۹	سپهدار رشتی
۲۵۰، ۲۱۸، ۲۱۵		۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۸	ستاد بزرگ ارتشتاران
		۱۸	ستارخان

۱۱۷	مساعدا (آوانس خان)	۱۰۹، ۹۹	عبدالعزيز بن سعود
۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۷	مستوفی	۳۹	عبدالملك مروان
۱۶۳، ۱۶۲، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱	مسعودی	۴۳، ۴۲	عضدالدوله دیلمی
۲۴۲، ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۲، ۱۸۵، ۱۶۵		۱۲۴	علا (حسین)
۱۲	مشیرالدوله پیرنیا		
۱۶، ۲	مظفرالدین شاه	۱۶۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴	فرازیان (سرتیپ اکبر)
۸۶، ۶۸	ملك التجار	۱۱۴	فروغی (محمد علی)
۳۸	منذرین ساوی	۲۱۳، ۱۹۴، ۱۸۱، ۱۶۹	فریور (اسماعیل)
۱۴۱	منصور (علی)	۲۴۲، ۲۳۷، ۲۳۶	
۹۰، ۷۲	موتمن الملك	۴۹، ۴۷	فیلیپ دوم
۶۷، ۲۸	میرزا آقاسی		
۳	میرزا تقی خان امیرکبیر	۶۴، ۵۸، ۵۷، ۵۵، ۷، ۳، ۲	قاجار
۸۰، ۷۵	میرزا حسین خان سپهسالار	۵۵	قواسم
۱۱۴، ۷۶	میرزا محمد علی خان	۲۶	کاپیتان لاسیون
۵	میرزا معصوم خان	۱۸۲	کاسکین
۱۳	میرزا فضل علی آقا	۱۱۵، ۱۱۴	کاظمی
		۸۳	کرزن
۹۲، ۵۴، ۳۴	نادر شاه	۲۲	کرنسکی
۳۹	ناصر خسروی قبادیانی	۵۷، ۵۴	کریم خان زند
۸۵، ۸۰، ۶۹، ۶۸، ۱۲، ۵، ۳	ناصرالدین شاه	۱۱۱	کلاویو
۱۲۸، ۱۲۷		۱۴	کنل پالمرسون
۱۴	نیکلای دوم		
		۶، ۵	گلد اسمیت
۴۵	واسکودوگاما		
۱۳	وثوق الدوله	۲۲۴	لرد کارادان
۲۲۳، ۲۲۲، ۹۰، ۱۳	وکیل	۱۰۸، ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۹	لرد کلارندون
۱۴۸	هارولد ویلسن	۲۲	لنین
۱۴۱	هاشمی نژاد	۵۱	لویی چهاردهم
۱۷۸، ۱۵۴، ۳۷، ۳۱	هخامنشیان	۱۹	لیاخوف
۲۳۸، ۱۰۰، ۹۹	هدایت		
۱۹۵، ۱۸۲، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۴۱	هویدا	۹۳، ۷۶	محسن خان
۲۱۷، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۷، ۲۰۵، ۱۹۶		۶۵، ۶۴	محمد ابراهیم کازرونی
۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۳۹، ۲۲۸، ۲۲۱، ۲۱۸		۶۴	محمد شاه
		۵۸	محمد علی میرزا
۹۱	یاور اصغر خان	۱۴۶، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۲۸	محمد رضا شاه پهلوی
		۲۴۴، ۲۲۱، ۱۸۶، ۱۵۶، ۱۵۴	
		۱۸، ۱۷، ۱۵، ۱۴، ۱۲، ۲	محمد علی شاه

